تجلی قرآن در عصر علم

(نگاهی تطبیقی به اعجاز علمی قرآن کریم در پرتو علوم جدید)

PDF.Tarikhema.ir

عبدالرؤوف مخلص هروی استاد دانشکدهء شرعیات دانشگاه هرات افغانستان

رسالهء علمي براي ارتقا به رتبهء دانشيار

PDF.Tarikhema.ir

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ
الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

فصلت/53

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

﴿ أَفَلا يَتدبّرونَ الْقُرْءَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا﴾ «آیا در معانی قرآن نمی اندیشند؟ زیرا اگر از جانب غیر خدا می بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می یافتند» [نساء/ 82].

بیگمان کتابی که هزار و چهارصد سال قبل در بیشتر از هزار آیه، از اموری سخن بگوید که به راز آفرینش انسان، چگونگی شکل‌گیری ابرها، نقش بادها در تعاملات هستی، ویژگیهای زمین، مأموریت کوه ها، ساختار هندسی آسمانها و بسی دیگر از پدیده های طبیعی می پردازند و سپس در هیچ یک از عبارات و اشارات خود پیرامون این امور، با حقایق علمی جدید تصادم هم نکند؛ سزاوار آن می‌باشد تا دانشوران منصف در پیشگاه آن با کمال احترام وخضوع بایستند.

آری! موضوع به یک یا چند آیهٔ محدود از قرآن تعلق نمی گیرد تا مترددان و شک برانگیزان بتوانند حقایق و روشنگریهای علمی قرآن را به تصادف نسبت دهند بلکه قضیه به بخش بزرگی از آیات قرآن کریم که نزدیک به یک ششم آن را احتوا می‌کند مربوط می شود. اعجاز قرآن در اینجاست که علم جدید با تمام سلطه و شکوهی که دارد نتوانسته است چیزی از اشارات یا عبارات علمی آن را رد نماید.

مگر می توان کتابی را به چالش کشید که گوینده و فروداورندهء آن آفریدگا ر کائنات بزرگ است و خود بر حقانیت آن گواه بوده و آن را به علم خویش نازل کرده است؟:

﴿لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيْکَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلاَئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾

«لیکن خدا به حقانیت آنچه برتو نازل کرده است گواهی می دهد. او آن را به علم خویش نازل کرده است؛ و فرشتگان نیز گواهی می دهند. و کافی است که خدا گواه باشد» [نساء/ 166].

در اینجا می‌خواهم به پنج نکتهء مهم که می‌تواند جایگاه مبحث اعجاز علمی قرآن کریم در عرصهء علوم تجربی را از منظر کاربردی آن بهتر روشن کند به طور مختصر اشاره کنم:

1- آشنایی با بعد علمی اعجاز قرآن، در دلهای مسلمانان اثر بلیغی برجای می گذارد؛ زیرا وقتی این حقایق درخشان را در کتابی که به آن ایمان دارند ببینند، ابهت و عظمت این کتاب، بیش از پیش در اعماق جان و روانشان رسوخ یافته و موجب تمسک بیشتر آنها به آموزه‌های این کتاب هدایت و نور خواهد گردید.

2- در عصر حاضر که با انکشاف ظرفیتها و تبلور ابزارهای معلوماتی، روند مبادلهء علوم و معارف از سیّالیتی ویژه برخوردار گردیده است، پخش اندیشه‌های تردید برانگیز پیرامون حقانیت رسالتهای آسمانی و از آن جمله رسالت محمدیﷺ نیز رواج و رونق روز افزون یافته است. طبیعی است که مقابله با این موج فقط با زبان علم میسر است. بنابراین ارائه حقایق علمی از سوی یک پیامبر امّی و کتاب نخوانده، آن هم در عصری که هیچ نشانه ای از انکشاف علوم تجربی در آن وجود نداشته است می تواند بستری مناسب برای اقناع منصفان قرار گرفته و گواه قاطع راستی و درستی رسالت اسلام باشد و هم از این روی به عنوان سدّی استوار در برابر این موج ستیزنده بایستد.

3- گشودن مبحث اعجاز علمی قرآن کریم، زمینه‌یی روشن برای معطوف ساختن نگاه ها به وجههء علمی کلیّت اسلا م است؛ زیرا وقتی قرآن به عنوان سند اصلی این دین با مقولهء علم تا بدانجا پیوند تنگاتنگ داشته باشد که بارزترین انکشافات علمی جدید را تفسیر نماید، بدیهی است که برآیند این امر، درخشش این حقیقت خواهد بود که: اساسا اسلام خود، دین علم است.

4- پرداختن قرآن به علوم تجربی و طبیعی می تواند بهترین مشوّق و انگیزه برای مسلمانان باشد تا مسیر پژوهشهای علمی را پی گرفته و به پیشرفت معرفتی و علمی دست یابند و بزرگترین چالش دنیای اسلام را که همانا عقب ماندگی در عرصهء علوم است درمان کنند. چنانکه این عامل نقش خود را در عصر اوّلیه طلایی اسلام که مسلمانان هم از نظر فهم و هم در عمل به قرآن نزدیکتر بودند به درستی ایفا کرد و جهان اسلام در دوران خلافتهای اموی و عباسی شاهد یک رستاخیز علمی فراگیر گشت؛ به طوری که رنسانس اسلامی پیش درآمدی برای رنسانس اروپا شد و تمدن اسلامی با دو ویژگی «معنویت» توأم با «مدنیت» پا به عرصهء وجود گذاشت.

5- اعجاز علمی قرآن کریم، ابزار مؤثر نوینی برای آشنا ساختن غیر مسلمانان به حقیقت اسلام است که می تواند پنجرهء جدیدی به سوی افقهای این دین به رویشان بگشاید. از آن روی که عصر، عصر علم است و زبان دعوت در عصر علم هم چیزی جز از سنخ علوم نتواند بود. به همین دلیل است که هر جا مسلمانان با زبان علم سخن گفته اند، گوشهای شنوای بیشتری برای این پیام روشنی بخش دل و جان یافته اند. پس پرداختن به بُعد علم در قرآن می‌تواند حقیقت فراموش شده‌ای را احیا نماید و آن این است که تعریف حقیقی اسلام آن چیزی نیست که غرض ورزان با قراردادن آن تحت تابلوی خشونت، از آن ارائه می کنند.

امیدوارم این کتاب بتواند در محیطی چون دانشگاه که اساسا بستر زایش و پردازش علوم است از این پنج نکته آیینه داری نموده و به محصلان ما فرصت تولید نگره‌یی جدید به سوی قرآن را فراهم گرداند.

در اینجا لازم می دانم از استاد ارجمند جناب پوهنوال غلام یحیی فرهنگ که راهنمایی این رساله را تقبل نمودند، از جناب پوهندوی دکتور محمد نعیم اسد رئیس پوهنتون هرات که مشوّقم برای تدوین این رساله در این موضوع خاص گردیده و با نوشتن تقریظی، ارزش طرح این مبحث را برجسته‌تر نمودند. از معاونت محترم علمی، آمریت محترم دیپارتمنت تعلیمات اسلامی و ریاست محترم پوهنخی شرعیات پوهنتون هرات به خاطر فراهم ساختن زمینهء طرح این مبحث، تشکر و سپاسگزاری نمایم. پروردگار متعال به همه جزای خیر عنایت فرماید.

پوهنیار عبد الرؤوف مخلص

خلاصهء مبحث

معجزهء علمي قرآن كريم در چندين بُعد و چند ميدان براي دانشوران قابل ظهور است:
در لفظ و بيان قرآن؛
در إخبار قرآن از امور غيب و خبرهاي آينده؛
در قوانين و برنامه‌هاي قرآن به عنوان سنگ بناي شريعت اسلامي؛ و در بسي از ابعاد ديگر...
اما اين كتاب بيشتر به حوزهء اعجاز علمي قرآن پرداخته است.
اصطلاح «اعجاز علمي» در عصر ما بيشتر براي بازتاب اكتشافاتي در عرصهء علوم تجربي و حسّي به كار گرفته شده كه آياتي از قرآن، پيشاپيش آينه دار آن بوده است.
آنچه اعجاز علمي قرآن را از ديگر انواع اعجازي آن متمايز مي سازد، اهميت بيشتر اين مبحث نسبت به ديگر وجوه اعجازي قرآن نيست بلكه اهميت و جاذبهء پيام و اعجاز روحي و انساني قرآن كه در طول قرنها امت اسلامي را به سوي خود كشانده است پيوسته بيشتر از ديگر ابعاد آن بوده و خواهد بود.
پس در واقع تمايز اعجاز علمي قرآن با ديگر ابعاد اعجازي آن در مصداقيّت علوم تجربي است؛ مصداقيّتي كه نزد بعضي در مقايسه با ديگر ميادين معرفت بشري تا مرز مطلقيّت جلو رفته است. اين مصداقيّت بر اين پايبست استوار است كه علم تجربي توانسته است در قلهء هرم معرفتي عصر ما قرار گرفته و در هر آنچه صحيح يا در نهايت خطا آلود مي‌باشد، جامهء مرجعيت را بر تن كند.
كوشش اين كتاب معطوف بر آن است كه با ارائهء تفسير تطابقي آياتي از قرآن با اين مرجعيت ـ كه هم اكنون به بخش واقعي ملموسي از زندگي مسلمانان و غير آنها تبديل گرديده است ـ تعاملي منطقي برقرار كند.
با اين وجود، كتاب حاضر تفسير علمي قرآن كريم نيست. مأموريّت تفسير علمي، توظيف همهء معارف در دسترس انسان در هر عصر و در همه زمينه هاي علم ـ اعم از پژوهشي و تطبيقي آن ـ براي بهتر فهميدن متن قرآ ن است . بنابراين، تفسير كوششي بشري براي حسن فهم دلالتهاي قرآني است.

در میدان تفسیر، مفسر اجباري ندارد تا فقط از حقایق علمي سخن بگوید بلكه مادام كه او با نیتي پاك به عرصهٔ تفسیر كلام الله قدم مي گذارد، و مادام كه او به علوم آلي لازم در عرصهٔ تفسیر قرآن مجهز است، مي تواند از همهٔ حقایق، نظریات و دریافتهاي خود كه چه بسا كثیري از آنها نسبي بیرون ميآیند، در كار تفسیر بهره گیرد. در حالي كه حوزهٔ اعجاز علمي، منطقهٔ چلنج و تحدّي است.

پژوهشگر قرآني در گسترهٔ اعجاز بر آن است تا براي قاطبهٔ مردم ــ اعم از مسلمین و غیر مسلمین ــ ثابت كند كه كتاب نازل شده قبل از هزار و چهار صد سال بر پیامبري امّي و بر امّتي كه غالب آنان نیز امّي بوده اند، حاوي حقایقي از جهان هستي است كه بشر بعد از قرنها و پس از تلاشهاي دامنه دار، به كُنه آنها پي برده است.

نكتهٔ مهم در اینجا این است كه به عكس تفسیر، در جایگاه اثبات اعجاز جز حقایق علمي قاطعي كه علم به كرانهٔ قطعیت آنها رسیده است دیگر مقولات به كار برده نمي شود؛ چه اگر فرضیه ها و نظریات در معرض تغییر و تبدیل، در این عرصه به كار برده شود، قضیهٔ تحدّي با چالش رو به رو شده و از اساس متزلزل خواهد گردید.

بنابراین، سعي مؤلف در این كتاب بر آن است تا این حقیقت نشان داده شود كه علم همه جا به دنبال حقایق قرآن در حركت بوده و اخبار و حقایق قرآن در عصر انفجار معلوماتي، در حال تجلّي است.

گفتني است كه آیات قرآن در زمینهٔ كَوني از هزار آیه تجاوز ميكند كه بنده در مباحث مطرح شده، بیش از دوصد آیه در این ارتباط را با استناد به مراجع موثق، به بررسي گرفته ام. این مباحث عمدتاً عرصهٔ انسانشناسي، علوم نجومي، عرصهٔ جیولوجي، عالم ارواح، علم اقتصاد، علم زیست شناسي و جلوه هاي دیگري از علوم مختلفه يي را در بر مي گیرد كه ره آورد بشري در آنها منطبق با معارف و مفاهیم قرآني است.

با اذعان به اینكه آیات قرآنيي كه از كائنات، ساختارها، پدیده ها و تطورات آن سخن مي گویند، در سیاق إخبار مستقیم علمي به انسان قرار ندارند از آن روي كه همهٔ اینها به اجتهاد و

پژوهش خود انسان در گذار قرنها واگذاشته شده است؛ و با اذعان به اینكه همهء این آیات در مقام استدلال به قدرت آفریدگار بزرگ در عرصهء ابداع، ربوبیت، اقتدار او بر اعاده و باز آفرینی و احاطهء كامل وي بر امور عالم نازل شده اند؛ آري! با اذعان به این و آن حقیقت اما البته معارف مرتبط با اعجاز علمي، پیام روشن همهء آنهاست.

همین بُعد مشخص از قضیه است كه مؤلف در این كتاب همه جا آن را به مثابهء یك هدف راهبردي دنبال كرده است.

مقدمه

خدای عزّوجلّ بر اساس نظریّهء «خالقیّت» برای هدایت و راهیابی انسان به سوی کمالات انسانی‌اش، پیامبرانی را مبعوث کرد و هر پیامبر را به سلاح معجزه‌یی مسلح نمود تا این معجزه بتواند گواهی روشن بر حقانیت دعوت آن پیامبر در میان امتش باشد.

با نگرشی کوتاه به تاریخ دعوت انبیای عظام علیهم افضل الصلاة والسلام در عصرهای مختلف، این حقیقت را به وضوح درمی‌یابیم که معجزات پیامبران در هر عصر از سنخ اموری بوده اند که مردم آن عصر در آن امور، نبوغ و آگاهی بالایی داشته اند؛ زیرا درک این حقیقت که معجزهء آن پیامبر، خارق و شکنندهء توانمندیهای بشری است، فقط از این راه امکان ظهور می یافته است از آن روی که «تحدّی» یا هماوردخواهی در امری که مردم در آن از نبوغ و توانایی برخوردار نباشند، در واقع تحدّی به شمار نمی‌آید. مثلاً اگر ما قهرمان وزنه‌برداری جهان را با مرد عادّیی که هیچ مهارتی در این فن ندارد، به مبارزه فراخوانیم این امر به هیچ وجه تحدّی شمرده نمی‌شود به این دلیل که آن شخص عادّی در این فن هیچ مهارت و آشنایی‌ای نداشته است. اما اگر دو قهرمان همطراز از قهرمانان جهان را با هم رو در رو گردانیم، در اینجاست که معنی «تحدّی» در میان آنها به درستی تحقق پیدا می کند.

بنابراین، معجزهء یک پیامبر به علاوهء آنکه باید شکنندهء قوانین بشری و خارج از حوزهء توانمندیهای آن باشد در عین زمان باید از سنخ اموری نیز باشد که در عصر آن پیامبر، مردم و یا نخبگانی از آنان، در آن به نبوغ و کمال بشری رسیده باشند. از اینها گذشته، اسباب و ابزارهای آن تحدی نیز می‌باید برای هماورد خواهان فراهم باشد. به این معنی که مخاطبان معجزه به وسایل مورد نیاز برای مبارزه با آن نیز باید دسترسی داشته باشند و سپس آن وسایل در میدان مبارزه با آن معجزه به کار افتد ولی سر انجام در برابرآن ناتوان گردد.

البته مثال‌های صریح در این باره؛ معجزات ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام است که همه به ویژگیهای آنها آشنا هستیم.

تردیدی نیست که پیامبر خاتم در عصر بلوغ عقلی بشر به رسالت مبعوث گردیدند. آری؛ در شب خجسته‌ای از شب‌های ماه رمضان سال (610 م) وحی الهی بر پیامبر امیﷺ نازل شد و تعجب‌برانگیز نبود که اولین پیغام وحی، ایشان را به خواندن دستور داده و بحث علم و

شاخص‌ترین ابزار تولید آن؛ یعنی «قلم» را به میان می‌کشید که این خود بدون شک اعلام صریح این حقیقت به تاریخ بود که بشر وارد عصر جدیدی گردیده است که عصر «علم» است.

بر همین مبنی است که معجزهء پیامبر خاتمﷺ «کتاب» است؛ کتاب بزرگ خدای دانا و توانا که ابعاد و جوانب اعجازی آن فراتر از حد و حصر بشر می‌باشد. کتابی که معجزه است در لفظ و معنی، در امروز و فردا، در ادب و بلاغت، در ترکیب و ترتیب، در علوم و معارف، در برنامه و شریعت، در پاسخگویی همیشگی به نیازهای معنوی و مادی بشر، در اصلاح عقاید، اصلاح عبادات، اصلاح اخلاق، اصلاح اجتماع، اصلاح سیاست و اصلاح اقتصاد.

و در حوزهء آزادی؛ آزادی خرد و اندیشه، آزادی شعور و ضمیر و آزادی روح و روان از بند هر نوع بندگی وبردگی ذلّت‌آور برای غیر پروردگار یکتا.

و معجزه است در عرصهء خبر؛ یعنی إخبار از امور غیبی و تاریخی، از گذشته‌های دور تا آینده‌های دور و نزدیک.

و معجزه است در تأثیرگذاری خارق‌العاده بر فطرت و روان بشر و بالاخره معجزه است در عرصهء علوم هستی شناسی و تجربی که موضوع بحث این کتاب می‌باشد.

راز جاودانگی اعجاز قرآن:

بایستهء ذکر است که معجزهء قرآن با معجزات پیامبران پیشین از چندین وجه، تمایز اساسی و جوهری دارد که مهم ترین وجه تمایز، جاودانه‌گی آن است؛ زیرا معجزات پیامبران گذشته این حقیقت را که آن پیامبران فرستادگان خدای عزّوجلّ اند، با خرق قوانین هستی به اثبات رسانده و سپس با مرگ آن پیامبران هم به پایان می رسیده‌اند؛ بناءً هر کس آن معجزات را دیده است، به آنها ایمان آورده و هر کس هم که آنها را ندیده است، آن معجزات برایش حکم خبری را داشته و دارد که به گذشته مربوط است و دیگر اثری عملی از آنها مشهود نیست.

اما معجزهء قرآن جاودانه است؛ با گذشت روزگاران از بین نمی‌رود و با رحلت رسول اکرمﷺ هم به پایان نیامده است بلکه با حضور اعجازگرانهء خود برای همیشه در صحنهء زمان و زندگی حاضر است؛ هر منکری را به تحدّی فرا می‌خواند و هر انسانی را در هر عصر و هر نسلی که زندگی می کند، به راه خیر و هدایت و رستگاری رهنمون می‌شود. این معجزه جاویدان است تا در گذار زمان هیچ کس را بر فروگذاشت این دین که پایانبخش ادیان و شرایع آسمانی است، عذری باقی نماند.

راز جاودانگی اعجاز قرآن و پایان پذیری معجزات پیامبران پیشین در این حقیقت نهفته است که معجزات گذشته، فعلی از افعال خدای سبحان بوده‌اند و فعل خدای سبحان ممکن است بعد از اجرا به پایان برسد. مثلاً دریا برای موسی عليه السلام شکافته شد و سپس به طبیعت اصلی خود باز گشت. آتش ابراهیم عليه السلام را نسوزاند و لی بعد از به پایان رسیدن معجزه، مجدداً به خاصیّت اولیهء خود بازگشت. اما معجزهء پیامبر ما فعلی از افعال الهی نیست بلکه صفتی از اوصاف او تعالی است که عبارت از صفت «کلام» می‌باشد. فعل در صورتی باقی می‌ماند که فاعل آن را ابقا نماید اما صفت تا آنگاه باقی است که موصوف خود باقی باشد. پس از این روی است که خدای حیّ لایموت، برای همیشه به این معجزه که نه تنها فعلی از افعالش بلکه صفتی از اوصافش نیز می‌باشد، جاودانگی بخشیده است.

اهمیت مبحث اعجاز علمی قرآن کریم:

یکی از إلزامات جاودانه‌گی رسالت قرآن این است که قرآن باید برای هر نسل و هر عصر، عطاها و بخشش‌های نوینی داشته باشد؛ عطاهایی که نسل‌های گذشته را از آنها بهرهء بالاستقلال نبوده است، از آن روی که قرآن رهنمود الهی برای همهء جهانیان است که پیام آن به عصر و نسلی خاص و امّتی معین محدود نیست. پس اگر داده‌های قرآن تجدد پذیر نبوده و در گذار اعصار و قرون، مستمراً متطوّر نشود و مثلاً در یک قرن به اتمام رسد، بی‌گمان قرآن دچار انجماد و ایستایی می‌شود و درآن صورت نسلها و قرنهای بعدی باید بر خوان گذشتگان نشسته و خود بهره‌های نوینی از این مائدهء پروردگار نداشته باشند؛ حال آنکه زمان، حرکت و تطوّر، راه خود را می‌روند و به ره‌آورد گذشته نه فقط قانع نیستند که آن ره‌آورد برایشان کافی و وافی نیز نمی باشد.

پس یکی از ملزومات اعجاز قرآن، سیّالیّت و تجدد پذیری مفاهیم آن است. عطای اعجازی قرآن متجدّد و مائدهء فیّاض آن در همیشهء زمان سخی و بخشنده است؛ هرگز انجماد نپذیرفته و قادر است تا برای هر نسل داده‌هایی را پیشکش نماید که با موهبت‌های آن برای عصرهای گذشته، متفاوت باشد.

در اینجاست که به اهمیت طرح مبحث اعجاز علمی قرآن کریم متوجّه می شویم؛ زیرا مفاهیم علمی قرآن کریم درست همان بستری است که عنصر تجدد و باز تولید مفاهیم در آن به روشنی نمایان است.

نکتهء بسیار مهم در اینجا این است که موهبت‌ها و عطاهای تجددپذیر علمی قرآن البته در عین یک آیه نمایان است و صرف نظر از متغیّرات زمان، مکان و انسان، همچنان برای همیشه شناور می باشد. یعنی ما آیاتی از قرآن را داریم که هر روز در معنی و مبنای علمی خود، ابعاد و اعماق جدیدی را برای ما موهبت می کنند؛ ابعاد و اعماقی که انسان عصر اوّلیهء نزول قرآن نمی‌توانسته به فهم و درک جامعی از آنها دست یابد. البته این بخش از آیات قرآن جدا از آیاتی اند که به برنامهء عبادی و امور حلال و حرام یعنی حوزه‌ای تعلق می گیرند که کمتر متغیّر بوده و بیشتر به ثبات گرایش دارند؛ بلکه این آیات از زمرهء آیات کَونی اند که به حوزهء آفرینش انسان و طبیعت، به آفاق و انفس ارتباط گرفته و در این میادین سیر می‌کنند. یعنی در حوزه و گستره‌ای که عقل بشر در هنگام نزول قرآن، آمادگی و توانایی فهم دقیق حقایق محیط بر آنها را نداشته است؛ حقایقی مانند کرویت زمین، پوشش جوی زمین، نسبیّت زمان، نظامهای دقیق و پیچیدهء منظورشده در متن آفرینش... و بسی از قوانین اساسی هستی که قرآن کریم بدانها پرداخته است؛ قوانین بزرگ کَونیی که انسان به هر حال از آنها بهره‌مند می‌شود؛ چه به آنها علم داشته باشد و چه نداشته باشد چرا که در تأثیرگذاری و بهره‌دهی آنها،آگاهی یا عدم آگاهی انسان منشأ اثر نیست.

به همین دلیل تفسیر دقیق این قضایای علمی برای معاصران نزول قرآن کریم، هرگز ضروری نبوده است. و لذا ملاحظه می کنیم که رسول خداﷺ از برابر آیاتی اینگونه، گذری بی درنگ کرده و محتوای آنها را به عقل بشری وا گذاشته اند تا هر نسلی فراخور حجم ادراکات علمی و عقلی خود، از آنها بهره گیرد.

معجزهء قرآن در اینجا دقیقاً این است که برای هر عقلی، به اندازهء حجم آن یعنی به همان مقدار که وی را ارضا نماید، می‌بخشد. به همین جهت می‌بینیم که مردم کم سواد فاقد دانش، در قرآن گم‌شدهء خود را می‌یابند، انسانهای متوسط و اندکمایه نیز مفاهیمی را در قرآن توانند یافت که ارضایشان نماید، افراد متبحر و متخصص در علوم مختلف نیز اعجاز قرآن را آنگونه در می‌یابند که با حیرت و اعجاب تمام در برابر آن درنگ می کنند. که من در این کتاب نمونه‌هایی از این دست را معرفی کرده‌ام.

پس از آنجا که قرآن برای همیشه آمادهء عطا و بخشش است، بناءً خدای عزّوجلّ انسان را به تدبّر، تفکّر و تأمّل در این کتاب بزرگش فرا خوانده است؛ جایی که می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾

«کتابی است مبارک که آن را بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند» [ص/29]

﴿أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقرآن أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾

«مگر به آیات قرآن نمی‌اندیشند، یا که بر دلهایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» [محمد/24]

این بدان جهت است که عقل بشر به بسیاری از حقایق اعجازی قرآن پی نمی برد مگر آنگاه که در آنها به تأمّل و پژوهش بپردازد. پس قرآن برای همیشه آماده است تا جان و روان و خرد انسان را از فیضان معانی معجزآسای عقلی، علمی، و عرفانی خویش بهره‌مند گرداند.

قطعاً دعوت پروردگار بزرگ از انسان به تأمّل در کتاب معجزش، خود نشانهء روشن پایان‌ناپذیری اقیانوس بیکرانهء موهبت‌های وی در این کتاب است، در غیر آن اگر همه عطاهای قرآن در بُعد عقیدتی و عبادی و نهایتاً ایمانی آن خلاصه می‌شد، دیگر پروردگار بزرگ این فراخوان عام را اعلام نمی‌کرد بلکه در یک کلام می‌گفت: اینک قرآن به عنوان نظامنامهء عقیدتی و برنامهء زندگی تقدیم شما می‌گردد و شما را به کاوش در محتوای آن کاری نیست؛ زیرا این فرمان الهی است و باید بدون تأمّل و تفکّر آن را بپذیرید!

شگفت اینکه دعوت الهی به تأمّل و تفکّر در قرآن کریم که کتاب «مقروء» وی است، با دعوت و فراخوان مکرّر و مؤکّدش به تأمّل در طبیعت و کائنات که کتاب «منظور» وی می باشد همراه می شود؛ زیرا خدای سبحان در آیات عدیده‌یی به ما دستور می‌دهد که کتاب کائناتش را نیز بگشاییم و در آن به کاوش و تأمّل بپردازیم چه شکی نیست که هر ورقی از کتاب منظور کائنات وی، راهی و علامه یی و ایمائی است به سوی حرفی، کلمه‌یی و آیه‌یی از کتاب مقروئش.

از این روی است که تأمّل در آیات کَونی پروردگار متعال، امری واجب بلکه فرض ذمّهء هر انسان مکلفی است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الألْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتفكّرونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای صاحبان خرد نشانه‌های (قانع‌کننده) است. همانآنکه خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند. (که): پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار» [آل عمران/190ـ191]

به همین جهت است که بایک نگاه اجمالی به قرآن کریم، در می یابیم که (35) آیه در این کتاب الهی ما را به تأمّل و تدبّر در آنچه می‌آموزیم فراخوانده و بیشتر از (50) آیه ما را به

نگرش در زمین و تأمّل در ملکوت آسمانها و تمـام عرصـه‌گـاه کائنـات دعـوت مـی‌نمایـد. ایـن دعوت، مسلّماً دعوت صریحی است به سوی علم.

و کدامین کتاب مانند قرآن از علما به‌گونه‌یی تجلیل و تکریم نموده است که بگوید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

«از بندگان خدا فقط دانشمندانند که از او پروا دارند» [فاطر/**28**]

البته نباید تصوّر شود که این آیه فقط ناظر بر علمای دینی و مذهبی است؛ زیرا این آیـه بعـد از آیهء (27) سورهء فاطر آمده است که می گوید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ. وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾

«آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و (به وسیلهء) آن میوه‌هایی که رنگهای آن گونه‌گون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوهها راهها (و رگه‌های) سپید و گلگون به رنگ‌های مختلف و سیاه پر رنگ آوردیم. و از بندگان خدا فقط دانشمندان (و دانایان اند) که از او پروا می‌دارند. آری! خدا غالب آمرزنده است» [فاطر/27ـ28]

چنانکه ملاحظه می کنیم، سیاق آیه به روشنی ناظر بر دانشمندان عرصهء علوم هستی شناسـی است که علمای واقعی دین نیز می‌توانند از زمرهء آنان به حساب آیند.

البته قضیه فقط به همین جا ختم نمی‌شـود، بلکـه خـدای عزّوجـلّ ایـن دانشـمندان را بعـد از فرشتگان خود به عنوان شاهدان توحید خویش نیز معرفی کرده است، جایی که می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می‌دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست» [آل عمران/18]

اهداف انتخاب موضوع:

پیش از آنکه مستقیماً به اهداف انتخاب موضوع بپردازم بی مناسبت نیست تا بـر زیرسـاخت-های ضرورت رویکرد قرآن به آیات علمی که می تواند ما را به طور طبیعـی وارد هدفمنـدیهای روشن و ضرورت مبرهن طرح این مبحث بسازد، اشاره ای گذرا داشته باشم:

در بررسی زیرساختهای الهام و انهماک قرآن به آیات علمی، سه نکتهء مهم را متبارز می‌یابیم:

1. خدای سبحان در علم قدیم خویش می‌دانست که بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن، گروهی از انسانها خواهند آمد تا بگویند که با ظهور عصر علم، دیگر عصر ایمان به پایان آمده است. لذا برای وارونه ساختن این پندار، خدای متعال در قرآن کریم خود آیاتی را نازل نمود تا این گروه از مردم را به عجز و درماندگی واداشته و برایشان ثابت سازد که کتاب بزرگ وی چهارده قرن قبل، عصر علمی را که ایشان از آن سخن می‌گویند در تابلوی آیات کَونی خویش به تصویر کشیده است؛ به طوری که بشر قرنها بعد از آن توانسته است معانی آیات علمی قرآن را نه به طور جامع و مطلق، بلکه در چهارچوبی محدود کشف نماید. هم از این روی در آیهٔ (53) سورهء مبارکهء «فصّلت» می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

«به زودی آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و انفس بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است»

در اینجا باید به معنی حرف سین در «سَنُرِيهِمْ» که مفید استقبال است توجّه داشته باشیم. یعنی: ما در آینده این آیات و نشانه‌ها را برای بشر روشن خواهیم ساخت، که البته این آینده در آیهء کریمه پایانه‌ای معین نداشته و پیام آن برای همه نسلها و عصرها تا قیام قیامت باقی است.

2. شکی نیست که دعوت اسلامی برای انسانها فقط ویژهء قوم عرب نبوده بلکه دعوتی است برای کافهء بشریّت؛ از آن روی که پروردگار متعال پیامبر گرامی ما را برخلاف سایر پیامبران که هر یک به سوی قوم و ملّتی معیّن فرستاده می‌شدند، برای عامهء بشر مبعوث گردانید و ایشان را خاتِم همه پیامبران ساخت. چنانکه در آیهء (107) سورهء «انبیا» می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾

«و ما نفرستادیم تو را ای پیامبر، مگر رحمتی برای عالمیان»

و در آیهء (28) سورهء «سبا» می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً﴾

«ما نفرستادیم تو را، جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم»

و در آیهء (158) سورهء «اعراف» می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾

«بگو: ای مردم! بی‌گمان من فرستادهٔ خدایم به سوی تمامی شما»

روشن است که «اعجاز بلاغی قرآن» فقط می‌تواند قومیّت عرب را ارضا و اقناع نماید در حالی که تبلیغ پیام اسلام برای مردم غیر عرب، قطعاً مستوجب آن است تا در جهت اقناع ایشان به معجزهٔ پیامبر اسلامﷺ راهی دیگر وجود داشته باشد؛ چه ترجمهٔ قرآن به زبانهای دیگر، اعجاز بلاغی آن را که کلّا به نصّ عربی وابسته است، به زبان دیگری انتقال نمی‌دهد و بناءً ترجمهٔ قرآن نمی‌تواند تنها راه اقناع مردم غیر عرب نسبت به حقانیّت آن باشد.

هرچند این امر که ترجمهٔ قرآن می‌تواند ارزشهای اسلام را برای مردم غیر عرب روشن گرداند، حقیقتی است آشکار؛ ولی این امر به خودی خود بسنده نیست چرا که ادیان دیگر نیز به سوی بسی از این ارزشها فرا خوانده‌اند. بناءً پرسشی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا ما واقعاً می‌توانیم از همهٔ مردم دنیا بخواهیم زبان عربی را فرا گیرند تا با اعجاز بلاغی و ادبی قرآن آشنا شوند؟ قطعاً تحقق بخشیدن به این پیشنهاد اگر غیر ممکن نباشد، کاری سخت دشوار است.

پس از آنجا که قرآن معجزهٔ پیامبری است که برای عموم مردم برانگیخته شده است بنابراین، معجزه‌اش نیز باید علاوه بر بُعد بلاغی دارای ابعاد دیگر اعجازی نیز باشد تا این ابعاد اعجازی برهان قاطعی بر حقانیّت قرآن برای مردم غیر عرب زبان نیز تلقی شود. بی‌گمان «اعجاز علمی قرآن» یکی از این ابعاد است.

3. اعجاز قرآن در عرصهٔ علمی بیشتر در این حقیقت متبارز می‌شود که قرآن در عصر خمودگی و خموشی علمی بشر نازل شده و معلومات بشر آن عصر، در گسترهٔ علوم طبیعی، کَونی و سایر میادین علم بسیار اندك و اغلب خطاآمیز بوده است. مثلاً بشر قبل از عصر رسالت، آسمان را سقف زمین می‌پنداشت و ستارگان را میخ‌های نقره‌ای درخشان کوبیده بر این سقف و یا قندیل‌هایی که در فضا معلّق اند. بشر در آن عصر خورشید را ساکن و بی‌حرکت، زمین را سوار بر یکی از شاخ‌های «گاو مادر» و زلزله‌ها را معلول انتقال زمین از یك شاخ گاو به شاخ دیگر آن می‌پنداشت. و بدین گونه افکار و اندیشه‌های خرافی دیگر.

در چنان عصری، قرآن می‌آید و در عرصهٔ علوم آفاقی و انفسی آیاتی را که از ابتدا تا انتها و تا بی‌انتها، جلوه‌بخشای حقّ و صدق و معرفت اند به نمایش می‌گذارد و باز بر زبان پیامبر اُمّیی که هرگز نمی‌خوانده و نمی‌نوشته است؛ چنانکه به هیچ مکتب و معلّم و آموزشگاهی هم نرفته

است. آری! این آیات معجز علمی بر قلب مردی نازل می‌شود که در نوجوانی چوپان گوسفندان و در دوران جوانی کارگر امور تجاری در کاروان بوده است. چنانکه خدای متعال در آیهء (48) سورهء «عنکبوت» می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾

«و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دستت هیچ کتابی را نمی‌نوشتی، وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک در می‌افتادند»

شهید سیدقطب «رح» صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بحثی روشنگرانه پیرامون تصحیح نگرش به آیات علمی قرآن کریم و اهداف آن، می‌نویسد:

«شکی نیست که قرآن کتاب هدایت انسان است. قرآن برای تحقق این هدف اساسی، در صدد ایجاد جهانبینی خاص، نظام خاص و جامعه یی خاص می‌باشد. در صدد ایجاد امّت جدیدی در روی زمین است که نقش ویژهء خود در رهبری بشریت به سوی شاهراه حق و خیر و فضیلت را بر عهده گرفته و نمونهء معینی از جامعهء انسانی را که در مکتب‌ها و نظامهای بشری تکرار نشده است، پدیدار گرداند. بنابراین، هدف اصلی قرآن پرداختن به علوم و معارف کَونی نبوده و اعجاز علمی آن نیز کل ابعاد اعجازی قرآن را در بر نمی‌گیرد. به همین دلیل است که قرآن نیامده است تا کتابی در علم نجوم یا کیمیا یا طب باشد؛ آنگونه که بعضی از هواداران قرآن از آن می‌طلبند. یا چنانکه در جانب دیگر، برخی از دشمنان قرآن می‌خواهند تا آن را به پندار خود در سنگر مقابل این علوم قرار دهند! بی‌تردید هر دو نوع کوشش در این راستا، چه از سوی دوستان و چه از جانب دشمنان قرآن، نمایانگر درکی نادرست از طبیعت این کتاب و مأموریت اصلی آن می‌باشد.

پس وقتی ما به میدان اعجاز علمی قرآن کریم وارد می‌شویم، باید بر این حقیقت تأکید بگذاریم که مأموریت اصلی و موضوع اساسی قرآن همانا «انسان» است. وظیفهء قرآن این است تا چهارچوبهای بنیادین یک جهانبینی کلّی از نظام هستی و رابطهء آن با آفریدگار آن را پی افکنده و جایگاه انسان در این میان را معرفی نماید. آنگاه بر اساس این بینش‌ها و نگرش‌ها، یعنی بر اساس این جهانبینی کلّی، برنامه‌ای را برای زندگی به وجود آورد که به انسان میدان دهد تا تمام نیروها و توانمندیهای خود و از جمله توانمندی عقلی و علمی‌اش را در عرصهء شناخت هستی به کار اندازد و در همان حدود و ثغوری که برایش تعیین شده است به بحث و بررسی، کاوش و پژوهش، تحقیق و تفسیر و تجربه و تطبیق پرداخته و به آن نتایج و باورهایی که می‌تواند برسد، برسد؛ نتایجی که بالطّبع نه نهایی هستند و نه هم مطلق و غیر شکننده. پس اگر

قرآن به میادین علم می‌رود تا کلیدهای اصلی مفاهیم کلّی در عرصهٔ علوم کَونی و تجربی را به دست انسان بدهد، در واقع خود این امر، حرکتی در راستای هدفمندی یاد شده است و اما هرگز نباید فراموش کرد که رهیافتهای علمی قرآن در این بُعد از ابعاد اعجازی نیز نهایتاً به آن قلهٔ‌یی که نامش «ایمان» است منتهی می‌شود.

بنابراین، موضوع محوری قرآن همانا خود «انسان» است؛ انسان با دیدگاه‌ها و باورمندیهای خود، با مشاعر و ادراکات خود، با روش‌ها و رفتارهای خود و با روابط و علایق خود. اما علوم مادّی و نوآوری در عالم مادّه، با ابزارها و راهکارهای گونه گون آن؛ موکول به عقل انسان، تجارب، اکتشافات، فرضیّات و نظریّات اوست تا خود در این عرصه، منطبق با توانمندیهای خویش پیش بتازد.

سپس نویسنده می‌افزاید: «من از ساده‌لوحی بعضی از مسلمانانی که عاشق و دلسوختهٔ خدمتگذاری به قرآن اند در شگفتم؛ آنانی که به انگیزهٔ دفاع از قرآن یا خدمت به آن و دقیقاً تحت تأثیر زرق و برقهای خیره‌کنندهٔ علوم و تکنولوژی جدید، تلاش می‌کنند تا چیزهایی را بر قرآن بیفزایند که از قرآن نیست و اموری را بر آن تحمیل نمایند که هرگز مقصود قرآن نبوده است. کسانی که می‌کوشند تا قرآن را کتابی در علوم طب، کیمیا، نجوم و... معرفی نمایند، گویی با این کار خود قرآن را بزرگ و باشکوه می‌گردانند!!

این عده از مسلمانان ساده‌لوح باید بدانند که اوّلاً قرآن در موضوع خود کتاب کاملی است و ثانیاً اینکه موضوع آن بزرگتر از همهٔ این علوم می‌باشد زیرا موضوع آن خود انسان است؛ انسانی که این علوم را کشف می‌کند و از آنها بهره می‌گیرد. شکّی نیست که تحقیق و پژوهش، تجربه و تطبیق و اکتشاف و نوآوری، از توانمندیها و ویژگیهای عقل انسان است، در حالی که قرآن بنای کلّیت این انسان را بر عهده دارد؛ بنای مجموعهٔ شخصیت آن، ضمیر آن و نیز عقل واندیشهٔ آن را. چنانکه قرآن عهده دار بنای جامعهٔ انسانی نیز هست، جامعه‌یی که به این انسان اجازه دهد تا از امکانات به ودیعت گذاشته شده در اندرون وجود خویش، به درستی بهره گیرد. و بعد از آنکه انسانی سالم متولد شد و جامعهٔ سالم به وجود آمد طبیعی است که آن وقت قرآن به او میدان می‌دهد تا در عرصهٔ پژوهش و تحقیق جلو آمده به نتایجی درست یا نادرست دست یابد؛ در حالی که موازین و ملاک‌های بینش و تفکّر صحیح را نیز برای وی تأمین و تضمین نموده است.

همچنان جواز ندارد که ما حقایق علمی نهایی و معجزات علمیی را که این کتاب الهی در راه ایجاد یک جهانبینی درست از طبیعت هستی، طبیعت همآهنگی و انسجام میان اجزای آن و نهایتاً ارتباط یکپارچهء آن با آفرینندهء یکتایش ارائه می‌کند، به فرضیّه‌ها و نظریّه‌های عقلی بشر و یا حتی به آنچه که «حقایق علمی» نامیده می‌شوند و از طریق تجربیّات قاطع بشری به دست می‌آیند وابسته بسازیم؛ چه حقایق و آیات علمی قرآن، حقایقی نهایی، قاطع و مطلق اند از آنجا که سرچشمهء آنها، عقلی است ازلی و ابدی که بر ازل و بر ابد احاطه دارد، چه او خود آفرینندهء هستی است و بنابراین علم و معرفتش نیز در بند زمان و مکان نمی‌باشد. در حالی که ره‌آوردهای عقلی انسان ـ هر چند هم که از پشتوانهء ابزارهای نوین برخوردار باشند ـ حقایقی غیر نهایی، غیر قطعی و به چهارچوب تجربیّات و ابزارهای ناقص بشری محدود می‌باشند و به طبیعت حال؛ پیوسته در معرض تغییر، تعدیل و نقص قرار دارند و حتی در معرض اینکه رأساً به عقب برگردند!

لیکن این سخن بدین معنی نیست که ما از آنچه علم در عرصهء آفاق و انفس؛ یعنی در عرصهء انسانشناسی و هستی‌شناسی برای فهم روشن‌تر معانی و آیات قرآن و اثبات حقایق ایمانی آن به ما ارائه می‌کند و این داده‌ها در واقع تفسیری هر چند کم‌رنگ، ناقص و متغیّر از اعجاز آیات علمی قرآن را به دست می‌دهند، تماماً چشم پوشیده و از آنها بهره نگیریم، قطعاً ما چنین چیزی را توصیه نمی‌کنیم».

در واقع برای تحقّق همین مرام است که کتاب حاضر تدوین شده است. بنابراین مؤلّف قطعاً بر سر آن نیست تا در این کتاب، قرآن کریم را به وسیلهء علم بشر اثبات نموده و یا با علم بشری بر صحّت و حقّانیّت آن استدلال کند؛ زیرا در حقیقت این علم است که برای اثبات خود نیازمند استمداد از کتاب خدای علیم می‌باشد.

پس اگر در این رساله از اکتشافات علمی بشر سخن به میان می‌آید ـ که فراوان هم به میان می‌آید ـ غایهء اساسی از این بیان، نزدیک‌ساختن معانی و مفاهیم اعجازی آیات علمی قرآن به اذهان بشر و به تبع آن متبلور ساختن حقّانیت این کتاب الهی است. با ایمان راسخ به این حقیقت که میان علم «صحیح» و وحی «صریح» هیچ نوع تصادمی وجود نداشته و چنین تقابلی هرگز ممکن نیست مگر آنگاه که تئوری علمی نادرست بوده و یا فهم ما از قرآن، فهمی مغلوط و خطاآمیز باشد. و کسانی که نگارنده با بهره‌گیری از آثارشان این کتاب را به تألیف آورده است، هرگز مدعی چنین عصمتی نبوده و نمی‌توانند خود را از این نقص تبرئه نمایند.

به عبارتی دیگر، مطابقت آیات قرآن کریم با اکتشافات جدید علمی ـ که محور بحث این کتاب می‌باشد ـ مبتنی بر این حقیقت است که علم جدید در پاره‌یی از موارد توانسته است از روی رازهای علمی و اعجازی آیاتی از قرآن پرده بردارد؛ و هم از این روی علم جدید توانسته است مضامین و مفاهیم سودمندی را در راستای تفسیر اشارات قرآنی در بارهء این موضوعات، در اختیار ما قرار دهد. حال اگر بررسیهای علمی آیندهء بشر، پدیده‌ای از پدیده‌های علم جدید یا موضوعی از موضوعات آن را به طور کلّی یا جزئی ابطال نمود، این امر مطلقاً به صداقت و حقانیّت قرآن لطمه‌یی نمی‌زند؛ بلکه معنی واقعی چنین تحوّلی این است که مفسّر قرآن درآن مقطع خاص، در کوشش خود برای تفسیر یک اشارهء مجمل قرآنی، ناکام بوده است.

بلی؛ قرآن برنامهء هدایت انسان است و در این راستاست که آیات این کتاب معجز، سرشار از اشارات و بیانات علمی در هر دو میدان علوم آفاقی و انفسی می‌باشند تا دریچه‌های جدیدی را بر روی عقل جستجوگر انسان به سوی افق‌های هدایت و ایمان بگشایند. هم از این روی است که الفاظ و مشتقّات «علم» بیشتر از (160) بار در قرآن کریم تکرار گردیده و در حدود (750) آیه از مجموع کل آیات آن؛ آیات علمی و بقیّه به ابعاد تشریع، عبادات، عقاید، تکالیف، معاملات، قصص، امثال... مربوط می‌باشد.

از آنچه گفتیم اهداف انتخاب موضوع این رساله که در بالا به مؤلّفه های عمدهء آن پرداخته شد در چند نکتهء آتی خلاصه می شود:

1- با نگاهی به میراث علمی گرانسنگ تاریخ تفسیر و علوم قرآن، این واقعیت در همان بادی امر به دیده می‌آید که حجم عظیم تفاسیر قرآنی از نخستین تفسیر جامع قرآن کریم – تفسیر طبری – گرفته تا آخرین تفاسیری که در اوایل نیمهء اول قرن سیزدهم هجری تألیف شده است، کتابهایی اند که هیچ یک آنها نه تماماً و به طور همه جانبه در بُعد تبیین اعجاز علمی قرآن کریم پاسخگوی داده ها و دریافتهای نوین از آیات قرآن می‌باشند و نه عمدتاً جوابگوی همهء مطالبات مخاطبان حال حاضر قرآن کریم. دلیل آن به طور روشن در این نکته متبارز است که قرآن در عین اینکه فرازمانی، فراجهانی، فرا تاریخی و فراتر از تحولات مقطعی می باشد اما برای همیشه با زمان و سیر تحولات و انکشافات زندگی و جهان در حال حرکت و سیّالیّت است چرا که کتاب همیشهء خدای متعال برای همیشهء بشر می باشد. حال آنکه تجارب و برداشتهای بشری غیر مأثور،

همواره در معرض نسخ، انجماد و ایستایی قرار دارند و چه بسا اگر از پارهء جهات به کلّیت یک موضوع ناظر باشند، اما در بُعدی دیگر نتوانند افقهای جدید را تماماً برتابانند.

البته این امر نه از ارزش میراث علمی بشر می‌کاهد و نه به جنبه‌های کاربردی آن در حیات و هستی لطمه وارد می کند چرا که قضیه در اینجا قضیهء «نسبیّت» است. در بسی از موارد چنین می شود که قضایای علمی ناشی از تجارب بشری، در پیوند با معارف الهی جاودانه و بدون تاریخ مصرف می شوند ولی در پاره‌ای از موارد هم آن فهم‌ها و دریافتها تاریخ مصرف دارند. تازه اندیشه هایی هم که تاریخ مصرف دارند به درد بازخوانی مجدّد می خورند و گاه در نسبیّت ظروف بشری که از انسانی تا انسانی دیگر متفاوت است، کارایی و اثربخشی خاص خود را نیز ممکن است دارا باشند.

لذا تکرار و تأکید می‌کنم که میراث علمی مربوط به حوزهء فهم بشری از آیات قرآن؛ از نظر فراگیری، ژرفا، تنوّع، تکثّر و گسترهء موضوعی همیشه کارا، مفید و اثربخش اند در عین اینکه نیاز به امتداد و تکامل داشته و ممکن است در ظروف و شرایطی پاسخگو نباشند. مثلا روشن است که کتاب تفسیر فخر رازی به تصنیف آمده در ده قرن قبل، پیش از جهش علمی و خیزش تمدنی عصر حاضر تدوین شده است. بنابراین اگر این کتاب نتواند از توافق و تلائم دقیق و روشنی که میان نصوص کتاب و سنّت و اکتشافات علمی جدید در حوزهء هستی‌شناسی پدیدار شده است خبر دهد – که قطعا هم نمی تواند – این امر مسلّما نقصی در تفسیر کبیر رازی به شمار نمی‌رود، به این دلیل که این کتاب بر حقایق مفهومی آیات قرآن منطبق با ظرف فکری عصر خود ناطق بوده و از ویژگی سیّالیّت ذاتی و جوهری متن قرآن کریم که از مختصات اعجازی آن می‌باشد در همان برههء مشخص، آیینه داری نموده است و حالا آمده است تا بگوید: من پلکان صعود به معراج مفاهیم پایان ناپذیر قرآنی را تا بدینجا برافراشته‌ام؛ پس بر آن فراز آیید اما از این فراز تا فرازهای ناشناختهء بعدی و تا بی نهایت، دیگر مال من نیست؛ این شما و زور گامهای تفکّر و نفس نفس لحظه‌های تأمّل و اندیشه تان، ولی من همچنان در پشت سر حامی و جانمایهء راهتان هستم و همهء تاریخ را در ورایتان با شما خواهم ماند.

2- تفسیر آیات علمی قرآن از منظر علم جدید و همراه و همپا با انکشافات زمان در واقع همان تداوم پیام و اعجاز قرآن در عرصهء بخشندگی مفهومی و معرفتی است. البته این امر مسئولیّت قرآن پژوهان مسلمان را در عصر حاضر که عصر انفجار معرفتی و

معلوماتی بشر است دوچندان می سازد. رساله‌ء حاضر کوششی متواضعانه در این راستاست.

3- قوانین و برنامه های دینی برای جامعهء بشری همواره از حکمتهایی ارزنده برخوردار می باشند که شارع حکیم، فهم بسی از این حکمتها را به عقل بشر وا گذاشته است. روشن است که عقل فقط از دریچهء علم می تواند به این رموز پی ببرد. پس تفسیر آیات علمی قرآن کریم خود رازگشای حکمتهای قرآنی می‌باشد. مانند آنچه که علم جدیداً از حکمتهای روزهء رمضان، زیانهای گوشت خوک، شراب و امثال آن پرده برداری نموده است. این رساله نیز در بسی از عناوین خود همین هدف را دنبال خواهد کرد.

4- استحکام تهدابهای ایمانی در دلهای مسلمانان از طریق بارورسازی اندیشهء آنها با مفاهیم و حقایق علمی برخاسته از متن و روح قرآن، هدفی والا و گرانمایه است که جامعهء علمی بویژه نهادهای اکادمیک باید در جهت آن گامهای برازنده‌ای بردارند. بدون تردید یکی از زمینه های این استحکام و باروری، بیان امتداد و پیوستگی برهانهای قرآن از عصر رسالت تا عصر اکتشافات علمی و تا فراسوی آن می‌باشد. پس اگر معاصران پیامبر اکرمﷺ بسیاری از معجزات ایشان را به چشم سر دیده اند اینک خدای عزّوجلّ به مردم عصرما و عصرهای دیگر، معجزات روشن قرآن را که متناسب با ایجابات عصرشان نیز می‌باشد نشان داده و از این طریق راهی به سوی درک بیشتر حقانیّت قرآن می گشاید. این یکی دیگر از اهدافی است که رسالهء حاضر به دنبال تحقّق آن می باشد.

5- خدای متعال نگرش در پدیده های هستی را که علوم تجربی بر بنیاد آن استوار اند، راهی به سوی ایمان به خود و ارزشهای دین خویش قرار داده است، اما گاه دیده شده که این نگرش در محیط های سنّتی دینی و مراکزی که از آن نمایندگی می کنند نه تنها به زاویهء افول پیوسته است بلکه حتی به نوعی دغدغه آمیز نیز با آن تعامل می شود. از این است که پیوند میان جامعهء سنّتی دینی و کانونهای روشنفکری که دانشگاه، محور آنها محسوب می‌شود گاه دچار گسست و گاه انقطاع کامل گردیده است. طبیعی است که محیطهای اکادمیک از این نظر که بتوانند این گسلها را به شیوهء اصولی مرمّت نمایند، مسئولیّت سنگینی بر عهده دارند. پس این رساله شاید بتواند نگاه طالب العلمی را که از محیط سنّتی با افقی بسته به پوهنخی های شرعیّات گام می گذارد نسبت به مقولهء ارتباط علوم جدید با نصوص دینی، متحوّل گردانیده و ب آیینه داری از همسنخی دو

مقولهء «علم» و «دین»، نشان دهد که خاستگاه «علم» و «دین» هردو، یک چیز بوده و هردو در نهایت یک هدفمندی را دنبال می کنند.

6- مضامین این کتاب که ناظر بر ارائهء تفسیری علمی از آیات کَونی قرآن کریم می‌باشد، نه تنها یکی از منابع اساسی ممدّ درسی در دیپارتمنت تفسیر و حدیث پوهنخی‌های شرعیات پوهنتونهای کشور بوده می‌تواند بلکه مطابق کریکولم مرتّبهء جدید، از منابع مستقیم مفردات درسی مضمون ثقافت اسلامی در همه پوهنخی ها نیز به حساب می‌آید. از این روی، نیاز مبرم به تألیف چنین اثری که هر چند در نوع خود ممکن است منحصر به فرد نباشد ولی با پژوهش گسترده‌ای که به هم آمده است یقینا در حیّز آن تواند بود که راهگشای خوبی برای استادان و محصلان عزیز در این زمینه تلقی شود، بیش از پیش ملموس و محسوس است.

پس ضمن سپاس از مراجع محترم اکادمیک برای تأیید سر فصلها و عنوان کلّی این رساله، امیدوارم اهدافی که از ارائه آن مطمح نظر می باشد به تحقّق پیوسته، چراغ راه انجمن دانشگاهیان و دانش پژوهان عزیز علاقه مند به عرصهء علوم و معارف قرآن قرار گیرد.

پیشینهء مباحث اعجاز قرآن:

پیشینهء پرداختن به موضوع «اعجاز» قرآن کریم به مثابهء یک سر فصل مستقل در علوم قرآنی، به قرن اول هجری بر می گردد.

نخستین بار دانشمندان عرصهء علوم قرآنی در طبقهء صحابه و تابعین مانند عبد الله ابن عباس، عبد الله ابن مسعود، ابو موسی اشعری، زید بن ثابت، مجاهد بن جبر، عکرمه، طاؤس، عطاؤ بن ابی رباح و ... بودند که در ذیل تفسیر مفردات قرآن، این موضوع را بر جسته ساختند.

سپس این بُعد از ابعاد علوم قرآن از طریق دانشمندان علم تفسیر در قرن دوم هجری تا بدانجا بارور ساخته شد که اعجاز قرآن به عنوان یک علم از شاخه های علوم قرآن جایگاه خود را به درستی پیدا کرد. با گذشت زمان بررسی‌ها پیرامون اعجاز قرآن گسترده و گسترده تر شد. در این مرحله از تطوّر، وجوه و ابعاد اعجاز قرآن هر یک به طور جداگانه مطمح بحث دانشمندان قرار گرفت و سر فصلهایی چون: «اعجاز لغوی قرآن»، «اعجاز بلاغی قرآن»، «اعجاز بیانی قرآن»، «اعجاز تاریخی قرآن»، «اعجاز تشریعی قرآن»، «اعجاز غیبی قرآن» ... در چهارچوب مبحث کلی «اعجاز قرآن» تدوین شد.

قرن دوم هجری همچنان شاهد نظریهء اعجازی جدیدی به نام اعجاز قرآن به وسیلهء «صرفه» بود که این نظریّه از سوی نظام (ت ربیع‌ثان صفر صفر ه ق) مطرح شد و ابوعثمان عمروبن بحرالجاحظ (ت جمادی‌اول جمادی‌اول صفر ه ق) در این باره کتابی را به نام «نظم القرآن» تألیف کرد که با تأسف هیچ نسخه‌ای از آن هم اکنون در دسترس نیست.

شیخ محمد ابوزهره (رح) می گوید: «نخستین کتابی که در موضوع اعجاز بیانی قرآن نوشته شد، کتاب «نظم القرآن» جاحظ بود. او در این کتاب به بلاغت، ایجاز، حذف، زوائد، فصول، استعارات، تشبیهات و ... قرآن پرداخت».

در اوایل قرن سوم هجری ابوعبد الله محمد بن یزید واسطی (ت 306 ه ق) کتاب دیگری در موضوع اعجاز قرآن را به نام «اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه» به رشتهء تحریر در آورد. مصطفی صادق رافعی این کتاب را در موضوع اعجاز بیانی قرآن سرآمد دوران خود دانسته می گوید: «نخستین کتابی که شرح اعجاز بیانی قرآن را به درستی پرداخت، کتاب «اعجاز القرآن» ابی عبد الله محمد بن یزید واسطی بود».

سپس قرن چهارم هجری فرارسید و در این قرن بود که ابو الحسن علی بن عیسی الرمانی (ت جمادی‌ثان شعبان ربیع‌اول ه ق) رسالهء کوتاهي تحت عنوان: «النُّكَت فی اعجاز القرآن» را به رشتهء تحریر در آورد که با وجود کوچکی حجم، اما در آن هفت بعد از ابعاد اعجازی قرآن به درستی بیان شده است، با آنکه اهتمام بیشتر وی در این کتاب به بعد اعجاز بلاغی قرآن معطوف بوده است. او اعجاز بلاغی قرآن را به سه طبقه و ده نوع دسته بندی می‌کند..

هم در این قرن بود که ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطابی (ت شعبان شعبان ربیع‌اول ه ق) کتاب دیگری در اعجاز قرآن را به نام «البیان فی اعجاز القرآن» تصنیف کرد که به علاوهء ساختار بدیعی نظم قرآن به اعجاز معنوی آن نیز پرداخت.

پس از آن، یکی از مشهورترین کسانی که در اواخر قرن سوم هجری در موضوع اعجاز قرآن کتاب نوشت، امام أبوبکر محمد بن طیّب باقلانی (ت ربیع‌اول شوال ربیع‌ثان ه ق) بود که کتابش «اعجاز القرآن» تا کنون نیز

ابهت علمی خود را در دنیای علوم قرآن محفوظ نگه داشته است.

در همین قرن بود که قاضی عبد الجبار احمد بن خلیل بن عبد الله، کتاب دایرهٔ المعارفی خود به نام «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» را تألیف نمود که یک جلد کامل قطور از مجلدات بیست گانهٔ آن ــ یعنی جلد شانزدهم ــ به بررسی اعجاز قرآن اختصاص دارد.

در قرن پنجم هجری ابو محمد علی بن احمد بن حزم ظاهری (ت جمادی‌ثانی جمادی‌اول ربیع‌ثانی ه ق) فصلی از جلد سوم کتاب معروف خود: «الفصل فی الملل و الأهواء و النحل» را به بیان اعجاز قرآن اختصاص داد که در آن از وجوه اعجاز به اختصار سخن رفته است.

همچنان در قرن پنجم، امام ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی (ت محرم رجب ربیع‌ثانی ه ق) کتاب مشهور خود در اعجاز قرآن «دلایل الإعجاز» را که پیرامون ابعاد اعجازی قرآن روشنی افکنده است تألیف نمود. این کتاب نیز هم‌سطح کتاب اعجاز باقلانی و حتی در پاره‌ای از موارد، فراتر از آن قرارداشته و تا به امروز تسلط علمی خود در حوزه های علمی جهان اسلام را حفظ کرده است. او همچنان رسالهٔ دیگری در اعجاز قرآن را که بیشتر ناظر بر تجلیات عینی اعجاز آن در عصر نبوی صلی الله علیه و سلم است تحت عنوان «الرسالة الشافية فی اعجاز القرآن» منتشر نمود.

در قرن ششم هجری قاضی عیاض بن موسی الیحصبی (ت ربیع‌ثانی ربیع‌ثانی جمادی‌اول ه‌ق) فصلی از کتاب مشهورش: «الشفا بتعریف حقوق المصطفی» را به بررسی اعجاز قرآن اختصاص داد. کتاب «شفا»یِ قاضی عیاض هم اکنون نیز در مدارس علمی شبه قارهٔ هند، کشور ما و بسی دیگر از نقاط دنیای اسلام جزء کتب درسی دورهٔ تخصّص در علم کلام اسلامی به شمار می رود.

از آن پس در گذار قرنهای متوالی مؤلفات در موضوع اعجاز قرآن از نظر تعدد و تنوع به حدی بسیار شد که مشکل است بتوان همهٔ آنها را جدا از یک تحقیق مستقل به احصا درآورد. از این رو به ذکر برجسته ترینها در این عرصه اکتفا می نمایم:

از برجسته ترینهای قرن ششم هجری در این زمینه کتاب: «نهاية الإيجاز فی دراية الإعجاز» امام فخر الدین

رازی (ت ربیع‌ثان شوال جمادی‌ثان ه‌ق)، و کتاب «مفتاح العلوم» أبویعقوب یوسف بن أبی بکر محمد بن علی السکاکی (ت سنهٔ جمادی‌ثان صفر جمادی‌ثان هـ(است.

در قرن هفتم هجری برجسته ترین کار در این عرصه کتاب تفسیر أبوعبد الله محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی(ت سنهٔ محرم رجب جمادی‌ثان هـ(است که فصلی جامع از آن را در مقدمهٔ تفسیر معروفش: «الجامع لأحکام القرآن» به موضوع اعجاز از زوایای مختلف آن اختصاص داده است.

در قرن هشتم هجری بدر الدین زرکشی (ت ربیع‌ثان رمضان رجب هـ(کتاب معروفش «البرهان في علوم القرآن» را در موضوع علوم و اعجاز قرآن به رشتهٔ تحریر در آورد که این کتاب نیز جزء کتابهای مرجع در این موضوع در توالی قرون تا به امروز بوده است.

در قرن نهم هجری برهان الدین بن عمر البقاعی(ت سنهٔ جمادی‌اول شعبان شعبان هـ(در بررسی اعجاز قرآن روش تطبیقی را در پیش گرفته و کتاب مشهورش «نظم الدرر في تناسب الآیات والسور» را به رشتهٔ تألیف در آورد که در آن اسرار قرآن و مناسبات میان آیات و سوره‌ها به شیوایی بیان شده است.

قرن دهم هجری شاهد تکاوری دیگر از تکاوران این میدان است؛ او کسی جز حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی (ت سنهٔ محرم محرم رمضان ه‌ق) نیست که کتاب زبده‌اش: «الإتقان في علوم القرآن» را در این مبحث منتشر ساخت. این کتاب از جامع ترین پژوهشها در موضوع اعجاز و علوم قرآن به شمار می رود؛ به طوری که هشتاد مبحث از مباحث علوم قرآن را در بر گرفته است.

روند تألیف در اعجاز قرآن آهنگ حرکت خود را به تناسب پیشرفت یا رکود علوم در شهرهای معروف اقماری خلافت اسلامی همچنان تا قرن سیزدهم هجری حفظ کرد و در این قرن بود که علّامه شهاب الدین آلوسی (ت شوال رجب صفر محرم ه‌ق) تفسیره دایرهٔ المعارفی خود: «روح المعاني في تفسیر القرآن العظیم والسبع المثاني» را به رشتهٔ تحریر درآورد. این کتاب فی الواقع تکانه یي جدید در عرصهٔ پژوهشهای قرآنی به شمار می رود و در جای جای این تفسیر ارجمند، به موضوع اعجاز قرآن پرداخته شده است.

در قرن چهاردهم هجری مصطفي صادق الرافعی (ت سنة محرّم ربیع أوّل جمادی أول جمادی ثان ه‍ق) در کتاب ارزشمند خود: «إعجاز القرآن والبلاغة النبوية» به قضیهء إعجاز جلوه های نوینی بخشید.

بعد از رافعی بسیاری دیگر کار های برازنده ای عظیمی در این سلسله برآوردند که از آن جمله اند: شیخ محمد عبد العظیم الزرقانی و کتابش: «مناهل العرفان في علوم القرآن»؛ شیخ محمد عبد الله دراز و کتابش: «النبأ العظیم»؛ شیخ بدیع الزمان نورسی و کتابش: «إشارات الإعجاز في مظان الإیجاز» از «کلیات رسائل النور»؛ شیخ محمد أبوزهره و کتابش: «المعجزة الکبری»؛ دکتوره عائشهء عبد الرحمن و کتابش: «الإعجاز البیانی للقرآن»؛ شیخ محمد متولی الشعراوی و کتابش: «معجزة القرآن الكريم»؛ دکتور هارون یحیی و مجموعهء دایرة المعارفی‌اش... و ده‌ها رسالهء علمی دانشگاهی دیگر که به موضوع اعجاز علمی قرآن کریم از ابعاد و جوانب مختلف آن پرداخته اند.

به این ترتیب ملاحظه می کنیم که در گذار تاریخ مشعشع اسلام، چه در دوره های پویایی آهنگ علم و چه در دوره های فتور علمی، هیچ عصری از عصرها از عنایت به موضوع اعجاز قرآن در بعد تألیف، تحقیق و تصنیف بی بهره نمانده است که این مدد علمی پیاپی، به ذات خود اثری از آثار اعجاز قرآن کریم به شمار می رود.

اما باید خاطر نشان سازم که اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی، یعنی موضوع رسالهء علمی این حقیر، از پژوهشهای قرآنی بکری است که در گذشته بسان دیگر ابعاد اعجازی قرآن مانند «اعجاز بلاغی» ، «اعجاز تشریعی»، «اعجاز روحی»... چندان مورد توجّه دانشمندان و محققان علوم قرآنی قرار نگرفته و مطرح بحث نبوده است. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا انکشاف معرفتی بشر در حوزهء علوم تجربی، دستاورد تمدن نوخاسته ای است که بشر با روی هم انباشتن میراث علمی چند قرن قبل، در قرن بیستم بدان دست یافته است.

بنابراین توجّه اساسی و متمرکز به موضوع «اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی» در

ربع اخیر قرن بیستم آغاز شد، به طوري که مؤسسات و نهادهای ویژه‌یی در جهان اسلام، این مبحث را سرفصل اهتمام و عنایت خویش قرار داده، به منظور گشایش افقهای آن؛ سمینارها، کنفرانسها و مجالس علمی عدیده‌ای برگزار نمودند. در پی تشکیل این نهادها بود که توجّه پژوهشگران علوم قرآنی به این عرصه جلب گردیده و در این رابطه آثار متعددی تألیف و منتشر نیز شد.

در اینجا به مهمترین مؤسساتی که در سطح جهانی به قضیهء اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی خدمت کرده اند، به طور فهرستوار اشاره می نمایم:

1- الهيئة العالمية للإعجاز العلمي فى القرآن و السنة النبوية – رابطة العالم الإسلامى – مكة المكرمة.

2- المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية – مصر.

3- اللجنة المصرية للإعجاز العلمي فى القرآن الكريم والسنة النبوية المطهرة.

4- المنظمة الإسلامية للعلوم الطبية بالكويت.

5ـ الأكاديمية الإسلامية للعلوم که مقر آن در عمان است.

6 ـ کمیتة بنگله دیشي إعجاز علمي در قرآن کریم وسنت نبوي – دانشگاه چیتاگونگ.

7- مرکز پژوهشهای اعجاز علمی در قرآن وسنّت نبوی – بنگله دیش.

8- بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی – ایران – خراسان رضوی.

9- المعهد الدولی للفکر الإسلامی – واشنگتن – امریکا.

گفتنی است که برای بررسی افقهای اعجازی قرآن کریم تا کنون سیمینارهای بین المللی متعددی نیز در شماری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی دایر شده است. از کشورهای اسلامی می توان از این کشورها نام برد:

مصر، سعودی، اردن، بحرین، امارات عربی متحده، قطر، کویت، سودان، مالیزیا، اندونیزیا، ترکیه و ایران.

و از کشور های غیر اسلامی:

استرالیا، بریتانیا، ایرلند، آلمان، هالند، سویس وایتالیا.
چنانکه موضوع اعجاز علمی قرآن کریم در شماری از کانالهای ماهواره ای به مناسبتهای معین یا به عنوان یک قضیهء معتنی به مستقل نیز مطرح بحث بوده و می باشد؛ از جمله این شبکه ها:
شبکهء الجزیره، کانال ثقافی مصر، کانال تنویر مصر، شبکهء ماهواره ای ابوظبی و شبکهء ماهواره-ای «إقرأ».
و بالآخره موضوع اعجاز علمی قرآن کریم و سنت نبوی جایگاه خود را در شبکهء معلوماتی بین المللی «انترنت» نیز احراز نموده و هم اکنون چندین سایت بزرگ در این عرصه فعالیت دارند که از جمله می توان به سایتهای مرجع در در فهرست منابع این رساله اشاره کرد.

ضوابط، مواد و شیوهء تحقیق در این رساله:
از آنجا که راه جستن به عرصهء تفسیر قرآن در موضوع بکری مانند بررسی تطبیقی آیات علمی قرآن کریم در پرتو علوم تجربی، چنان دشوار و در عین حال حسّاس و خطیر است که منابع، روشمندی، ضابطه ها و ملاکها ی خاصّ خود را می طلبد از این روي، بنده برای وارد شدن به فضای بررسی تطابق آیات علمی قرآن کریم با رهآوردهای علم جدید، ضوابط و ملاکهای آتی را که مورد عنایت ویژهء قرآن پژوهان معاصر قرار داشته است تا حد ممکن رعایت نموده ام:

1-به کار گرفتن حقایق ثابتي که علم قطعیّت آنها را به رسمیّت شناخته است در میدان مقارنهء تطبیقی با آیات قرآن و پرهیز از فرضیّه ها و نظریّه-هایي که مورد قبول ضابطه مند جوامع علمی قرار نگرفته است.
2-پرهیز از تکلّف و زیاده روی در امر اثبات تطابق آیات قرآن با فرضیّههای علمی از راه تأویلات و توجیهات بعیده ای که اساساً با مصداقیّت علمی همخوانی ندارند.
3-لزوم توجّه به ساختارهای اساسی زبان عرب و بررسی قضایای علمی قرآن بر پایبست قواعد و روشهای بیانی آن.
4-توجّه به اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و تفسیرهای منقول از شخص پیامبرﷺ، اصحاب کرام تابعین و بزرگان مفسّرین.

5- عنایت ممکن به آخرین ره آوردهای علوم در حوزهٔ علوم طبیعی و تجربی در بررسی آیات علمی قرآن.
6- حرمت گذاشتن به تخصّص علمی و عدم ورود و ابراز نظر عندی و اقتضائی در قضایای علمی تخصّصی؛ چرا که ابراز نظر پیرامون تطابق علمی آیات قرآن با دقایق علمی جدید در حوزهٔ علوم طبیعی کار این حقیر که در این بُعد تخصّصی ندارم، نمی‌باشد از این روی این ابحاث را با پشتوانهٔ منابع تخصّصی ارزشمند، علمی و مستندی که در فهرست منابع قید نموده‌ام بارور ساخته و همه جا استنتاجات مباحث را به نظریّات علمی متخصّصان امر ارجاع داده‌ام.
7- از آنجا که توجّه به مبحث اعجاز علمی قرآن کریم اساساً در حوزهٔ علمی و دانشگاهی عرب زبان شکل گرفته، پرورانده شده و تکامل یافته است و از سویی منابع در بارهٔ این موضوع به زبان فارسی در دسترس بنده نبود و منابع موجود به زبانهای دیگر جز زبان عربی نیز برایم قابل استفاده نمی باشد لذا غالب اتّکایم در این مبحث بر منابع عربی؛ اعم از کتب، مجلات و سایتهای انترنتی عربی زبانی بوده است که در فهرست بدانها ارجاع داده‌ام.
8- با عنایت به شیوهٔ طرح مفاهیم در قرآن کریم، روش ترتیب عناوین بیشتر ناظر بر تنوّع موضوعی مطالب می‌باشد. پس از آنجا که از توالی عناوین بر اساس وحدت موضوع تعمداً صرف نظر نموده‌ام، طبیعی است که خواننده، عناوین مربوط به یک بُعد از ابعاد اعجازی قرآن کریم را چه بسا در اوّل، وسط، یا آخر کتاب مرور نموده و باز در جایی دیگر، از نگاه و زاویه‌یی دیگری به همان موضوع رو به رو شود. اما به هر حال، تسلسل و انسجام لازم در طرح مباحث، در آن حدی که تناسق ذهنی خواننده را تأمین نموده بتواند، رعایت گردیده است.
9- با آنکه کتاب حاضر، حاوی مطالب متنوعی پیرامون اعجاز علمی آیات قرآن کریم می‌باشد اما هرگز یک کار جامع در این زمینه نیست. پس آنچه در این کتاب ارائه می‌شود، فقط قطره‌یی از اقیانوس بی‌کران اعجاز علمی قرآن کریم است و بنابراین نه کسانی که نگارنده از آثارشان در این تألیف بهره برده است، دعوی احاطه بر این اقیانوس را دارند و نه هم هیچ بشر دیگری می‌تواند در برابر این کتاب معجز الهی، چنین داعیه‌یی را بنانهد.

پروردگار بزرگ این کتاب را وسیلهٔ تقویت ایمان مؤمنان گردانیده، آن را برای رضای خویش از ترتیب دهندهٔ آن بپذیرد و رحمت و مغفرت بی‌پایان خود را شامل حال وی و جمله پیروان قرآن گرداند.

آمین یارب العالمین

نگاهی کلّی به آیات علمی قرآن کریم

به طور کلّی می‌توان آیاتی را که به بُعد اعجاز علمی قرآن کریم ارتباط می‌گیرند، به دو نوع تقسیم کرد:

نوع اوّل: آیاتی اند که بشر قبل از انکشافات علمی عصر حاضر، از آنها شناخت و آگاهی سطحی داشته است؛ هر چند که به تمام ابعاد و اعماق آن آشنا نبوده است.

نوع دوم: آیاتی اند که انسان عصر قدیم، مطلقاً از مفاهیم مطروحه در آنها هیچ شناخت و معرفتی نداشته است.

در ارتباط با نوع نخست از این آیات که قدیمیان از آن معرفت و شناخت جزئی داشته اند و این معرفت نسبت به شناخت‌های جدیدی که انسان امروز به فضل اختراعات جدید علمی از همان موضوعات کسب نموده، بسیار ناقص بوده است، باید گفت که: قرآن کریم اولاً این بخش از موضوعات را به زبان علمی مطرح نموده است، در حالی که علم در عصر نزول قرآن به کشف آنها موفق نگردیده بود. و ثانیاً: قرآن کریم در تبیین آیاتی این گونه، کلمات و تعبیراتی را به کار گرفته است که با نحوهء نگرش و شناخت قدما از همان موضوعات نیز سازگار بوده است. چه اگر قرآن در آن عصر به زبان تکنیکی علم جدید سخن می‌گفت، این امر قطعاً موجب اختلاف تلقّی و برداشت میان پیشینیان می‌گردید و در چنین حالتی، هدف حقیقی از نزول قرآن کریم که همانا اصلاح و هدایت نوع انسان است، تحت الشّعاع این قضیه قرار می‌گرفت.

اینک به بیان مثال‌هایی از نوع نخست می‌پردازیم:

1. ستونهای غیرمرئی آسمان:

خدای بزرگ در آیهء دوم سورهء مبارکهء رعد می‌فرماید:

﴿اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که شما آنها را ببینید، برافراشت»

این آیهء کریمه با نحوهء نگرش قدما به آسمانها مطابقت دارد؛ زیرا مردم قدیم بالای سر خود دنیای بزرگی را مشاهده می‌کردند که به خودی خود بر پاست و هیچگونه پایه و ستونی هم ندارد. امروز در عصر جدید نیز ملاحظه می‌کنیم که مردم زمان ما تفسیر مشاهدات خود را در

این آیهء مبارکه می‌توانند یافت؛ مشاهداتی که از یکسو نشان‌دهندهء این امر است که اجرام آسمانی ظاهراً بدون هیچ ستونی در فضای بی‌نهایت بر پا می‌باشند، اما از سوی دیگر برای آنها ستونهای غیر مرئیی وجود دارد که این ستونها در قانون جاذبه تمثیل و تعریف می‌شوند.

آری! در واقع این نیروی عظیم جاذبه است که به اجرام آسمانی کمک می‌کند تا در جغرافیای معین خود باقی مانده و در مدارهایی منظم سیر نمایند.

اگر دقّت کنیم، تعبیر قرآن از قانون جاذبه به «ستونهای غیرمرئی» تعبیر معجزانه‌یی است؛ چه اگر قرآن کریم کتاب پروردگار بزرگ نمی‌بود، در آن صورت هزار و چهارصد سال قبل که هیچ انسانی در روی زمین به وجود ستونی برای اجرام آسمانی معتقد نبود و حتی هیچ نظریّه‌یی هم در این رابطه وجود نداشت، دیگر به ذکر جملهء «بِغَیرِ عَمَدٍا تَرَونَهَا» که برای مخاطبان قرآن در عصر بعثت، معنی و مفهوم خاصی را به همراه نداشت، هیچ لزومی احساس نمی‌شد. اما از آنجا که قرآن کریم تنها کتاب عصر بعثت نیست، بلکه کتاب معجز پروردگار تا یوم القیامه است بنابراین، تعابیر علمی به کار گرفته شده در آن نیز تا روز قیامت کارآیی خود را محفوظ نگه می‌دارند.

2. حرکت منظم اجرام آسمانی:

قرآن کریم در آیهء (40) سورهء مبارکهء یس در بارهء خورشید و ماه می‌گوید:

﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾

«هر کدام آنها در سپهری شناور اند»

انسان عصر قدیم، حرکت ستارگان را مشاهده می‌کرد و می‌دید که این موجودات آسمانی، در زمان معینی از یکدیگر فاصله گرفته یا به همدیگر نزدیک می‌شوند. از این روی، تعبیر قرآنی فوق الذکر برای خورشید و ماه، هیچ تعجب یا استبعادی را در میان مخاطبانش بر نمی‌انگیخت.

اما ره‌آوردهای علمی جدید، به این تعبیرات جامهء نوینی پوشانده و ابعاد و اعماق جدیدی را بر آن افزود. چه آنگونه که مشاهدات و مطالعات جدید علمی نشان دادند، قرآن نه فقط برای حرکت این اجرام آسمانی تعبیرات دقیقی را به کار گرفته است، بلکه حتی با این تعبیرات، کلیدهای اصلی بحث‌های نجومی و نجومی را نیز در اختیاز دانش نوین بشری قرار داده است.

طوری که همه می‌دانیم، قرآن کریم در زمانی نازل گردید که علم نجوم به حقایق مطرح شده در قرآن به این ارتباط، دسترسی پیدا نکرده بود، بلکه بررسیهای علمای نجوم چندین قرن پس از نزول قرآن ادامه یافت تا سرانجام با اختراع آلات و ابزاری چون رصدخانه‌ها و تلسکوبها،

بشر به یافته‌های جدیدی از دانش نجومی دست پیدا کرد و آنگاه به همان جایی رسید که قرآن کریم قرنها قبل از آن مطرح کرده بود.

هنگامی که گالیله در سال 1609م به اختراع تلسکوبی موفق گردید که می‌توانست اجسام واقع شده در فاصله‌های دور را سی بار و سطح آنها را هزار بار به ساحهء دید انسان نزدیکتر سازد، درست در این زمان بود که دانش نجوم امکان علمی آن را یافت که به پاره‌یی از حقایق مهم در این زمینه دست پیدا نماید و از جمله به این حقیقت که خورشید بر مدار خاص خود شناور است. چه با ترصد خورشید به وسیلهء این تلسکوب، وجود مناطق سیاهی در کرهء فوق الذکر به مشاهده رسید که این مناطق از یک کنارهء قرص خورشید به کنارهء دیگر آن در حال انتقال و حرکت بوده، سپس به مدت دو هفته کاملاً ناپدید می گردیدند و باز مجدداً ظاهر می‌شدند. گالیله از طریق این مشاهدات، به این نتیجه دست یافت که خورشید بر مدار خود حرکت دورانی دارد. با ترصد سیارات دیگر نیز ثابت شد که زمین نیز دارای حرکت دورانی است و آنگونه که قبلاً پنداشته می‌شد ساکن و بی حرکت نمی‌باشد. به همین ترتیب دیری نگذشت که حرکت دورانی هر یک از خورشید و ماه در مدارهای مخصوص آنها نیز ثابت گردید و بر مبنای این رهیافتها این حقیقت که هرگز متصور نیست تا خورشید بتواند مهتاب را دریافته و خود را به آن برساند، به اثبات رسید.

پس چرا نباید به اعجاز علمی قرآن کریم باور کنیم، در حالی که حدود 1039 سال قبل از آنکه گالیله و همکارانش به این نتایج نجومی دست پیدا کنند، قرآن کریم در آیهء 40 از سورهء مبارکهء یس به صراحت بیان کرد که:

﴿لا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي نجوم يَسْبَحُونَ﴾

«نه در گردش منظم عالم، خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت می‌گیرد و هر یک در مدار معینی در فضای بی‌پایان شناورند»

چنانکه قرآن یک‌هزار و چهارصد سال قبل، نه فقط در یک آیه، بلکه در آیات عدیده‌ای که بعداً روی آنها مروری خواهیم داشت، حرکت دورانی منظم زمین را نیز به اثبات رساند.

3. وجود برزخ در میان دریاها:

قرآن کریم در سوره‌های «فرقان» و «رحمان» قانونی را که مخصوص آب است، ذکر می کند. در آیهء 53 سورهء فرقان می گوید:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا﴾

«و اوست ذاتی که دو دریا را به هم درآمیخت که این یکی دارای آب گوارا و شیرین و آن دیگر، شور و تلخ است و بین این دو آب در حین به هم آمیختن آنها واسطه و حایلی قرار دارد تا همیشه از هم جدا باشند»

و در آیات 19 و 20 سورهء رحمان می‌گوید:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا يَبْغِيَانِ﴾

«اوست ذاتی که دو دریای شور و شیرین را به هم در آمیخت، به نحوی که در میان آنها پردهء حایلی قرار داد که به هم در نمی‌آمیزند»

بیگمان پدیدهء طبیعیی که قرآن در این آیات از آن یاد می‌کند، از قدیم‌ترین عصرها تا کنون نزد انسان شناخته شده بوده است؛ این پدیدهء طبیعی می‌گوید: هر گاه دو رودخانه در یک گذرگاه آبی با همدیگر یک جا شوند، آب یک رودخانه با آب دیگری در هم نمی‌آمیزد.

به طور مثال در شهر چانگام واقع پاکستان شرقی، دو رودخانه با هم یکجا شده و سپس مسیر خود را به سوی شهر اراکان در کشور برمه طی می‌کنند، وقتی هر بیننده‌یی به سوی این رودخانه بنگرد، خط فاصلی را به عنوان مرز میان دو رودخانه در میان آنها مشاهده می‌کند و بدین گونه ملاظه می‌نماید که هر یک از این رودخانه‌ها، استقلال خویش را به گونه‌یی محسوس حفظ کرده اند. جالب توجّه است که در یک پهلوی این رودخانه آب شیرین و در پهلوی دیگر آن آب، نمکین می‌باشد. نگارنده نیز در کشور پاکستان جریان مستقل دو رودخانهء مختلف را که با هم یکجا می‌شوند، ولی هر کدام آنها استقلال خود را به وسیلهء یک خط فاصل نشان می‌دهند، بالای پل اتک که مرز فاصل میان ولایت سرحد و ولایت پنجاب پاکستان است مشاهده نموده است. رودخانهء اتک از کوه‌های کشور ما افغانستان سرچشمه می‌گیرد و رودخانهء دیگر از کوه های سرزمین پاکستان. این دو رودخانه دقیقاً در نزدیک پل اتک که در میان راه پیشاور و اسلام آباد قرار گرفته با هم یکجا می‌شوند و شما از فراز پل درحال عبور این خط فاصل را آشکارا مشاهد می‌کنید. البته تمام رودخانه‌هایی که به سواحل دریاها نزدیک اند، نیز عین وضعیت را دارا می‌باشند.

آنسان که گفتیم، این پدیده در نزد انسانهای قدیم نیز شناخته شده بود، اما بشر قانون مربوط به آن را فقط از چند دهه به این سو کشف کرد؛ زیرا مشاهدات و تجارب علمی نشان دادند که در اینجا قانونی هست که اشیاء سیال را در تحت ضابطهء خاصی نگه می‌دارد که آن را به نام

«کشش سطحی» می‌نامند؛ این قانون حکم می‌کند که دو مایع سیال بـه دلیـل اخـتلاف و تفـاوتی که در کیفیت جذب و ذوبان آنها وجود دارد، در همدیگر آمیختـه و یـا بـه تعبیـر دقیـق‌تـر ذوب نشوند. علم جدید از این قانون که قرآن از آن به عنوان «بـرزخ» تعبیـر نمـوده، فـراوان بهـره بـرده است. هرچند ما با همهٔ اطمینان گفته نمی‌توانیم که مراد از «برزخ» در قرآن کریم، همـان قـانون «کشش سطحی» یی است که در میان دو آب وجود داشته و مانع در هم آمیختن یک آب با آب دیگر می‌شود، اما کشف این قانون مسلماً در راستای تفسیر آیات قرآنی فوق الذکر قرار دارد.

قانون برزخ یا به تعبیر جدید «کشش سـطحی» را مـی‌تـوانیم بـا مثـال سـاده‌یـی بیشـتر روشـن سازیم: شما مثلاً وقتی پیاله‌یی را پر از آب می‌کنید، این پیاله لبریز نمی‌شود مگر آنگاه که آب از سطح پیاله به یک اندازهٔ معینی بالاتر برود، چرا؟ به دلیل اینکه همانگاه کـه اجـزای مـایع سـیال، بالاتر از سطح پیاله چیزی را نمی‌یابند که به آن اتصال یابند، واپس به ما تحت خود بر می‌گردنـد و در این زمان است که پردهٔ ظاهراً نرم و ظریفی بر سطح آب ایجاد می‌شود و همین پرده است که آب را تاحد یک فاصلهٔ معین، از بیرون ریختن از پیاله مـانع مـی‌گـردد. ایـن پـرده بـرخلاف آنچه ظاهراً دیده می‌شود، چندان هم نرم نیست و به درجه‌یی قوی می‌باشد که اگـر شـما سـوزنی از آهن را بالای آن بگذارید، به آب داخل پیاله غوطه‌ور نمی‌شود. چنانچه همین پرده اسـت کـه مانع اختلاط آب و روغن، و آب شیرین و آب شور با یکدیگر نیز می‌شود.

4. ربُّ المشارق والمغارب:

خدای سبحان در کتاب بزرگ خود می‌فرماید:

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾

«پروردگار مشرق و مغرب» [شعرا/28]

﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾

«پرودرگار مشرقین و مغربین» [الرحمن/17]

﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾

«پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها» [معارج/40]

ملاحظه می‌کنیم که در آیهٔ اول، مشرق و مغرب به لفظ مفرد، در آیهٔ دوم به صیغهٔ تثنیه و در آیهٔ سوم به صیغهٔ جمع ذکر شده‌اند.

اکنون اگر ما هر یک از این آیات را فراخـور حجـم تفکّـر عقلـی بشـر در هنگـام نـزول آن تفسیر کنیم، می‌بینیم که:

1. در آیهء اول: مفهوم مشرق عبارت از جهت طلوع خورشید، و مفهوم مغرب جهت غروب آن است. پس هنگامی که خدای سبحان می‌گوید: «پروردگار مشرق و مغرب»؛ دیگر در اینجا میان عقل بشر زمان بعثت و آیهء مبارکه تعارضی پدیدار نمی‌شود.

بعد از آن، اگر از دید معاصران نزول قرآن به آیهء دوم یعنی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ نگاه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که تفسیر آن در عصر نزول قرآن به دو معنی کاربرد دارد؛ یکی جهت شرق، و دیگری مکان معین طلوع‌گاه خورشید. به همین گونه «مغرب» نیز دارای دو معنی است: یکی جهت مغرب و دیگری مکان معین غروب گاه خورشید. یعنی اینکه از دیدگاه عقل بشر در عصر نزول قرآن، آیهء مبارکه‌یی که (مشرقین و مغربین) را به لفظ تثنیه ذکر نموده، دو معنای جهات مشرق و مغرب و دو مکان معین طلوع و غروب خورشید را ـ هر دو ـ در خود جمع نموده است که این تفسیر، همان برداشت متعارف از آیهء فوق در زمان نزول قرآن کریم می‌باشد.

2. اما چون به ﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ می‌رسیم، می‌بینیم که تفسیر آن در وقت نزول آیهء مبارکه این است که: هر سرزمینی از خود طلوعگاه و غروبگاه مخصوصی دارد و خداوند ذوالجلال است که فرمانفرمای همه این طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هاست.

ولی اگر از عصر نزول قرآن کریم گذر کرده و به این آیات از دیدگاه مفاهیم علمی معاصر نظر اندازیم، ملاحظه می‌کنیم که تفسیر معاصر این آیات، با تفسیر زمان نزول آنها اختلاف مفهومی پیدا می‌کند.

ابتدا از ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ آغاز می‌کنیم؛ آیهء کریمه در اینجا به معنی عام خود تفسیر می‌شود لیکن از این عمومیت که بگذریم، می‌بینیم که خدای متعال در این آیه، کلمهء «مشرق» را به کلمهء «مغرب» پیوسته گردانیده است. البته تفسیر دقیق علمی این تقارن این است که در واقع امر، بدون مغرب، مشرقی وجود ندارد که کرویت زمین این امر را حتمی می‌گرداند. یعنی در عین وقتی که خورشید از یک جهت غروب می‌کند، در عین همان لحظه از جهت دیگر آن طلوع می‌نماید. بنا براین، وقتی خدای عزّوجلّ می‌گوید: «پروردگار مشرق و مغرب»؛ و نمی‌گوید: «پروردگار مشرق و پروردگار مغرب»، این دقیقاً بدان معنی است که برای مغرب مفهوم جداگانه‌یی از مشرق قائل نمی‌شود بلکه این دو را کاملاً با همدیگر پیوند می‌زند. پس معنی این تقارن دقیقاً این است که طلوع و غروب هر دو در یک زمان انجام می‌گیرند. یعنی در

عین زمان که خورشید در یک سرزمین غروب می‌کند، در قلمرو دیگری طلوع نموده است؛ تفسیر و دیدگاهی که با برداشتهای عقلی بشر در هنگام نزول قرآن بیگانه است، چراکه عقیدهٔ حاکم در عصر نزول قرآن این بود که مشرق و مغرب، دو جهت کاملاً جداگانه‌یی بوده و تماماً در مقابل همدیگر قرار دارند. پس ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه، معنایی را به اذهان بشر معاصر نزول خویش القا می‌کند که تماماً با دیدگاه آنان همخوانی دارد در عین حالی که با جدیدترین دستاوردهای دانش زمان ما نیز تفسیر می‌شود.

بعد از این، به آیهٔ کریمهٔ: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ می‌رسیم و از زاویهٔ علم جدید با این سؤال رو به رو می‌شویم که چرا قرآن کریم در این آیه هر کدام از «مشرقین» و «مغربین» را بالاستقلال به صیغهٔ تثنیه ذکر کرده است و باز به علاوهٔ اینکه مشرقین و مغربین را به صیغهٔ تثنیه آورده، کلمهٔ «ربّ» را نیز در آغاز هر صیغه به طور جداگانه ذکر نموده است که این امر، مفید استقلال و تباین آنهاست؟

در پاسخ باید گفت: اگر ما به کرهٔ زمین بنگریم می‌بینیم که این کره در واقع به دو بخش تقسیم شده است، که نیم آن روشن و نیمهٔ دیگر آن در عین زمان تاریک است. نیمهٔ روشن آن از خود طلوعگاه و غروبگاهی دارد، در حالی که نیمهٔ تاریک آن در تاریکی دیجوری خود شناور است. و چون کره تماماً دور زند، باز نیمهٔ تاریک آن با خورشید رو به رو می‌شود در حالی‌که نیمهٔ روشن آن در تاریکی مطلق فرو رفته است. بنابراین نیم کره‌یی که تاریک بوده است، از خود مشرقی دارد. و نیم‌کره‌یی که در روشنی به سر می‌برده است، در تاریکی شناور می‌گردد. بنابراین، زمین در عمومیت خود، دارای دو مشرق است؛ مشرقی که خورشید از آن نیم کره را روشن می‌کند و مغربی در عین حال. و وقتی کره تماماً دور می‌خورد و نیم کرهٔ دیگر آن می‌آید، باز این نیمه از خود مشرق و مغرب جداگانه‌یی دارد. به این ترتیب، آیهٔ: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ به ما می‌گوید که نیم کره‌یی که در تاریکی شناور است، دارای مشرق و مغربی نیست در عین حالی که نیمهٔ روشن آن را مشرق و مغربی است. و چون وضع منعکس شود، این نیمهٔ دیگر صاحب مشرق و مغرب می‌شود در حالی که نیمهٔ اول، باز مشرق و مغرب خود را از دست می‌دهد. پس با این حساب است که کرهٔ زمین، در عمومیت خود، دارای دو مشرق و دو مغرب جداگانه می‌باشد.

وچون به : ﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ می‌رسیم، می‌بینیم که با تقدم حاصله در علم نجوم، این حقیقت دیگر روشن می‌باشد که ما در هیچ کشوری از کشورهای جهان، مشرق و مغرب

واحدی نداریم بلکه این مشارق و مغارب متعدد و بی شمار اند که در هر جایی از زمین وجود دارند؛ زیرا در واقع امر، زاویهء طلوع در مکانهای مختلف تغییر می کند. و به همین ترتیب زاویهء غروب نیز؛ اما حسّ انسان ظاهراً این امر را درک نمی کند. در حالی که اگر ما به کرهء زمین بنگریم، در می‌یابیم که در هر جزئی از یک ثانیه، مشرقی است که خورشید در آن بر شهری طلوع می کند در عین حال که از شهری دیگر غروب نموده است. یعنی در واقع ما برای هر منطقه از جهان، میلیونها مشرق و مغرب داشته و به طور قطع می‌دانیم که مشرق و مغرب حتی در یک کشور واحد هم، در ایام یک سال دو بار تکرار نمی‌شود و خورشید هرگز بر یک شهر از عین مکانی که دیروز از آن طلوع نموده، طلوع نمی کند. هرچند جهت طلوع نیز یکی است اما مسلماً زاویهء آن در هر روز فرق می کند؛ و همچنین است غروب. همین اختلاف البته، در فصول مختلفهء سال نیز حاکم می باشد. یعنی طلوع خورشید در زمستان، با طلوع آن در بهار و خزان متفاوت است. و چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه زمین در هر سال یک بار بر محور خورشید حرکت دورانی داشته باشد. در واقع همین حرکت است که برای هر روز، مشرق و مغرب جداگانه، یا زاویه‌های طلوع و غروب جداگانه، بلکه حتی وقت‌های جداگانه و مختلف ایجاد می کند؛ به طوری که وقت هر روز با وقت روز دیگر تفاوت دارد.

به جای اینکه برای اثبات این حقیقت به پیچیدگی های علم نجوم وارد شویم، بهترین مثال برای ما همین روزهء ماه رمضان است. ملاحظه می کنیم که ما در ماه مبارک رمضان، در افطار هر روز، مغرب جداگانه‌یی از روز دیگر داریم. و همچنین در خودداری از اکل و شرب، طلوع دیگری غیر از طلوع روز قبل. اوقات نماز نیز در هر روز نسبت به روز دیگر فرق می کند که اینها همه تابع حرکت زمین بر محور خورشید است.

دقیقاً در اینجاست که ما به عمق مفهوم علمی آیهء کریمهء ﴿رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ آشنا می‌شویم و در برابر اعجاز علمی این سه آیهء مبارکه که با سه گونه تعبیر از یک حقیقت که همانا طلوع و غروب خورشید است، نازل گردیده اند و هر یک از نظر علمی در نهایت دقّت قرار دارند، خیره می‌مانیم.

شیخ محمد متولی الشعراوی که مبحث فوق را در کتاب خود: «معجزة القرآن الكريم» بازنموده است، بعد از تبیین این حقیقت می گوید:

«من می‌خواهم در اینجا روی این نکته تأکید نمایم که داده‌های قرآن در آیهء اوّل، یعنی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾، داده‌های آن در آیهء دوم یعنی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ را

ملغی و بی اعتبار قرار نداده است. و باز داده‌های این هر دو آیه، عطا و بخشش آن در آیهء سوم، یعنی: ﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ را مخدوش نگردانیده است بلکه هر آیه در جای خود، عطا و دهشی مستفیض و عظیم را برای بشریت ارمغان می کند.

حتی تقدم علمیی که بسیاری از مفاهیم متعارف و دیگاه‌های سنتی در عرصهء علوم هستی شناسی را تغییر داده است، هر گز نتوانسته معنی این آیات را تغییر دهد بلکه تماماً با آنها همآهنگ گردیده است. او می افزاید: در اینجا سخنی را به خاطر می‌آورم که در یکی از نسخ خطی قدیمی خوانده بودم. نویسندهء این مخطوطه می گوید: «ای زمان! که در تو هست همهء زمانها!» معنای این سخن این است که «زمان» در کائنات یک امر نسبی است. مثلاً وقتی من در اینجا در محلهء «الحسین» قاهره نماز ظهر را ادا می کنم، مردمی دیگر در بعضی از جاهای دیگر دنیا در عین زمان نماز عصر را برگزار می‌نمایند، جمعی دیگر در یک جای سوم نماز مغرب را. جمعی چهارم در جای دیگری نماز عشا را و جمعی پنجم در جایی دیگر، نماز صبح را. یعنی اینکه در روی زمین در یک وقت واحد، جهت ادای نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد، برای خدای عزّوجلّ اذان و اقامه خوانده می‌شود و از این روی، در تمام اوقات و لحظات زمان، ذکر و نیایش حق‌تعالی جاری است».

این فقط سه آیه از آیات قرآن کریم است که مرزهای زمان را درنوردیده و با تقدم علمی بشر، دقّت در تعابیر و معانی آن روشن گردیده است به طوری که این آیات در هنگام نزول قرآن عطا و بخششی داشته اند، امروز عطای دیگری دارند و ای چه بسا که در زمانهای آینده و بعد از تقدم بیشتر علم، باز بخششها و دریافتهای مجدد دیگری داشته باشند؛ از آن رو که عطایای قرآن همیشه متجدّد و متطوّر می‌باشد.

اعجاز قرآن کریم درا ینجا این است که برای هر عصر و هر نسل، عطایای خاص خود را داراست و نیاز هر عقل را نیز، مطابق ظرف و محمل آن برآورده می کند بدون آنکه این کار، با حقیقت علمیی در تناقض باشد و یا با حقایق هستی در تصادم. تصادم حقایق هستی با حقایق قرآن از آن رو منتفی است که فاعل در حقیقت خدای متعال است، خالق نیز هم اوست و گوینده نیز خود او می‌باشد. و این، خود یکی از نواحی اختلاف قرآن کریم در معجزاتش با کتب آسمانی دیگر است؛ امری که شیخ شعراوی در ابواب دیگر کتابش از آن به تفصیل سخن گفته و ما را در این رساله مجال بازکردن بیشتر آن نیست.

5. زوجیّت در همه چیز:

به مثالی دیگر در این زمینه توجّه کنید:

پروردگار متعال در آیهء 49 سورهء ذاریات می‌فرماید:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾

«و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم تا شاید که شما عبرت گیرید»

معاصران نزول قرآن کریم، از این آیهء مبارکه چنین استنباط می کردند که پروردگار متعال به قدرت مطلقهء خود، اشیای متنوع را در تقابل با هم آفریده است.

از حسن تابعی روایت شده است که نامبرده، «زوجین» را به شب و روز، آسمان و زمین، ماه و خورشید، بر و بحر و زندگی و مرگ تفسیر نموده و در این راستا اشیای دیگری را نیز بر می-شمرد و نهایتاً هر کدام آنها را زوج دیگری معرفی کرده و در آخر می گوید: فقط خدای عزّوجلّ است که فرد بوده و هیچ مثل و مانندی ندارد اما بقیهء کائنات همه در برابر خود مقابلی دارند.

با آنکه این گونه برداشت نیز از آیهء کریمه نوعاً صحیح است، اما علم جدید می‌آید تا از آیهء کریمه تفسیر علمی نوینی ارائه نماید؛ و آن این است که: زوجین در این آیه بر حقیقت خود حمل می‌شود. یعنی اینکه مراد از آن، دو جنس مخالف از نظر نری و ماده‌گی می‌باشد؛ زیرا هیچ چیز در دایرهء هستی نیست مگر اینکه نر و ماده‌یی دارد؛ اعم از انسان، حیوان، نبات، جماد و غیره... چه آنها که ما می‌دانیم و می‌شناسیم و چه آنها که ما نمی‌دانیم. چنانکه جدیدترین تئوری در مورد اصل و بنیاد آفرینش نیز می گوید: بنیاد تمام کائنات متشکل از دو زوج است که این دو زوج به زبان علم جدید، عبارت از «الکترون» و «پروتون» می‌باشند.

بلی؛ همهء موجودات، چه آنها که ما می‌شناسیم و چه آنها که نمی‌شناسیم، از زندگی به شیوهء زوجیّت یا نرینه‌گی و مادینه‌گی برخوردار اند. چنانکه آیهء کریمهء 36 سورهء یس نیز می گوید:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لا يَعْلَمُونَ﴾

«پاک خدایی که از آنچه زمین می‌رویاند و نیز از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است»

البته این اعجاز خیره‌کنندهء علمی دیگری از اعجازهای قرآن است که علم جدید با تمام خضوع در برابر آن ایستاده است.

و از نوع دوم:

در نوع دوم از آیات متعلق به اعجاز علمی قرآن کریم، با آیاتی رو به رو می‌شویم که تا ظهور نهضت‌های علمی اخیر بشر، انسان قدیم، انسان عصر بعثت و بعد از آن نیز، از موضوعات مطرح شده در آنها مطلقاً هیچگونه شناخت و معرفتی نداشته است. بنابراین قرآن کریم با طرح این موضوعات و ارائهء این قوانین علمی، در واقع از اسرار بسیار مهمی پرده برداشته است که اکتشافات علمی جدید به تفسیر آنها کمک شایانی نموده اند.

البته در عناوین بعد با طرح نمونه‌های بیشتری از این دست و به طور عام، به هر دو نوع از انواع اعجاز علمی قرآن کریم خواهیم پرداخت.

آغاز آفرینش

(1)

باز هم به سراغ علم نجوم می‌رویم:

قرآن کریم در بارهء آغاز و پایان دنیای مادی، تئوری معین و روشنی را مطرح می‌کند؛ تئوریی که در واقع انسان عصر حاضر تا یک قرن قبل، از آن کم‌ترین شناختی هم نداشته است، اما انسان قدیم که حتی نمی‌توان گفت: راه‌یافتن این تئوری یا بخش‌هایی از آن به ساحهء تعقل آن، ممکن و متصوّر بوده است!

آری؛ علم جدید آمده است تا بر این جنبه از اعجاز قرآن کریم نیز گواه باشد.

قرآن در آیهء مبارکهء 30 سورهء انبیا در بارهء آغاز آفرینش دنیا می‌گوید:

﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾

«آیا کافران ندیده‌اند که آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را بشکافتیم و توسعه دادیم»

همچنان در آیهء مبارکهء 104 از همین سوره، در ارتباط با پایان‌یافتن کار دنیای مادی می‌گوید:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾

«روزی که آسمانها را مانند طومار درهم پیچیم و به حال اول آفرینش آن بازگردانیم»

بنا بر تفسیری که این آیات ارائه می‌دارند، جهان هستی در آغاز کار بسیار به هم فشرده و متراکم بوده و پس از آن مرحلهء اولیه، عملیهء توسعه و امتداد آن در فضا آغاز شده است. لیکن به رغم این توسعه و تمدّد، جمع کردن و درهم فشردن دو بارهء آن در یک محدودهء کوچک مکانی ممکن است و نه تنها که ممکن است بلکه حتمی و قطعی نیز می‌باشد.

اکنون باید دید که علم جدید در بارهء این قانون مطرح شده در قرآن، یعنی تئوری آغاز و پایان آفرینش مادی، چه می گوید؟

با ملاحظهء نظریات جدید علمی در این باره، درمی‌یابیم که آخرین رهبافتهای علم جدید بر عین نظریّهء قرآنی تکیه می‌نماید.

دانشمندان علوم طبیعی در روند بررسی‌ها و مشاهدات خود پیرامون پدیده‌های هستی، به این نتیجه رسیده‌اند که ماده در آغاز امر، جامد و ساکن بوده است. همچنین در آغاز امر، ماده شکل گاز مشتعل بسیار درهم فشرده و متراکمی را داشته و دست کم پنج بلیون سال قبل، بر اثر انفجار بسیار شدیدی که در آن رونما گردیده، به توسعه و امتداد در پیرامون خویش آغاز نموده است. بناءً تمدّد ماده یک امر حتمی بوده و بر اساس این قانون طبیعت که می گوید: نیروی جاذبه در اجزای این ماده به سبب دورشدن آن اجزا از یکدیگر، تدریجاً کم می‌شود و هم از این روی، مسافت میان آنها نیز به نحو قابل ملاحظه‌یی زیادتر گردیده و این مسافت توسعه می‌یابد، تمدّد و گسترش هستی همچنان ادامه دارد.

دانشمندان علوم نجومی اضافه می کنند:

دائرهء ماده در آغاز امر، حدود (1000) میلیون سال نوری وسعت داشته است که این دائره هم اکنون نسبت به دائرهء اولیهء آن، بیش از ده برابر توسعه یافته و عملیهء توسعه و امتداد آن بی هیچ توقفی همچنان ادامه دارد.

پروفسور «آیدنگتون» در این باره می گوید:

«کهکشانها و ستارگان را در عملیهء توسعهء مستمر آنها می‌توان به نقاشیهای گل و بوته‌یی تشبیه کرد که این نقشها بر روی بالونی از پلاستیک به تصویر کشیده شده باشند و این بالون پیوسته به وسیلهء دستگاه پمپ بادی، پمپاژ شود. به این ترتیب است که کرات فضایی با حرکات دینامیکی و جوهری خویش، پیوسته از یکدیگر دور می‌شوند، که این عملیه در حقیقت روند «توسعهء هستی» را تمثیل می‌نماید».

شایان ذکر است که در ارتباط با اصل توسعهء کائنات نیز قرآن کریم در سورهء «ذاریات» بیان اعجازی روشنی دارد که این مبحث نیز تحت عنوان مستقلی در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است.

این یک بُعد از ابعاد تئوری قرآنی آغاز آفرینش است که علم جدید با همهء قوت پشت سر آن ایستاده است.

مادهء اصلی آفرینش

(2)

در بُعد دیگر این تئوری ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم، عنصر اصلی تشکیل‌دهندهء ماده را که اساس و قوام آفرینش هستی گردیده و سپس به عملیهء «توسعه» پیوسته است، عنصر «دخان» می‌داند. از نظر قرآن، دخان یا دود و گاز متراکم، عنصر تشکیل‌دهندهء هسته ماده ابتدایی است.

قرآن در آیهء 11 سورهء مبارکهء فصلت می‌گوید:

﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾

«و آنگاه به خلقت آسمانها توجّه کامل نمود و در حالی که آسمانها دودی بیش نبود، پس به امر تکوینی خویش فرمود که ای آسمان و زمین همه به سوی خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید، آنها عرضه داشتند، با کمال میل به سوی تو می‌شتابیم»

اکنون ببینیم که نظر علم جدید در این باره چیست؟

دقیق‌ترین نظریّه‌یی که علم جدید در رابطه با عنصر اصلی تشکیل‌دهندهء مادهء ابتدایی آفرینش به آن دست یافته است، اثبات کنندهء این حقیقت است که کائنات در اصل، متشکل از عنصر «سدیم» متراکم در فضا بوده است که این ماده بعداً به اجزا و بخش‌های دیگری تقسیم گردیده و خورشید، ستارگان و زمین با حجم و کمّیت‌های جداگانهء خود از این اجزا شکل گرفته اند.

علم جدید از آغاز دست‌یابی به این نظریّه در تلاش آن بود تا ماهیت واقعی عنصر سدیم را بشناسد و در این راستا تعاریف چندی برای این عنصر ارائه گردید. بعضی از آرای اولیه در تعریف آن گفتند: سدیم، گاز مشتعلی است که در درجهء حرارت بالایی قرار دارد ولی این ارتفاع حرارت در آن، به حدی نمی‌رسد که ماده را به نیرو و انرژی تبدیل کند. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت که این گاز در مرحلهء ماقبل اشتعال خود قرار دارد. این بررسی‌ها همچنان ادامه یافت و با پیشرفت‌های بعدی ثابت گردید که سدیم در واقع عبارت از مواد سختی است که در حالت گسست کامل قرار گرفته باشند. باز هم این نظریات راه خود را به جلو گشود و گشود تا آنکه اخیراً دانشمندان به طور قطع به حقیقت علمی سدیم دست یافته و به اتفاق آراء گفتند: سدیم گاز معلقی است که در آن مواد صلب و سختی وجود دارد.

بنابراین تنها لفظی که از نظر علمی اطلاق آن بر این ماده ممکن است، همانا تعبیر «دخان» می‌باشد که محتوی گاز و ماده‌ء سخت مذکور است. بناءًاین کشف علمی، گواه دیگری بر اعجاز علمی قرآن کریم می‌باشد.

پایان کار آسمان و زمین

(3)

باز هم در علم نجوم باقی می‌مانیم.

خدای بزرگ در آیه‌ء 104 سوره‌ء مبارکه‌ء انبیا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾

«روز هنگامه‌ء بزرگ، آسمانها را مانند طومار درهم می‌پیچیم»

این آیه‌ء مبارکه به روشنی یکی از مظاهر به پایان رسیدن عمر دنیای مادی را بیان نموده و می‌گوید: اجرام و پدیده‌های آسمانی، در هنگامه‌ء محشر چونان طوماری درهم پیچانده می‌شوند.

اکنون ببینیم موقف علم جدید در ارتباط با این آیه‌ء قرآنی چیست؟ آیا از دیدگاه علم جدید امکان اینکه مظاهر و پدیده‌های هستی درهم پیچانده شوند، متصوّر است یا خیر؟

با ملاحظه‌ء یافته‌ها و ره‌آوردهای علم جدید در این باره، ملاحظه می‌کنیم که علم آمده است تا درا ین میدان نیز بر اعجاز علمی قرآن کریم گواهی دهد.

انسان از قدیم‌الایام با مشاهده‌ء ستارگان به چشم سر می‌دید که این موجودات آسمانی، در حال سیر و سفر از همدیگر فاصله می‌گیرند با آنکه در عین حال، مشاهده با چشم غیر مسلح این ستارگان را بسیار نزدیک به هم نشان می‌دهد. در حالی که واقعیت غیر از این است، چه در حقیقت امر ستارگان به مسافت‌های قیاسی و به شکل حیرت‌آوری از هم دور اند و ما فقط به این دلیل آنها را نزدیک به هم می‌بینیم که فاصله‌ء آنها از زمین بسیار زیاد است. یافته‌های بشر در عصر حاضر به همین حد متوقف نمانده بلکه امروزه بشر علاوتاً می‌داند که این اجرام و اجسام آسمانی که ما آنها را در زمانهای قدیم کامل‌الجسامه می‌پنداشتیم، اکثراً دارای فضاهای خالی می‌باشند و این فضاهای خالی، به علاوه‌ء فضای بیرونی، در داخل ماهیت ترکیبی آنها نیز نهفته است.

بشر با بهره‌گیری از دانش نوین هم اکنون این حقیقت را نیز می‌داند که هر جسم مادی پیرامون نظام مشخص داخلی خویش حرکت دورانی دارد. درست همانند نظام شمسی که پیرامون آن سیارگان زیادی در چرخش‌اند. که از نمونه‌های قابل ذکر در این رابطه حرکت منظم نظام اتم می‌باشد با این تفاوت که مافضای خالی را در نظام شمسی مشاهده می کنیم، اما از مشاهدهء فضای خالی نظام اتمی به دلیل کوچکی بی‌نهایت حجم آن ناتوانیم؛ چه کوچکی حجم اتم تا به آنجاست که در حال حاضر حتی مشاهدهء کامل این نظام نیز با تمام ابزارهای علمی موجود برای بشر محال به نظر می‌رسد. با این وصف همه می‌دانیم که اتم نام مجموعه‌یی از الکترونهایی است که به همدیگر متصل و چسبنده نیستند، بلکه در میان آنها خالی گاه‌های نسبی بزرگی وجود دارد. به طور مثال، اگر ما قطعه‌یی از آهن را در نظر بگیریم در ظاهر امر مشاهده می کنیم که ذرات آن شدیداً به هم چسبیده و متصل اند، در حالی که الکترونها در یک واحد اتم بیشتر از حجم $\frac{1}{10000000}$ بر از مساحت آن را اشغال نمی کنند و مساحت باقی‌مانده، در واقع میدانهای خالی درون اتم را تشکیل می‌ده به طوری که اگر ما یک تصویر بزرگ‌شده از دو جزء الکترون و پروتون اتم را مشاهده کنیم، قطعاً خواهیم دید که فاصله میان این دو جزء، نزدیک به 350 یارد می‌باشد.

معنی این سخن آن است که تمام موجودات مادی حتی آن اجسامی که در ظاهر امر بسیار متراکم و به هم چسبیده هم به نظر می‌رسند، در داخل ترکیب وجودی خویش، محتوی فضاهای خالی می‌باشند. در نتیجه اگر ما بتوانیم این فضاهای خالی را از میان برداریم، اجسام مادی به طور بی‌نهایتی در هم پیچیده می‌شوند، که بشر در مواردی و از آن جمله تولید بمب اتمی توانسته است این فضاهای داخلی را به طور نسبی در درون اجسام، متراکم و محدود گرداند.

این چنین است که دانشمندان نجومی نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که اگر ما به طور مثال جسم یک انسانی را که دارای سه متر قد باشد، از فضاهای خالی داخل وجودش تجرید کنیم، کمّیت باقی مانده وجود آن به حدی ناچیز است که حتی قابل ذکر هم نمی‌باشد. به همین ترتیب اگر ما بتوانیم همه چیز موجود در کائنات را به نحوی درهم بپیچانیم که فضای داخلی و اندرونی آنها نابود گردد، در آن صورت حجم کلی کائنات لایتناهی کنونی بیشتر از حجم سی برابر قطر کرهء خورشید نخواهد بود! در حالی که وسعت فعلی کائنات به اندازه‌یی است که دورترین کهکشانهای کشف شده در فضای لایتناهی میلیونها سال نوری از خورشید ما فاصله دارد. به این

معنی که موجودیت فعلی کائنات از نظر وسعت هرگز با بزرگترین کهکشانها و اجرام هم قابل مقایسه نمی‌باشد چه رسد به خورشید که حتی اگر هم سی برابر شود، در فضای لایتناهی و در مقایسه با اجرام لایتناهی ذرهء بسیار ناچیزی نیز به حساب نمی‌آید.

بنابراین، علم جدید و رهیافت‌های آن همه بسیج شده‌اند تا تفسیر علمی آیهء مبارکهء فوق را در حد بشری آن به تصویر کشیده و رازی از رازهای عظیم به پایان‌رسیدن آفرینش مادی دنیای کنونی را در راستای تعبیرات قرآنی و منطبق با عقاید حقهء اسلامی آشکار گردانند.

امروزه در سایهء دست‌آوردهای علمی، تفسیر آیهء ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ﴾ نه تنها مشکل نیست، بلکه اگر بتوانیم بگوییم که پروردگار بزرگ در هنگامهء بزرگ «قیامت» کار دنیا را با روش قانونمندیهای خلقت و در کمربند همان سنت‌های بدوی آفرینش خویش یکسره می‌نماید، در این صورت می‌توانیم بگوییم که ره‌آورد علم در این رابطه نیز خود، تفسیر عینی آیهء مبارکهء فوق می‌باشد.

اکنون به دیدگاه قرآن کریم در رابطه با پایان کار زمین می‌پردازیم.

ابتدا می‌بینیم یافته‌های علمی بشر در این زمینه چیست؟

قبل از اینکه بشر به عصر تکنولوژی قدم بگذارد، مادی‌گرایان و ملحدانی که به ادیان الهی باور نداشتند، عقیده به پایان‌یافتن عمر زمین و به طور عام، پایان‌یافتن کار خلقت مادی را نوعی خرافه می‌پنداشتند. اما با پیشرفت‌های علمی این پندارهای کهنه فروریخت و اکنون در روشنایی علم، هیچ کسی منکر عقیدهء دینی پایان‌یافتن عمر زمین و کائنات نیست.

نظریّات اوّلیهء دانشمندان در بارهء پایان کار زمین بر این پایه بنا یافته بود که چون ادامهء حیات و موجودیت زمین مستقیماً به نور و انرژی خورشید وابسته است و خورشید هم به مرور زمان گرما و انرژی خود را از دست می‌دهد، پس بنابراین همان وقتی که انرژی خورشید به حدی از تنزل برسد که خورشید دیگر نتواند زمین را با عناصر حیات‌بخش خویش مدد رساند، همان وقت هم پایان کار زمین فرا خواهد رسید. چه قطع پیوندهای اکمالاتی میان زمین و خورشید، می تواند به سرعت فاتحهء زمین را بخواند؛ از آن رو که زمین بدون خورشید قطعاً به ادامهء حیات قادر نیست.

اما این فرضیّه دیر زمانی پایدار نماند، چه یافته‌های جدیدتر علمی ثابت ساختند که خورشید به صورت خودجوش خویشتن را نوسازی می کند. پس حد اقل تا میلیون ها سال خطر

پایان‌یافتن انرژی خورشیدی متصور نیست و هم بر این اساس، ترس از فقدان منابع حیات‌بخش برای زمین هم به این زودیها بی‌مورد می‌باشد.

با سست‌شدن پایه‌های این فرضیّه، دانشمندان از احتمال سقوط زمین در کرهء خورشید صحبت نمودند. بایستهء یادآوری است که علم نجوم نظر یهء سقوط زمین در کرهء خورشید و در نتیجه سوختن کامل آن را در کام امواج شعله‌های مذاب این آتشفشان عظیم را، به طور کلی رد نمی کند اما به دلیل اینکه زمین نیز همچون سیارات دیگر مجموعهء شمسی، بر محور خورشید حرکت می کند و سیستم این حرکت به گونه‌ای دقیق و منظم است که آن را از سقوط در کام خورشید نجات می‌دهد، پس نظریّهءسقوط زمین در خورشید نیز از قوت چندانی برخوردار نیست.

سپس نظریّهء دیگری ظهور کرد که می گفت:

حرکت میلیاردها سیاره در اطراف و اکناف آسمان، بالآخره روزی به برخورد یک و یا چندین سیاره به زمین منجر خواهد گردید، و اگر چنین تصادمی رونما گردد، بدون شک کار زمین یکسره خواهد شد. اما باز هم یافته‌های جدیدتر علمی ثابت ساختند که این نظریّه نیز بی پایه است، چه در حرکت و دوران تمام سیارگان، نیروی جاذبه با دقّتی بی مانند طوری حکمفرماست که از وقوع چنین برخوردی جلوگیری می نماید. علاوه بر این، فضای کائنات مستمراً چنان در حال توسعه می‌باشد که این توسعه فراتر از حوصلهء تصور عقل است. پس با این توسعهء عظیم همیشه گی در فضای دورانی سیارگان، مجال برای یکی از آنها آنگونه تنگ نمی‌شود که در اثر آن، برخورد و تصادمی رونما گردد.

«جیمس جینز» دانشمند بزرگ نجومی در این باره می گوید: «زمین ما منسوب به یک مستعمرهء کوچکی است که در یک گوشهء دور افتاده از فضای لایتناهی واقع شده است. موطن ما که وقتی بر روی آن سفر می کنیم، کرهء عظیم و هولناکی به نظر ما می‌آید، چیزی جز یک ذرهء بی‌نهایت کوچک غبار مانند، در فضای بیکرانه و دهشتناک نجومی نیست»

«لورد اوبری» در ارتباط با توسعهء کائنات می گوید: «چنانکه عقل‌های ما از تصویر و تصور ابتدای ازل و انتهای ابد ناتوان است، همچنان اندیشه‌های ما از تخیل اولین و آخرین مکان نیز ناتوان می‌باشد. جهات چهارگانه همه بی نهایت‌اند؛ بالای هر فرازی فرازهایی برتر، و بر زیر هر سراشیبی، شیب‌های بی‌نهایت دیگر وجود دارد».

پس روشن است که این وسعت بی نهایت کائنات، از تصادم ستارگان و سیارگان با زمین جلوگیری می‌نماید به طوری که اگر بخواهیم احتمال چنین تصادمی را مطرح نماییم، باید بگوییم که احتمال تصادم سیارهء دیگری با زمین، همانند احتمال تصادم یک کشتی درخلیج فارس با کشتی دیگری در دریای مدیترانه است. بنابراین، نظریّهء پایان‌یافتن عمر زمین به دلیل برخورد آن با سیارات دیگر، نیز نظریّهء مسلطی نیست.

آخرین و جدیدترین حقیقت علمیی که در قضیهء پایان‌یافتن عمر زمین و آسمان بر کرسی داوری نشسته است، خود را تا حدی به حقایق مطرح شده در قرآن در این رابطه هم‌آهنگ گردانیده است. این حقیقت علمی مبتنی بر کشف عناصر «اشعاعی» می‌باشد که با این عناصر در هم شکستن اتم میسّر می‌شود؛ عملیه یی که به نوبهء خود، زایندهء نیروی عظیم ویرانگری است، که از آزادشدن بعضی ازنیوترونها به قصد درهم شکستن اتمهای دیگر پدید می‌آید و اتم های دیگری که خود بالنوبه به درهم شکستن مجموعه یی دیگر پرداخته و در نهایت پدیده یی را به وجود می‌آورند که دانشمندان آن را «تأثیر متقابل مسلسل» نامیده‌اند. این عملیه به طور بالفعل در عنصر «یورانیوم» که سبب به وجودآمدن بمب اتمی گردید، تجربه شده است.

در اینجا نیروی دیگری هم هست که از عملیهء متضاد آزادشدن اتمها پدید می‌آید. این عملیه عبارت است از تداخل دو اتم در یکدیگر برای ساختن یک اتم سنگین وزن‌تر؛ آنسان که در بمب هیدروژن رونما گردید. همین عملیه ایجاد بمب هیدروژنی است که به گونهء مستمر و مسلسل در خورشید رونما می‌شود. پس دلیل اینکه کرهء خورشید همیشه در حال جوشش شعله‌های مذاب آتش می‌باشد، نیز در همین امر نهفته است.

آنچه در دانش نوین مورد اعتراف همگان می‌باشد، تشکیل اتم از الکتریستهء مثبت یا پروتون و الکتریستهء منفی یا الکترون است. پروتون و الکترون در تعداد با همدیگر مساوی می‌باشند و گاهی در ترکیب اتم بار الکتریکی متعادل‌تری به وجود می‌آید که اسم آن نوترون است. حلقات علمی در اواخر سال 1955 میلادی اعلام کردند که یکی از دانشمندان اتمی به نام «ارنست لورنس» به کشف خطرناک جدیدی دست یافته است که همانا موجودیت بار الکتریکی از جنس «پروتون» می‌باشد با این تفاوت که این بار الکتریکی منفی است نه مثبت. این پروتون دارای بار منفی الکتریکی، طبقه‌یی را پیرامون کرهء زمین در سطوح بالایی جو تشکیل داده است. نکتهء نهایت مهم این است که وجود این بار وسیع الکتریکی مغایر با طبیعت، خطرناکترین پدیده‌یی است که ممکن است عقل بشری تصور آن را بنماید؛ زیرا اگر ذره‌یی از

ذرات یک عنصر بنیادین درهم شکسته شود، با درنظرداشت وجود این پدیدهء غیر طبیعی، از درهم شکستن فقط یک ذره یا یک اتم، همان عملیه «تأثیر متقابل مسلسل» به وجود می‌آید و از آنجا که آب در ترکیب همه مواد داخل است، اگر چنین اتفاق افتد که جزئی از آب به دوبخش ترکیبی خود، یعنی هیدروژن و اکسیژن منقسم شود و یک اتم از اتمهای آن در هم بشکند، نتیجه چه خواهد بود؟ شکی نیست که هیدروژن، گاز مشتعلی است و اکسیژن رهاشده هم به اشتعال آن کمک می کند، پس اگر ذرات اکسیژن رها شوند، هیدروژن به گاز مشتعل بی‌مهاری تبدیل خواهد شد. معنی این عملیه آن است که درکمتر از یک چشم به هم زدن، آب همه دریاها، اقیانوس‌ها و جویبارها به آتش مشتعل و سرکشی مبدل خواهد گشت.

خوب آیا پایان زمین با همین روند همنوا خواهد بود؟

به طور حتم می‌توان گفت که چنین خواهد شد؛ زیرا قرآن کریم در آیات 6 و 7 سورهء طور می گوید:

﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ لَوَاقِعٌ﴾

«قسم به دریاهای آتش فروزان، البته عذاب پروردگارت بر کافران واقع خواهد شد»

و در آیه 6 سورهء تکویر می گوید:

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾

«و هنگامی که دریاها چون آتش شعله‌ور گردند»

و در آیهء 3 سورهء انفطار می گوید:

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾

«و هنگامی که دریاها منفجر گردند»

و چون دو اتم از اتمهای هیدروژن با هم ترکیب شوند، از ترکیب آنها «هلیوم» به وجود می‌آید و از وجود هلیوم، آتشفشان عظیم بی کرانه‌یی پدید خواهد آمد که تمام عرصهء کائنات را در بر خواهد گرفت و در آن زمان است که آسمان هم یکپارچه آتش می‌شود. چنانکه قرآن کریم در آیهء 37 سورهء رحمن می گوید:

﴿فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾

«آنگاه که آسمان شکافته شود تا چون گل سرخ‌گون و چون روغن مذاب و روان گردد»

و در آیات **8** و **9** سورهء معارج می گوید:

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾

«روزی که آسمان فلز گداخته شود و کوه‌ها چون پشم زده شود»

و در آیات **15** و **16** همین سوره می‌گوید:

﴿كَلا إِنَّهَا لَظَى، نَزَّاعَةً لِلشَّوَى﴾

«نه چنان است که می‌پندارند، بلکه آتش دوزخ بر آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را بسوزاند»

و در آیهٔ 77 سورهٔ نحل می‌گوید:

﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ﴾

« کار قیامت به مانند چشم بر هم زدن، یا نزدیک‌تر از آن بیش نیست و البته خداوند بر همه چیز تواناست»

آیات مبارکهٔ فوق، پیام صریح و روشنی دارند که حقایق مطرح شدهٔ علمی فوق، تفسیر آنها را کاملاً مبرهن ساخته است.

و اما آیهٔ اخیر واضح می‌سازد که جریان به پایان رسیدن مرحلهٔ کنونی خلقت کائنات، بسیار سریع و فقط در یک آن واحد است و بیش از یک لحظهٔ کوچک زمانی را که به اندازهٔ یک چشم بر هم زدن یا حتی کمتر از آن خواهد بود، در بر نمی‌گیرد.

پس باید دید، دیدگاه علم در این رابطه چیست؟

از نظر دانش نوین، اگر به هر دلیلی یک پروتون منفی از آسمان با یک پروتون مثبت در یکی از اتمها تماس پیدا نماید، در آن صورت هرگز نمی‌توان میزان و محدودهٔ ویرانی ناگهانیی را که با سرعتی خارق‌العاده، همهٔ کائنات را در بر خواهد گرفت، تصور نمود؛ چه در صورت وقوع همچو حالتی، ویرانی در حقیقت اصل «واحد آفرینش» را که انسان، حیوان، نبات، زمین، آسمان و کائنات مادی ... می باشند، در نشانگاه خود قرار داده است.

بلی؛ علم اثبات می‌کند که چنین احتمالی عامل به پایان پیوستن وجود زمین می‌باشد. و روشن است که هر پدیده‌یی از این قبیل نیز نمی‌تواند فقط به زمین محدود بماند؛ زیرا آفرینش، سلسلهٔ به هم پیوسته و زنجیرهٔ نهایت منسجمی است و از آنجا که ویرانی در درون اتمهای آفرینش زمین و آسمان انجام می‌گیرد بنابراین، شکی نیست که این عملیه بیش از یک لحظهٔ بسیار بسیار اندکی را در بر نخواهد گرفت.

قرآن کریم این حالت را در اولین آیات سورهٔ انفطار چنین توصیف می‌نماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾

«هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند و زمانی که دریاها منفجر گردند»

همچنین در سوره‌ء انشقاق می‌فرماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ، وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ، وَإِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴾

«هنگامی که آسمان شکافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد که فرمان او را پذیرد و هنگامی که زمین منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بیرون افکند»

آری؛ ویران ساختن آسمان و زمین و کائنات با همه‌ء این عظمت خویش، در برابر قدرت مطلقه‌ء پروردگار یک عملیه‌ء ساده بیش نیست. و هرچند پروردگار بزرگ در امور تکوینی ـ ایجاداً و عدماً ـ از توسل به اسباب بی نیاز است چه کائنات همه فرمانبر بی چون و چرای اراده و امر او می‌باشند، اما علم در اینجا می‌آید تا گواهی بر حقانیت اعتقادات دینی باشد. و از نظر عقیدتی هم هیچ اشکالی ندارد که جریان ویرانسازی کائنات که قرآن حتی اشکال و تصاویر آن را نیز در تابلوهای این چنین روشن به تصویر کشیده است، فقط با توقف‌دادن و یا دگرگون ساختن یک جزء کوچک و بی‌مقدار از نظام قانونمندی حرکت اتمها باشد.

قرآن کریم در بخشی از تصویرپردازی صحنه‌های هولناک به پایان آوردن آفرینش کنونی مادی، در اولین آیات سوره‌ء حج می گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾

«ای مردمان! خداترس و پرهیزگار باشید که زلزله‌ء روز قیامت حادثه‌ء بسیار بزرگ و واقعه‌ء سختی خواهد بود، آن روز هنگامه‌ء بزرگ و سختی را مشاهده می‌کنید. روزی که هر زن شیرده از هول طفل خود را فراموش کند و هر آبستن بار حمل خود را بیفکند و مردم را از وحشت آن روز بیخود و مست بنگری. در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خداوند بسیار سخت است»

اما در ارتباط با میزان عذابی که از جریان در هم ریختاندن و ویران ساختن آفرینش بر پا می‌شود، در آیات 11 تا 14 سوره‌ء معارج می‌فرماید:

﴿يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ، وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ، وَمَنْ فِي الأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾

«مجرمین در آن روز دوست دارند و آرزو می‌کند که کاش توانستی فرزندان، همسر، برادر و هم خویشان قبیله‌اش را که همیشه حمایتش کردند و هم هر که را که در روی زمین است، فدای خود گرداند و از ان عذاب نجات یابد»

و در آیات 33 تا 37 سورهء عبس می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾

«آنگاه که آن فریاد و صدای تکان‌دهنده به گوش ایشان رسید، آن روز روزی است که هر شخص از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش، در آن روز هر کس چنان گرفتار کار خود است که به هیچ کس نپردازد»

تصویرهای هولناک عظیمی که هرگز دانشمندان نتوانسته اند به این دقّت و با این حالت زنده، آن را توصیف نمایند هرچند در این باب سخنها رانده و تصویرها هم کشیده‌اند.

موقعیت نجوم در پرتو آیاتی از سورهء نحل

خدای عزّوجلّ در سورهء نحل گوشه‌یی از فضل و احسان خود بر بندگانش را بر می‌شمارد و بدون شک در هر یک از آیات این سوره، معانی بس عمیق علمی نهفته است؛ از جمله در آیات 5 ـ 8 که می‌فرماید:

﴿وَالأنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ، وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلا بِشِقِّ الأنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ، وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾

«و چهارپایان را برای انتفاع نوع بشر خلق کرد، برای شما در آن رفاهیت و منافعی است و از گوشت آنها غذا می‌خورید و در آنها برای شما زیبایی است، آنگاه که آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آنها را به چراگاه می‌برید. و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدنها بدان نمی‌توانستید برسید، قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است و اسب و شتر و الاغ را برای سواری و تجمل مسخر شما گردانید و چیزهایی دیگری هم که هنوز نمی‌دانید برای (سواری) شما می‌آفریند»

سپس به رحمت و فضل خویش در فرود آوردن آب از آسمان اشاره نموده و می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ، يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾

«اوست خدایی که از آسمان برای شما آب نازل کرد تا از آن بیاشامید و درختان را پرورش دهید تا شما از میوهء آن و حیوانات از برگ و سبزه‌اش برخوردار شوند و هم زراعت‌های شما از آن آب باران بروید، درختان خرما و زیتون و انگور و از همه انواع میوه‌جات»

آیات سوره همچنان در راستای توضیح نعمت‌های الهی جلو می‌روند:

﴿وَسَخَّرَ لَکُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذَلِکَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

«و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خویش مسخر ساخت، در این کار نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد پدیدار است»

﴿وَهُوَ الَّذِی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾

«و اوست خدایی که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت (آبزیان حلال) آن تغذیه کنید و از زیورها و مواد موجود در آن استخراج کرده و تن را بیارایید»

سپس در ادامهء آیات فوق‌الذکر، انواع دیگری از فضل و رحمت خویش را بر مردم آشکار ساخته و می‌فرماید:

﴿وَأَلْقَى فِی الأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَاراً وَسُبُلاً لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾

«و نیز کوه‌های بزرگ در زمین بنهاد تا از اضطراب و ناامنی در روی زمین برهید و جویبارها و راه‌ها را آفرید تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌های رهنمای دیگر و همچنین آنها با ستارگان رهنمون می‌شوند»

قرآن در این آیهء مبارکه در باب ذکر منافع خلقت کوه‌ها، آنها را لنگرگاه‌های زمین معرفی می‌کند که این خود معجزهء علمی آیهء مبارکه در عصر رسالت است؛ چه در زمانی که بشر به عصر اکتشافات علمی قدم نگذاشته بود، این آیه به روشنی بر حرکت زمین تأکید نهاد. علاوه بر این، قرآن در این آیه بر این حقیقت تصریح می‌نماید که کوه‌ها، جویبارها و راه‌ها؛ علامات فارقه‌یی برای مردم اند تا مقاصد حرکت و سیر و سفر خویش را گم نکنند. ملاحظه می‌کنیم که ستارگان نیز در این آیه به عنوان تابلوهای رآهنما معرفی گردیده‌اند.

در حقیقت این تنها آیه‌یی از قرآن نیست که ستارگان را به عنوان تابلوهای رآهنما معرفی می‌کند، بلکه آیات دیگری در قرآن کریم نیز به این حقیقت پرداخته اند؛ از جمله آیهء مبارکهء 97 سورهء انعام که می‌گوید:

﴿وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

«اوست خدایی که ستارگان را برای رهنمایی شما در تاریکی‌های بر و بحر بیافرید البته ما آیات خود را برای اهل فهم به تفصیل بیان نموده‌ایم»

به راستی که قرآن با این دو آیهء کریمه، صدها سال از علم بشری پیشی گرفته است. هرچند قبل از بیان این حقیقت توسط قرآن نیز، عقیده بر آن بود که ستارگان در شب‌های غیر مهتابی با روشنایی کمی که می‌پراکنند، اندکی از تاریکی شب را شگافته و در نتیجه به عنوان رآهنما عمل می‌کنند، مگر پیشرفت‌های علم نجوم ثابت ساخت که نقش نور آنها در این رابطه، تمامت قضیه نبوده ونیست.

آری؛ بررسیها و ره‌آوردهای علم نجوم ثابت ساخت که ترتیب و موقعیت ستارگان در آسمان از پنج‌هزار سال قبل تا اکنون یکسان بوده است و در آینده نیز این ترتیب پا بر جا خواهد ماند. پس آنچه که در طول این مدت دستخوش تغییر بوده است، زمین و سیارات خورد و ریزهء دیگر می‌باشند. علمای نجوم می‌گویند: سیارات عشایر آسمان‌اند و هیچ آدرس ثابت کوکبی ندارند؛ چنانکه عشایر زمین نیز همیشه در حال نقل و انتقال بوده و دارای آدرس ثابتی نمی‌باشند. بنابراین، ستارگان با موقعیت‌های ثابت نجومی که دارند، می‌توانند در هنگام شب به خوبی نقش تابلوهای رآهنما را برای ساکنان زمین ایفا نمایند و این نقش بیشتر مربوط به موقعیت‌های ثابت آنان است تا نور وروشنی اندکی که می‌پراکنند. پس قرآن نخستین کتابی است که به اهمیت بالغهء ستارگان و وظایف آنها در این مورد اشاره کرده است.

دانشمند نجومی پروفسور «سیر جیمس جنیز» در بارهء ستارگان می‌گوید: «اگر ما بخواهیم آدرس خانه‌یی را در یک شهر جویا شویم، نخست از اسم خیابان و سپس از شمارهء خانه‌یی که در آن واقع شده است پرسش می‌کنیم، اما در این میان تعداد دیگری از خانه‌ها هستند که به دلیل شهرت زیاد خود، دارای اسما و عناوین مخصوص به خود می‌باشند. وضعیت ستارگان نیز چنین است؛ بعضی از ستارگان مشهور که دارای درخشش خاصی می‌باشند، نامهای مخصوص به خود را دارند، مانند ستارهء «شعری یمانی»، ستارهء رخشان «سماک»، ستارهء «عیوق»، ستارهء «نسر»[1] و امثال آن از ستاره‌های رخشندهء دیگر. اما بعضی از ستارگان همچون اکثریت منازل موجود در یک شهر، دارای اسم، شماره و آدرس تنظیم شده‌یی می‌باشند. مانند ستارهء «27 ولف»، که این شماره‌گذاری با اعداد، بعد از تمام شدن حروف الفبا انجام گرفته است. حتی آن تعداد از ستارگان مشهوری که دارای نامهای مخصوص به خود نیز می‌باشند، نیز در جدول آدرس‌ها قرار داده شده اند.

---

[1] نامها عربی می‌باشند.

اما ستارگان ضعیفی که جز با تلسکوب قابل رؤیت نمی‌باشند، نیز جدول جداگانه و نقشهٔ مخصوص آدرس‌های خود را دارند و اماکن آنها در آسمان دقیقاً مشخص ساخته شده است. مانند ستارهٔ «359 ولف» که معنی آن ستاره «359» در جدول نجومی «ولف» است.

به همین ترتیب آسمان از منظر ستارگان، به بیست منطقهٔ مشخص تقسیم گردیده است که همهٔ این مناطق دارای نقشه‌ها، جدول‌ها و آدرس‌های معین خود بوده و دقیقاً با مقیاس درجه‌بندی مشخص ساخته شده اند.

بنابراین، ستارگان و موقعیت‌های آنها، مهمترین علائمی هستند که ناخدایان کشتیهای بحری و هدایت‌کنندگان وسایل بری، طیاره‌ها در فضا و حتی کوچیان در صحرا از رؤیت آنها راه خویش را پیدا می‌کنند. و چه بسیار قافله‌های دریایی که چون دستگاه‌های راهیاب آنها از کار می‌افتد و خط سیر خویش را گم می‌کنند، تنها راه نجات آنها از سرگردانی و گمراهی، ستارگان آسمان اند. و چه بسیار مسافرانی که در مسیر قاره‌ها مقصد خویش را گم کرده‌اند و سرانجام این ستاره‌گان بوده‌اند که گم‌کرده راهان را به راه و مقصد شان رهنمون گردیده‌اند.

و این چنین است که تحصیل و تدریس علوم نجومی و دانش ستاره‌شناسی، امروزه از مهمترین مواد درسی کالج‌ها و دانشکده‌های کشتی‌رانی و راه و ترابری می‌باشد. و این چنین است که علم جدید با زبان روشنی بر حقانیت قرآن کریم گواهی می‌دهد.

و آنگاه که قرآن کریم چهارده قرن قبل گفت:

﴿وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾

«و مردم در تاریکیهای بر و بحر به وسیلهٔ ستارگان رهبری می‌شوند» [النحل/16]

هدف قرآن این بود تا انظار را به سوی علم نجوم جلب نموده و انسان جستجوگر را به راه صحیح آن رهنمون گردد و قبل از آنکه بشر بخواهد در بارهٔ ستارگان به خود زحمت کاوش و پژوهش بدهد، کلیّات دانش نجومی را به حیث مسلمات این علم در اختیار بشر قرار داده و روشن سازد که ستارگان همچون علائم ترافیکی ثابتی در موقعیت‌های معین خود قرار دارند و آمادهٔ رآهنمایی رهپویان منازل و مقاصد دریاها و بیابانها می‌باشند.

نظام دقیق ماه و خورشید

(1)

قرآن کریم در عصری نازل گردید که دانش نجومی هنوز موفق به کشف حقایق علمی زیادی نگردیده بود و چندین قرن بعد از نزول قرآن بود که تکاپوهای دانشمندان توانست بخش کوچکی را از آنچه قرآن در این میدان مطرح نموده است، درنوردد. با پیشرفت‌های علمی، رفته رفته اعماق و ابعاد آیات قرآنی در این زمینه روشن و روشنتر گردید، از جمله آیهٔ 5 سورهٔ الرحمن که می گوید:

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾

«خورشید و ماه بر اساس نظام و محاسبهٔ دقیق حرکت می کنند»

و برای اولین بار بود که بشر دانست؛ اندازه و چگونگی وصول گرما و نور آفتاب به زمین، یک روند اتفاقی نبوده بلکه با حساب و کتاب دقیق و منظمی انجام می گیرند. پدیده‌هایی که خود نمودار روشن عظمت آفرید گار و قدرت بی‌پایان وی می‌باشند.

اکنون بیاییم تا گوشه‌یی از این نظام دقیق را به روایت علم که همیشه بهترین مفسر آیات علمی قرآن کریم می‌باشد، با هم مرور نماییم.

دانشمند بزرگ علم نجوم «جیمس جینز» در این باره می گوید: «همه چیز در خورشید، با شدت تمام در حال حرکت و جوشش است. سطح خورشید آتشفشان همیشه جوشانی است که غلیان آن هرگز آرامش نمی‌شناسد. عمق داخلی آن، نیروگاه عظیم تولید انرژی است که هرگز از شتاب نمی‌افتد و در نتیجه جریان عظیم حرارت در آن، به طور انفجارآمیزی از عمق به سطح در حال فوران است؛ پدیده یی که نه تنها جریان تابش اشعهٔ خورشید را ایجاد می‌نماید بلکه زبانه‌های عظیم انفجاری و شعله‌های آتش مذاب آن را تا فاصلهٔ صدها هزار مایل از سطح آن به فضای بیرونی پرتاب می کند که تصویربرداری از این حالات تا اکنون چندین بار ممکن گردیده است؛ از جمله تصاویری که در ماه عقرب سال (1385) از انفجارات پیاپی توفانهای خورشید گرفته شد. در تصویربرداری یکی دیگر از این حالات (آفتاب گرفتگی سال 1919) مشخص گردید که عرض این زبانه‌های انفجاری (350000) مایل و ارتفاع آن (475000) مایل می‌باشد. همچنین آشکار شد که قطر خورشید (109) برابر قطر زمین است و این می‌رساند که در مقابل هر مایل مکعبی از قطر زمین، نزدیک به یک و نیم میلیون مایل از قطر خورشید قرار دارد. درجهٔ حرارت در قلب خورشید بیست و نه میلیون درجه فارنهایت و فشار آن به (264)

میلیون تن در هر اینچ مربع می‌رسد. با این حساب، اگـر حـرارت خورشـید بـدون مـانع بـه زمـین برسد، قیامت کبری بر پا خواهد گشـت. از ایـن جهـت خداونـد بـزرگ بـر گرداگـرد خورشـید طبقات و لایه‌های حائلی را قرار داده است که ایـن طبقـات حائـل اجـازه نمـی‌دهنـد تـا حـرارت خورشید بیشتر از مقیاس دو جزء از یک میلیون جزء از نیروی کلی آن، به زمین برسد.

با این حساب، آیا به تعبیر قرآن کریم، بر خورشید و ماه یک نظام محاسباتی دقیق حکمفرمـا نیست؟ و آیا این آیه خود نمایانگر اجاز این کتاب مبین نمی‌باشد؟

تقویم هجری قمری

(2)

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾

از مهمترین حساب‌های دقیق و نظامهای پیچیده‌یی که پروردگار بـزرگ در مـاه و خورشـید گنجانیده است، پدیدهء «زمـان» اسـت. بـدون شـک سـنجش زمـان طبیعـی از مهمتـرین لـوازم و ضروریاتی است که سامانهء زنـدگی بـر پایـهء آن تنظـیم مـی‌شـود. اهمیـت زمـان را وقتـی بهتـر می‌شناسیم که زندگی را بدون زمان تصور کنیم! بنابراین، علاوه بر اینکه زمان مقیاسی، در تنظیم و ساماندهی زندگی بشر تأثیر حیاتی دارد، به همان پیمانه، زمان وسیله یـی در خـدمت علـم نیـز هست.

مثلاً قدیمی‌ترین صخره در منطقهء کیستون ایالات متحدهء امریکا که جدیداً کشف گردیده است، دارای یک بلیون و 460 میلیون سال عمر مـی‌باشـد و انتظـار مـی‌رود کـه ایـن کشـف بـه شناخت تاریخ زمین کمک کند.

بلی؛ اصولاً چرخ حرکت حیات و بهره‌گیـری از نعمـات زنـدگی بـا پدیـدهء زمـان ارتبـاطی گسست‌ناپذیر دارد و استقرار حیات و تنظیم آن بدون زمان ناممکن است.

شاید این پرسش به وجود آید کـه زمـان طبیعـی چیسـت؟ زمـان طبیعـی عبـارت از حرکـت خورشید است. به این ترتیب که طلوعگاه، درخشش صبحگاهی خورشـید اسـت، چاشـت گـاه، زمانی است که خورشید در بلندترین نقطهء آسمان قرار می‌گیرد و غروب‌گاه هـم لحظـه‌یـی کـه خورشید در پشت سر افق ناپدید می‌شود. و در میان دو درخشش آفتاب، یا در میان دو چاشتگاه، یا در میان دو غروبگاه، یک روز کامل قرار دارد که عبارت از 24 ساعت است. ایـن از حسـاب روز، و اما حساب ماه را هم از حرکت مهتاب دریافت می‌کنیم. به این ترتیب که فاصلـهء زمـانی

میان ظهور مهتاب در یک دوره با ظهور مجددش در دورهء دیگر، بیست و نه و نیم روز است، که این خود تعیین‌کنندهء زمان ماه می‌باشد.

آری؛ هر انسانی می‌تواند با نگاه‌کردن به خورشید در هر لحظه‌یی از روز، حدس بزند که که در کدام ساعت تقریبی از روز قرار دارد، اما نگاه‌کردن به خورشید نمی‌تواند مشکل تقویمی روزها را حل کند و این موضوع کار مهتاب است. به طوری که یک نگاه گذرا به مهتاب ما را در حدود تقریبی روزها قرار می‌دهد. و این چنین است که خورشید مأموریت تعیین زمانی ساعات، و ماه مأموریت تعیین زمانی روزها را بر عهده دارند.

اما آنچه که در این بحث از منظر ما مهم است، توجّه به این حقیقت می‌باشد که بر اساس نگرش های دقیق علمی، تنها تقویم طبیعی زمان، تقویم هجری قمری یعنی «تقویم اسلامی» است. اگر باور ندارید، اینک لحظه یی به تقویم مصنوعی تاریخ که به وسیلهء انسان ساخته شده است تأمّل کنید:

انسان متمدن در عصر حاضر تلاش کرد تا برای خویش تقویم زمانی خاصی را وضع کند، از این رو دانشمندان غربی با محاسبهء اینکه زمین در ظرف مدت 360 روز و پنج ساعت و 48 دقیقه و 46 ثانیه یک بار بر محور خورشید می‌چرخد، سال خورشیدی را بر ماه قمری تقسیم نمودند. اما از این عملیه نتیجهء مساوی عدد 12 که عدد ماه‌های سال است و اساس حساب زمانی می‌باشد بدست نیامد. پس آنها ناچار شدند تا بعضی از ماه‌ها را 30 روز و بعضی دیگر را 31 روز قرارداده و از روی اجبار ماه فبروری را گاهی 28 روز و گاهی 29 روز به شمار آورند. اما علی رغم همه این تلاش‌های قانون‌شکنانه باز هم آنها با دردسرهای دیگری و از جمله با اختلال در میعاد زمانی حلول سال و اختلال در ایام هفته روبه‌رو گردیدند.

مثلاً اگر شخصی درست در نیمهء شب 31 دسامبر در منزلش در نیویورک، رو به روی تلویزیون بنشیند، شاهد خواهد بود که نیویورک لحظهء حلول سال نو را جشن گرفته و تلویزیون پخش مراسم تحویل سال را آغاز کرده است، اما وقتی این شخص کانال تلویزیونی شیکاگو را مشاهده کند، می‌بیند که در همین ساعت معین در شیکاگو از حلول سال جدید هیچ خبری نیست و شیکاگو یک ساعت بعد از آن حلول سال نو را اعلام می‌کند. و باز همین طور از شیکاگو که به «انفرس» برود، می‌بیند که تلویزیون «انفرس» درست در ساعت 2 صبحگاه اول جنوری، حلول سال جدید را اعلام می‌کند و اما سانفرانسیسکو، باز یک ساعت دیرتر و درست

در ساعت 3 صبح گاه اول جنوری. و از سانفرانسیسکو که به هاوایی برود، می‌بینند که حلول سال جدید در آن درست در ساعت پنج و نیم بامداد اعلان شده است.

در نتیجهء این وضعیت، مسافر دریا باید هر از چند گاه یک بار، عقربهء ساعت خود را جلو و یا عقب ببرد. و گاهی حتی اتفاق می‌افتد که این مسافر بیچاره، نان شبش را در شامگاه روز چهار شنبه صرف می کند، اما وقتی صبح از خواب برمی‌خیزد، باز مشاهده می کند که یک بار دیگر روز چهار شنبه از نو آغاز شده است. گویی او در یک هفته دو روز چهارشنبه را از سر گذرانیده است. از ناحیهء دیگر، گاهی اتفاق می‌افتد که این مسافر می‌رود تا شب روز چهار شنبه را در غرفهء خود در همان کشتی بخوابد، اما هنگامی که بیدار می‌شود، خود را در روز جمعه می‌یابد و به این ترتیب در هفتهء او گویا روز پنجشنبه گم شده است!! که این امر به خطوط عرض‌البلد و اختلاف عنصر زمانی برمی گردد که انسان کوشیده است با دست بردن به آن، برای خود تقویم وضع نماید و در نتیجه، این دخالت بی جا او را بدینسان دچار گمراهی و سرگردانی ساخته است. و در اینجاست که به صحت و دقّت عجیب تقویم هجری قمری پی می‌بریم.

بلی؛ در ماه قمری حساب و کتاب دقیق و بی مانندی حکمفرماست و هم از این رو است که بشر می‌باید حساب و کتاب دقیق سال و ماه، هفته و روز خود را از این نظام زمانی دریافت نماید، در غیر آنچنان می‌شود که خواندیم؛ روزهای مکرّر در هفته و هفته‌های بدون روز! ابتذالی که انسان متمدن غرب درگیر آن گردیده است. انسانی که گویی می‌پندارد حتی می تواند در سیستم زمان هم دخالت کند. و اینجاست که یک بار دیگر، در برابر اعجاز علمی قرآن کریم سر تواضع و تسلیم فرود می‌آوریم و مشخصاً در پیشگاه آیهء مبارکهء 5 سورهء یونس که می گوید:

﴿هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَالْقَمَرَ نُوراً وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِکَ إِلا بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ﴾

«اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تابان نمود و سیر و سفر ماه را در منازلی معین کرد تا بدین وسیله شمارهء سالها و حساب ایام را (برای امر معاد و نظم معاش خود) بدانید. این ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می‌فرماید»

انشقاق نجومی قمر

در سال 1610 میلادی، گالیله کشف کرد که سیارهء «زحل» با سه طبقهء دایروی محاط گردیده است که این طبقات دایروی، نوعی کمربند را پیرامون آن تشکیل داده‌اند.

یافته‌های بعدی نشان داد که وجود طبقات دایروی به سیارهء زحل منحصر نبوده، بلکه سیارات دیگری نیز وجود دارند که دارای همچو طبقات دایروی شکل می‌باشند. در سال 1750م یک تن از علمای دانش نجومی به نام «رایت» گفت که این حلقات دایروی پیرامون زحل، در واقع عبارت از تعدادی سیارات بی نهایت کوچک اند که بر محور آن می‌چرخند. تا آنکه با اختراع آلات و ابزار پیشرفته‌تر نجومی، علم جدید در این رابطه به یک نظریّه قاطع‌تر دست یافت و حجّت دانش نجوم «سیر جیمس جینز» در کتاب خود: «ستارگان در سیر و سفرهایشان» با استناد به نظریات علمی «ماکسویل» گفت: «این حلقات دایروی از نقطه نظر علمی شگفت‌ترین اجرام آسمانی می‌باشند. یافته‌های جدید دانش نجومی نشان می‌دهد که این حلقات، قطعاتی کوچک از یک جسم بزرگتری هستند که روزگاری یک قمر عادی کامل الوجود از اقمار زحل بوده است و این قمر رفته رفته به منطقهء خطر زحل داخل گردیده و در نتیجه پارچه پارچه و قطعه قطعه شده است؛ زیرا این منطقهء خطر، محدوده‌یی است که هیچ جسم کوچکتری از زحل وارد آن نمی‌شود مگر اینکه خرد و پارچه گردیده و قطعه قطعه می‌شود. سرگذشت این قمر زحلی نیز درست همانند سرگذشت سیارهء بزرگتر دیگری است که در زمانهای بسیار دور گذشته به جوار خورشید به پناه آمده بود، اما خورشید آن را پارچه پارچه ساخته و از آن خانوادهء فعلی خویش (مجموعهء شمسی) را تشکیل داد. همچنین زحل نیز نزدیک‌ترین قمر به خود را به میلیونها قطعهء کوچک پارچه پارچه نموده و از این قطعات، حلقات دایروی پیرامون خویش را تشکیل داده است».

جیمس جینز ادامه می‌دهد: «بنابراین، هیچ گریزگاهی از تکرار این وضعیت در قمر ما نیز در آینده‌های دور وجود ندارد، چه شکی نیست که قمر ما اندك اندك به زمین نزدیک و نزدیکتر می‌گردد و این نزدیکی در نهایت به سرحدی خواهد رسید که برای سلامتی قمر بسیار خطرساز است و در این هنگام است که قضای الهی کار خود را می‌کند و آنگاه قمر شق گردیده، پارچه پارچه می‌شود و به این ترتیب، زمین ما از داشتن قمر خود بی‌نصیب می‌گردد. البته زمین در این هنگام همانند زحل از قمر پارچه پارچه شدهء خود، حلقات دایروی کمربند مانندی را به دور خویش تشکیل می‌دهد و این حلقات نه فقط نوری همانند نور قمر فعلی را به زمین خواهند

فرستاد، بلکه در طول تمام شب‌های سال، زمین ما همانند شب‌های مهتابی 14 و 15 منور خواهد بود».

بحث‌ها و بررسیهای نجومی باز هم در باره‌ء این نظریّه استمرار یافت و در نهایت این نتیجه به دست آمد که بلی؛ به راستی هم قمر ما اکنون در همان مسیر و مداری قرار ندارد که در هنگام تشکیل مجموعه‌ء شمسی در آن قرار داشته است، بلکه از آن هنگام تا اکنون، قمر به زمین بسیار نزدیکتر گردیده است و هر چند این نزدیکی بسیار به کندی پیش می‌رود، اما با توالی زمان، سرانجام قمر به منطقه‌یی وارد خواهد شد که بر نیروی جاذبه‌یی که آن را در فاصله‌ء بی‌خطر از زمین قرار داده است، غلبه خواهد کرد. البته نخستین نشانه‌ء ورود قمر به منطقه‌ء خطر، عبارت خواهد بود از زلزله‌های ویرانگر در داخل قمر که این زلزله‌ها روز به روز با نزدیک‌شدن بیشتر آن به زمین، شدید و شدیدتر گردیده و شکل هولناکی را به خود خواهد گرفت و در نهایت به شق‌شدن آن خواهد انجامید.

شایان ذکر است که از نقطه نظر علمی هیچ استبعادی ندارد که پارچه پارچه‌شدن قمر، بر قوه‌ء جاذبه‌ء کواکب و اجرام دیگر آسمانی که جاذبه‌ء قمر در نگهداشت آنها مؤثر است، نیز تأثیر منفی به جای گذاشته و نهایتاً موجب اختلال در حالات و حرکات آنها گردد و باز این اختلال در نیروهای جاذبه‌ء میان سیارات و کواکب دیگر، می‌تواند به نوبه‌ء خود منجر به سقوط آنها به سوی زمین، یا سقوط زمین در خورشید و یا حتی هر احتمال خطرناک و نابودکننده‌ء دیگری بشود که هرگز در تصور ما نمی‌گنجد.

پس آیا شق‌شدن قمر با این کیفیت، خود دلیل نزدیکی قیامت نمی‌باشد؟ و سرانجام آیا این خود گواه حقّانیت قرآن کریم و تفسیر آیه‌ء اول سوره‌ء قمر نیست که پروردگار متعال در آن می‌فرماید:

﴿اقْتَرَبَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾

«قیامت نزدیک شد و قمر شق گردید»

به راستی کدام کتاب، کدام نظریّه‌ء علمی و کدام دانشمند توانسته است یک هزار و چهارصد سال قبل، از حقیقت «شقّ القمر» سخنی به میان آورد؟ آیا قرآن در عین حالی که بی نیاز از گواهی و پشتیبانی علم است با این معجزات علمی خویش، بر یاوه‌های مخالفان و معاندان این دین مبین مهر ابطال نمی‌کوبد؟

❀ ❀ ❀

در اینجا توضیحاً اضافه می‌نمایم که معجزهء «شق القمر» به نقلی صحیح الاسناد در بخاری و مسلم و کتابهای دیگر حدیث روایت شده است. از جملهء این روایات، یکی هم روایت حضرت عبدالله بن مسعود (رض) است که خود از شهود عینی این حادثهء خارق‌العاده بود. اما به رغم صحت این روایات، در بارهء قضیهء شق‌شدن نجومی قمر که آیهء مبارکه آن را به عنوان نشانهء نزدیکی قیامت ذکر کرده است، و رویداد شق‌شدن آن در عهد نبوی، میان دانشمندان و مفسران اسلامی بحث و کنکاش وجود داشته است.

امام رازی در «تفسیر کبیر» خود بر آن است که «شقّ القمر» در آینده اتفاق خواهد افتاد و ذکر آن به صیغهء ماضی، از فنون بلاغی قرآن کریم است که احیاناً حوادث و رویدادهایی را که در آینده به وجود می‌آیند، با فعل ماضی (زمان گذشته) بیان می‌نماید که این به معنی تأکید بیشتر بر وقوع حتمی آن حوادث در آینده است. دلیل این مدعا آنکه تعبیر فوق در قرآن کریم نمونه‌های فراوان دیگری نیز دارد. مثلاً در آیهء اول از سورهء مبارکهء نحل می‌فرماید:

﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾

«قیامت آمد و شتابزده آن را جویا مشوید»

که فعل «أتی» با آنکه فعل ماضی (زمان گذشته) است، اما در اینجا مفید معنی استقبال (آینده) می‌باشد.

امام حسن بصری رح نیز به همین عقیده است، چنانکه ابوحیان اندلسی به نقل از وی می‌گوید: «معنی آیهء مبارکه این است که چون قیامت فرا رسد، قمر نیز بعد از نفخهء دوم شق می‌شود».

اما تعداد بیشتری از علما به این عقیده اند که «قمر» در عهد رسالت شق گردیده و این معجزه در برابر اجتماع بزرگی از مسلمانان و مشرکان در منطقهء «منی» در مکه مکرمه رونما شده است.

بعضی از مفسران در مقام توفیق میان دو رأی می‌گویند که معجزهء شق‌القمر در عهد رسالت با تصرّف بصری واقع گردید. که امام ابوحامد غزالی و شاه ولیّ الله دهلوی از این شمارند. این مفسران انشقاق قمر را در عهد رسالت به معنی انشقاق ظاهری یا انقسام نوری دانسته و انشقاق آن در آینده را از نوع انشقاق نجومی که نشانهء برپایی قیامت می‌باشد، تفسیر نموده اند.

لنگرگاه‌های زمین

باز هم در زمین می‌مانیم.

در قرآن کریم این موضوع چندین بار مطرح گردیده است که کوه‌ها به منظور حفظ توازن زمین، در نقش لنگرگاه‌هایی برای آن آفریده شده‌اند. از جمله در آیهء 10 سورهء لقمان می‌خوانیم:

﴿وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید»

باید گفت که دانش بشری در سیزده قرن گذشته، نسبت به این حقیقت کمترین رهتوشه‌یی نداشته است، اما جغرافیادانان امروز با این حقیقت به خوبی آشنا بوده و آن را تحت عنوان قانون توازن «Isostasy» معرفی نموده اند. لیکن به رغم این، هنوز هم علم جدید نسبت به شناخت کامل رازهای این قانون، مرحلهء ابتدایی شاگردی خویش را پشت سر می گذراند.

استاد «انگلن» در این رابطه می گوید:

«آنچه ما هم اکنون می‌دانیم، فقط این است که مادهء قرار گرفته بر سطح زمین دارای وزن کمتری است، در حالی که جای مادهء سنگین‌وزن‌تر را خندق‌های بزرگ خالیی گرفته‌اند که اکنون ما آنها را به شکل دریاها می‌بینیم و به این ترتیب است که بلندی و چغری، متقابلاً توانسته‌اند توازن زمین را حفظ نمایند».

دانشمند دیگری از محققان علم جغرافیا می گوید: «در دریاها نیز وادیهایی مانند وادیهای موجود در خشکه وجود دارد، با این تفاوت که وادیهای موجود در دریا از وادیهای برّی بسیار عمیقتر بوده و وادیهای بحری از میدان تجربهء انسان نیز تا حدی دورتر اند. اما پاره‌یی از مشاهدات نشان‌دهندهء وجود مغاره‌هایی بسیار عمیق در دریاها می‌بّاشد که بعضی از آنها در عمق 35 هزار فوت از سطح بحر قرار گرفته اند و البته این اندازه عمق، از ارتفاع بزرگترین کوه‌های دنیا نیز بیشتر است. پس چه بسا که شما در درون این دریاهای پهناور، وادیهایی را بیابید که مثلاً اگر در یکی از آنها قلهء «اورست» از سلسله جبال «همالیا» را بگذارند، هنوز هم قسمت فوقانی آن از سطح بحر به مسافت یک مایل ارتفاع خواهد داشت. قابل ذکر است که ارتفاع قلهء اورست 29002 قدم می‌باشد».

«پدیدهء حیرت‌آورتر این است که این خندق‌ها ی بحری به جای آنکه در مرکز یا قسمت‌های مرکزی دریاها قرار داشته باشند، در نزدیکی سواحل برّی قرار گرفته اند. از این رو چه کسی می تواند میزان فشار عظیم و هولناکی را که این مغاره‌های فرورفته در اعماق دریاها به وجود آورده اند، اندازه و یا تخمین نماید؟ بنابراین، معلومات در این رابطه فقط می‌توانند این حقیقت را با کمال روشنی اعلام دارند که نزدیکی میان این وادیهای دریایی با جزایر و مناطق

ساحلی و نیز مناطق آتشفشانی، نشاندهندهء یک نوع علاقه و ارتباط صریح میان ارتفاع عمودی کوه‌ها و چقری عمودی خندقهای دریایی می‌باشد. این ارتباط یقیناً بیانگر این واقعیّت است که توازن زمین برا ساس بلندیها و پستیهای سطح آن در اجزای مختلفهء برّی و بحری تنظیم گردیده است». امری که در حقیقت فرازهای جدیدی از اعجاز علمی آیهء 10 سورهء لقمان را جلوه‌گر می‌سازد:

﴿وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید»

روند تکامل زمین

و باز هم در زمین باقی می‌مانیم.

قرآن کریم در آیات 30 و 31 سورهء نازعات می‌گوید:

﴿وَالأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا﴾

«و زمین را بعد از خلقت آسمان بگسترانید و از آن آب و گیاه پدید آورد»

آیهء کریمهء فوق، به وضاحت می‌رساند که زمین از آغاز امر خلقت به شکل کنونی خود نبوده، بلکه مدت زمان طولانیی بر آن گذشته است که خدای عزّوجلّ آن را در طی این مدت هموار و آمادهء بهره‌برداری ساخته است.

آیهء کریمه به طوری شگفت‌انگیز با جدیدترین اکتشافات علمی تفسیر می‌شود، چه تازه‌ترین ره‌آوردهای علم جدید با این آیهء مبارکه انطباق کامل دارند. این ره‌آورد جدید علم، همانا «تئوری دورشدن قاره‌ها از یکدیگر» یا «Theory Of Drifting Contionents» می‌باشد. خلاصهء آنچه را که این تئوری مطرح ساخته، عبارت از این است که قاره‌های کرهء زمین در زمانی از زمانها اجزای به هم چسبیدهء یکدیگر بوده اند و سپس آرام آرام به پارچه‌شدن و دورگردیدن از همدیگر آغاز نموده و به این ترتیب تدریجاً قاره‌های جداگانه‌یی را که دریاها و اقیانوس‌های بزرگ در میان آنها حایل گردیده است، تشکیل داده‌اند. این نظریّه برای اولین بار در سال 1915م و درست در هنگامی مطرح گردید که متخصص و کارشناس مشهور علم «طبقات الارض» استاد «فرید واگنر» آلمانی چنین اعلام نمود: «اگر ماتمام قاره‌ها را به همدیگر نزدیک گردانیم، این قاره‌ها طوری با هم متصل و پیوسته می‌گردند که یک پیکر واحد و همسان را تشکیل می‌دهند، بی آنکه در میان آنها کمترین فاصله و یا شکاف ناهمگونی

قرارداشته باشد. درست همانگونه که در بازیهای معما گونهء موسوم به «Jigsawpazzle» رونما می گردد».

شواهد و قراین زیاد علمیی وجود دارد که به تئوری دانشمند آلمانی فوق الذکر قوت و قطعیت می‌بخشد. از جملهء این شواهد وجود کوه‌های همانند و یکسان در سواحل دریاهای مختلف است، کوه‌های که عمر زمینی آنها نیز یکی می‌باشد. نشانهء دیگر عبارت از وجود حیوانات، نباتات و ماهیهای همانند و هم خانواده در این سواحل دور از همدیگر است. البته همین مشاهدات است که دانشمند مشهورعلم نباتات پرفسور «رونالدگود» را وا داشته تا در کتاب «جغرافیای گل‌های نباتی» «Geography Flowering Plants» چنین بگوید : «دانشمندان علم نباتات به اتفاق تئوریی را که می گوید: بخش‌های مختلفهء زمین روزگاری به یکدیگر پیوسته بوده‌اند، پذیرفته‌اند چه بدون پذیرش این تئوری، تفسیر پدیدهء وجود نباتات همانند در قاره‌های مختلف نیز ناممکن می‌شود».

شواهد علمی فوق به تنهایی کافی بود تا تئوری «پیوستگی قاره‌ها» را قطعی سازد، اما بعد از اکتشافات علم جاذبهء فسیلی «Fossil Magnetism» دیگر هیچ جای تردید و درنگی در مورد علمی بودن تئوری فوق الذکر باقی نماند؛ زیرا دانشمندان فوسیل‌شناس بعد از بررسی فوسیل‌ها و سنگواره‌های مختلف، این توانمندی را پیدا کردند تا موقعیت هر سرزمینی را که در آن اشیا و اجسام به سنگواره‌های فوسیلی تبدیل‌شده اند، مشخص گردانند. چنانکه بررسیهای علم فوسیل شناسی با قوانین «جاذبیت زمینی» نیز مورد تأیید قرار گرفته است؛ قوانینی که اثبات می کند بخش‌ها و قاره‌های مختلف زمین در روزگاران بسیار دور، نه در مکانهای فعلی خود بلکه درست در مکانهایی قرار داشته اند که تئوری «دورشدن قاره‌ها از همدیگر» آنها را مشخص گردانیده است.

پروفسور «بلاکیت» استاد علوم طبیعی در فاکولتهء سلطنتی لندن در این رابطه می گوید:

«بررسی سنگ‌هایی در کشور هند نشان می‌دهد که این سنگها در حدود هفتاد میلیون سال قبل، در جنوب خطّ استوا قرار داشته اند. به همین ترتیب، بررسی کوه‌های جنوب افریقا نشاندهندهء این حقیقت است که قارهء افریقا، سیصد میلیون سال قبل، از قطب جنوب جدا شده است».[1]

[1] در صورت امکان، به نقشه‌های جغرافیایی مراجعه نمایید که دانشمندان جغرافیا بر اساس تئوری «پیوستگی قاره‌ها» تهیه نموده‌اند. این نقشه‌ها مراحل مختلف عمر زمین را از سیصد میلیون سال تا امروز به طور مقایسه‌یی نشان داده‌اند.

بلی عزیزان! باید گفت که آیهء (31) سورهء مبارکهء نازعات که محور بحث این حلقهء ماست، در توصیف تطوّر تکاملی زمین، واژهء «دحو» را به کار گرفته است که معنی آن هموارکردن و پراکنده ساختن است. چنانکه اعراب می گویند: «دَحَا الْمَطَرُ اَلْحصی ـ باران سنگریزه‌ها را هموار و پراکنده ساخت». و این البته عین همان مفهوم انگلیسی «Drift» را می‌رساند که در امر تعبیر از تئوری جدید جغرافیایی فوق، به کار گرفته شده است.

بناءً با این توافق تکان‌دهندهء علم جدید با متن آیهء مبارکه، حتی شکاک‌ترین انسانهای روی زمین هم نمی‌توانند به این حقیقت ایمان نیاورند که این کلام معجز بیان، فقط می‌تواند از نزد ذاتی صادر شود که با علم و قدرت لایزال خویش، بر گذشته، حال و آینده به طور یکسان احاطه دارد. سبحانک یاربّ!

غلاف آبی زمین

تا از سورهء «نازعات» بیرون نشده‌ایم، باز هم به سراغ آیات معجز علمی دیگری در این سوره می‌رویم، و این بار هم اگر چه نه در خود زمین، اما در پیرامون آن باقی می‌مانیم.

خدای عزّوجلّ در این سوره، داستان آفرینش زمین و آسمان را بیان می کند. آیه (30) از این سوره می گوید: زمین بعد از آنکه شب و روز در آن به وجود آمد، شکل تقریباً بیضویی را به خود گرفت. آیهء (31) می گوید: بعد از آن مرحله بود که نخست آب و سپس گیاهان در زمین آفریده شدند:

﴿أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا﴾

«از زمین آب و چراگاه‌های آن را بیرون آورد»

سپس بعد از این مرحله بود که کوه‌ها ایجاد گردید، چه در آیهء 32 می‌خوانیم:

﴿وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا﴾

«سپس کوه‌ها را استوار گردانید»

اکنون ببینیم که نظر علم جدید در این باره چیست؟

در یک نگاه اجمالی ملاحظه می کنیم که بررسیهای دانشمندان پس از سالها عین نتایجی را به همراه آورده که قرآن کریم چهارده قردن قبل آن را مطرح نموده است. علم جدید می گوید که زمین بعد از جدا شدن از اصل خود، سرد گردید و بخار آبی که پیرامون آن به وجود آمده بود، کثافت و سنگینی بیشتری پیدا کرد تا آنکه سرانجام از آن بارانها و سیلابها پدیدار گردیدند.

بارانها، سبزه‌ها و نباتات را پدید آوردند و سیلابهای ویرانگر نیز، وادیها و دره‌ها را ایجاد نمودند؛ عملیه‌یی که خود منجر به پدید آمدن کوه‌ها گردید. در این تطوّر سنگهای زیادی نیز ذوب شدند که تل‌ها و تپه‌ها را به وجود آوردند و سر انجام با پدید آمدن آب، زمینهء پیدایش حیات در روی زمین مساعد گردید.

ملاحظه می‌کنیم که اکتشافات علم در این زمینه، گام به گام در راستای مفاهیم قرآن به پیش می‌رود.

❁ ❁ ❁

پیشینیان تصور می‌کردند که آب فقط در چشمه‌سارها، جویبارها و نباتات موجود است و مواد سخت و جامد فاقد آب اند بناءً هرگز ممکن نیست که این مواد محتوی آب باشند. ولی تجربیات آزمایشگاهی نشان داد که در هر چیز، نسبت معینی از رطوبت موجود است که این نسبت در سبزیجات و نباتات تا 95٪ و در مواد جامد و سخت تا حدود یک درصد در حال نوسان می‌باشد. اما آیا تجربیات آزمایشگاهی، همان تفسیر عینی آیهء مبارکهء 74 سورهء بقره و آیهء 18 سورهء مؤمنون نمی‌باشد؟

در آیهء نخست می‌خوانیم:

﴿وَإِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ﴾

«و از برخی سنگ‌ها آب نهرها می‌جوشد و نیز از بعضی دیگر که بشکافند آب بیرون می‌آید»

این آیهء مبارکه هزار و چهار صد سال قبل از تجربیّات علمی بشر، اثبات کرده است که در هر چیز و حتی در سنگ هم نسبت معینی از آب وجود دارد، چرا که از نظر قرآن، خدای متعال آب را در همهء زمین اسکان داده است. چنانکه در آیهء 18 سورهء مؤمنون می‌گوید:

﴿وَأَنزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾

«و ما برای زنده‌گی شما آب را از آسمان به قدر معین به زمین نازل و (در اندرون زمین) مسکن دادیم و محققاً در نابودساختن آب هم توانابیم».

همانگونه که از مفهوم آیهء مبارکه پیداست، این آب نازل گردانیده شده از آسمان، به نسبت و مقدار معینی می‌باشد.

❁ ❁ ❁

از این امر که بگذریم، عملیهء آماده‌سازی آب برای بهره‌گیری انسان و زنده‌جانهای دیگر از آب مطرح می‌شود، که این عملیه نیز نظام دقیق و فرایند پیچیده‌یی را داراست. قرآن کریم در آیهء 43 سورهء نور می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنْ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ﴾

«آیا ندیدی که خداوند از هر طرف ابر را می‌راند تا به هم می‌پیوندند باز آنها را انبوه و متراکم می‌گرداند آنگاه می‌بینی که قطرات باران از میان ابر فرو می‌ریزد و نیز از کوه‌های آسمان تگرگ فرو می‌باراند»

قرآن در این آیهء مبارکه و آیاتی دیگر، روش بهره‌گیری انسان و زنده‌جانهای دیگر را از آب، وابسته به جریان تبخیر دورانی آن به وسیلهء خورشید و سپس تشکیل آن به صورت کتله‌های ابری کوه مانند در طبقات جوی می‌داند؛ چه از آنجا که آب دریاها و اقیانوس‌ها نمکین است و نوشیدن آن برای بسیاری از زنده‌جانها ـ که نباتات هم در زمرهء آنها می‌باشند ـ مضرّ و بلکه مهلک تمام می‌شود و از سوی دیگر، اگر این آب از نمک عاری باشد، در اندک مدتی متعفّن و فاسد گردیده و با تعفّن و فساد خود، عرصه را بر امراض و آفات چنان فراخ می‌گرداند که زمینهء ادامهء حیات در دریا و خشکه برچیده می‌شود، پس بنابراین خدای عزّوجلّ خورشید را مأموریت داده است تا این آبها را به مقدار معینی تبخیر نموده و در تصفیه‌خانه‌های طبقات بالای جو، یعنی در کتله‌های وسیع ابر جا به جا گرداند و باز در مواقع معین، آن را با کیفیّتی شیرین و گوارا برای استفادهء انسان، حیوان و نبات، مجدداً به زمین برگرداند. این ابرهای متراکمی که آب از آنها فرود می‌آید، به گونه‌یی ارتفاع می‌گیرند که در جهء حرارت قاعدهء زیرین ابر با درجهء حرارت در ارتفاع آن کاملاً متفاوت است و از آنجا که هر چه بالاتر برویم، دمای هوا نیز پایین تر می‌آید، پس هر چه کتلهء ابر بالاتر برود، قطرات آب در آن نیز بیشتر تجمع می‌کند تا بدانجا که کتله‌های تشکیل‌شدهء ابر در سطوح فوقانی جو، کاملاً شکل کوه‌ها را به خود می‌گیرند، کوه‌هایی که قاعدهء آنها رو به زمین و قلهء آنها رو به آسمان است. و هر کس سوار طیاره شده و در ارتفاع بلندتر از ابرها پرواز کرده باشد، ابرها را به صورت کوه‌هایی عظیم مشاهده می‌نماید، به همین دلیل است که تعبیر به کار گرفته شده برای این ابرها در آیهء مبارکه، یعنی تعبیر «کوه‌های آسمان» خود تعبیر معجزانه‌یی است.

خوب؛ اکنون در این نکته دقّت کنید که بشر چه وقت به کشف عملیّهء تصفیهء آب دریاها در ابرها قادر گردید و قرآن در چه عصری آن را با چنین دقّتی توصیف نمود؟ قطعاً پاسخ دادن

به همین یک سؤال، هر شکاکی را به ایمان به این کتاب الهی واداشته و بر ایمان هر مؤمنی نیز می‌افزاید.

و امّا آیهٔ 18 سورهٔ مؤمنون حامل معجزه‌یی دیگری از معجزات علمی قرآن کریم نیز هست، و آن عبارت از طرح قاعدهٔ امکان «گریز آب از جو زمین» می باشد؛ چگونه؟ دقّت کنید:

ما می‌دانیم که فرود آمدن قطرات باران به زمین به نیروی جاذبهٔ زمین برمی‌گردد که این نیرو، قوی تر از سرعت جزئیات آب برای فرار از کمربند جاذبهٔ زمین است. تحقیقات علمی نشان می‌دهد که سرعت لازمه برای فرار بخار آب از حوزهٔ نیروی جاذبهٔ زمین، 11 کیلومتر در ثانیه است. اما اگر به سیارهٔ «زهره» برویم که این سیاره اندکی کوچکتر از زمین می‌باشد، می‌بینیم که سرعت لازمه برای فرار بخار آب از ساحهٔ نیروی جاذبه زهره، در حدود 7 تا 10 کیلومتر در ثانیه، یعنی کمتر از سرعت لازمهٔ فرار بخار آب از حوزهٔ جاذبهٔ زمین می‌باشد. به همین دلیل است که می‌بینیم بخار آب موجود در جوّ پیرامونی زهره، کمتر از بخار آب موجود در جوّ پیرامونی زمین می‌باشد. و اگر باز کمی فراتر از آن به سیارهٔ مریخ برویم که از سیارهٔ زهره کوچک‌تر است، می‌بینیم که سرعت لازمهٔ فوق‌الذکر به 5 کیلومتر در ثانیه تقلیل می‌یابد. هم از این رو غلاف آبی مریخ کمتر از غلاف آبی زهره است. و اما اگر باز از مریخ به عطارد برویم، مشاهده می کنیم که نظر به کوچکی بیشتر حجم آنکه در کل به اندازهٔ (1 بر 3) حصهٔ زمین بیش نیست، سرعت لازمه برای فرار بخار آب از آن باز هم کمتر شده و به حدود 3/5 کیلومتر در ثانیه تقلیل می یابد. و همین مقدار سرعت در واقع سبب شده است تا تمام گازهای تشکیل‌دهندهٔ بخار آب در پیرامون عطارد، از جو آن به خارج گریخته و در نتیجه عطارد را کاملاً از غلاف آبی بی‌بهره گردانند. بدیهی است که وضع در همه سیارگان و کواکب کوچکتر از عطارد نیز به همین منوال است. بنابراین ممکن است که اگر روزی سرعت گریز جزئیات آب از قوهٔ جاذبهٔ زمین بیشتر شود، آب از دورادور زمین نیز فرار نماید، و این همان حقیقتی است که آیهٔ مبارکه 18 سورهٔ مؤمنون به آن اشاره نموده است:

﴿وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾ «و آب را به اندازهٔ معین از آسمان نازل کردیم و سپس آن را در زمین اسکان دادیم، و محققاً که بر بردن آب از «فضای» زمین نیز قادر و توانابییم»

ملاحظه نمودیم که بر اساس تحقیقات علمی فوق الذکر، امکان گریز آب از جو زمین وجود دارد، که این امر البته به مشیت پروردگار بزرگ وابسته می‌باشد.

آهن و منافع آن

بی‌شک کشف و بهره‌گیری از آهن، یکـی از بزرگتـرین رخـدادهای زنـدگی و تـاریخ بشـر بوده است، چه با این رویداد عصر جدیدی بر روی زمـین آغـاز گردیـد. البتـه آهـن از صـبحگاه تاریخ زمین نیز در آن وجود داشته است، اما چون استخراج و ذوب آن نیاز به وسایل پیشـرفته و نیز حرارت شدیدی دارد، پس فقط انسان عصر جدید توانست با به کار گیری روش‌هـای نـو، بـه استخراج انبوه آن موفق گردد.

«گوسرودهارتمان» در کتاب «جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم» مـی‌گویـد: «زمـین هـای پوشیده از جنگل‌های باتلاقی به تدریج تبدیل بـه ذغـال گردیـد و آب اشـباع شـده بـا کـربن در طبقات زمین رسوب کرد و همراه با خود همهٔ ذرات آهنی را کـه بـر سـر راه آن بـود گرفـت و همچنان به سرازیری خویش به سوی طبقات زیرین ادامه داد تا سـرانجام در خالیگـاه‌هـای میـانی صخره‌های بزرگ جا به جا گردید. به این ترتیب، آهن در طول قرنها در گریبان صخره‌ها پنهـان ماند، بدون آنکه انسان از وجود آن آگاهی داشته باشد».

در واقع این آهنی که سورهٔ 57 قرآن کریم یعنی سورهٔ «حدید» به اسم آن مسمّی گردیده است، جایگاه و منزلت بزرگ و اهمیت فراوان خود را در دگرگون ساختن چهرهٔ زندگی مادی انسان، مرهون بیان قرآن است که صدها سـال قبـل از آنکـه انسـان بـه اهمیـت شـایان آن متوجّـه گردد، در رابطه با آن چنین گفت:

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾

«و ما آهن را فرود آوردیم که در آن نیرویی سخت شدید و منافعی بسیار برای مردم هست»

بلی؛ بشر تا قرن هژدهم، یعنی دوازده قرن بعـد از نـزول قـرآن کـریم، قـدر و قیمـت واقعـی عنصر آهن را نمی‌شناخت و این صنعت در منتهای ضـعف خـود قـرار داشـت امـا ناگهـان انظـار جهانیان به سوی این ماده جلب گردیـد و دانشـمندان بـرای کشـف آسـان‌تـرین شـیوه‌هـا جهـت استخراج آن، با یکدیگر به مسابقه پرداختند و رفته رفته «آهن» به عصری اطلاق گردید که ترقی و تکنولوژی و تمدن از مشخصات و امتیازات برجستهٔ آن است.

و چنین است که قرنها بعد از آنکه قرآن، آهن را به عنوان یک عنصر بسیار مهم در زنـدگـی انسان معرفی می‌کند، بشر به کشف این راز موفق گردیـده و بـه عمـق اهمیـت آن پـی مـی‌بـرد و

می‌داند که فواید و منافع آهن بیشتر از آن است که بشود برای آن حدّ و مرز مشخصی را تعیین نمود.

در مقام تفسیر علمی آیهء کریمه فوق، بی مناسبت نیست که بدانیم، دانشمندان علوم جدید هنوز هم که هنوز است به کشف‌های جدید کاربرد آهن در شئون مختلفهء زندگی انسان می‌پردازند که برای روشن شدن مقداری از عظمت این عنصر، چند سطری را از باب مشت نمونهء خروار، بیان می‌نماییم.

یکی از نکات بسیار مهم در ترکیب آهن، خواص هندسی آن می‌باشد که این خواص در سایر فلزات معدنی کمتر وجود دارد. از جمله اینکه آهن با وصف آنکه از بقیهء عناصری که به خواص آن نزدیک اند، سبک‌وزن‌تر است، اما مطلقاً قوی‌ترین ماده معدنی برای ایجاد نیرو و فشار می‌باشد. دو خاصیت مهم دیگری که در آهن وجود دارد و در دیگر مواد اصلاً موجود نیست، یکی میزان حرارتی است که آهن با آن تغییر حالت می‌دهد. این میزان معادل میزان حرارتی است که مواد ساختمانی و از جمله بتون با آن درجهء حرارت آمادهء بهره‌گیری می‌شود. در واقع همین خاصیت است که آهن را به عنوان شایسته‌ترین ماده برای ساختمانسازی مطرح می‌کند، چه اگر همچو سایر مواد معدنی، معدل حرارت آن با معدل حرارتی بتون اختلاف می‌داشت، ساختمانها در اندک مدتی درهم فرو می‌ریختند؛ از آن رو که تمدد و انبساط مواد از طرف روز، و انکماش آنها در شب که وابسته به جریان تبادل گرما و سرما می‌باشد، خود به خود زمینهء این ویرانی را آماده می‌ساخت، چه قطعاً اختلاف در درجه انبساط و انقباض میان آهن و بتون می‌توانست به فوریت میان دیوارها با سقف خانه‌ها، شگاف‌های بزرگ و خطرناکی را ایجاد نماید. اما وجود حالت واحد و همساز انقباضی و انبساطی میان آهن و بتون سبب می‌شود که انبساط و انقباض آنها تحت تأثیر حرارت و برودت، در یک حالت هم‌آهنگ و واحدی انجام گرفته و در نتیجه ساختمانها بتوانند، با وصف تغییرات کیفیی که معلول تغییرات و دمای هوا و قوانین خاص آن می‌باشد، مصونیت خود را حفظ نمایندو هم از این رو است که آسمانخراش‌ها و ساختمانهای بزرگ و عظیم را با بتون مسلح به آهن بنا می‌کنند؛ زیرا این ترکیب، از هر ترکیب دیگری و از جمله ترکیب سنگ و سیمان و بلکه از هر دو، مستحکم‌تر و نیرومندتر می‌باشد.

دومین خاصیت آهن، خاصیت مغناطیسی آن است که به سهولت می‌تواند در فن هندسهٔ الکتریکی به کار گرفته شود، و از این طریق است که ایجاد ابزارهای برقی و ماشینهای مولد برق و تکنولوژی وابسته به آن، ممکن و آسان گردیده است.

از آن گذشته، مقادیر و کمیت‌های بسیار عظیم آهن در زمین ما وجود دارد، چه آهن از جملهٔ معادنی به شمار می‌رود که تا کنون جز مقادیر اندکی از آن استخراج نگردیده است. چنانکه خبرها به طور منظم اکتشاف معادن جدید آهن را به ما اعلام می‌کنند. به علاوه هزینهٔ استخراج آهن نیز از باقی فلزات کمتر می‌باشد. همانگونه که از ترکیبات آهن خام، بسیاری از انواع مختلفهٔ فلزات دیگر از قبیل فولاد و غیره به دست می‌آید که هر کدام عرصهٔ بهره‌گیری خاص خود را دارا می‌باشند.

در نتیجه می‌توان گفت که آهن امروزه به عنوان پایه و اهرم اساسی صنعت و تمدن جدید بشری که عرصه‌های مختلف زندگی بشر به آن متکی است، و در جنگ و صلح، در سازندگی و ویرانگری حرف اول را می‌زند، مطرح می‌باشد و بی شک این یکی از شواهد زنده حقانیت قرآن کریم است که فرمود: «بی شک در آهن برای مردم منافع عظیمی است».

خواب، برون فگنی موقت روح است

از دیرزمانی است که بررسیهای علم، برای یافتن علت ظاهری خواب آغاز گردیده است. خواب چیست و تفسیر آنچه که در خواب رونما می‌شود چه می‌باشد؟ سؤالی است که علم جدید از بیان پاسخ روشن برای آن ناتوان بوده است.

در آغاز امر، اسباب و عللی که پدید آورندهٔ خواب اند، با تفسیرهای گونه گون، اما نادرست علمی رو به رو گردید. عده‌یی از دانشمندان خواب را تمایل نیرومند انسان خسته برای استراحت تعبیر نمودند. اما این تفسیر به این دلیل ابطال شد که تنها انسانهای خسته و کوفته نیستند که خواب می‌شوند بلکه همهٔ انسانها، چه آنها که درگیر کارهای شاقّه و پرزحمت اند، و چه آنها که در بستر ناز و نعمت افتاده‌اند، نیاز شدیدی به خواب داشته و در ساعاتی معین می‌خوابند. بنابراین هیچ یک از آسودگی جسمی و راحت روانی نمی‌توانند نیاز به خواب را در این انسان مستریح و مرفه برطرف گردانند.

دکتور «هریوارد کارنگتون» عضو جمعیت بررسیهای روحی می‌گوید:

«پژوهشگران در گذشته نظریات متعددی را پیرامون تفسیر پدیدهٔ خواب ارائه کرده اند، اما همهٔ این نظریات به این علت رد شد که حتی یکی از آنها هم برای این پرسش پاسخی واقعی

ارائه کرده نتوانست. مثلاً یکی از این نظریات تحت عنوان «تعاملات کیمیاوی» مطرح شده و می کوشد تا خواب را معلول وجود مواد سمی در داخل جسم وانمود سازد و بگوید: جسم انسان در خلال ساعات بیداری مواد سمی تولید می کند که خواب این مواد سمی را دفع می‌نماید. یا نظریّهء دیگری که خواب را معلول حالات پیچیدهء دوران خون مغز انسان می‌داند. یا آنانی که می گویند خواب معلول وجود غده‌های مخصوصی در بدن است. یا کسانی که خواب را نتیجهء رخوت عضلات می‌دانند. که در واقع هیچ کدام این نظریات نتوانست تفسیر علمی دقیقی را برای این پدیده ارائه نماید. تا آنکه علم سرانجام اعتراف کرد که پدیدهء خواب، تفسیر مادی روشنی ندارد بلکه خواب برون فگنی موقت روح است و روح در خلال ساعات خواب، به طور موقت از جسم خارج می‌شود».

دانشمندان، این یافتهء جدید علم را پیروزیی می‌دانند که پیروزی دیگری را به دنبال خویش می کشد چرا که با این تفسیر، رؤیاهایی که انسان در خواب می‌بیند و این رؤیاها بعد از بیداری به مدتی کوتاه و یا طولانی تحقق هم پیدا می کنند، نیز تفسیر می‌شود. دانشمندان بعد از آزمایش‌های بسیار به این نتیجه رسیدند که اغلب آنچه را که انسان در خواب می‌بیند؛ اعم از آنکه دیدنیهای وی از مکانهای معینی باشد یا از انسانهایی معین، چنانچه در بیداری نیز برای اولین بار آن رؤیاها را ببیند، فوراً آنها را می‌شناسد. دانشمندان از این تطابق دقیق مشاهدات انسان در حالات خواب و بیداری، شگفت‌زده شده‌اند.

از نخستین کسانی که بر وجود این حقیقت دلیل ارائه کرد، دکتور «هدسون تتل» بود. او در کتاب «اسرار روحی» خود می گوید: «یکی از دلایلی که اثبات می کند روح در هنگام خواب از بدن خارج می‌شود و به سیاحت می‌پردازد، آزمایشی است که بر روی یکی از خانمها انجام گرفت؛ این خانم که کور مادرزاد بود، پدیده‌های زیادی را در خواب می‌دید و به روشنی و دقّت عجیبی آنها را تعریف و توصیف می کرد. چون این خانم وفات یافت، بلافاصله بعد از فوت جسمش را بالای میز تشریح بردند و با تشریح دقیق جسم، مشخص گردید که اعصاب بینایی وی از اول مرده بوده و او اساساً از وجود اعصاب بصری محروم بوده است».

اما علم در زمانی که قرآن کریم این حقیقت را در آیهء 42 سورهء زمر بیان می‌نمود، کجا بود که سال‌های متمادی را به دنبال کشف این حقیقت علمی در وادیهای گمان و خیال و آزمایش حیران و سرگردان نمی‌ماند!

بیاییم این معجزهء علمی قرآن کریم را که در آیهء 42 سورهء زمر آمده است، با هم مرور نماییم:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتفكّرونَ﴾

«خداوند تعالی در وقت مرگ ارواح را قبض می‌نماید و آن کس که نمرده است، قبض می‌کند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه می‌دارد ان را که حکم مرگ کرده است بر آن. و رها می‌کند آن دیگر را تا وقت معین، بی شک در این حقیقت نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکّر کنند»

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم به روشنی و صراحت تمام، خواب را با مرگ همانند شمرده است؛ یعنی همان خروج روح از بدن که در مرگ به طور دایم و در خواب به طور موقت رونما می‌شود. بنابراین علمای شریعت با تکیه بر آیات و احادیث، خواب را «موت اصغر» می‌دانند و بی آنکه از جدال علمی دانشمندان علوم جدید در رابطه با این پدیده به طور شاید و باید آگاه باشند همه بر این عقیده اند که خواب در واقع مرگ صغری است چه روح انسان در مدت خواب از بدن خارج گردیده و به سیر و سیاحت روحانی خویش می‌پردازد.

❁ ❁ ❁

باز هم در موضوع «خواب»، قرآن کریم نخستین کتابی است که از منافع خواب از طرف روز یاد نموده است؛ چنانکه در آیهء 23 سورهء روم می‌خوانیم:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾

«و از نشانه‌های قدرت پروردگار، خواب شماست در شب و روز»

در سنت نبوی که شارح قرآن کریم است نیز ملاحظه می‌کنیم که به خواب چاشتگاه «قیلوله» توصیه شده است.

اما این امر که آیا خواب از طرف روز، دارای منافع و فوایدی است یا خیر؟ از نظر علم بشری مورد تردید بود تا آنکه اخیراً علم به راز منافع عظیم خواب روزانه پی برد و دانشمندان عرصهء طب به اتفاق نظر اعلام کردند که: خوابهای لحظه‌یی و کوتاه مدت روزانه، نه فقط خستگی و کوفتگی بدن را برطرف می‌سازد، بلکه فشار خون را نیز در حدود 15 ـ 30 ملی متر پایین آورده و از فشار مضاعف بر قلب نیر می‌کاهد و به آن آرامش و توان مجدد می‌دهد. چنانکه به مشاهده و تجربه این امر نیز به اثبات رسیده است که خواب قبل یا بعد از پرداختن به یک کار بدنی یا فکری، در تجدید نشاط و طراوت جسم و فکر و سلامتی عمومی بدن سخت مؤثر و کارساز است.

از آقای «م ـ دیبو» عضو یکی از دوره‌های سنای امریکا و سخنران مشهور آن پرسیدند که چگونه می‌تواند چندین شب به طور متوالی سخنرانی نموده و در عین حال به کار خسته‌کن روزانهء خویش نیز ادامه دهد؟ او در پاسخ گفت: «من بانکی از خواب دارم که هیچ چک بیداری را از آن نمی‌کشم، مگر اینکه در همان روز واپس سهم خواب را به آن واریز می‌کنم. بنابراین پشتوانه‌ام در این بانک همیشه پا بر جاست». مدیر تربیت بدنی دانشگاه «بیل» به شاگردانش یک نصیحت همیشگی دارد و آن این است که «یک لحظه خواب سبک را در نیم روز هرگز فراموش نکنید».

«دیل کارنگی» نیز، در کتاب «با نگرانی وداع و زندگی را آغاز کن» می‌گوید: «جان د. روکلفر» توانست دو عدد قیاسی را در یکدیگر ضرب نماید: اول اینکه بزرگترین سرمایهء جهان را در زمان خویش به دست آورد، و دوم اینکه تا سن 92 سالگی زندگی کند. اما شما باید بدانید که چگونه او توانست به این موفقیت دست یابد؟ در رابطه با طول عمر او باید گفت: شاید دلیل نخست آن عامل وراثت باشد، ولی به طور قطع دلیل دوم آن عادت نیم ساعت خواب بعد از ظهر روزانهء وی بود که هر روز در دفتر کارش برای مدت کمی به استراحت می‌پرداخت».

و بدین گونه است که اعجاز آیهء مبارکهء 23 سورهء روم در روشنایی علم جدید مبرهن می‌گردد.

جن‌زده‌گی یا مساس روحی

توجّه و اهتمام بشر به حفظ و حراست حیاتش، قضیه‌یی است که در ذهن و روان هر انسان برای خود جای خاصّی را باز کرده است و حتی انسان اوّلیه نیز از این سودا، آسوده‌خاطر نبوده است. به کارگیری مغاره‌ها و دخمه‌ها توسط انسان اولیه، تنها به جهت حمایت و حراست حیاتش در برابر آفت‌های طبیعی و آسیب حیوانات درنده بود. سپس در عصرهای بعدی، انسان متطوّر از این حد پا فراتر نهاده، تلاش و توجّه خویش را فقط به دفع آفات معطوف نساخت بلکه برای پاسداری از سلامتی خویش، با امراض نیز به پیکار برخواست.

علامه «جورج سارتون» در کتاب «تاریخ علم» می‌گوید: «در هر تمدنی از تمدنها اولین تطوّر در علم طب رونما می‌شود؛ زیرا نیاز به طب، هم عام و هم همگانی و هم بسیار شدید است به نحوی که هیچگاه نمی‌توان از آن غفلت کرد. گیاهان و حبه‌های دارویی، در عصر ما قبل‌التاریخ شناخته شده بودند اما شواهد زیاد غیر قابل انکاری بر امر نیز وجود دارد که یک نوع عملیات

شجاعانه جراحی را در ما قبل التاریخ به ثبت می‌رساند؛ زیرا در جمجمه‌های به دست آمدهٔ فوسیلی آثار جراحی به مشاهده رسیده است».

اما نکتهٔ بسیار مهم که مورد بحث ما نیز می‌باشد، کشف این واقعیت است که در قدیمی‌ترین آثار طبی تاریخ، برای معالجهٔ مرض شیاطین «جن زدگی» جای مخصوصی باز شده است . به طور مثال، قدیمی‌ترین و هم مشهورترین کتاب طبی تاریخ که به دست ما رسیده است، کتاب «ایبرز» است که حدود 2000 سال قبل از میلاد نوشته شده. طول آن (20/23) متر و عرض آن (30) سانتی متر و مشتمل بر (877) نسخهٔ طبی است که (12) نسخهٔ آن به مرض «مساس روحی شیاطین» اختصاص یافته است.

بعد از این دوره، «فیثاغورث» فیلسوف یونانی (580 ـ 510 ق م) می‌آید و سپس «بقراط» که به نام پدر طب معروف گردیده. و باز «جالینوس»، «اریستوتل»، «پلاتو»، «هیروفیلیس» و «ایراستوتس»... و همهٔ اینان به وجود امراض ناشناخته در انسان قایل اند که این امراض را به سحر یا قداست وابسته دانسته و حتی مرض «صرع» را به نام مرض مقدس یاد کرده‌اند. بعد از اینان نیز تفکّر «امراض شیاطین» رواج پیدا کرد تا بدانجا که مرتاضان و متعبدان آلمانی همچون «وامر» و «اسیرتجر» ادعا کردند که 72 سرلشکر شیاطین را به قتل رسانده و (7045926) شیطان عادی را نیز نابود کرده‌اند.

از سوی دیگر نظریات متعددی در ارتباط به بعضی از بیماریهایی که اعراض آنها با اعراض امراض عضوی شناخته شده منطبق نیست ارائه گردید و سپس با پیشرفت‌های علم طب، کشف بیماریهای روانیی که ریشهٔ آنها در درون روان انسان است نیز ممکن گردید. البته این امراض، علاوه بر امراض عصبیی است که در نتیجهٔ بیماری عارض بر دستگاه عصبی انسان رونما می‌شوند و نیز علاوه بر امراض عقلیی است که به علت ناراحتی عقلی پدید می‌آیند. گفتنی است با تمام پیشرفت‌های عظیمی که در عصر حاضر بشر در میدان طبابت به آن دست یافته است، باز هم علم طب با بیماریهای ناشناخته و پیچیده یی رو به رو می‌شود که ظاهراً هیچگونه اعراض و علایم عضوی نداشته و اگر هم در مواردی اعراضی مشابه اعراض امراض عضوی را از خود بروز می‌دهند، اما با آزمایشهای لابراتواری مشخص می‌گردد که در واقع عامل این بیماریها چیزهای مجهول دیگری است. از قبیل سردردهایی که هیچگونه علت خاصی برای آن پیدا نکرده‌اند و امثال آن.

اما علم طب اخیراً به نتایج قاطعی در بارهء این گونه امراض دست یافته و نام «مساس روحی» را بر آن نهاده است و آن عبارت از تهاجم یک روح نا پیدا بر یک انسان است که مسبب امراض عقلی، یا عصبی، یا عضوی برای وی می‌شود و این روح مهاجم گاهی انسان را به ارتکاب جرایم علیه دیگران یا علیه خودش واداشته و جز آنچه که اسباب تباهی وی است، چیز دیگری را به وی القا نمی کند.

دکتور «کارنگتون» سایکولوژیست معروف، در کتاب «پدیده‌های جدید روح» می گوید: «حالت مساس روحی امروزه یک حالت واقعیی است که علم دیگر نمی‌تواند آن را نادیده انگارد؛ زیرا صدها و بلکه هزاران تن هم اکنون به آن مبتلا می‌باشند». دکتور «وبستر» متخصص بخش عقلی جامعهء اطبای امریکا نیز می گوید: «من از دیرزمانی است که ارواح مبتلا به جنون را می‌بینم، بلکه حتی بعضی اوقات از این ارواح چیزهایی را هم می‌شنوم. اما من در ارتباط با آن دیوانگانی که در باره‌ءشان می گویند: هیچ امیدی به هوشیاری آنان نیست؛ بر این باورم که غالباً یک روح مهاجم سرکش و قوی، سلطهء جابرانهء خود را بر آنان قایم نموده است». دکتور «هاسیلوب» در تعریف «مساس روحی» می گوید: «مساس روحی یا جن‌زدگی تاثیر خارق العاده یی است که یک شخص آگاه خارجی بر عقل و جسم یک شخص حساس وارد می کند». اما دکتور «ویکلانه» عقیده دارد که که : «چنانچه حالات مساس روحی مورد معالجه قرار گیرد، بدون تردید نیمی از بیماران بستری شده در شفاخانه‌های عقلی و عصبی، شفاخانه‌ها را ترک خواهند کرد».

با کشف بیماری «مساس روحی» یا جن زده‌گی، یافتن راه‌های درمان آن نیز از نظر علم جدید ممکن گردید که برای آن نام «درمان روحی» را اطلاق کردند. و هرچند معالجهء روحی در مجامع علمی هنوز هم گامها و مراحل ابتدایی خود را پشت سر می گذارد، اما روش‌های این معالجه بیشتر از حد انتظار علمای طب، در حال پیشرفت و توسعه است و در دانشگاه‌های بزرگ برای آن مضامین و کرسیهای ویژه‌یی مدّ نظر قرار داده شده است و از آن جمله در دانشگاه «اکسفورد» و «کمبریج». همزمان در تمام کشورهای دنیا، معاینه‌خانه‌های درمان روحی باز گردیده، کتب، نشرات، روزنامه‌ها و مجلات خاصی نیز در این عرصه فعالیت می‌نمایند. همچنان دکتوران و پروفیسران معروف جهانی که دنیا به توانایی و شایستگی علمی آنان اعتراف دارد، به این نوع درمان فراخوانده‌اند. از آن جمله دکتور «الکسیس کاریل» برندهء جایزهء نوبل در جراحی که می گوید: «گاهی بعضی از فعالیت‌ها و جهش‌های روحی، تعدیلات و تحولات

مشخص وظیفوی و تشریحی را در بافت‌ها و اعصاب جسم با همدیگر ایجاد می‌نمایند که این فعالیت‌ها، حقیقت بعضی از ارتباطات هنوز ناشناخته در زنجیرهء عملیات سایکولوژی و عضوی را نمودار می‌سازند. و جود این ارتباطات، اهمیت ملموس آزمایش‌ها و پژوهش های روحی را که هنوز هم دانشمندان علوم صحی و همچنین مربیان و جامعه‌شناسان به آن بی‌اعتنا هستند، به اثبات می‌رساند. در حالی که این پژوهش‌ها می‌تواند دنیای جدیدی را به روی انسان بگشاید».

دکتور «ادوین فریدریک پاور» استاد امراض عصبی در دانشگاه‌های امریکا که مؤلف چندین کتاب در بارهء «درمان روحی» است می‌گوید: «دانشمندان علوم مادی طبیعتاً از این امر بخشوده بودند که به وجود هر گونه نیروی معالج خارج از حوزهء وسایل سنّتی طبی تسلیم شوند و یا تأثیرگذاری و تأثیر پذیری شخصیتی و روحی را بپذیرند. اما عدم باورمندی دانشمندان فوق الذکر به این حقیقت، نمی‌تواند صحت هزاران مواردی را ابطال نماید که درمان روحی در آنها به طور قطع به اثبات رسیده است».

همهء این حالات و موارد، درمان به وسیلهء روح غیر مرئی را که قدرت آن مافوق بشری است گواهی می‌دهند تا جایی که اخیراً این مشاهدات حتی شکاک‌ترین دانشمندان علوم مادی را نیز، به امکان وجود نیروی معالج خارج از جسم که هیچگونه رابطهء شناخته شده‌یی با هیچگونه عملیّهء طبی و یا عقلی ندارد، قانع و معترف ساخته است.

بنابراین، علم جدید فقط در همین اواخر به بیماری یی که بر آن نام «مساس روحی» را گذاشته اند، معترف و متوجّه گردیده است، در حالی که قرآن کریم چهارده قرن قبل در آیهء 275 سورهء بقره می‌گوید:

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لا يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ الْمَسِّ﴾

«آن کسانی که رباخوار اند، در روز قیامت برنخیزند جز به مانند آنانی که در اثر مساس و وسوسهء شیطان دیوانه شده‌اند»

آری؛ چهارده قرن است که مؤمنان به این دین مبین، به بیماریهای جنون‌زدگی معترف بوده و از طریق دم و دعا و التجا به آیات شفابخش قرآن کریم، به درمان آنها می‌پردازند و شعار همهء مؤمنان در همهء امراض جسمی و روحی یی که به سراغ آنان می‌آید، توسّل به دعا قبل از توسل به دواست و ما در این زمینه کتابها و مؤلفات مستقل و فراوانی داریم که مورد استفادهء خواص و عوام مسلمین قرار دارد.

از علم حرکت یا دینامیک

جهان تا قبل از سال 1664م از علم «دینامیک» که به نام علم «حرکت» هم نامیده می‌شود، هیچ چیز نمی‌دانست و در این سال بود که «نیوتن» با مشاهدهء سقوط یک سیب از درخت مجاورش بر روی زمین، متوجّه این حقیقت گردید. البته آنچه او را در این امر به تأمّل و تفکّر واداشت نفس سقوط سیب نبود بلکه تأمّل در عاملی بود که منجر به سقوط سیب از درخت و یا سقوط یک شیء دیگر از یک نقطهء بالا به نقطهء پایین می‌گردد. در این دوران بود که «نیوتن» باپژوهشهای پیوستهء خود سعی کرد به این پرسش که جاذبهء زمین برای اجسام چه حدّ و مرزی خواهد داشت، پاسخ روشنی بیابد. او غرق در این اندیشه نیز گردید که آیا زمین مهتاب را هم به سوی خود می‌کشاند؟ و اگر چنین باشد، آیا این عملیّه دارای حساب و کتاب دقیقی است یا خیر؟. «نیوتن» سرگرم این بررسیها گردید تا سرانجام به قوانین اساسی و مهمی در علم «حرکت» و خصوصاً حرکت اجسام، اوزان و عکس‌العمل‌های آنها دست یافت.

در اوایل قرن بیستم، «انشتین» دانشمند دیگر این علم ظهور کرد و پاره‌یی از تعدیلات را بر تئوریهای «نیوتن» وارد ساخته و از عصارهء این نظریات، تئوری «نسبیت» را استخراج کرد. تئوریی که دانشمندان آن را سرآغاز عصر جدیدی در تطوّر فکر فلسفی نیز می‌دانند.

تئوری «نسبیّت» انشتین تا حد زیادی، یک تئوری پیچیده‌یی است که برای اثبات خود نظریات و معادلات ریاضی را به کار می‌گیرد. به هر حال از نتایج این تئوری یکی هم این است که حوادث و رویدادهایی که در یک مکان واحد روی می‌دهند، می‌توانند به کسی که مقیم این مکان است، به طور بسیار ساده‌یی این امکان را بدهند که او این حوادث را در جدول ترتیب زمانی زمانهای گذشته، حال و آینده قرار بدهد. اما اگر این حوادث در مکانهای متعدد دور از یکدیگر رونما شوند، چسان می‌توانیم به ترتیب و تعاقب زمانی آنها حکم کنیم؟

مثلاً اگر دانشمندی خسوف ماه را در ساعت یازده مشاهده نماید، معنی آن این است که ماه در این ساعت معین خسوف نکرده، بلکه قبل از مدتی که نور در مسیر رسیدن از کرهء ماه به زمین، آن مدت را سپری کرده، خسوف کرده است. در عین حال اگر فرض کنیم که دانشمند دیگری خسوف ماه را از سیارهء دیگری غیر از سیارهء ما زیر ترصد خویش دارد، بدون شک این دانشمند، پدیدهء خسوف ماه را در لحظهء متفاوت دیگری خواهد دید؛ لحظه‌یی که بالحظات مشاهدهء دانشمند روی زمین به اندازهء تفاوت دوری میان آن سیاره و مهتاب و دوری میان زمین و مهتاب، تفاوت و اختلاف زمانی دارد، چه روشن است که زمان میان سیارهء ماه و

زمین و سیاره‌ء مثلاً مریخ و زمین، زمان واحد و یکسانی نیست. پس به این ترتیب روشن می‌شود که زمان «مطلق» اصلاً وجود خارجی ندارد، بلکه زمان یک پدیده‌ء «نسبی» است.

همین طور می‌توانیم بگوییم که تعیین مسافت و فاصله‌ء میان دو نقطه‌ء معین بر روی زمین، ممکن است یک حقیقت مطلق باشد که برای ساکنان زمین اتفاق نظر پیرامون آن ساده تلقی شود، اما اگر به فاصله‌ء میان دو سیاره دیگری که هر کدام از آنها میلیونها مایل از یکدیگر دور اند فکر کنیم، آیا می‌توانیم بگوییم که معنی دوری میان آن دو سیاره دقیقاً چیست؟ آیا می‌توانیم فرض کنیم که ساکنان زمین و یک سیّاره‌ء دیگر، بر مقدار زمانی فاصله‌ء میان آن دو سیّاره با هم اتفاق نظر خواهند داشت؟ قطعاً خیر! پس بنابراین عناصر «زمان»، «کتله» و «مسافت» همه اشیایی اند نسبی و اگر واضح تر بگوییم می‌توانیم فاصله‌ء میان هرات و کابل را مثال بزنیم. اگر یکنفر این فاصله را با موتر برود، شاید در شرایط عادی آن را در عرض ده ساعت یا بیشتر از آن بپیماید، ولی اگر در کنار آن شخص دیگری به پیمودن این فاصله با اسب عادت داشته باشد و یک ماه و دو ماه را در این سفر پیموده باشد، از شنیدن سفر ده ساعته‌ء مسافر دیگر تعجب خواهد کرد و خواهد گفت چه قدر این موتر سریع السّیر است؟! اما شخص سومی را در نظر گیرید که این فاصله را همیشه با طیاره پیموده است، پس اگر به او بگوییم که پیمودن این فاصله با موتر ده ساعت وقت را در بر می‌گیرد، بدون تردید خواهد گفت که این موتر چه قدر بطی السّیر و کند رفتار است؟! به این ترتیب فاصله یی را که یک انسان سریع می پندارد، انسان دیگری در عین زمان آن را کند می‌شمارد. دلیل این امر چیزی غیر از این نیست که هر کدام از این سه مسافر فاصله ها را به سرعت معینه‌یی که در ذهن‌شان به آن خو کرده اند، نسبت داده‌اند.

حتی ما بعضی از اوقات احساس می‌کنیم که وقت به کندی سپری می‌شود. باز در اوقاتی دیگر شاید احساس کنیم که زمان به سرعت می‌گذرد؛ این نیست مگر به تبع حالت‌هایی عینی که ما در دو وضعیت فوق داریم. در واقع همین حالتهاست که از نظر ما بر پدیده‌ء زمان تأثیر می‌گذارد.

اما به طور قطع قرآن کریم اولین کتابی است که اساس «نسبیّت» را مطرح کرده است؛ جایی که در آیه‌ء 5 سوره‌ء سجده می‌گوید:

﴿يُدَبِّرُ الأَمْرَ مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾

«خداوند امر عالَم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس روزی که به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوی خود بالا می‌برد»

و نیز در آیه‌ء 4 سوره‌ء معارج می‌گوید:

﴿تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾

«فرشتگان و جبریل به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است»

و در آیهء 17 سورهء مزمل می گوید:

﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً﴾

«پس اگر کافر شوید، باز چه گونه از عذاب حق نجات یابید در روزی که کودک را پیر می‌سازد»

و در آیهء 47 سورهء حج می گوید:

﴿وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾

«همانا یک روز (در قیامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست»

به روشنی ملاحظه می کنیم که قرآن کریم بر اصل «نسبیّت زمان» تأکید نهاده است.

هرچند نمی‌توان گفت که آنچه تا کنون علم در میدان «نسبیّت» به آن دسترسی پیدا نموده است، به طور مطلق عین تفسیر آیات مبارکهء فوق می‌باشد اما ره‌آورد علم در این زمینه، یقیناً در راستای تفسیر آیات قرآنی است.

«انشتین» نیز در نتیجه‌گیریهای خود به عین نتایجی رسیده که قرآن کریم مطرح نموده است. او عقیده دارد که «زمان» دارای حقیقت منفرد و مستقلی نیست بلکه زمان از خواص ماده می‌باشد. بر اساس نظریّهء انشتین، کائنات دارای چهار بُعد است که او این بُعد چهارم، یعنی «زمان » را به سه بُعد قبلی «طول، عرض و ارتفاع» می افزاید؛ زیرا فضای دارای ابعاد سه گانه چیزی است که ما در لحظهء معینی وجود آن را تصور می‌نماییم ولی هرچند در این لحظهء معین، «زمان» شامل این مجموعه نمی‌شود، اما چون این لحظات توالی و تعاقب پیدا کنند و به لحظهء قبلی اضافه شوند در اینجاست که هر لحظه دارای فضای جدیدی می گردد که باز به نوبهء خود دارای ابعاد سه گانهء خاص خودش می‌باشد. و از همین جاست که بُعد چهارمی به وجود می‌آید که این بعد چهارم، عامل «زمان» است. انشتین می گوید: که پی‌درپی آمدن حوادث از نقطهء نظر زمانی مورد اتفاق نیست و یک مسألهء اختلافی می‌باشد. مثلاً جنگ ناپلئون در سال 1914 قبل از جنگ آن در سال 1929 واقع شده است، اما این ترتیب زمانی تنها نسبت به ساکنان زمین معنی دار است و شاید نسبت به غیر ساکنان زمین، قضیه کاملاً برعکس باشد. بنابراین دیدگاه، کائنات (مکانی ـ زمانی) مجموعهء آن چیزهایی است که بوده، هست و وجود آن استمرار خواهد داشت. این کائنات، شبیه ترین چیز به کتاب و یا لوحی است که در آن

حوادث گذشته و هم حوادث آینده تدوین شده باشد. پس نقش «زمان» در این میان نقشی مستقل و منفرد نیست.

مظاهر اعجاز در اثبات علمی تئوری معاد

انشتین در روشنایی ثبوت این حقیقت که هر سخن، هر حرکت و هر گونه فعالیتی در امواج فضا برای همیشه به ثبت می‌رسد، از تدوین حوادث بر لوحهء کائنات سخن گفته است.

اما آیا این مقولهء انشتین می‌تواند به پایهء آن حقیقتی برسد که قرآن کریم هزاروچهار صد سال قبل از آن در این رابطه مطرح نموده است؟

قرآن کریم به طور قاطع می‌گوید که هر انسان دارای سجل «پرونده» خاصّی می‌باشد که اعمال آن در آن سجل به ثبت می‌رسد و او خود این سجل را در روز قیامت به دست خواهد گرفت و آن را خواهد خواند. این همان متن آیات 13 و 14 از سورهء إسراء است:

﴿وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً، اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً﴾

«ما مقدرات و نتیجهء اعمال نیک و بد هر انسان را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتاب اعمال او را بیرون آوریم، در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را به یک بار ملاحظه نماید. بخوان نامهء اعمال خود را، امروز نفست بر خودت برای حسابگری بسنده و کافی است»

همچنین آیهء 49 سورهء کهف می‌گوید:

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾

«و در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامهء اعمال آنهاست هراسان بینی در حالی که با خود گویند: وای بر ما! این چه گونه کتابی است که اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است. و از آن کتاب، همه اعمال خود را حاضر بینند و خداوند به هیچ کس ستم نخواهد کرد»

شاید این مقدمه فتح باب خوبی باشد برای اینکه اصل اثبات علمی تئوری معاد در قرآن را که وارد حوزهء علوم جدید گردیده است و یکی از مباحثی است که جلوه‌های نوینی از اعجاز علمی قرآن کریم را به نمایش می‌گذارد، در اینجا باز نماییم:

۱ـ از لاشعور انسان:

ایمان به «آخرت» و محاسبهء اعمال دنیوی انسان در دنیای دیگر، یکی از اعتقادات حقهء دینی می‌باشد. در گذشته این اعتقاد برای اثبات عقلی و علمی خویش، بیشتر به حوزهء استدلال کلامی و فلسفی متکی بود اما هم اکنون، علوم تجربی و دانشهای نوین نیز به میدان آمده‌اند تا بر حقانیت و ثبوت این اعتقاد، گواهد بدهند.

آری؛ علوم جدید به میدان آمده‌اند تا بگویند که تمام ابعاد وجود انسان، یعنی «نیّت، سخن، و عمل» وی، همه به طور همیشه و بی هیچ درنگی، محفوظ و مسجّل باقی می‌مانند و از نظر علمی این امر ممکن است که تمام سخنان یا افعال انسان، در هر زمان و شرایطی، مجدداً بازگردانی و ارائه گردند یعنی درست همان چیزی که قرآن کریم در مقام ارائهء اصل اعتقادی جهان «آخرت» مطرح می‌کند.

اینک برای روشن‌تر شدن این قضیه، به مستنداتی از علم جدید مراجعه نموده و ابتدا از «نیّت» و افکار انسان آغاز می‌کنیم.

انسان؛ هر انسانی، در معرض هجوم افکار، نیت‌ها و تخیلات فراوانی قرار دارد. افکار و تخیلاتی که چه بسا آنها را بسیار زود به دست فراموشی می‌سپاریم و گمان می‌کنیم که برای همیشه به پایان رسیده اند و دیگر در حوزهء اندیشه و تفکّر ما وجود ندارند. اما این خود ما هستیم که پس از مدت زمانی اندک یا طولانی، مجدداً آن افکار فراموش‌شده را یا در خواب می‌بینیم و یا هم در حالت‌های خاصی، چون حالت «جنون» یا «هستریا» از آنها سخن می‌گوییم، بی آنکه چیزی از آنچه را که گفته‌ایم، درک نماییم. این وقایع به طور قطع به اثبات می‌رسانند که عقل یا حافظه، تمام آن چیزی نیست که در حوزهء شعور و احساس ما وارده شده است، بلکه در اینجا حقایق و ابعاد دیگری نیز وجود دارند که ما آنها را درک نمی‌کنیم اما آنها دارای حقیقت مستقل و کیان وجودی خاص خود می‌باشند.

تجارب علمی نشان داده است که تمام افکار و خاطرات ذهنی ما به شکل کامل خود حفظ و نگه داری می‌شوند و ما هرگز و برای ابد، قادر به محو و نابودسازی آنها نیستم. این تجارب همچنان به اثبات رسانده‌اند که شخصیت انسانی فقط به چیزی که ما آن را «شعور» می‌نامیم، منحصر نیست بلکه در اینجا بخشهای دیگری از شخصیت انسانی نیز وجود دارد که در ورای شعور ما باقی می‌ماند که «فروید» روانشناس معروف امریکایی این بخش‌های پنهان از شخصیت انسانی را «ماتحت الشعور» یا «لاشعور» نامیده است.

بلی؛ بخش‌های پنهانی شخصیت ما یا همان «لاشعور» جنبهء بزرگ و حتی بزرگتر شخصیت ما را می‌سازند که اگر بخواهیم بزرگی آن را با ارائه مثالی روشن سازیم باید بگوییم که شخصیت انسان شبیه کوهی است که در عمق اوقیانوس قرار داشته و هشت قسمت آن زیر آب، و فقط یک قسمت از آن در بیرون آب و در معرض دید ما می‌باشد. تمام ابعاد پیدای شخصیت ما در همین یک قسمت تمثیل می‌شوند، در حالی که هشت قسمت پنهان در اعماق آب، همان «تحت الشعور» ما است که همهء افکار و نیت‌های ما در آن ثبت و نگه داری می‌شود.

«فروید» در کنفراس سی و یکم خود می گوید:

«بی شک قوانین منطق، بلکه حتی اصول اضداد نیز نمی‌توانند جلو کار «لاشعور» یا «ID» را بگیرند، پس افکار و آرزوهای متناقض پهلو به پهلوی یکدیگر در لاشعور وجود دارند بی آنکه یکی از این افکار بتواند نقیض خود را از میان بردارد. هیچ چیز در لاشعور موجود نیست که بتوان آن را نشانه‌یی برای رد این متناقضات به حساب آورد. حقیقت این است که ما متحیر می‌شویم آنگاه که مشاهده می کنیم پدیدهء «لاشعور» رأی فلاسفهء ما را که به انجام یافتن تمام افعال عقلی شعوری ما در زمان معینی قایل اند ابطال می کند. من می‌خواهم بگویم که برخلاف نظر آنان هیچ چیز در لا شعور موجود نیست که با فکر زمانی انطباق داشته باشد و هیچ رمز و علامتی در لاشعور برای گذشت و جریان زمان وجود ندارد. و این یک حقیقت حیرت‌آور است. فلاسفهء ما کوشش نکرده‌اند که در مورد یک حقیقت بیندیشند و آن این است که گذشت زمان هیچ تغییری را در عمل ذهنی ما ایجاد نمی کند و افکار و انگیزه‌های حبس‌شده در لاشعور ما، هرگز و بی هیچ تردیدی از آن بیرون نمی‌شوند و حتی تأمّلات خیالیی که در لاشعور ما دفن گردیده‌اند، در واقعیت امر ازلی بوده پس از گذشت ده‌ها سال چنان محفوظ و مصون باقی می‌مانند که گویی همین دیروز رونما گردیده باشند».

البته آنچه فروید در این رابطه می گوید، امروزه عموماً مورد اتفاق نظر دانشمندان علم روانشناسی نیز می‌باشد. معنی تئوری فوق الذکر این است که هر آنچه از خیر و شر که بر خاطر انسان می گذرد و بی درنگ بر صفحهء لاشعور وی نقش می‌شود برای ابد از بین نمی‌رود و تغییر زمان و دگرگونی حوادث در آن هیچگونه تأثیری نمی‌گذارد. در عین حال و از سوی دیگر، این عملیّه به رغم ارادهء انسانی انجام می‌گیرد. یعنی اینکه انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه خوش باشد و چه نباشد، لاشعور تمام افکار، نیّت‌ها و تخیّلات ذهنی وی را ثبت می‌نماید.

لیکن «فروید» و دانشمندان دیگر مادیی همچون او، هر گز نتوانسته‌اند اسباب و عللی را که در پشت سر این عملیه پنهان گردیده‌اند، در ک نمایند. «فروید» و امثال وی نمی‌دانند که عملیهٔ فوق‌الذکر، یعنی ثبت اتوماتیکی وقایع در لاشعور، چه خدمتی به کارگاه هستی می‌نماید؟

و از همین جاست که می‌بینیم، «فروید» از مشاهدهٔ تجربی این عملیه سخت متحیّر گردیده و فلاسفه را در این میدان به تفکّر و تأمّل فرا خوانده است!

اما اگرپاسخ به این سؤال برای فروید و دیگرانی که اعتقادات منظم دینی ندارند مشکل باشد که یقیناً چنین است، برای فلاسفه و دانشمندان مسلمان و حتی مؤمنانی که بهرهٔ چندانی هم از علم و دانش نداشته باشند، پاسخ چنین پرسشهایی بسیار ساده است. چه ایمان به «تئوری آخرت» این سؤالات را از قبل برای آنها حل کرده است. بنابراین اگر ما واقعیت ثبت افکار در لاشعور را به نظریّهٔ «آخرت» پیوند بزنیم، به سرعت می‌توانیم به حقیقت آن دست یابیم.

تئوری ثبت در لاشعور، با تمام صراحت بر امکان وجود سجلّ کامل و جامعی از اعمال و نیات انسان تأکید می‌گذارد. سجل و سوانحی که او خود در زمان آغاز زندگی اخروی خویش، آن را خواهد خواند و بر تمام اعمال و افکار شعوری و لاشعوری خود گواه و شاهد خواهد بود.

اکنون در روشنایی بحثی که گذشت، شما را دعوت می‌کنیم به تأمّل در آیهٔ مبارکهٔ 16 سورهٔ «ق» که پروردگار متعال در آن می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾

«و به تحقیق که ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم آنچه نفسش به او وسوسه می‌نماید (لاشعور) و ما نزدیکتریم به او از رگ گردن»

2ـ موضوع گفتار:

می‌رسیم به موضوع گفتار انسان.

قرآن کریم در آیهٔ 18 سورهٔ «ق» در ارتباط با ثبت گفتار انسان و مراقبت دایم از آن می‌گوید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾

«انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌نماید مگر اینکه بر آن ناظر و رقیبی گماشته است»

عقیدهٔ «آخرت» می‌گوید که انسان از تمام «اقوال» خویش مورد سؤال قرار می‌گیرد و هر سخنی که از زبان وی بیرون شود، خواه سخنی نیک باشد یا بد، آن را در راه ایفای رسالت حق

به کار گرفته باشد، یا در ابلاغ رسالت شیطان، تمام این گفته‌ها در یک سجلّ کاملی نگه داری شده و سپس در آخرت در پیشگاه محکمهء الهی ارائه می گردد.

حالا باید دید که علم جدید در این باره چه موقفی دارد؟

در یک نگاه، ملاحظه می کنیم که علم جدید آمده است تا بازتابگر این اعجاز علمی قرآن کریم باشد؛ زیرا ثبت دائمی امواج صوتی در فضا، امروزه قطعاً مورد پذیرش همگان است و دانش نوین در این باره هیچ شک و شبهه‌یی ندارد که هر انسان، به مجرد اینکه زبانش را برای سخن گفتن به حرکت در آورد، بی درنگ به دنبال این حرکت، امواجی را در هوا نیز به اهتزاز در می‌آورد. درست همانند اینکه ما در برکهء آب ایستاده و ساکن، قطعه سنگی را پرتاب کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که در آن برکه امواج ایجاد می‌شود. یا اگر زنگ برقی را در اندرون شیشه‌یی قرار دهید که در آن شیشه از همهء اطراف محکم بسته باشد و سپس بر کلید آن زنگ برقی فشار دهید، قطعاً زنگ به صدا در می‌آید اما با آنکه شما در نزدیکی آن زنگ هم قرار دارید، صدای آن را نمی‌شنوید؛ زیرا زنگ برقی در آن هنگام، امواج صدا را به بیرون نمی‌فرستد بلکه آن امواج در درون شیشه محبوس باقی مانده‌اند. این امواج صوتی در شرایط عادی به طبلهء گوش ما برخورد نموده و طبلهء گوش هم به طور اتومات، آن را به مغز می‌فرستد و در نهایت جریانی به نام «شنود» به وجود می‌آید.

قطعاً به ثبوت رسیده است که این امواج صوتی، به همان کیفیت اصلی خود برای ابد در «أثیر» یا فضا باقی می‌مانند و شنیدن دوبارهء آنها ممکن است. اما با وجود آنکه همهء امواج صوتی یی که از زبان هر انسانی در روی زمین صادر گردد، از اولین تا آخرین انسان ، برای ابد در فضا حرکت می کنند و وجود دارند لیکن علم جدید تا هنوز به ضبط مجدد آنها قادر نگردیده است. البته این یک حقیقت پذیرفته‌شدهء علمی است که دانشمندان پس از آنکه از بُعد نظری، به امکان ایجاد دستگاهی برای دریافت صداهای زمانهای گذشته اذعان نمودند، دیگر به این میدان خاص اهتمام و توجّه چندانی نشان ندادند و گر نه همانطور که رادیو، صداهای مختلفی را که ایستگاه‌های مختلفهء رادیویی دنیا پخش می کنند، در دسترس قوهء شنوایی ما قرار می‌دهد، شنیدن صداهای گذشتگان نیز بعید از امکان نبوده و نیست. اضافه باید کرد که آنچه علم امروزه در این صدد با آن رو به روست، دریافت صداهای قدیمیان نبوده، بلکه در حال حاضر مشکل اساسی در برابر علم، یافتن راهی برای فرق گذاشتن میان صداهای بی شمار گذشتگان است که چه گونه می‌توان میان ملیاردها سال و بلیاردها صدا فرق نهاد؟

بیشک اختراع رادیو ما را به آستانهء حل این قضیه نیز نزدیک کرده است؛ زیرا هم اکنون در دنیا هزاران ایستگاه رادیویی وجود دارند که برنامه‌های زیادی را در طول شبانه روز پخش می‌کنند و امواج این برنامه‌ها با سرعت (186000) مایل در ثانیه فضا را می‌پیمایند. پس جداً معقول بود اگر ما با بازنمودن پیچ رادیو مخلوطی از صداهای درهم و برهم را می‌شنیدیم و از هیچ کدام آنها هم سر در نمی‌آوردیم. اما چنین هرج و مرجی از آن رو رونما نگردیده است که ایستگاه‌های رادیویی دنیا برنامه‌های خود را با طول موج‌های معیّن مختلف می‌فرستند. بعضی از این ایستگاه‌ها روی طول موج‌های بلند، بعضی روی طول موج‌های متوسط و بعضی روی امواج کوتاه برنامه پخش می کنند و چنین است که فرستنده‌های رادیویی با بهره‌گیری از این طول موج‌های مختلف، امکان آن را به ما داده‌اند که عقربهء رادیو را به جای مطلوب آن بچرخانیم و صدای مطلوب را هم دریافت کنیم.

اما دانشمندان تا کنون به اختراع ابزاری که بتواند صداهای قدما را از یکدیگر تفکیک کند، موفق نگردیده‌اند و اگر چنین نبود ما تا به حال تاریخ هر عصر را با صداهای مردم خود آن عصر و زمان شنیده بودیم. بنا برا ین، اگر بشر به اختراع آلهء مربوطه موفق گردد، امکان شنیدن صداهای قدما در آینده به اثبات می‌رسد. به همین دلیل است که عقیدهء «آخرت» هم بعید از قیاس نیست که می گوید: تمام سخنان انسان در طول زندگی وی به ثبت می‌رسد و او حساب آنچه را که گفته است، در روز آخرت باز پس خواهد داد.

شاید قیاس آنچه که بر سر دکتور مصدق صدراعظم اسبق متوفای ایران آمد، قیاس بسیار بعید و به اصطلاح اهل منطق «قیاس مع الفارق» باشد، اما بی مناسبت نیست اگر در اینجا آن را ذکر کنیم.

در سال 1953 دکتور مصدق زندانی بود و پولیس در اتاقش ضبط الصّوت خودکاری را جاسازی کرده بود. بناءً تمام آنچه را که مصدق در اتاقش با دوستان محرمش گفته بود به ثبت رسیده بود و در روز محاکمه، تمام نوارهای سخنانش به محکمه ارائه گردید تا شاهدی علیه او از زبان خودش باشد. این و امثال آن از وقایع می‌تواند نمونهء آن چیزی باشد که در روز آخرت رونما می گردد.

بی شک بحث و مناقشه ما پیرامون این قضیه، وجود فرشتگان «کرام الکاتبین» یا به تعبیر دیگر، وجود «ضبط کنندگان» غیر مرئیی را نفی نمی کند که بر صفحهء فضا و یا هر کیفیت غیبی دیگری، تمام بیانات و مکالمات ما را ضبط و ثبت می کنند. چنانکه اثبات امکان علمی آخرت با

ابزارهای حسی قابل درک وارد شده در حوزهء علم، لزوماً به معنی انجام محاسبهء آخرت به عین طریقه و عین وسایل نیست. لذا مقصود نهایی این بحث‌ها، به هیچ وجه تلاش در جهت انطباق آیات قرآن با دست‌آوردهای علمی جدید به هر قیمت ممکن نمی‌باشد، بلکه هدف نهایی این بحث‌ها، نزدیک‌ساختن اعتقادات الهی به حوزهء اندیشهء انسان با بهره‌گیری از ابزارهای حسی، اکتشافات علمی و نهایتاً اثبات اعجاز علمی قرآن کریم از موضع باورهای مروجهء معاصر می‌باشد و بس.

3ـ قضیهء اعمال انسان:

گفتیم که بر اساس عقیدهء جهان «آخرت»، انسان در دنیای دیگر از هر سه بعد وجود خویش: «پندار، گفتار و کردار» مورد محاسبه قرار می‌گیرد. اعجاز قرآن کریم در رابطه با امکان علمی محاسبه از «پندار و گفتار» را در حلقات قبل مرور کردیم و اکنون می‌رسیم به «محاسبهء کردار» انسان در قرآن و اثبات امکان آن از نظر «علم جدید».

قرآن کریم در آیهء 31 سورهء فصلت می‌گوید:

﴿وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾

«و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و آن اعضا جواب گویند، خدایی که همه موجودات را به نطق آورد، ما را نیز گویا گردانید»

و در آیهء 65 سورهء یس می‌گوید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

«امروز بر دهان کافران مهر خموشی نهیم و دست‌های‌شان با ما سخن می‌گویند و پاهای‌شان به آ‹ چه کرده‌اند گواهی دهند»

و در آیهء 24 سورهء نور می‌گوید:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«و باید بترسند از روزی که زبان و دست‌ها و پاهای‌شان بر اعمال آنان گواهی می‌دهند»

البته تا قبل از اختراع کمرهء تصویربرداری؛ امکان اینکه اعضای دیگر بدن انسان ـ به جز زبان آن ـ بتوانند اعمال و حرکات انسان را کاملاً ضبط نمایند، از حوزهء درک و تصور انسان مادی‌گرا بیرون بود. با اختراه کمرهء تصویربرداری بود که انسان یک گام بسیار بلند به سوی درک و فهم آیات مبارکهء فوق الذکر به جلو برداشت.

اما یک بخش مهم از قضیه، همچنان از نظر علمی نیازمند تفسیر بیشتر باقی ماند؛ و آن اینکه اعمال و حرکات انسان همیشه زیر مراقبت دوربینهای تصویربرداری نیست پس چگونه ممکن است که تمام اعمال آشکار و نهان وی، ضبط و نگهداری شوند؟

با آنکه هیچ گاه نمی‌توان ادعا کرد که اکتشافات علمی می‌توانند تفسیر تطبیقی کاملی برای آیات قرآن کریم باشند اما این اکتشافات به گونهء اعجاب آور و تکان‌دهنده‌یی این سؤال را نیز حل کرده‌اند.

بلی؛ آخرین ره‌آوردهای علم جدید با تمام قوت تأکید می‌نماید که تمام اعمال و حرکات ما ـ چه در روشنایی انجام بگیرند و چه در تاریکی، انفراداً صادر گردیده باشند، یا دسته‌جمعی ـ همهء این اعمال و حرکات به طور مصوّر در فضا موجود اند و در هر لحظه ممکن است که این تصاویرجمع‌آوری شوند. بدانسان که می‌توان تمام اعمال خیر و شرّ انسان را در طول زندگی‌اش بر پردهء تلویزیون مشاهده کرد.

بررسیهای علمی اخیر ثابت ساخته اند که از همه چیز و در همه جا، در تاریکی و روشنایی و در حالت سکون یا تحرک، یک نوع امواج حرارتی همیشگی صادر می‌شود که این امواج «حرارتی» اشکال و اطوار را با تمام ابعاد آنها منعکس می‌سازند؛ درست همانند صدا که انعکاس کاملی از امواجی است که زبان آنها را به حرکت وا می‌دارد. عجیب‌تر اینکه هم اکنون آلات و ابزار دقیقی برای تصویربرداری ازا مواج حرارتیی که از هر موجودی صادر می‌شود، اختراع گردیده است و همین ابزرا و آلات، تصاویر فنوگرافی کاملی را از تمام موجوداتی که از آنها امواج حرارتی خارج می‌شود، به دست داده می‌توانند.

مثلاً در نظر بگیرید که شما هم اکنون در دفتر کار خود، مشغول نوشتن گزارشی هستید و یک ساعت بعد از آن دفتر بیرون می‌شوید. اما شما باید بدانید که امواج حرارتیی که از وجود شما در اثنای کاردر دفترتان صادر گردیده است، برای همیشه در فضا باقی می‌ماند و به دست آوردن یک فیلم کامل از یک جلسه یک ساعته شما در آن دفتر به وسیلهء این آله در هر زمانی ممکن است. با این قید که آلات و ابزار فعلی، فقط تا چند ساعت بعد از بیرون شدن شما از دفتر می‌توانند تصاویر حرارتی خارج شده از وجود شما در آن دفتر را ثبت نمایند، اما این ابزارها نظر به ضعفی که دارند، از امواج قدیمی‌تر تصویربرداری کرده نمی‌توانند لیکن قطعاً اختراع آلات قویتر در این رابطه ممکن است.

قابل ذکر است که در این ابزار اختراع شده جهت تصویربرداری از امواج حرارتی، از اشعه‌یی استفاده می‌شود که آن را «اشعهء انفرارد» می‌نامند. یکی از خواص اشعّه فوق‌الذکر این است که در تاریکی و روشنایی به طور یکسان فیلمبرداری کرده می‌توانند،که هم اکنون دانشمندان در امریکا و انگلستان از این آله در کارهای تحقیقاتی خویش بهره‌برداری می‌نمایند.

به طور مثال روزنامه «ریدرزدایجست» در این باره خبری را منتشر ساخت که در آن آمده است:

«در یکی از شب‌ها طیارهء ناشناخته‌یی در آسمان نیویورک ظاهر گردید که دانشمندان به وسیلهء این ابزار، امواج حرارتی صادرشده از آن در فضای نیویورک را عکس‌برداری نمودند و این امر توانست نوعیت آن هواپیما را آشکار سازد». این ابزار را به نام «ایواپروگراف» یا آلهء «تصویربردار حرارت» می‌نامند.

جریده «هندوستان تایمز» به مناسبت این اختراع، تفسیری نوشته است که در آن آمده است:

«ما به برکت این اختراع خواهیم توانست در آینده تاریخ مان را بر پردهء سینما مشاهده کنیم و بسیار ممکن است که این عملیه، به اکتشافات عجیب و غریبی منجر گردد که دیدگاه و افکار ما را در باهء تاریخ، از ریشه عوض نماید».

دانشمند جهان اسلام علّامه «وحیدالدین خان» در این باره می‌گوید:

من از اختراع این آله کاملاً شگفت‌زده شده‌ام؛ زیرا معنای اختراع فوق این است که زندگی هر یک از ما در پردهء عالم آنگونه تصویربرداری می‌شود که ابزارهای اتوماتیکی سریع، تمام تحرکات هنرمندان سینما را ثبت تصویری می‌نمایند. پس شما باید بدانید که اگر بر روی فقیری سیلی می‌زنید، یا باری را از دوش مسافر غریبی برمی‌دارید و یا به هر کار خیر یا شرّ دیگری مشغول می‌شوید تمامی تحرکات شما بر پردهء هستی ثبت می‌شود، به نحوی که شما هرگز نمی‌توانید جلو این تصویربرداری را گرفته یا از دید همیشه بیدار این دوربین الهی فرار نمایید و چه در تاریکی قرارداشته باشید، چه در روشنایی، زندگی شما کاملاً همانند یک سناریویی است که در استدیوی فیلمبرداری ضبط می‌شود و سپس به بینندگان سینما یا تلویزیون در زمان و مکانی بسیار دورتر از زمان و مکان ثبت سناریو نشان داده می‌شود، اما شما وقتی فیلمهای سینمایی را می‌بینید، گمان می‌کنید که گویا خود نیز در حادثه حاضر بوده‌اید. و چنین است وضعیت حیات و حرکات هر انسان و ردویدادهالی که او در متن آنها به سر می‌برد. چه تردیدی

نیست که در روز قیامت فیلم کاملی از زندگی هر یک از ما و شما در برابر دیدگان ما قرار داده خواهد شد و در آن روز همه فریاد خواهیم کشید که:

﴿یَا وَیْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْکِتَابِ لا یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلا کَبِیرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا﴾

«ای وای بر ما این چگونه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است» [کهف/49]

و چنین است که اعتقادات حقّهء الهی، همراه و هنگام با پیشرفت‌ها و انکشافات علمی بشر بیش از پیش مبرهن می‌گردند و علم با تمام توان می‌آید تا در راستای تفسیر قرآن کریم و اثبات حقّانیت این دین مبین عمل نماید.

سحر رنگها

«گرانت آلن» که از بزرگان دانش «روانشناسی» است، می‌گوید: «در طبیعت احساس ما، عاملی نیرومندتر یا متنوع‌تر از آنچه که احساس به رنگ‌های مختلف می‌تواند در ما ایجاد نماید، وجود ندارد».

اما «هوارد کچام» که او نیز دانشمندی به نام در این عرصه است، می‌گوید: «بدون تردید تاثیر رنگ در احساس انسان ریشه‌دار و عمیق است. در این رابطه آزمایشهایی انجام گرفته است که ده‌ها سال پیوسته ادامه داشته و خواه ما بفهمیم، خواه نفهمیم، رنگ در عملکردهای مثبت و منفی ما و در احساس ما به گرمی یا سردی، یا شادی و غم، بلکه حتی در شخصیت و نحوهء نگرش ما به زندگی تاثیر گذار است».

بررسیها و پژوهش‌های زیادی بالای «رنگ» و تأثیرات آن انجام گرفته و با درهم آمیختن بعضی از رنگ‌ها با بعضی دیگر، صدها هزار رنگ جدید پدید آمده است. روش دست‌یابی به رنگ‌های جدیدتر، اغلب قرار دادن دو استوانه یا بیشتر از آن، از ورق به رنگ آغشته شده بالای یکدیگر در یک دستگاه شبیه دستگاه «گراموفون» می‌باشد که در هر یک از این استوانه ها، از مرکز دائرهء آن به سمت محیط دائره، راه نفوذی موجود است و آنگاه که استوانه به چرخ می‌افتد، رنگ‌ها هم در همدیگر مخلوط می‌شوند. با این روش است که دسترسی به 300000 رنگ مختلف میسّر گردیده است، در حالی که انسان قبل از این، به وجود بیشتر از هفت رنگ که همان رنگ‌های معروف «قوس قزح» می‌باشند، واقف نبود.

همچنان آزمایشهایی که به وسیلهء دانشمندان عرصهء روانشناسی انجام گرفته، از آن حکایت دارند که تأثیر رنگها تا اعماق وجود انسان راه می‌برد تا بدانجا که در دنیای متمدّن

کنونی، بیمارستانها، متخصصّان عرصهء «رنگ‌شناسی» را برای انتخاب رنگ اطاق‌های بیمارانشان فرا می‌خوانند، چراکه یقین دارند، انتخاب رنگ مناسب در بهبود وضعیت بیمارانشان تأثیر مثبت می‌گذارد. همچنین در دنیای متمدن این یک امر بسیار عادی و معمولی است که صاحب منزل به متخصص رنگ‌ها مراجعه نماید تا مثلاً رنگ گلی را که در یک مجلس و محفل خاص باید به کار گرفته شود انتخاب نماید، یا در کنفرانس و سمیناری که به یک مناسبت خاص منعقد می‌شود، رنگ همخوان با آن مناسبت را بر گزینند و حتی رنگی را که باید بر سر دسترخوان غذا به کار گرفته شود. و بی تردید انتخاب رنگ در موارد زیادی، یکی از عوامل موفّقیت و درخشش خوب آن مناسبت است. قطعاً عامل اساسی این امر، همان حالت روانیی است که غالباً رنگ می‌تواند در محل یک اجتماع ایجاد نماید.

به این ترتیب است که «علم الوان» دارای اصول و رهیافت‌های خاص خود می‌شود که این اصول و رهیافت‌ها از بررسیها و مطالعات ممتد بر روی تأثیر رنگ در احساس انسان به وجود آمده‌اند.

با کشف تأثیرات رنگ‌ها، دانشمندان عرصهء نباتات نیز به پرورش گل‌های رنگارنگ بذل توجّه بیشتر نموده‌اند. همچنان در عرصهء صنعت نیز، رنگ به عنوان یک رکن اساسی مورد توجّه قرار گرفته است. از این رو، کارخانه‌های مواد کیمیاوی، تولید رنگهای مختلف را در میدان توجّه خویش قرار داده و کارخانه‌های بافت و ریسندگی نیز در رواج و مصرف تولیدات‌شان مرهون انتخاب رنگ‌های جذابتر می‌باشند. انسان عصر حاضر ب به اهمیت رنگ در لباس خویش نیز آگاه گردیده و حتی تأثیر انتخاب رنگ را در عواطف و احساسات خویش نیز دریافته است؛ زیرا مطالعات و بررسیهای علم روانشناسی تأثیر رنگ‌های مختلف را بر روی احساس انسان به اثبات رسانده‌اند.

مثلاً از نظر روانشناسان، رنگ زرد باعث ایجاد تحرک بیشتر در دستگاه عصبی انسان می‌شود. در حالی که رنگ ارغوانی، اعصاب را به آرامش فرا می‌خواند. همین طور رنگ آبی در احساس انسان معنی سردی و برودت را زنده‌می‌سازد. در حالی که رنگ سرخ، احساس گرمی و حرارت را در او ایجاد می‌نماید.

اخیراً صاحب یکی از کارگاه‌های رنگ‌ریزی، آزمایشی را بالای کارگران زن خود انجام داد؛ به این ترتیب که رنگ قبلی اطاق کارشان را با رنگ آبی خفیفی تبدیل کرده و مشاهده نمود که خانمهای کارگر، بی درنگ از رطوبت اطاق و سردی شدید آن به گلایه گذاری آغاز

نمودند. حتی به این هم اکتفا نکرده، لباس‌های ضخیم‌تر و گرم‌تری را پوشیدند، در حالی که درجهء حرارت اطاق کارشان قبل و بعد از رنگ آمیزی آن اطاق، به وسیلهء ابزارهای مکانیکی در درجهء ثابت و یکسانی نگهداشته می‌شد.

نکتهء مهمی که در این بحث وجود دارد و ما نیز به دنبال آن هستیم تاثیرات مخصوص «رنگ سبز» است . یعنی همان رنگ بهشت و رنگ مورد انتخاب قرآن برای بهشتیان.

دانشمندان این عرصه، در این مورد هم به یک نتیجهء قاطع دست یافته اند و آن این است که تنها رنگی که شادی را به روان و احساس انسان سرازیر نموده، فکر وی را به سوی بالندگی بیشتر سوق داده و عواطف سرور و عشق به زندگی را در وی شکوفا می‌سازد، همان «رنگ سبز» است.

از تکان‌دهنده‌ترین آزمایشهایی که در رابطه با تأثیرات مثبت رنگ سبز در زندگی انسان انجام گرفته، آزمایشی است که شاروالی لندن بالای پل «بلاک فرایار» که به پل انتحار مشهور گریده بود انجام داد؛ چه اغلب خودکشیها در لندن بالای این پل انجام می‌گرفت. شاروالی لندن یک باره تصمیم گرفت تا رنگ خاکستری سیاهفام این پل را به رنگ سبز تبدیل نماید. با شگفتی تمام حوادث خوکشی بعد از آن به (1 بر 3) اندازهء قبل از آن تقلیل یافت. و شاید هم اکنون حوادث خودکشی دیگر بالای آن پل اصلاً انجام نگیرد.

این است تأثیر رنگ سبز بالای انسان. و همین است دلیل انتخاب الهی رنگ سبز برای نباتات، درختان و جنگلات.

بلی؛ آنچه را که امروزه جدیدترین بررسیهای علمی به ارمغان آورده‌اند، آیهء مبارکهء 76 سورهء رحمن که در وصف اصحاب بهشت است چنین مطرح می‌نماید:

﴿مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾

«در حالی که بهشتیان بر رفرف سبز و بساط زیبا تکیه زده‌اند»

همچنین آیهء 21 سورهء انسان:

﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً﴾

«بر بالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و حریر سطبر است و بر دست‌هاشان دستبند نقره‌فام و خدای‌شان آنان را شرابی پاک و گوارا بنوشاند»

و همچنین آیهء 31 سورهء کهف:

﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾

«بهشتیان لباس‌های حریر سبز و دیبا از سندس و استبرق در پوشند»

که بدون تردید، انتخاب رنگ سبز برای بهشتیان، نشانهء بهجت و شادمانی و عیش و عشرت آنان است؛ این رنگی که در بیان اوصاف نعمت‌های بهشت در قرآن کریم فراوان از آن سخن رفته است.

و این است اعجاز روشن دیگری از معجزات علمی قرآن بزرگ.

وراثت صفات یا ژنتیک

قرآن کریم در بر گیرندهء مهمترین نظریات علمیی است که قواعد علم «وراثت» بر مبنای آن اساس گذاری شده است.

استاد «عبدالرزاق نوفل» دانشمند قرآن پژوه معروف مصری، پاره یی از این نظریات را در کتاب «الله والعلم الحدیث» گردآوری نموده و از جمله به نظریّهء علمی مربوط به «ازدواج اقارب» پرداخته است.

علم «ژنتیک» یا وراثت، از برجسته‌ترین دانشهای معاصر است. و از همانگاه که پایه‌های اولیهء این علم گذاشته می‌شد، بررسی قضیهء وراثت اوصاف و خصوصیات، در محراق توجّه دانشمندان این علم قرار گرفت و آزمایش‌های زیادی بالای انواع و اصناف مختلف موجودات حیه انجام یافت. اما با وصف انجام هزاران آزمایش بر روی بررسی سلوک و رفتار وراثتی، نظریّهء واحدی در این باره پدید نیامد و آراء و افکار مختلف و گاه متضادی در این زمینه مطرح گردید.

در رابطه با وراثت رفتاری در انسان نیز وضع به همین گونه بود. یک نظریّه می‌گفت که انسان پاره یی از صفات و خصوصیات خود را فقط از پدرش به ارث می‌برد و مادر در این میان هیچگونه نقشی ندارد. نظریّهء دیگر این اندیشه را تلقین می‌کرد که انسان نیمی از خصوصیات رفتاری خود را از پدر و نیم دیگر آن را از جد پدری به ارث می‌برد. و نظریّهء سوم که متمّم این نظر بود، این باور را القا می‌کرد که صفات و خصوصیات رفتاری انسان از نسل‌های دور، مسلسلاً از پشتی پدری«عصبه» به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند و برای مادر و خانوادهء وی در این میانه هیچگونه تأثیری نیست.

البته هر گروهی هم برای تأیید و تقویت نظر خود، امثال، حِکَم و وجیزه‌هایی را اختراع می‌کردند اما همهء این نظریات در حدّ «تئوری» باقی مانده و به قطعیّت و جزمیّت علمی خویش نرسید.

تا آنکه دانشمند معروف علم وراثت «فرانسیس گولتون» در سال 1897م قانونی را به اسم «قانون توارث» وضع نمود که این قانون، محصول مطالعات ممتد وی بود. این قانون خلاصه می‌شود در اینکه هر فردی از افراد بشر، نیمی از صفات و خصوصیات خود را از پدر می‌گیرد و نیم دیگر آن را از مادر؛ زیرا تجارب علمی نشان می‌دهد که هستهء هر سلول از سلول‌های بشری، محتوی چهل و هشت عدد کروموزوم است، به استثنای سلول‌های تخمدان زن و نطفهء مرد که این سلول‌ها، محتوی نصف این تعداد، یعنی 24 عدد کروموزوم می‌باشند که در نتیجهء جفت‌شدن، یا ازدواج تخمک زن با نطفه (اسپرم) مرد، عدد کامل یعنی «48» به دست می‌آید. این کروموزوم ها محتوی جراثیم «ژنهای» وراثتی است که اصل و اساس وراثت صفات و خصوصیات را در انسان تشکیل می‌دهند. و از آن جا که هر یک از پدر و مادر، عدد مساویانه‌یی از «ژنها» یا جراثیم را به جنین داده‌اند، بنابراین پدر و مادر هر دو در به ارث‌گذاشتن صفات انسانی در فرزندشان، سهم مساوی دارند.

شایان ذکر است که قانون توارث «فرانسیس گولتون» از سوی دانشمندان حسن استقبال شد و کشف این قانون یک پیروزی مسلم علم در میدان «وراثت» تلقی گردید.

اما دانشمندان سرگردان در میان دخمه‌های آزمایشگاه‌ها کجا بودند که به سراغ آیهء 28 از سورهء مریم بروند که اصل تساوی در «وراثت» را همراه با اساس علم «وراثت» وضع می‌نماید؛ جایی که در داستان مریم وعیسی علیهماالسّلام از زبان قوم ایشان که از تولد بدون پدر حضرت عیسی شگفت‌زده شده بودند، می‌گوید:

﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً﴾

«ای مریم! ای خواهر هارون! تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار»

یعنی اینکه مریم نمی‌تواند در تولد حضرت عیسی مرتکب خطایی گردیده باشد. چنین چیزی از آن رو قابل تصور نیست که او این خطا را از پدر و مادر خود به ارث نبرده است. معنی این سخن آن است که صفات و خصوصیات، از پدر و مادر هر دو به ارث برده می‌شوند.

بلی؛ شاید دانشمندان بدان جهت در پی یافتن این اصل علمی ده‌ها سال سرگردان بودند تا با دست یابی علمی و تجربی به این نظریّه، شاهد و گواهی عینی بر اعجاز علمی قرآن کریم بوده باشند.

گفتنی است که اصل تحریم ازدواج اقارب درجه یک با یکدیگر در اسلام، نیز مبتنی بر دو فلسفهء علمی و اخلاقی است. از جهت اخلاقی قضیه که بگذریم، ازدواج اقارب با همدیگر، به ویژه نزدیکان درجه یک همچون برادر و خواهر ـ از نقطه نظر علمی ـ سبب انتقال و تصلّب تمام

ضعف‌های ارثی (ژنتیك) آنها در نسل دوم و نسلهای بعدی می‌شود؛ که این امر منافی با اصل تکامل در خلقت، و موجب پیدایش ضعف و انحلال در قوام وجود فیزیکی و روانی انسان است.

به همین دلیل است که ازدواج اقارب درجه یك با همدیگر در اسلام به طور قطع حرام می‌باشد.

شکی نیست که حرمت ازدواج اقارب درجه یك با یکدیگر در اسلام، که در آیات زیادی و از جمله در آیهء 23 سورهء نساء: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنْ النِّسَاءِ...﴾ مطرح گردیده است، خود به معنی بیان مبانی علم «وراثت» در قرآن کریم است. و هر کشفی که بشر موفق به انجام آن در این میدان شود، بدون تردید گامی در راستای تفسیر علمی آیات مبارکهء قرآنی در این عرصه است.

از علم تغذیه

در فهرست محرماتی که قرآن کریم در ارتباط با خوردنیها برای ما ارائه می کند، یکی هم خون ریخته (دم مسفوح) قرار دارد.

البته انسان قدیم از اهمیت این موضوع غافل بود، اما با پیشرفت‌های جدید علم طبابت و آزمایش‌های لابراتواریی که بالای خون ریخته انجام گرفت، مسلم گشت که حرمت تناول «خون ریخته» دارای اهمیت خاصی نسبت به صحت و سلامتی انسان است. چه آزمایش ها اثبات می کنند که خون، دارای مقادیر زیادی از «اسید اوریک» می باشد و این مادّهء سمّیی است که اگر در برنامهء غذایی به کار گرفته شود، به سلامتی انسان سخت آسیب وارد می کند.

راز اینکه اسلام روش خاصّی را در ذبح حیوانات معرفی کرده است نیز در همین جا نهفته است؛ زیرا معنی «ذبح» در اصطلاح شریعت اسلامی، کشتار حیوان به روش خاصّی است که این روش می‌تواند تمام خون موجود در جسم حیوان را از جسم آن خارج گرداند؛ چه در ذبح به شیوهء اسلامی فقط باید ورید اساسی گردن حیوان قطع گردیده و از قطع وریدهای دیگر اجتناب به عمل آید تا در نتیجهء آن مغز بتواند تا آخرین لحظهء مرگ کامل حیوان، ارتباطش را با قلب حفظ نماید؛ عملیه‌یی که مانع از آن می‌شود تا مرگ حیوان در نتیجهء یک تصادم خشن و شدید آنی از قبیل وارد نمودن صدمه به اعضای اساسی جسم وی همچون دماغ، قلب، یا کبد انجام بگیرد؛ زیرا اگر مرگ حیوان بر اثر وارد آمدن صدمهء سخت آنی انجام گیرد، خون موجود در جسم آن بی درنگ در عروقش منجمد گردیده و در عین حال به بقیه اعضای جسمش نیز سرایت می‌نماید و به این ترتیب در نتیجهء انتشار سریع «اسید اوریک» به سراسر

جسم، گوشت بدن حیوان مسموم می‌شود. پس ذبح به شیوهء اسلامی، تنها روش سالم و بهداشتی استفاده از گوشت حیوانات است.

❀ ❀ ❀

همچنین قرآن کریم گوشت «خوک» را حرام گردانیده است. البته انسان قدیم چیزی از اسرار این تحریم را نمی‌دانست اما او امروزه می‌داند که خوردن گوشت خوک، عامل بسیاری از علل و امراض می‌شود؛ زیرا گوشت خوک در میان تمام حیواناتی که برروی زمین زندگی می‌کنند، محتوی بیشترین مقدار مادهء سمی «اسیداوریک» است؛ از آن جهت که حیوانات دیگر، این ماده را به طور مستمر از طریق بول به بیرون افراز می‌نمایند. چنانکه جسم انسان نیز به کمک کلیّه‌ها 90٪ از این ماده را به بیرون افراز می‌کند. اما «خوک» قادر به إطراح «اسیداوریک» از جسم خود نیست مگر به مقیاس بسیار کمی که از دو در صد میعانات قابل افراز آن تجاوز نمی‌کند. پس کمیّت باقی‌ماندهء این سموم مهلک، جزئی ازگوشت وی می‌شود. از همین جاست که «خوک» همیشه از دردهای مفاصل رنج می‌برد و کسانی که از گوشت آن نیز استفاده می‌کنند، نیز به طور دایم از درد مفاصل، روماتیزم و امراض دیگر مانند آن شکوه دارند.

و همین جاست که به اعجاز علمی آیات [173ـ 3، 4ـ 115 و 145] به ترتیب از سوره‌های [بقره ـ مائده ـ نحل و انعام] می‌رسیم و ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم نه فقط در یک آیه، بلکه در چند آیه و چندین سوره، تحریم قاطع «خون» و گوشت خوک را اعلام نموده است. در اینجا فقط آیهء مبارکهء 173 سورهء بقره را با هم می‌خوانیم:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾

«به تحقیق که حرام گردانید خدا بر شما گوشت حیون خود مرده، و خون و گوشت خوک را و هر چه را که به اسم غیر خدا کشته باشید»

قطعاً یکی از علل تحریم «گوشت خود مرده» نیز همان علّت موجود در تحریم خون و گوشت خوک است.

تقویم انسان

دکتور «الکسیس کارل» می‌گوید: «انسان آنگونه که ما باور داریم فقط روح و جسم نیست و اگر به واقعیت امر نظر کنیم، روح و جسم را روش‌های نگرشی ما پدید آورده‌اند. حقیقت این است که انسان به علاوهء روح و جسم، شعور نیز هست، بافت‌ها و سیّالهای عضوی هم هست. چنانکه این انسان در آنِ واحد، در گذار زمان و مکان نیز امتداد پیدا کرده و ابعاد سه‌گانهء

مکانی کتله «طول، عرض و ارتفاع» را پر می‌کند، همانسان که بُعد چهارم کتله؛ یعنی «زمان» را نیز در بر می‌گیرد. اما با این وجود، ابعاد چهارگانهء فوق هرگز نمی‌توانند تمام عرصهء هستی و موجودیت انسان را درنوردند؛ زیرا همان طوری که شعور در مادهء مغزی انسان موجود است، در خارج از چهارچوب این ماده نیز وجود دارد. پس بنابراین، انسان پیچیده‌تر از آن است که ما بتوانیم آن را در یک مجموعه گردآورده و در یک کادر معیّن تعریف کنیم و لذا هیچ راهی فرا روی بررسیهای همه جانبهء ما پیرامون «انسان» وجود ندارد تا آنگاه که ما او را به بخش‌های مختلف تحلیل و تجزیه نکنیم. آنگاه است که ما از هر زاویه‌یی که به سوی این انسان بنگریم، وی را در نیکوترین ساختاری می‌بینیم که یک موجود زنده می‌تواند در آن ساختار عرض اندام کند.

قرآن کریم در آیهء 4 سورهء تین می‌گوید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ﴾

«همانا ما انسان را در نیکوترین ساختار آفریدیم»

این آیه در عصر و زمانی نازل گردیده است که از پیشرفت‌های علمی هنوز خبری نبود تا بشر در روشنایی آن بتواند بفهمد که این آیه چه قدر وسعت عظمت و معنی دارد. و هرچند مفسران متقدم و متأخر هر کدام در تفسیر عظمت این آیهء کریمه فرازهایی را پیموده اند، لیکن انکشافات علمی عصر حاضر میدان وسیع‌تری را در این عرصه گشوده است.

در ارتباط با وسعت و عظمت علمی فقط همین آیهء کریمه، علّامه صلاح‌الدین سلجوقی، کتابی به عظمت کتاب «تقویم انسان» را نگاشته است. علّامه در این کتاب قلمروهای پردرخششی از «تقویم انسان» را درنوردیده، ولی با آن هم در نهایت با همه قلم‌فرساییها و فراز پیماییها، سرانجام کمیت خود را از جولان بیشتر در این میدان لنگ یافته و از سر عجز چنین می‌گوید: «واقعاً انسان و افسانهء انسان اگر بساط آن پهن می‌شود، مشکل است که انسان بتواند از آن گلیم برآید. همه نویسندگان در این باره فکر نمودند و سعی همه مشکور است و ما هم اگر چیزی می‌گوییم، از خوشه‌چینی خرمن ایشان است. و این زینه‌یی است که هر کس در آن خشت و یا پله‌یی افزوده و به قدر استعداد و مقدرت خود این زینه را برافراشته است».

اما اگر استاد سلجوقی که خوشه‌چین خرمن دین است، در این نردبان پله‌یی را فزوده و کتاب «تقویم انسان» را می‌نویسد، دانشمندی همچون پروفیسر «الکسیس کاریل» مخترع قلب مصنوعی و برندهء دو جایزهء «نوبل» تا می‌رود که در این عرصه افقی را بگشاید، با همه تک و دوهایی که انجام می‌دهد، سرانجام درمی‌ماند. کتاب «انسان موجود ناشناخته»؛ بازتابی از این

عجز و درماندگی اوست. همین طور اگر هزاران دانشمند دیگر، هزاران کتاب دیگـر را پیرامـون این «اعجوبهء خلقت» و یا به تعبیر علّامه سلجوقی «بنـدهء خـدا و خواجـهء طبیعـت» نوشـته‌انـد یـا بنویسند، باز هم ذرّه یی از خروار و قطره یی از ابحار را پیموده‌اند، چه بـه تعبیـر رسـای حضـرت علی کرّم الله وجهه، انسان همان «عالم اکبر» پروردگار است، و همهء هستی «عالم اصغر»:

«أ تَزعمُ انک جرم صغیر ــ و فیک إنطوی العالم الاکبر»

ما هم البته در اینجا خیال آن نداریم که خود را به این اقیانوس درافگنیم، پس فقط جلوه یـی از جلوه‌های اعجاز علمی آیهء فوق را در روشـنایی علـم جدیـد بـه تماشـا خـواهیم نشسـت و بـه «انسان» از جنبهء ترکیب هندسی آن نگاهی خواهیم افگند.

استاد «عبدالرزاق نوفل» در کتاب ارزشمندش «القرآن و العلم الحدیث» می‌گوید: اگر مـا بـه انسان از نقطهء نظر شکل یا ابعاد ترکیب داخلی و خارجی وی نظری بیندازیم، حقّا کـه وی را در نیکوترین تقویم می‌یابیم؛ زیرا انسان در نیمـه راه نردبـان احجـام قـرار دارد. در زبـان عربـی اگـر بخواهند برای یک شیء متوسّط الحجم مَثَلی بزنند، می‌گوینـد: آن شـیء در میـان «ذرّه و نجمـه» قرار دارد. «ذرّه» مَثَل کوچکی و «نجمه» مَثَل بزرگی حجم یک چیز است. انسان درست مصـداق همین مَثَل است؛ او در میان ذرّه و نجمه قرار دارد.

طول انسان معادل طول دو صد هزار سلول «خلیّه» از سلول‌های انساج، یا به انـدازهء طـول دو میلیون از میکروبهای عادی، یا طول دو میلیارد از جزئیّات «آلبومین» که در پهلوی همدیگر قـرار داده شوند، می‌باشد. در حالی که اگر ما بزرگترین حجم را مد نظر بگیریم، باید چهار هـزار مـرد را در حالت ایستاده بالای یکدیگر قرار بدهیم تا به ارتفاع کوه «ایورست» دست یابیم.

شاید کسانی بگویند که بزرگـی یـا کـوچکی حجـم مکـانی انسـان، دارای اهمیـت زیـادی نیست؛ زیرا انسان با ابعاد مادی خود تفسیر نمی‌شود و نه هم با این ابعاد تغییر می‌کند، پـس آنچـه مهم است شخصیّت و معنویّت انسان است.

بدون شک این قضاوت درست نیست؛ زیرا علم جدید اثبات کرده است که بُعد جسمی در انسان بسیار مهم است. از آن جمله امروزه در عرصهء دانش نوین، این حقیقت پنهان نمانده اسـت که طول و عرض انسان با ویژگیهای سلول‌هـای انسـاج و طبیعـت تغییـرات کیمیـاوی و عملیـات ویرانگری و نوسازی سلولی در ساختمان عضوی وی، ارتباط ارگانیـک گسسـت ناپـذیری دارد. همین طور از آنجا که جریان عصبی انسان با سرعت معینی منتشر می‌شود، پس اگـر طـول قامـت وی از حدّ معمول زیادتر باشد، درک عصبی او از تأثیر گذارنده‌ها و محرّک‌هـای خـارجی نیـز

بطی و کند خواهد بود. و به همین دلیل عکس‌العمل‌های وی در برابر این محرک‌ها نیز که تابع جریان تحرّک عصبی است، دیرتر از آنچه باید انجام خواهد گرفت که این نقص بزرگی برای اوست. همین طور اگر انسان از حد معمول بسیار کوتاه تر باشد، سرایت احساس عصبی در وجودش به حدی از شتاب و سرعت خواهد رسید که امکان تحکّم و تفکّر مناسب را از وی خواهد گرفت و در نتیجه این مجال برایش میسّر نخواهد شد که در برابر یک حرکت معیّن، تصمیم معیّن و به موقع را اتخاذ کند.

کما اینکه عملیّهء مستمرّ ویرانگری و نوسازی در ساختمان سلولی هر موجود زنده، متناسب با مساحت جسم و مقیاس حجم مادی آن می‌باشد و از همین رو فعالیت این سیستم در حیواناتی که حجم بزرگتری دارند، در مقایسه با حیوانات کوچک‌تر، ضعیف‌تر می‌باشد. مثلاً اسب در عملیهء کیمیاوی «ویرانگری و نوسازی سلولی» فعالیت کمتری از گربه دارد.

بنابراین، اگر طول قد انسان، بیشتر از وضعیت کنونی می‌بود، این امر به نقص و کمبود فعل و انفعالات کیمیاوی در وجود وی می‌انجامید و ازدیاد در حجم مادی، بخش بزرگی از سرعت دریافت‌های ادراکی و هم سرعت تحرک فیزیکی را از وی می گرفت. اما اگر بالعکس، قد و قامت انسان از وضعیت فعلی آن بسیار کوتاه‌تر می‌بود، به موازات آن سرعت فعل و انفعالات کیمیاوی در وجودش نیز زیادتر می گردید، و لذا محتمل بود که این شتاب حتی به جایی برسد که او قادر به گرفتن قلم و نوشتن توسط آن نباشد.

اگر از ترکیب خارجی انساج انسان بگذریم و از ترکیب داخلی وجودش سراغی بگیریم ملاحظه می کنیم که در ترکیب داخلی وجود وی ، قلب و ریّه در داخل قفس استخوانی محافظی قرار دارند که از ستون فقرات و اضلاع سینه تشکیل یافته است، در حالی که اعضای رقیقه همچون مخ و نخاع که محافظت بیشتری را می‌طلبند، در صندوق های بزرگ محافظتی جا به جا ساخته شده اند که علاوه بر پوشش ضخیم استخوان خارجی، بافتها و مواد سیال و لزجی داخلی نیز پوشش‌های محافظتی مناسب داخلی را برای آنها به وجود می‌آورند. همین گونه اعضای زوجی وجود انسان، اعم از اعضای زوجی بیرونی و اعضای زوجی درونی، در ابعادی کاملاً متساوی از همدیگر آفریده شده اند. مثلاً کلیّه ها و خصیه‌ها از داخل؛ و ابروها، چشمها، گوش‌ها، پستانها، دستها و پاها از خارج، هر کدام در فاصلهء کاملاً برابری از نیمهء جسم قرار گرفته اند. به طوری که اگر شما یک خط وهمی مستقیمی را از نیمهء سر به پایین بکشید، ملاحظه خواهید نمود که چشمها به طور موازی، در مسافت مساوی از این خط قرار دارند و به

همین ترتیب، بینی و گوش و غیره... اما اعضای انفرادی نیز در موقعیت مناسب خویش که همانا خط میانی جسم است جا گرفته‌اند. مثلاً ملاحظه می کنیم که دهان در وسط خط میانی جسم قرار گرفته است. در ترکیب داخلی نیز مشاهده می کنیم که قلب در یک ناحیه و کبد و طحال در ناحیهء مقابل آن اخذ موقع کرده‌اند.

حالا در کلّ اگر این ساختمان را از بیرون ورانداز کرده و به این قامت و ترکیب دقیق شویم، می‌بینیم که این ترکیب، انسان را در بهترین ساختار و به تعبیر قرآنی در «احسن تقویم» قرار داده است.

وانگه اگر بر فرض برای یک لحظه در ترکیب «احسن تقویم» انسان دست انداخته و در آن تغییراتی را ایجاد کنیم، چه رونما خواهد شد؟ به طور مثال، دو گوش انسان در موقعیتی قرار دارند که به وی امکان شنیدن هر گونه صدایی را می‌دهند؛ چه این صدا از راست بیاید و چه از چپ. حالا اگر مثلاً دو سوراخ بینی هم مانند دو گوش، در این حد از فاصله قرار می گرفتند، قطعاً انسان نمی توانست بوها را از یکدیگر تمیز دهد، چه یک بو از سمت شمال می‌آمد و بوی دیگر از سمت جنوب و در این میان حسّ شامّهء انسان در می‌ماند که چگونه داوری کند؟ طبعاً در چنین حالتی داوری در استشمام روائح مختلفه به همان دقّتی باقی نمی‌ماند که هم اکنون با نزدیکی تنگاتنگ دو مجرای بینی به یکدیگر ممکن است. همین طور اگر مثلاً چشمها در قسمت سفلای جسم و دقیقاً بر ساق دو پا قرار می‌داشتند، آیا ممکن بود که انسان ببیند بر سر کله و صورت وی چه آمده است؟ و آیا چشمهای قرار گرفته بر ساق دو پا از گزند گرد و خاک و پلیدیهای دیگر در امان بودند؟ و باز اگر مثلاً چشم یکی می‌بود و پا و دست نیز یکی، تصور کنید که انسان با چه مصائبی روبه رو می شد؟!

مثالی دیگر: مسامات جلد انسان افرازات زائد داخلی وجودش را به بیرون می‌فرستند. حالا اگر وضع برعکس بود چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا حیات انسان ممکن بود؟! وریدها و شرایین خون را در یک مسیر واحدی به جریان می‌اندازند بدون آنکه تغییر فیزیکی وضعیت انسان در مسیر حرکت خون تأثیری بگذارد، حالا اگر جریان به گونهء دیگری می‌بود چه می‌شد؟

و شما خود دیگر اعضای وجود انسان را نیز بر این منوال قیاس کنید! پس بی شک که انسان، اعجوبهء خلقت پروردگار، شاهنشین عالم خلق و صدرنشین مصطبهء «احسن تقویم» است.

❁ ❁ ❁

ادامهء بحث در تقویم انسان بسیار وسیع و جلوه‌های اعجاز آیهء 4 از سورهء «تین» نیز دامنه‌دار است. بنابراین، حتی یک نگرش گذرای کلّی به این جلوه‌ها و گستره‌ها هم کاری است فراتر و خیلی فراتر از حوصلهء این کتاب. پس ناگزیر به بیان اجمالی یک منظومه از منظومه‌های این «کهکشان عظیم خلقت» بسنده کرده و از منظومهء «عصبی» انسان سخن می گوییم.

ما وقتی نظام پیچیدهء سیمهای تلفون را می‌بینیم در حیرت فرو می‌رویم، ولی در حیرت بیشتر فرو خواهیم رفت آنگاه که می‌بینیم مثلاً می‌شود که در عرض چند ثانیه از هرات به امریکا و یا آلمان صحبت کرد. آری! پیچیدگی سیستم تلیفون، ما را این همه به حیرت می‌اندازد، اما اگر از پیچیدگی و وسعت نظام عصبی انسان با خبر شویم چه طور؟ آیا حیرت افزا نخواهد بود اگر بدانیم که در طول یک شبانه روز، میلیونها خبر در سیستم لینهای مخابرات نظام عصبی ما، از یک سو به سوی دیگر مخابره می‌شود و همین خبرهای سیستم عصبی است که قلب را در تپندگیهای آن، ریّه را در تنفس آن و تمام اعضای مختلفهء بدن انسان را در فعالیت‌های آنان، رهبری و توجیه می‌نماید؟ اگر این نظام عصبی در جسم انسان وجود نداشته باشد، اجسام ما مخلوطی ناهمگون از اجزاء و اعضای پراکنده‌یی خواهد بود که هر کدام راه خود را رفته و هر یک مسیر خود را می‌پیمایند، بی آنکه کوچکترین هم‌آهنگی و نظمی بر وجود ما حکمفرما باشد!

مرکز این نظام ارتباطات، مغز انسان است و در این مغز، یک هزار میلیون سلول عصبی وجود دارد که از هر یک از این سلول‌ها به طور جداگانه یی، رشته‌ها یا سیمهای عصبی به همهء نواحی جسم تمدید گردیده‌اند. این رشته‌ها را «بافت‌های عصبی» می‌نامند که در این بافت‌های عصبی، نظام اخذ و ارسال اخبار به سرعت هفتاد مایل در ساعت در جریان است. به وسیلهء این بافت‌های عصبی است که ما می‌شنویم، می‌بینیم، می‌چشیم و هم سایر کارها و فعالیتهای خویش را انجام می‌دهیم. بلکه حتی در اینجا تنها در حوزهء «چشایی» ما سه هزار مرکز «چشش» وجود دارد که آنها را به نام «Taste Buds» می‌نامند. هر یک از این سه هزار مرکز به طور جداگانه، دارای لین عصبی مخصوص به خود می‌باشند که به مخ متصل است و ما به وسیلهء این سه هزار مرکز «چشایی» هست که می‌توانیم طعمهای مختلف را بچشیم.

همین طور در گوش انسان ده‌هزار سلول شنوایی وجود دارد که از طریق نظام پیچیده مخابرهء صداها به مغز، امکان شنوایی در انسان میسّر می‌شود. و در هر چشم یکصد و سی میلیون

سلول دریافت کنندهء نور وجود دارد که در اصطلاح علمی آنها را «Light Rocept0rs» می‌نامند و این سیستم عظیم، مأموریت ارسال مجموعه تصویری را به مغز انسان بر عهده دارد.

در اینجا در عرصهء پوست بدن ما نیز، شبکهء عظیمی از بافت‌های عصبی حسی وجود دارد که این شبکهء عظیم، امکان احساس گرما و سرما را برای ما میسّر می گرداند، به طوری که اگر ما یک شیء گرم را به پوست بدن خود نزدیک سازیم، بی‌درنگ سی هزار از سلول‌های دریافت کنندهء گرما، این عملیه را احساس و فوراً آن را به مغز ما مخابره می کنند و اگر یک شیء سرد را به جسم خود نزدیک سازیم، دوصد و پنجاه هزار سلول دریافت کنندهء برودت، این عملیه را احساس می‌نمایند و در این هنگام است که مغز به سرعت جریان را به مناطق مربوطه مخابره نموده فرمانهای احساسی سرما را صادر می‌نماید و همزمان فرمانهای پی در پی دیگر نیز صادر می‌شوند تا جسم بتواند از احساس سرما به لرزه در آید، شرایین جلدی توسعه پیدا کند و در نتیجه خون بیشتری به منطقهء مورد هجوم سرما با شتاب فراوان ارسال گردد تا برا ثر ازدیاد حجم خون، عملیهء گرمازایی بیشتر در آن منطقه ایجاد شود.

برعکس اگر این سلول‌ها احساس گرمای شدید نمایند، سیستم مخابراتی بی‌درنگ به کار افتاده پیغامها را به مغز می‌رساند تا در حدود سه میلیون از غدد زایندهء عرق، به تلاش و تکاپو برخاسته و به طور خودکار عرق سردی را به خارج از جلد افراز نمایند و اگر عملیهء افراز عرق انجام نگیرد قطعاً گرما کشنده تمام خواهد شد.

این نظام عصبی در انسان، شامل چندین شاخه است؛ یک شاخهء آنکه به نام «Autonomic Branch» یا متحرک خودکار نامیده می‌شود، عهده‌دار انجام اعمالی در جسم انسان است که به طور غیر ارادی و به شکل خودکار انجام می گیرند؛ همچون عملیّهء هضم غذا، تنفس و حرکات قلب. و باز از این شاخهء کلّی دو سیستم دیگر ناشی می‌شوند که یک سیستم را به نام سیستم آفرینندهء حرکت یا «Sympaatchetic System» و سیستم دیگر را به نام سیستم مانع حرکت یا «Payasympathetic System» می‌نامند که این سیستم دومی، عملیّهء مقاومت و دفاع را بر عهده دارد.

پس اگر کارها همه به سیستم اول وا گذاشته شود، حرکت قلب آنچنان زیاد خواهد شد که به مرگ انسان منجر خواهد گردید و اگر سیستم دومی بر اوضاع مسلط گردد، قلب کاملاً از حرکت باز خواهد ایستاد. پس یک نوع همآهنگی خودکار و اتوماتیک در میان این دو سیستم حکمفرماست که سبب می‌شود تا قلب و سایر اندامهای تابع این دو سیستم، کار خود را با نهایت

دقّت و انسجام انجام دهند. در مواردی هم که به فعالیت بیشتر یک سیستم نیاز احساس شود، آن سیستم فوراً بر عرصهء فعالیت خود می‌افزاید. مثلاً هنگامی که شخص مبتلا به فشار خون است و قلب به نیروی کمکی بیشتری نیاز دارد، بی درنگ سیستم آفریننده‌ء حرکت «سمپاتیک سیستم» بر حجم فعالیت خود افزوده و به یاری قلب و ریه‌های بیمار می‌شتابد.

البته عجایب سیسم عصبی انسان و شگفتیهای آن به حدّی است که «علم جدید» هنوز هم که هنوز است دست اندرکار کشف افقهای تازه‌یی در این نظام عجیب و خارق‌العاده می‌باشد.

پس جا دارد تا یکبار دیگر در برابر آیهء 4 سورهء «تین» درنگ کنیم که می گوید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾

«همانا ما انسان را در نیکوترین ساختار آفریدیم»

شگفتیهای سلول زنده

هنگامی که قرآن کریم در آیهء مبارکهء 5 سورهء طارق می گوید:

﴿فَلْيَنظُرْ الإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟»

این یک فراخوان الهی برای انسان است، بلکه حتی این یک دستور واضح و روشنی است برای انسان که برود و در میدان بررسی و پژوهش علمی، حقیقت و جوهرهء مادهء حیات و آفرینش خود را بشگافد.

آری؛ این دعوت قرآنی خود اشاره یی است به اینکه انسان با سیر و سفر انفسی می‌تواند عصارهء «حیات» و «آفرینش» خود را بشناسد. اما از تأمّل در این فراخوان الهی فارغ نمی‌شویم که می‌بینیم آیهء دیگر در تعقیب آن، جوهر آفرینش انسان را معرفی کرده و می گوید:

﴿خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ﴾

«او از آب جهندهء نطفه آفریده شده است»

پس این چلنجی است قرآنی برای بشر که می‌تواند برود و بررسی کند. و باید هم برود، اما سرانجام به همان نتیجه یی خواهد رسید که قرآن بی درنگ بعد از طرح این فراخوان، آن را تبیین کرده است.

بلی؛ قرآن کریم می گوید: حقیقت حیات در انسان از نطفه آغاز می‌شود. اما آیا این نطفه چیست؟ در اینجاست که علم جدید به میدان آمده و در بارهء این نطفه به بررسی و پژوهش می‌پردازد.

علم جدید می گوید که نطفه عبارت از همان سلول زنده‌یی است که در زبان عربی به آن «خلیّه» و در زبان انگلیسی به آن «Cell» می گویند و علم طب آن را در بخش «Cytology» به حیث یک شاخهء مهم و بلکه مهم‌تر این عرصه مورد توجّه قرار داده است. این «سلول زنده» همانا جوهر و مادهء حیات می‌باشد به گونه یی که هر جا شما «حیات» را بیابید، همانجا رد پای «سلول زنده» را نیز پیدا می کنید.

دانشمند و متفکّر بزرگ جهان اسلام، شهید سیدقطب «رح» در ذیل آیهء فوق در تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید:

«این نطفهء مجرّد از عقل و شکل و اراده و قدرت، در سیر و سفر طولانی خویش، اعجوبهء عجایب خلقت است و در وجود ذره‌بینی خود، چندین برابر شگفتیهایی را به همراه دارد که ممکن است انسان از دم تولد تا هنگام مرگ با آنها رو به رو شود.

این سلول زندهء بارور شده به اندازه یی کوچک است که میکروسکوب‌های پیشرفته به سختی می توانند آن را در معرض دید انسان قرار دهند؛ زیرا در یک بار جهش «نطفه» میلیونها عدد از این سلول زنده بیرون می جهند. و به مجرد آنکه سلول فوق الذّکر در رحم زن استقرار پیدا می کند، در تکاپوی یافتن غذا برای ادامهء حیات خویش است. به راستی کدامین نیرو است که این موجود ذره‌بینی فاقد عقل و قدرت و اراده را به خاصیّت جویندگی و به سلاح پویندگی مسلح ساخته است؟

او در نتیجهء این تکاپو، سرانجام در جدار رحم برای خویش غذای پاکیزه‌یی از خون تازه را می‌یابد و همینکه از سودای غذا آسوده شد، مرحلهء دیگری از فرایند رشد خود را با عملیهء «انقسام» آغاز می کند و در کوران عملیهء انقسام است که سلولهای جدیدی پدید می‌آیند.

آری؛ این سلول سادهء فاقد عقل و فاقد قدرت و اراده، می‌داند که چه باید بکند و چه مسیری را باید برود؛ زیرا دست توانای آفریدگار متعال، او را به سلاح معرفت و قدرت و اراده مسلح ساخته و راه را به وی نمایانده است!

عملیهء انقسام، روند تکثر سلولها را که همه از همان تک سلول پدید آمده‌اند، به جایی می‌رساند که زمینه برای آغاز مرحلهء بعدی آماده می‌شود. در این مرحله تکلیف این سلول، اختصاص دادن مجموعه‌هایی از سلولهای جدید، برای بنای رکنی از ارکان ساختمان عظیم خلقت جسم انسان است. بلی؛ مجموعه‌های مختلف راه می‌افتند تا این هیکل عظیم را بسازند؛ جمعی حرکت می کنند تا دستگاه عضلانی وی را پیریزی کند، مجموعهء دیگری به راه می‌افتند

تا دستگاه عصبی را بسازند، مجموعهء سوم بسیج می‌شوند تـا دسـتگاه لمفـاوی را بنیـان گـذاری نمایند و همین طور افواج عظیم میلیونی سلول‌های زنده با آهنگ مـوّاجی از حرکـت و حیـات و پویایی، هر یک به سوی ساختن رکنی از ارکان اساسی کاخ وجود انسان رهسپار اند.

اما تصور نکنید که کار به همین سادگی انجام می‌پذیرد؛ زیرا در اینجا تخصص‌هـای نهایـت دقیق و مهارتهای فوق‌العاده ظریف و پیچیده یی وجود دارد، از آن روی که هر قطعـه از قطعـات استخوانی جسم انسان، هر عضله از عضلات و هر عصبی از اعصاب وی، بـا آن دیگـری شـباهتی ندارد چرا که ساختمان وجـودی انسـان از صـنعتی بسـیار دقیـق، سـاختاری بسـیار شـگفت‌آور و وظایفی گونه‌گون و متنوع برخوردار است. از این جهـت دسـته هـا و گـروه‌هـای سـلولی کـه بـه سمت مقاصد مختلف در حرکت اند، باید به گونه یی با وظایف و مأموریت‌های متعـدد و متکثـر النوع‌شان آشنا باشند. باید هر گروهی که برای ساختن یک بخش یـا یـک رکـن خـاص رهسـپار می‌شود، با تخصص‌ها و مهارت‌هایی که در امر ساختمان دقیق آن رکن مربوطه مورد نیاز اسـت، مجهز باشد.

آیا حیرت‌آور نیست که هر سلولی از این سلولهای ذره‌بینی، در مسیر مأموریت خود راهـش را به گونهء دقیق بلد است و می‌داند که باید به کجـا بـرود و چـه بکنـد؟ حیـرت آور نیسـت کـه بدانیم، حتی یک سلول هم در عمق ظلمات «رَحِم» به بیراهه نمی‌رود؟

مثلاً سلولهایی که مأمور ساختن چشم‌اند، به نحوی می‌دانند که چشم باید در قسمت صورت انسان ساخته شود. این در حالی است که در هر یک از این مواضع، امکـان رشـد و نمـوی چشـم وجود دارد و اگر شما مثلاً سـلول اوّلیّـهء مـأمور سـاختن چشـم را بگیریـد و در هـر یـک از ایـن مواضع زرع کنید، در آن جا چشمی خواهد روییـد! پـس، از نظـر شـما چـه کسـی ایـن سـلول را رهنمایی کرده است که باید به همان منطقهء مورد نظر برود و به فعالیت آغـاز کنـد نـه در جـایی دیگر؟ این بی شک دست توانای پروردگار بزرگ است که می‌فرماید:

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. ﴾

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای؛ همانکه آفرید وهماهنگی بخشید. و آنکه اندازه گیری کردو راهنمود» [أعلی/1-3]

❁ ❁ ❁

شهید سیدقطب (رح) در ادامهء مبحث فوق می گوید: عجیب‌تر آنکه تمام این سلول‌هایی که به شکل انفرادی ویا گروهی دست اندرکار ساختن عمارت وجود انسان اند تابع قوانین دیگری نیـز

می‌باشند که این قوانین عبارت از قوانین «واحدهای وراثت» است. سلولهای سازندهء وجود انسان درهمان مدارهایی که مجموعهء معینی از واحدهای وراثت برای آنها تنظیم و ترسیم نموده است، عمل می کنند. واحدهای وراثت که در مکانیزم ساختمان درونی سلول‌های ذره‌بینی مستقر گردیده‌اند، وظیفهء حفظ سجلّ، نوع و ویژگیهای اجداد پدر و مادر را در ترکیب اعضای مختلف جسم جنین بر عهده دارند.

مثلاً سلول سازندهء چشم که خود به سلول‌های فراوان دیگری منقسم می‌شود تا بتواند به ساختن چشم موفق گردد، در عین انجام وظیفهء ساختن چشم، همزمان تحت شعاع اتمسفر «وراثت» تلاش می کند تا شکل معینی از چشم را با ویژگیهای معین ژنتیکیی که پدر و مادر یا اجدادش دارا بوده‌اند، به آن ببخشد. به طوری که کمترین انحرافی در ساختار آن چشم از ناحیهء شکل و یا ویژگیهای معین دیگر آن، تجاوز از برنامهء دقیق مأموریتی است که از قبل برای سلول فوق الذّکر ترسیم شده است.

شهید سیدقطب (رح) در ذیل تفسیر آیهء دیگری از همین باب در سورهء مبارکهء سجده، می‌افزاید: واحدهای وراثت جا به جا شده در ترکیب ساختاری سلول زنده، تئوری «داروین» در مورد «نشو و ارتقا» را از اساس ابطال می کنند؛ تئوریی که می گوید: تمام انواع موجودات زنده از یک تک سلول به وجود آمده‌اند که این تک سلول در سیر تطوّر خود، به آفرینش انسان انجامیده است ولی در آنجا حلقات به هم پیوسته‌یی از نشو و ارتقا وجود داشته است که اصل و ریشهء انسان اوّلیه را به مثابهء حیوانی که فوق بوزینه و پایین‌تر از انسان فعلی است اثبات می کند.

بدون تردید این نظریّه در همین نقطهء معین کاملاً نادرست است؛ زیرا کشف عوامل وراثت که البته داروین از آنها هیچگونه شناختی نداشته است، این تطوّر را از یک نوع به نوعی دیگر، گونه‌یی از مستحیل گردانیده است؛ زیرا عوامل وراثت در ترکیب سلولی تمام انواع زنده‌جانها به گونه‌یی مستقر گردیده‌اند که ویژگی‌ها و خصوصیات آن نوع را کاملاً حفظ کرده و نهایتاً این امر را حتمی و قطعی می‌سازند که هر حیان زنده یی باید در همان دایرهء نوعی معین خود باقی مانده و به هیچ وجه و در هیچ صورت، از آن دایرهء نوعی خود خارج نشود و به نوع جدیدی تطوّر ننماید. مثلاً گربه در اصل و اساس و ریشهء خود از همان آغاز آفرینش گربه بوده و در توالی قرون و اعصار، برای همیشه هم گربه باقی می‌ماند. همین طور سگ، گاو، اسب، بوزینه و... نهایتاً انسان یا هر موجود زندهء دیگری، جبراً و بر اساس عوامل واحدهای وراثت جا به جا

شده در کیان «سلول زنده»، نوعیّت خود را برای همیشه حفظ می‌کنند و اگر نشو و ارتقایی هم در کار است، در کمربند همان حدود نوعی خود آن مطرح است و نه در محدودهٔ انواع دیگر.

آری؛ قانون وراثت باور تعدادی از ساده لوحان را که فکر می‌کردند، تئوری «داروین» در این رابطه یک حقیقت علمی غیر قابل نقض می‌باشد، از اساس ویران کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» باز هم در بحث «وراثت» در ذیل آیهٔ مبارکهٔ دیگری از همین باب در سورهٔ «فرقان» می‌گوید: «هر سلول زنده محتوی «کروموزوم» های متعددی است. کروموزوم، واحد عضوی مادّه و عامل انتقال صفات وراثتی می‌باشد. کروموزومها و ژنها یا «واحدهای وراثت» عوامل اساسی و قاطع در ساختار ویژگیهای موجود زنده و از جمله انسان می‌باشند. در این میان «سیتوپلازم» یعنی مادهٔ «پروتوپلازمی» که گرداگرد هستهٔ سلول زنده را گرفته است، در حقیقت عبارت از ترکیبات کیمیاوی عجیبی است که بر پیرامون «ژن» ها و «کروموزوم» ها حلقه زده است. دقّت و ظرافت «ژن»ها یا «واحدهای وراثتی» که مسؤول اصلی تعیین ویژگیهای فردی، حالات روانی، تعیین رنگ و جنس و فصل تمام موجودات زندهٔ روی زمین می‌باشند تا بدانجاست که اگر همهٔ آنها را جمع کرده و در یکجا قرار دهیم، حجم آنها کمتر از حجم نوک یک «انگشتوانه» است. در واقع همین «ژن» است که کلیدهای اصلی خواص تمام بشر، حیوانات و نباتات را تشکیل می‌دهد و همین «ژن» است که ساختمان نوع موجود زنده و سجل و سوانح اسلاف آن را حفظ می‌نماید. همانطوری که ریشه، ساقه، برگ، گل و میوه خاص هر نباتی را تعیین می‌کند. به همین گونه شکل، پوست، مو، رنگ، و خصوصیات تمام حیوانات و از جمله انسان در پرتو عملکرد این زنجیرهٔ ژنتیکی معین و مشخص می‌گردند.

❁ ❁ ❁

آیات 5 تا 7 سورهٔ «طارق» همچنان محور تجلیات اعجازی قدرت و صنع پروردگار متعال در آینهٔ علم جدید است. آیاتی که از راز اصلی «حیات» پرده برمی‌دارد.

«أ ـ ویلسون» دانشمند معروف در کتاب «اثر سلول زنده در تطوّر و و راثت» می‌گوید: «هر مشکلی که متعلق به حیات باشد در نهایت امر، راه حل خود را در سلول زنده پیدا می‌کند چرا که موجود زنده در واقع، چیزی جز سلول زنده نیست».

دکتور «کلاونس کوک لیتل» می‌گوید: «اگر ما مفهوم فعالیت و جنب وجوش بزرگ و متنوع را در یک شهر بزرگ درک کنیم این یک امر غیرطبیعی نیست، اما شاید باور نکنیم که اجسام ما یک عملیهٔ عظیم بسیار پیچیده‌تر از حجم فعالیت‌های متنوع در یک شهر بزرگ را با آرامی و ادب، سازمان می‌دهند. عملیهٔ عظیمی که در آن همه چیز را می‌توان یافت، از صنعت

ذخیره‌سازی گرفته تا مخابرات، ترانسپورت، پولیس، اداره‌ء تنظیف، اداره‌ء تولید غذا، کارخانه‌ء کنترل دما و سرما و سیستم اداره و رهبری. اگر ما بپذیریم و یا نپذیریم، این حقیقت روشنی است که در سلول زنده رونما می‌شود».

دانشمند دیگری به نام «راتکلیف» می گوید: «در لحظه یی که عملیه‌ء باروری انجام می گیرد، در همان لحظه سلول زنده‌ء ذره‌بینی نوع مخلوق بشریی را که حیات آن در حال تحقق است با دقّتی بی مانند تعیین می‌نماید. حتی رنگ چشم و تموجات موهای این موجود نیز از نظر دور نمی‌ماند. البته علم هنوز هم از درک اسباب و انگیزه‌هایی که تخمک زن را وادار به اتحاد با حیوان منوی مرد می‌سازد عاجز است. یعنی اینکه چه انگیزه یی عامل آن می‌شود که تخمک زن بعد از اینکه به سرحد پختگی می‌رسد، خود را از نصف ماده‌ء خویش آزاد نموده و با حیوان منوی مرد (اسپرم) که او نیز نیمی از وجود خود را رها می‌نماید، یکجا یا متحد می‌شوند و تنگ در آغوش همدیگر نطفه‌ء ذره بینی عجیبی را می سازند که حجم آن بی نهایت کوچک است؛ کوچکتر از آنچه شما تصور می کنید، چرا که وزن این نطفه فقط 15 جزء از ده میلیون جزء یک گرام است. ولی آیا شگفت‌آور نیست که این جزء نهایت ذره‌بینی، در هنگام تولد حد اوسط 3 کیلوگرم وزن دارد؟ شگفت‌آور نیست که این نطفه‌ء واحد در داخل رحم شروع به تکثّر نموده و تا مرز 200 میلیون سلول زنده گسترش پیدا می‌نماید؟

اما تصور نکنید که این نطفه‌ء ذره بینی همین طور یک موجود ساده یی است، چه به رغم این کوچکی خود، دنیای عظیمی از رمز و رازهای حیات را در خود نهفته دارد؛ از جمله اینکه همین یک نطفه ذره‌بینی با عملیه‌ء «انقسام» خود، دست به تشکیل دو گروه سلولی می‌زند؛ یکی سلول‌های ثابت که برای ساختن اعضایی چون مغز، پوست، غدد داخلی، انساج، غضروف‌ها و غیره با هم متحد می‌شوند. و دیگری سلول های سرخ و سفید خون. چنانکه نطفه یا سلول زنده، دو نوع دیگر از مسؤولیت را نیز بر عهده می گیرد؛ یکی مسؤولیت تدویر و تهیه‌ء محل مسکونی خاص و تهیه‌ء غذای خویشتن و دیگری مسؤولیت آن در قبال اجتماع سلولی.

در بخش اول این مسؤولیت، وظایف مختلفی از قبیل تناول غذا و پاک‌ساختن فضلات قرار دارد و در بخش دوم کمک به امر سازندگی سلول‌های دیگر در اجندای کاری آن قرار دارد. مثلاً سلول‌های بانکراس به تولید مستمر ذخایر کوچک ماده انسولین می‌پردازند که این ماده کنترول کننده‌ء قند وجود است. سلول‌های روغن‌ساز، قطرات کوچکی از روغن را می‌سازند تا به عنوان ماده‌ء سوخت جهت گرم‌سازی بدن مورد بهره‌برداری قرار گیرد. سلول‌های معده،

سازندهء تیزاب‌ها و مخمرات دیگری هستند که به عضم غذا کمک می‌نمایند و سلول‌های خون، یک حرکت مسؤولانه سریع و پویا را در مناسبت‌های مختلف دارا می‌باشند. مثلاً به مجردی که جسم انسان مجروح گردد و میکروبها شروع به تکثر نمایند، سلول‌های سازندهء خون دست به کار تولید فوق العاده گردیده و به کمیّت‌های بزرگ و صدها هزار بار بیشتر از آنچه که برای رویارویی با دشمن مورد ضرورت است، خون تولید می‌نمایند.

هنوز هم دانشمندان در برابر این «سلول ذره‌بینی» حیران ایستاده‌اند و حتی هنوز هم نمی‌توانند عامل انقسام سلول عادی را به سلولهای متعدد، با وظایف متعدد و گونه گون آن دریابند.

هنوز هم دانشمندان، در برابر راز تجمع سلول‌ها که در اصل از یک سلول واحد به وجود آمده و سپس برای انجام وظایف و مأموریت‌های مختلف، به میدانهای مختلف رهسپار می‌شوند و اما در نهایت باز هم یک هدف واحد را که همانا ساختن جسم انسان است تعقیب می‌نمایند، حیران و مبهوت ایستاده‌اند.

دکتور «رسکو سپنسر» در این رابطه می‌گوید: «در طبیعت چیزی عجیب‌تر از حکمتی که سلول زنده خودش را به گروه‌های مختلف برای انجام وظایف مختلف تقسیم می‌نماید، وجود ندارد». دکتور «کاربل» می‌گوید: «امروزه به فضل روش‌هایی که پرورش انساج را در لوله‌های آزمایشگاهی میسّر ساخته است، امکان این امر برای ما به وجود آمده است تا در شناخت رازهای سلول ها تعمق نماییم. اکنون این حقیقت برای ما روشن گردیده است که سلول‌ها، به نیروهای عظیمی مسلح اند که عظمت آنها به هیچ وجه در تصور ما نمی‌گنجد و ویژگیها و قابلیت‌های حیرت‌آور آنها در حدی پرگستره است که ما هنوز به شناخت آنها دست پیدا نکرده‌ایم».

بیاییم در آیات قرآنی پیرامون خلقت انسان و آفرینش حیات تعمق کنیم تا به فرازهایی از اعجاز این کتاب الهی بیشتر آشنا شویم؛ بویژه این آیات:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ [الحج/5]

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ [الإنسان/2]

﴿قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ. مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ. ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ. ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ.﴾ [عبس/ **17-22**]

جنس نوزاد

یکی از معماهای حل‌نشده در رابطه با جنین، قضیهء تعیین جنس است. تحکّم در جنس جنین که پسر به دنیا آید یا دختر، قضیه‌یی است که علم بشر با همهء پیشرفت‌ها و انکشافات خود در برابر آن درمانده است.

شهید سیدقطب (رح) در ذیل تفسیر آیهء کریمه 54 سورهء فرقان:

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً﴾

«اوست ذاتی که از آب، انساني را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است»

می گوید: «یکی از شگفتیهای کار آفرینش انسان، راز سربستهء گزینش جنس او در دوران جنینی است چرا که پسر یا دختر به گونهء شگفت‌آوری، از سلولهای متشابه و نیز تخمک‌های متشابه به وجود می‌آیند در حالی که در هیچ سلولی از هزاران سلول (اسپرم) مرد، ویژگیهای به خصوصی که آن را شایستهء تولید پسر یا دختر گرداند وجود ندارد. همین طور در هیچ تخمکی از تخمک‌های زن، وجه تمایز خاصی که بتوان آن را دلیل گرایش به سمت جنس مذکر و یا مؤنث تلقی کرد، موجود نیست. با این وجود یکی از این سلولهای مرد در اتحاد خود با تخمک زن، پسر می‌شود و دیگری دختر، که بشر تا کنون به این راز سر به مُهر پی نبرده است و نه هم می‌تواند پی ببرد؛ زیرا این امر فقط در حوزهء توانمندیهای پروردگار است که بشر را در آن مجال هیچ دخل و تصرفی نیست».

و همین جاست که به اعجاز علمی آیات 49 و 50 از سورهء «شوری» می‌رسیم که می گوید:

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثاً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ، أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَاناً وَإِنَاثاً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيماً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾

«ملکیت آسمانها و زمین فقط از آن خدا است، هر چه را که بخواهد می‌آفریند، به هر که خواهد فرزند اناث و به هر که خوهد فرزند ذکور عطا می‌کند، یا در یک رحم بیشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار می‌دهد و هر که را بخواهد عقیم و نازاینده می‌گرداند زیرا او دانا و تواناست»

و چنین است که علم با همه ابزارهای خویش به اینجا که می‌رسد، خلع سلاح است؛ چرا که هیچ نیرویی قادر نیست تا به طور قطع و یقین جنس جنین را از قبل تعیین نماید، یا مرد و زنی را که از اساس فاقد این نیرو هستند، دارای توان و ویژگی باروری گرداند.

چنانکه ما در تاریخ قدیم و جدید داستانهایی را در این باره می‌یابیم که محل عبرت انسان توانند بود؛ چه بسیار شاهان و قدرتمندانی که زیستند و مردند و با همه تلاش‌ها و تواناییها، با همهء اطبا و کاهنان و منجمان خویش، در این میدان کاری از پیش نبردند. از داستانهای قدیم می‌گذریم و فقط به یکی از روایات معاصر که استاد دکتور «عبدالرزاق نوفل» در کتاب «القرآن والعلم الحدیث» آن را نقل نموده است، بسنده می‌کنیم. این روایت به شاه سابق ایران «محمدرضا پهلوی» مربوط می‌شود. نامبرده قبل از «ملکه فرح» در سال 1950 با زنی ازدواج کرد. آن دو در شب زفاف تمام مراسم عنعنویی را که بر اساس رسم و رواج‌های محلی به منظور تحقق خواستهء فرزند پسر باید انجام می‌دادند، بی کم و کاست به جا آوردند. به این ترتیب که در کنار خویش سینیی را که حاوی پنیر و دو قرص نان بزرگ به طول یک متر و نیم بود، گذاشتند. در سینی دیگری تخم مرغ و سبزی «ترتیزک» قرار داده شده بود همراه با مجمری که از آن دود بخور متصاعد بود. زن و شوهر چهار بار از راهی گذشتند که بر بالای سر آنها آب و سورهء مبارکهء «یس» قرار داده شده بود. در هنگام برگزاری مراسم عقد، پسر بچهء خوردسالی جلو آمد و به ملکه گلی را تقدیم کرد، در حالی که می‌گفت: «به زودی خداوند (ج) به شما فرزند پسری عنایت می‌نماید». به این ترتیب، تمام آنچه که باید بر اساس عرف محلی انجام می‌شد، برگزار گردید. اما آنها سه سال کامل انتظار کشیدند و صاحب هیچ فرزند پسر یا دختری نشدند. و در اینجا بود که شاه و همسرش دروازه‌های معاینه خانهء ماهرترین اطبای دنیا را دق الباب کردند. در امریکا چندین روز در شفاخانهء نیویارک تحت دقیق‌ترین آزمایش‌ها قرار گرفتند. در شهر «کییف روسیه» زیر نظر دکتور «الیچ سیسرانو»، در «سن پترزبورگ» زیر نظر دکتور «ایوانوویچ»، در آرژانتین زیر نظر دکتور «ارنیاندا گروسو» و در سویس، ایتالیا و خلاصه همه جایی که تصور می‌شد کاری از آنها ساخته است، تمام تلاش‌ها برای بچه دار شدن آنها به کار گرفته شد. اما این تلاش‌ها هیچ ثمری نداد. سپس شاه به تعویذ و دم و دعا روی آورد و «پاک صبوح» که به پاپ اندونیزیا معروف است، آنان را دم ودعا کرد، ولی این کار هم سودی نبخشید و سرانجام شاه همسرش را به خاطر فرزند طلاق داد و با همسر دیگری که استعداد باروری داشت ازدواج کرد.

بلی؛ میلیون ها کوشش از سوی جهان طبابت در طی ده‌ها سال گذشته در این راستا انجام گرفته، اما طب نتوانسته است حیوان منوی مرد (اسپرم) یا تخمک زنی را که از اساس فاقد قدرت باروری باشند، وادار به اتحاد با همدیگر و در نهایت باروری نماید.

همچنین طب با تمام عجز و درماندگی اعتراف کرده است که در مورد جنس جنین تحکّم نهایی کرده نمی‌تواند و تعیین نوعیّت جنس جنین که پسر باشد یا دختر، کاری است فراتر از توانمندیهای علم. و همین جاست که بار دیگر در برابر اعجاز علمی آیات «49 و 50» از سوره‌ء شوری قرار می گیریم.

با این همه باید تعجب کرد به حال مردانی که به خاطر آوردن فرزند و یا فرزند پسر، همسران بی گناه شان را تحت فشار قرار می‌دهند. چه بسا اختلافات خانوادگیی را می‌بینیم که اساس آن بر این پندار بی‌اساس بنا گردیده است که گویا زن اگر دلش بخواهد می‌تواند فرزند و یا فرزند پسر به دنیا آورد! چه سبک خرد و کودن اند آنانی که زنان بی گناهشان را به خاطر کاری آزار می‌دهند که آن کار نه فقط در حوزه‌ء توانایی همسران شان نیست، بلکه حتی در توانمندی تمام بشر نیز نمی‌باشد.

و تا از مبحث «جنین» خارج نشده‌ایم، یک گام به عقب برداشته و قضیه‌ء تطوّر جنس جنین و اعجاز آیاتی از قرآن کریم در این رابطه را به بررسی می گیریم.

تطوّر جنین

دنیا قبل از قرن بیستم، از دانش «جنین شناسی» معلومات دقیق و روشنی نداشت. در قرن هفدهم جهان علم را عقیده بر آن بود که انسان به صورت کامل انسانی خود، در حیوان منوی مرد شکل می گیرد. یعنی اینکه اگر شما بتوانید حیوان منوی مرد را گرفته و آن را به وسیله‌ء دستگاهی بزرگ بسازید، در آن انسان کامل اندامی را با تمام تفاصیل آن خواهید دید. این نظریّه نهایتاً مفید این معنی بود که انسان در شکم مادر خود مراحلی از تطوّر را نمی‌پیماید بلکه بدون طی کردن این مسیر طولانی از تطوّر، یکباره به طور کامل آن خلق می‌شود.

در قرن هجدهم تئوری فوق از نظر دانشمندان إبطال گردید؛ زیرا دانشمندان در این قرن به کشف تخمک زن موفق گردیدند. و در اینجا بود که علم تمام توجّه خود را به سوی زن و نقشی که در تکامل جنین بر عهده دارد، معطوف ساخت و در این میان، نقش مرد به کلی از نظر افتاد. چه دانشمندان به این نظر برگشتند که انسان کامل در تخمک زن شکل می گیرد؛ زیرا تخمک زن از حیوان منوی (اسپرم) مرد بزرگتر است و در حقیقت تنها نقشی که نطفه‌ء مرد بر

عهده دارد، عملیهء بارور سازی یا «تلقیح» می‌باشد و بس. این نظریّـه همچنـان تـا قـرن بیسـتم بـر کرسی داوری در این عرصه نشسته بود.

در قرن بیستم علم آمد تا صورت مسأله را کاملاً عوض نموده و تصویری جدید از جنـین را در شکم مادرش به دست دهـد و ایـن تصـویر جدیـد را بـا وسـایل و ابزارهـای پیشـرفته‌یـی کـه می‌توانند حتی دوران رشد و تطوّر جنینی انسان را کاملاً عکس‌برداری نماینـد، طـوری پشـتیبانی نماید که در صحت و درستی آن جای هیچگونه شك و ابهامی باقی نگذارد.

در حالی که قرآن کریم بیش از چهارده قرن قبل، حتی پـیش از آنکـه دنیـا از دوران حیـات جنینی انسان کمترین آگاهیی داشته باشـد، در ایـن بـاره تصـویری روشـن و دقیـق ارائـه کـرده و مراحل و اطوار تکامل جنین را به دقّت تمام توصیف نمود.

توجّه کنید به آیات 12 ـ 14 از سورهء مؤمنون:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِنْ سُلالَة مِنْ طِين، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَار مَكِين، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

«همانا آفریدیم انسان را از سلالهء گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رَحِم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه (پارهء خون) و علقه را مبدل به پارهء گوشت و سپس آن گوشت را تبدیل به استخوان نمودیم. و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم و پیکر آن را کامل کردیم و پس از آن با دمیدن روح، خلقتی دیگر انشا نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده»

و اینك همراه با آیات فوق الذکر، تطوّر مرحله به مرحلهء جنین را در روشنایی علـم جدیـد دنبال می‌کنیم تا به اعجاز علمی آیات فوق بهتر و بیشتر آشنا گردیم:

1. در اولین بند از این آیات کریمه، ملاحظه می‌کنیم که قرآن اصل خمیرمایهء انسان را از گِل معرفی می‌کند. چنانکه در آیهء 14 سورهء رحمن نیز می‌گوید:

﴿خَلَقَ الإِنسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾

« انسان را از گل خشکیده‌اي همچون سفال آفرید »

این آیات کریمه دقیقاً «گِل» را به عنوان مادهء اصلی خلقـت انسـان معرفـی مـی‌کننـد و ایـن گِلی که در همه جای زمین موجود است. دانشمندان علم جدید این گِل را به آزمایشگاه بردند تا با تجزیهء دقیق آزمایشگاهی بدانند که متشکل از چـه عناصـری اسـت. آنهـا در نتیجـه گیریهـای آزمایشگاهی دریافتند که گِل متشکل از هزده عنصر است. آنگاه جسم انسـان را مـورد تجزیـه و

تحلیل آزمایشگاهی قرار داده و با شگفتی مشاهده کردند که جسم انسان نیز متشکل از همین عناصر هژده گانه می‌باشد.

علّامه شیخ محمد متولی الشعراوی مفسّر معاصر قرآن کریم، در کتاب «الادلهء المادیهء علی وجود الله» می گوید: «اینک اعجاز علمی قرآن کریم در پشت میز آزمایشگاه و در برابر چشمان مسلح علم به تجلی نشسته است. روشن است که مشاهدهء آزمایشگاهی غیر از جدال فلسفی است. اینجا فلسفه نیست و منطق هم نیست که داوری می‌نماید. اینجا اطاق آزمایشگاه است!».

شهید سیدقطب (رح) صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در ذیل آیهء 14 سورهء مبارکهء رحمن می گوید:

«تعبیری که قرآن کریم در این آیه از مادهء خلقت انسان به کار گرفته، تعبیر «صلصال» است. صلصال گِل خشک شده به نحوه یی است که اگر چیزی را به آن بزنیم از آن صدا و جرسی برمی‌خیزد. امروزه با تحلیل‌های آزمایشگاهی اثبات گردیده است که جسم انسان محتوی همان عناصر تکوینیی است که در خاک و گل زمین موجود است، چه در این تحلیل‌ها جسم انسان متشکل است از کربن، اکسیژن، هایدروژن، فسفر، کبریت، ازت، کلسیم، پتاسیم، سدیم، کلور منیزیم، آهن، منگنز، سرب، یُد، فلورین، کوپالت، زنک، سلکون و آلومینیوم؛ که این عناصر عین همان عناصر سازندهء خاک می‌باشند. هرچند میزان موجودیت این عناصر از انسان تا انسانی دیگر و همچنان از انسان تا خاک متفاوت است، اما حقیقت این است که عناصر تشکیل‌دهندهء خاک و انسان همینهاست».

❁ ❁ ❁

2. قرآن کریم در بند دوم آیهء مبارکهء 12 از سورهء مؤمنون به بیان مرحلهء دیگری از مراحل تطوّر جنین می‌پردازد:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ﴾

«سپس او را به صورت نطفه‌یی در جایگاهی استوار قرار دادیم»

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در ذیل تفسیر این آیهء مبارکه می گوید: «همان طوری که از آیهء نخست استنباط می‌شود، پیدایش جنس انسان اساساً از سلالهء خاک است و او در مسیر تطوّر طولانی مرحله به مرحلهء خویش، فاصلهء دراز میان دو نقطهء (خاک ـ انسان) را طی می‌نماید. خاک در حقیقت طور اوّلیّه نشأت آدمی است و انسان طَور اخیر و طراز تمام شدهء

خلقت وی. البته قرآن، چگونگی طیّ مسیر انسان را در فرایند تطوّر از خاک تا به انسان، به تفصیل مطرح نمی کند، بلکه آنچه را که دقیقاً مطرح می کند، سرفصل هر مرحله از مراحل تطوّر دوران جنینی اوست که اولین فصل آن قرار گرفتن نطفه در رحم مادر می‌باشد. اما اینکه تطوّر ازخاک تا به انسان چگونه انجام می گیرد، در اینجا علم است که نظریات متعددی را ارائه کرده و نردبان معینی از نشو و ارتقا را برای وصل حلقات سلسله میان خاک تا انسان، به کار گرفته است. روشن است که علم در این کوشش خود می‌تواند درست عمل نموده باشد و هم می‌شود که به خطا رفته باشد. پس شایسته نیست که میان حقایق ثابت و قطعیی که قرآن در این زمینه مطرح کرده است و میان کوشش‌های علمیی که در راستای یافتن حلقاتی معین و سیستماتیک از این تسلسل انجام می گیرد، به هر قیمت ممکن ارتباط برقرار نموده، یا این دو را به هم مخلوط گردانیم چرا که حقیقت قرآنی قطعی و ثابت است در حالی که تلاش‌های علمی تا به قطعیت نهایی خویش می‌رسند، از گزند خطاها در اما ن نمی‌مانند؛ یک نظریّهء علمی امروز اثبات می‌شود و فردا در اثر دست‌یابی بشر به وسایل وروش‌های جدیدتر، نقض می گردد.

اما همینجا بر سر این مرحله از مراحل تطوّر جنینی انسان، با یک معجزهء علمی دیگر قرآنی رو به رو می‌شویم.

قرآن در آیات (4-6) سورهء «طارق» می گوید:

﴿...يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! از یک آب جهنده آفریده شده است، آبي که از میان پشت و سینه‌ها خارج مي‌شود»

آری؛ انسان از آب جهنده یی خلق شده است که از صُلب مرد و میان استخوانهای سینهء زن بیرون می آید. نکتهء بسیار مهم این است که قرآن دقیقاً آشیانهء آب منی مرد و آب زن را معرفی کرده و می گوید که جایگاه آب منی مرد «صُلب» وی؛ و جایگاه آب نطفهء زن، میان «ترائب» وی است: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾ : «صُلب» همان استخوانهای فقاری پشت مرد است و «ترائب» استخوانهای علوی سینهء زن و این رازی است که در گنجینه‌های علم الهی بود و بشر تا نیمهء قرن بیستم هیچ چیز از آن نمی‌دانست. چنین است که علم جدیداً به این حقیقت قرآنی پی برده است که آب منی مرد در استخوانهای فقاری پشت وی و آب زن در استخوانهای علوی سینهء اش قرار دارد.

❁ ❁ ❁

3. قرآن کریم در توصیف مرحله یی دیگر از مراحل تطوّر جنین می گوید: همین که نطفه در رحم زن قرار گرفت، در مسیر تطوّر خود به خون بسته یا (علقه) تبدیل می‌شود.

﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾

«آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم»

در اینجا زمام سخن را به پروفیسر کانادایی «کیث. ل. مور» می‌سپاریم. او از مشهورترین دانشمندان جهان در علم «جنین‌شناسی»، رئیس بخش تشریح جنین در دانشگاه «تورنتوی کانادا» و رئیس اتحادیهء دانشمندان جنین شناس امریکا و کانادا است و کتاب وی در زمینهء «جنین شناسی» جایزهء اوّل جهانی را به دست آورده است.

او می گوید: وقتی جنین در شکم مادرش به رشد و نمو آغاز می کند، شکل آن شبیه علقه یا کِرم است؛ زیرا هنگامی که با اشعه از مرحلهء آغازین پیدایش جنین تصویربرداری کردند و این تصویر را در کنار تصویر «علقه» قرار دادند، مشخص شد که هر دو تصویرآشکارا با هم شباهت دارند. و چون به پروفیسر کانادایی موصوف گفته شد که «علقه» در زبان عربی به معنای خون بسته است، پروفیسر موصوف مدهوش گردیده و در اوج حیرت گفت: آنچه در قرآن ذکر شده است تنها توصیف دقیق شکل خارجی جنین نمی‌باشد، حیرت من آنگاه بیشتر می‌شود که می‌بینم توصیف قرآن شکل خارجی و تکوین داخی جنین، هر دو را در بر گرفته است؛ به دلیل اینکه ابزارهای ما نشان داده است که خون در مرحلهء «علقه» در عروق بسیار باریک جنین محبوس گردیده و در نهایت به شکل خون بسته تبدیل می‌شود. پس قرآن نه فقط شکل و تصویر خارجی جنین را در این مرحله از تطوّر آن بیان نموده است، بلکه حتی ساختار داخلی آن را نیز مشخص گردانیده است.

❁ ❁ ❁

4. قرآن کریم در توصیف چهارمین مرحله از تطوّر جنین می گوید:

﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾

«پس از آن، خون بسته را به مضغه (پارهء گوشت) مبدل ساختیم»

شیخ محمد متولی الشعراوی در تعلیقی بر این آیهء کریمه در کتاب «الادلة المادیة علی وجود الله» می گوید: دانشمندان تصویر اشعه‌یی را که از جنین در مرحلهء (مضغه) گرفته شده، با تصویر قطعه یی از خشت خام، یا خاک عجین شده مقابله نمودند، ملاحظه شد که تصویر هر دو شکل تماماً یکی است.

بلکه حتی خدای سبحان گذشته از توصیف شکل خارجی جنین به تکوین و ساختار داخلی آن نیز پرداخته است. جایی که در آیهء 5 سورهء حج می گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾

«ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته و بعداً از پارهء گوشت تمام و ناتمام ...»

و آنگاه که دانشمندان پارهء گوشت جنین آدمی را که طول آن یک سانتی متر بود، از شکم مادر بیرون آورده و در زیر میکروسکوب الکترونی تشریح نمودند، مشخص شد که بعضی از دستگاه‌های داخلی وجود جنین در حال ساخته‌شدن و بعضی دیگر آن هنوز در ساختار ابتدایی خویش قرار دارد و هنوز ساختمان داخلی آن تمام نشده است.

دقّت کنید که اگر قرآن کریم می گفت: «از پارهء گوشت تمام خلق شده»؛ این توصیف بر حقیقت ساختار جنین در مرحلهء تبدیل آن به پارهء گوشت، منطبق نمی گردید؛ زیرا چشمهای مسلح میکروسکوب‌های الکترونیکی بعداً کشف می کرد که ترتیب ساختمان داخلی «پارهء گوشت» جنینی، هنوز در تمام بخش‌هایش به اتمام نرسیده است. برعکس اگر قرآن در توصیف تطوّر جنین ازخون «بسته» به «پارهء گوشت» می گفت: «پارهء گوشت تمام خلق نشده»، باز هم این توصیف نمی‌توانست بر حقیقت تکوین آن تماماً انطباق کامل داشته باشد؛ زیرا بعداً مشاهده می شد که بخش‌هایی از این ساختار تماماً خلق شده‌اند. بنابراین، تنها توصیفی که می‌توانست در این مرحله از رشد جنین، توصیف دقیق و کاملی باشد همین توصیف قرآنی «پاره گوشت تمام خلق شده و تمام خلق نشده» است و بس. و در اینجاست که می‌بینیم باز در مرحلهء چهارم از تطوّر جنین، یکی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم در زیر دوربینهای الکترونیک به تجلّی می‌نشیند.

شیخ شعراوی می‌افزاید: دکتور «کیث. ل. مور» پروفیسر کانادایی که قبلاً نیز در این بحث از او نام بردیم، تمام تطوّرات جنین در شکم مادرش را با پیشرفته کاملاً با آنچه که قرآن کریم در این باره گفته است انطباق دارد؛ از اولین مرحلهء حیات جنینی گرفته تا آخرین مرحلهء آن، به شمول مرحلهء استخوان بندی و ...

وقتی به دکتور «کیث. ل . مور» گفته شد: آیا ممکن است پیامبر اسلام ﷺ هزار و چهار صد سال قبل، این همه تفاصیل را در مورد تطورات جنین دانسته باشند و بناءً معلومات شخصی‌شان را در این مورد ارائه کرده باشند؟ او در پاسخ گفت: محال است! زیرا در آن عصر دنیا ابداً به این حقایق آشنا نبود و حتی این قدر هم نمی‌دانست که جنین در شکم مادرش چندین مرحله از تطوّر را پشت سر می‌گذارد، چه رسد به اینکه بتوان تصور کرد که دنیا در عصر رسالت حتی مراحل این تطور را نیز به دقّت می‌شناخته است؛ کاری که علم حتی امروز هم با تمام پیشرفت‌هایی که انجام گرفته، به سادگی نمی‌تواند آن را کاملاً توصیف نماید. بلکه حتی علم تا کنون نتوانسته اطوار و مراحل رشد جنین را نامگذاری کند لذا از روی ناچاری این اطوار و مراحل را شماره‌گذاری کرده است، به گونه‌یی که پیچیدگی و ابهام در آن کاملاً مشهود و آشکار است. در حالی که قرآن کریم، علاوه بر توصیف دقیق مراحل جنین، نامها و عناوین ساده، معیّن و نهایت دقیقی را برای این مراحل نیز معرفی کرده است.

دکتور «کیث. ل .مور» می افزاید: هم اکنون این حقیقت همچون آفتاب برایم مبرهن است که به طور حتم این آیات از بارگاه خداوندﷻ به سوی محمدﷺ نازل شده است و همین امر خود برایم این حقیقت روشن و قاطع را اثبات می‌کند که محمدﷺ پیامبر خدا است. وقتی به وی گفته شد: در این صورت آیا شما به دین اسلام مشرف نمی‌شوید؟ او گفت: من آماده هستم تا در چاپ بعدی کتابهای خویش به این حقیقت اعتراف کرده و بر حقّانیت این دین مبین گواهی دهم!

همچنان در سیمینار بزرگی علمیی که مشهورترین دانشمندان علم جنین‌شناسی در سطح دنیا را گرد آورده بود، آیات قرآنیی که در بارهء تطوّر جنین آمده است بر آنان قرائت گردید. با آنکه اکثریت این دانشمندان مسلمان نبودند اما کسی از آنان به خود جرأت نداد تا بگوید که: میان آیات قرآن کریم و یافته های جدید علمی، تصادم وجود دارد. فقط یک تن از آنها به طور غیر مستقیم به مسألهء وراثت اشاره کرد و گفت: برنامهء وراثتی انسان در نطفهء مرد وجود دارد و تفاصیل انسانی که متولد می‌شود و اینکه آیا او مرد است یا زن، رنگ چشم، رنگ پوست، رنگ مو و سایر مشخصات ژنتیک وی در ژنهای وراثتی موجود است. اما او هرگز نمی‌دانست که قرآن از موضوع وراثت هم غفلت نکرده و این افتخار نیز به قرآن مربوط می‌شود. بناءً وقتی آیات مبارکهء 17 ـ 18 و 19 سورهء «عبس» بر وی تلاوت شد، فریادی از قلب وی برخاست و در تالار سیمینار پیچید. آری؛ او با ندای بلند چنین گفت:

هرگز ممکن نیست که قرآن از بارگاه غیر خداوند بزرگ بوده باشد و من به این حقیقت اعتراف می کنم!

آیات سورهء «عبس» این است:

﴿قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾

«ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می‌ورزد، از چه چیز خلق شده است؟ از نطفه‌یی، خدا این نطفه را آفرید و به دقّت همه چیز را در آن گنجانید، سپس راه (کمال) را بر او سهل و آسان ساخت» [عبس/17-20]

❀ ❀ ❀

5. با نیرومندی نهفته در این نطفهء اعجوبه، جنین این خلقت دست‌آموز تدبیر و تقدیر پروردگار، در یک خط ثابت و با یک آهنگ منظم، بی هیچ انحراف و انحنایی راه تطوّر و تکامل خویش را می‌پیماید تا آنکه وارد پنجمین مرحلهء تکاملی خویش یعنی مرحلهء استخوان‌بندی می‌شود:

﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً﴾

«پس پارۀ گوشت را به استخوان مبدّل ساختیم»

❀ ❀ ❀

6. سپس به ششمین مرحله که ایجاد پوشش گوشتی بالای استخوان است، قدم می گذارد.

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً﴾

«سپس استخوان را با گوشت پوشانیدیم»

و در اینجاست که انسان در برابر حقایق عظیم علمی دیگری از اعجاز قرآن کریم قرار می-گیرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» از جملهء آنانی است که دهشت و حیرت خود را در برابر این عظمت پنهان نموده نتوانسته و در حالی که با جملات و عباراتی خاشعانه که فقط می‌تواند از قلب و روان یک عبد عارف و یک بندهء خاشع پروردگار متعال برخیزد، آن ذات یگانه را می‌ستاید و در ادامه می گوید :

در اینجا انسان در برابر آنچه که قرآن از حقیقت ساختمان جنین مکشوف ساخته است، بی اختیار مدهوش می‌شود، چرا که این حقایق فقط در این اواخر با پیشرفت‌هایی که در علم «جنین‌شناسی تشریحی» به دست آمده، وارد حوزهء شناخت‌های بشری گردیده است. قرآن در اینجا صراحتاً می‌گوید که ساختار استخوانی جنین قبل از ساختار گوشتی آن شکل می‌گیرد. و علم با تمام تواضع در برابر قرآن زانو می‌زند تا بگوید که: بلی؛ تمام ابزارها گواهی می‌دهند که سلول‌های استخوانی جنین قبل از سلول‌های گوشتی وی شکل می‌گیرند، از آن رو که سلول‌های استخوانی غیر از سلول‌های گوشتی است. در آغاز هیکل استخوانی جنین ساخته می‌شود و بعد از آن است که سلولهای گوشتی به فعالیت ساختمانی خود آغاز می‌نمایند و حتی پیدایش یک سلول از سلول‌های گوشتی هم قبل از پیدایش سلول‌های استخوانی به مشاهده نرسیده است.

بناءً شایسته است تا یک بار دیگر با همه وجود، در برابر این آیهء مبارکه بایستیم و بخوانیم که:

«سپس گوشت پاره را به استخوان مبدّل ساختیم، و پس از آن استخوان را با گوشت پوشش دادیم»

پاک است پروردگار علیم و بزرگ است این قرآن عظیم!

❁ ❁ ❁

7. همراه با شهید سیّد قطب (رح) با سیاق قرآن می‌پیوندیم تا ببینیم که باز، این جنین بشری در شاهراه تکامل خود به کدام مرحلهء دیگر از مراحل تطوّر خویش قدم می‌گذارد.

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

«سپس (تا دمیدن روح) خلقتی دیگر انشا نمودیم؛ آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده»

و این همان مرحله‌یی است که انسان در آن دارای ویژگیهای برتر انسانی خود یعنی همان ویژگیهایی می شود که او را از قطار سایر حیوانات جدا می‌سازد از آن رو که جنین انسان در اطوار و مراحل خلقت خود با جنین حیوان کاملاً شباهت دارد. پس وجه تمایز اساسی با حیوان فقط در این نکته از آیهء مبارکه مضمر است که می‌گوید: جنین انسان خلقتی دیگر نیز دارد و در این خلقت خویش طوری دیگر از تحول را می‌پیماید که در این طور، او از حیوانات دیگر

متمایز گردیده، استعداد ارتقا و عروج را پیدا می‌نماید در حالی که جنین حیوان به همان مرتبهء حیوانی خویش باقی مانده و از ویژگیهای تکامل و ارتقا بهره‌مند نمی‌شود.

آری؛ خدای عزّوجلّ انسان را در آخرین مرحلهء تطوّر جنینی آن، خلعت دیگری می‌پوشاند که این خلعت «آدمیّت» اوست. در حالی که جنین حیوانی در همان آخرین مرحلهء تطوّر حیوانی خود متوقف می‌شود و به همین دلیل است که حیوان ـ بر خلاف آنچه پاره یی از نظریّات مادی می گویند ـ نمی‌تواند به طور میکانیکی از مرتبهء حیوانی خویش به مرتبهء انسانی تطوّر نماید؛ زیرا این دو با هم اختلاف نوعی دارند. اختلاف نوعی از آنجا پدیدار می‌شود که انسان با یک «نفخهء الهی» از سلالهء خاکی به سلالهء انسانی عروج نموده و سپس بر اثر این «نفخهء مقدّس»، جنین انسانی به «خلقتی جدید» و به ویژگیهای جدیدی آراسته می‌شود. و البته در این خلقت جدید، این تدبیر الهی و توانمندی های مطلق اوست که عمل می کند؛ چه این آرایش نوین هرگز از راه تطوّر میکانیکی انجام‌پذیر نیست.

علم جدید در این میدان نیز نه با مادّیون، که با قرآن همراه است؛ مادیون «انسان» شدن آدمی را طوری از اطوار ترقی حیوانی او دانسته و فرضیهء خویش را بر این پایه بنا می کنند که حیوان ویژگیهای تطوّر را تا بدانجا با خود حمل می کند که به مرتبهء انسانی می‌رسد در حالی که واقعیت‌های مشاهده شدهء علمی، اینگونه تفسیر میان پیوند انسان و حیوان را إبطال می‌نمایند.

مشاهدات علمی می گویند که: حیوان هرگز ویژگیهای انسانی را با خود حمل کرده نمی‌تواند، بلکه در همان حدود جنسیت حیوانی خویش متوقف می‌شود و این انسان است که ویژگیهای معینی را دارا می گردد؛ ویژگیهایی که به هیچ وجه نتیجهء تطوّر میکانیکی وی نبوده بلکه موهبت خاصّی از یک نیروی خارجی می‌باشند.

شهید سیدقطب در این باره می گوید: وقتی پای علم بشری به میان می‌آید و صحبت از آن چیزی می‌شود که امروز آن را «معجزات علم» می‌نامند، مردم از خود بی‌خود گردیده و دست و پایشان را گم می کنند. مثلاً وقتی بشر موفق به ساختن دستگاهی می‌شود که می‌تواند بدون دخالت مستقیم انسان به یک راه خاصی برود، همه انگشت حیرت به دندان می گزند. در حالی که اگر یک لحظه به مراحل خلقت و تطوّر خویش در حیات جنینی بیندیشیم، باید برای همیشه مبهوت و مدهوش باقی بمانیم. اما بشر عادت کرده است که پنجره‌های چشم و قلب خود را به روی مشاهدهء این معهجزات الهی ببندد؛ زیرا «عادت« و «الفت» حقیقت عظمت این معجزات را از قلبها و عقلهای ما ربوده است. اگر ما فقط به این نکته فکر کنیم که موجود پیچیده‌یی همچون

«انسان» با تمام ویژگیها، اوصاف و ممیزات خویش، در یک نقطهٔ نهایت کوچگی به نام «نطفـه» گنجانیده شده است که آن را چشم غیر مسلح دیده نمی‌تواند، و باز اگر در نظر بگیریم که همهٔ این خصوصیات و ممیزات، آرام آرام خودشان را در مراحـل تطـوّر جنینـی نشـان مـی‌دهنـد، بـه خصوص آنگاه که جنین از تطوّر حیوانی به معراج گاه تطور انسانی خویش قدم می گذارد. و باز اگر بیاییم و این جنین را در قامت طفلی ببینیم که نطق می کند و علاوه بر وراثت‌های عام بشـری، دارای موهبت‌های ویژه و استعدادهای منحصر به فرد خودش هم هست. و باز اگر یک بار دیگـر به عقب برگردیم و همان «نطفه» یا نقطهٔ کوچک ذره‌بینی را در نظر بگیریم که این «طفل» و این «انسان» با تمام او صاف و خصوصیاتش در همان نقطـهٔ کوچـک جـا بـه جـا شـده اسـت. آری؛ مجرد تفکّر ما در همین یک نقطهٔ ذره‌بینی، کافی است که قفل‌دلهـای مـا را بگشـاید و مـا را بـه عظمت خالق و عظمت آفرینش وی رهنمون گردد.

پروتئین نباتی و حیوانی

قرآن کریم در داستان بی‌اسرائیل و مشخصاً در آیهٔ 61 سورهٔ بقره می گوید:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَىَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ؟...﴾

«ای بنی‌اسر ائیل! زمانی را به یاد آورید که به موسی (اعتراض کرده) و گفتید: ما هرگز به یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد، پس از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند باقلا، خیار، سیر، عدس و پیاز را برویاند. موسی گفت: آیا می‌خواهید غذای بهتری را که دارید، به پست‌تر از آن تبدیل کنید؟...»

این آیهٔ کریمه با بیان یک حقیقت غذایی می گوید: غذاهایی چون بـاقلی، عـدس و پیـاز از نظر ارزش غذایی پایین‌تر از غذاهایی مانند «منّ و سلوی» است.

داستان از این قرار است که خداوند ج وقتـی بنـی اسـرائیل را از چنـگ فرعـون نجـات داد، برای آنان که در صحرای سینا سرگردان بودنـد غـذایی آمـاده از آسـمان مـی‌فرسـتاد. ایـن غـذا عبارت از «منّ و سلوی» بود؛ منّ و سلوی نوعی از حلـوی عسـلی همـراه بـا گوشـت بریـان شـده پرنده «باسترک» یا به اصطلاح محلی ما «بودنه» است.

ارزش علمی آیهٔ مبارکهٔ فوق وقتـی آشـکارتر شـد کـه علـم تغذیـه و سـلامت غـذایی بـه پیشرفت چشمگیری نایل گردید. در پرتو علم این حقیقت روشن شد که ارزش بالای غذا نـه در مقدار مواد غذایی ، بلکه در کیفیّت آن می‌باشد. کمیتهٔ علمـی بررسـیهای غـذایی در انگلسـتان،

گزارشی از دستاوردهای تازهء خود در این زمینه را انتشار داد. مهمترین موضوع این گزارش این است که ارزش مواد زلالی در کیفیت و در مقدار باهم متفاوت می‌باشد. همین گزارش می گوید که مصرف زیاد باقلی زیانبار است و حتی توصیه می‌شود که باقلی اصلاً به کودکان داده نشود چرا که مواد پروتئینی یا به تعبیر دیگر مواد زلالیی که از مهمترین عناصر سازندهء باقلی است، هرچند منبعی انرژی زا برای تولید نیرو و فعالیت در بدن می‌باشند اما در عین حال، دستگاه‌های داخلی بدن را در عملیهء تولید انرژی، خسته و فرسوده می‌سازند. از این جهت طب جدید به عنوان منبع تولید انرژی بدنی بیشتر تکیه بر مایعات را به جای حبوبات توصیه می کند. همچنان طب جدید پروتئینها یا مواد زلالی موجود در گوشت حیوانات را بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات ترجیح داده و غذاهایی را که قرآن کریم در اینجا به عنوان غذای بهتر معرفی می کند، از جملهء غذاهایی می‌داند که محتوی بیشترین مقدار ازمواد زلالی یا پروتئینی می‌باشند.

مثلاً یک صد گرام از لولبای سبز یا خشک محتوی 21 گرام از مواد پروتئینی است. پس شگفت آور خواهد بود اگر بدانیم هنگامی که یک صد گرام از گوشت «بودنه» را تجزیه کردند، عین این مقدار از مواد پروتئینی به دست آمد؛ یعنی 21 گرام کامل در یک صد گرام. اما با این تفاوت که کیفیت 21 گرم مواد زلالی به دست آمده از گوشت پرندهء فوق الذکر، خیلی بالاتر از کیفیت 21 گرم مواد حاصله از باقلی و لوبیاست .

آری؛ از نظر علمی پروتئین حیوانی بر پروتئین نباتی برتری دارد که بشر فقط در این اواخر قادر به درک حقیقت علمی مطرح شده در قرآن کریم گردیده است.

استاد عبدالرزاق نوفل در کتاب «القرآن و العلم الحدیث» به نقل از کتاب «علم الصناعات الزراعیة» می گوید: پروتئینها عبارت اند از مرکبات عضوی وازوتی. این مرکبات تنها شکل متناسب برای سهمگیری ازوت در عملیهء جذب غذا در بدن می‌باشند؛ زیرا این مرکبات عضوی در هنگام هضم به اسیدهای امینه که تعداد آنها 22 واحد است تبدیل گردیده و اسیدهای امینه هم به وسیلهء خون جذب بدن می‌شوند. قابل ذکر است که کمبود پروتئین در تغذیهء روزانه، به حالت‌های مختلف بیماری منجر می‌شود که از آن جمله بیماری لاغری و بی‌حالی «انیمیا» است.

البته پروتئینها به تبع منبعی که از آن تولید می‌شوند به دو بخش تقسیم می گردند: یک: پروتئینهای حیوانی، همچون پروتئینهای حاصله از گوشت حیوانات و پرندگان. این نوع پروتئین برای جذب در بدن کارایی و توانایی کامل دارند. دو: نوع دیگر عبارت از پروتئینهای نباتی

حاصله از گندم و حبوبات می‌باشند که این نوع برای عملیهء ترکیب غذایی در بدن صلاحیت و توانایی کامل ندارند.

علم جدید اثبات کرده است که مصرف مقادیر زیاد حبوبات، هضم آنها را در بدن دشوار ساخته و عملیهء جذب آنها را مشکل می‌سازد و در نهایت به نوعی از تسمم منجر می‌گردد که از علایم آن درشتی پوست، ایجاد اختلال در دوران خون، دردهای روماتیزمی، درشتی زبان و پوسیدگی دندانهاست.

بررسیها همچنان اثبات کرده‌اند که این مواد از نرخ‌های پایین غذایی برخوردار اند. در علم تغذیه به مقدار انرژیی که حرارت یک کیلوگرام از آب را به یک درجهء سانتی گراد بالا می‌برد، اصطلاحاً واحد «نرخ» را به کار می‌گیرند. پس در حالی که نرخ حاصله از یک گرام روغن (8/8) است، در واقع نرخ حاصله از یک گرام خرما (3/4)، یک گرم حلوا (4/8)، یک گرام باقلی (1/4) و از یک گرام پیاز فقط (0/12) است. بناءً هرگاه این اصل را در نظر بگیریم که یک انسان روزانه به سه هزار واحد نرخ غذایی ضرورت دارد، اگر قرار باشد که این سه هزار واحد را فقط از راه خوردن پیاز تأمین کند، باید حداقل روزی بیشتر از بیست کیلو پیاز را تناول نماید!

این البته تنها گوشه‌یی از آن حقیقتی است که علم توانسته است به آن دست یابد. اما یقین کامل داریم که حقایق علمی نهفته در فقط همین یک آیه از قرآن کریم، خیلی فراتر از حوصلهء درک علم با تواناییهای محدود آن می‌باشد.

از علم جیولوجی

آیات اول از سورهء مبارکهء اعلی با بیان دوره یی از ادوار تاریخ جیولوجی که به قبل از آفرینش انسان مربوط می‌شود، گوشهء دیگری از تجلیات اعجاز علمی قرآن کریم را متبلور می‌سازد. در ا ین آیات چنین می‌خوانیم:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّکَ الأَعْلَی، الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی، وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی، وَالَّذِی أَخْرَجَ الْمَرْعَی، فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَی﴾

«به نام خدای خود که برتر از همه وجود است، تسبیح بگوی، آن خدایی که عالم را خلق کرد و آن را به سامان رساند و آن خدایی که همه چیز را به اندازه و نظام آفرید و سپس در طریق کمال هدایت کرد و ان خدایی که گیاهان را از زمین برویانید و سپس آنها را خشک و سیاه گردانید»

علم جدید قدم جلو می‌گذارد تا در مقام تفسیر علمی آیات فوق الذکر قرار گرفته و بگوید: آنگاه که این کتلهء بزرگ شعله‌ور، یعنی «زمین» از خورشید جدا شد، قرنهای متعدد در فضا در حال دوران بود. همزمان با این چرخش، گرما و حرارت آن تدریجاً کم می‌شد تا آنکه در مسیر این تحول، کتلهء گاز شعله‌ور اولیه به کرهء آتش سیال و جوشانی مبدل گشت، سپس آرام آرام پوستهء خارجی آن سرد شد تا به نوعی از انجماد برسد، آنگاه گاز مشتعل موجود از زمین فاصله گرفته با فضای پیرامونی آنکه نوعاً سرد بود و با فضای دورتر از محیط زمین که سردتر از فضای زمین بود، برخورد کرد و در نتیجهء این برخورد، بارانهای شدید وسیلابهای ویرانگری در زمین به وجود آمد. در این میان کتلهء زمین همچنان بیشتر و بیشتر سرد می‌شد، سیلابها دنیا را غرق خود کردند و از آنجا که ابرهای متراکم به طور همیشه محیط زمین را در چنگال خویش گرفته بودند، شعاع و نوری هم به آن نمی‌رسید. سرانجام سیلاب‌ها عامل نجات زمین از غلاف ضخیم ابری پیرامون آن گردیدند و باناپدیدشدن ابرهای متراکم، مقدار کمی از اشعهء در حال اهتزاز خورشید به زمین رسید و آرام آرام، روز در افق پدیدار گردید. پدیده های طبیعی معروف دیگر نیز به شکل هولناکی به جنب و جوش افتادند؛ در طول هزاران سال توفانهای کشنده در آبهایی که سراسر زمین پوشیده از آن بود، جریان داشت. همزمان زلزله‌های ویرانگر و انفجارات آتشفشانی هولناکی رونما می‌گردیدند. ر نهایت همهء این پدیده‌ها دست به دست هم دادند تا قشر زمین در بعضی از جهات خویش، از سطح بحر ارتفاع پیدا نموده، قاره‌های بزرگ تشکل پیدا کنند و سلسله کوهها به وجود آیند. بادهای صرصر سرگردان، صدها سال امواج دریا را به سوی زمین می‌کشانیدند که در نتیجهء آن، سواحل به وجود آمدند. آبهای حاصله از باران درواديها به جریان افتادند. و این چنین بود که خداوند بزرگ در روند منظم یک «تطوّر»، زمین را آفرید و آن را به بحر و برّ تقسیم کرد. سرانجام کوه‌ها، اقیانوس‌ها، دریاها و جویبارها و همهء پرزه‌های متشکله حیاتی زمین، آرام آرام به جای خود قرار گرفتند.

آری؛ این روند توصیفی با این فرایند از تطوّرات در چگونگی تکوین آفرینش، می‌تواند یکی از وجوه تفسیر آیات آغازین از سورهء فوق الذکر در رابطه با خلقت زمین باشد.

«گرترود هارمان» دانشمند جیولوجست می‌گوید: «نباتات، قدیمی ترین پدیده از پدیده‌های شکل بندی حیات بر روی زمین بوده‌اند؛ زیرا حیوانات بدون نباتات قادر به زندگی در آن نیستند. از طرفی در دورهء پیدایش نبات، زمین هنوز هم در حالت اضطراب و ناهمآهنگی به سر می‌برد؛ چه با پایان یافتن موسم دورانی بارانهای زیاد، موسم دورانی خشکسالیهای طولانی فرا

می‌رسید. نباتات بر روی زمین پدیدار گردیدند، بی آنکه انسان در زراعت آن نقشی داشته باشد. و از آنجا که دمای هوا هنوز بالا بود؛ زیرا هوا کاملاً از بخار اشباع شده بود و این حالت میلیونها سال طول کشید، بناءً نباتات نیز با بهره گیری از این جو، بسیار متنوع گردیده و به طور انبوه رشد کردند، چرا که این جوّ خود به امر سرعت رشد نباتات کمک می‌کرد. در نتیجه بخش بزرگی از مین را فرش سبزی از نباتات، درخت‌ها و جنگل‌های انبوه پوشانید.

اما توفانها هنوز هم در راه بودند. توفانها می‌آمدند و در مسیر خود درخت‌ها و نباتات را از ریشه برمی‌کندند و بی آنکه کسی وجود داشته باشد تا از آنها استفاده کند، این درخت‌ها و نباتات بر سطح زمین می‌افتادند، از آن رو که حیات حیوانی هنوز بر روی زمین آغاز نشده بود. در نتیجه کتله‌های بزرگی از درختان و گیاهان، سالیان متمادی بر روی زمین افتاده و آب آنها را می‌پوشانید و در اثر به تحلیل‌رفتن آنها به مرور زمان لایه‌های خاک نباتی حاصل خیزی پدید می‌آمد که خود زمینهء رشد جنگل‌های جدید می‌گردید و باز عین عملیه تکرار می‌شد؛ توفانها جنگل‌ها را نابود می‌کردند و خاک جدید و جنگل‌های جدیدتر در راه بودند و این عملیه هزاران سال پیوسته تکرار می‌شد. قرنهای متوالی سپری شد و حجم و کثافت این نباتات به تحلیل رفته، پی هم زیاد و زیادتر و همزمان قشر خاک حاصله از آن نیز قطور و قطور تر می‌گردید و رفته رفته این خاکهای نباتی انباشته بر روی همدیگر، به کتله‌های سخت تبدیل گردیده و رنگ آنها نیز رو به سیاهی می‌گذاشت تا سرانجام به مادهء صخره‌مانند سیاهی مبدل گردید.

این مادهء صخره مانند، ذغال سنگ است که قرنها در جوف زمین باقی ماند تا سرانجام انسان آمد و آن را کشف کرد و از آن به صورت یک ماده مهم انرژی زا بهره‌برداری نمود.

آیا این همان چیزی نیست که قرآن کریم در آیات فوق از آن سخن می‌گوید؟ دقّت کنید که قرآن چه می‌گوید؛ قرآن می گوید: خداوند متعال در سیر تطوّر آفرینش زمین، گیهان را آفرید و سپس آنها را به مادهء خشک سیاه«غثاء أحوی» مبدّل گردانید. ملاحظه می کنیم که تعبیر قرآنی از این ماده: «غثاء» و «أحوی» است. غثاء: مادهء خشک و سخت را گویند؛ و أحوی: رنگ سبز تیرهء مایل به سیاهی.

بررسیهای دانشمندان از مناطق ذغال سنگ زمین، و آزمایشهای انجام یافته به وسیهء ابزارهای میکروسکوپی و دستگاه‌های تابش اشعه، بر روی طبقات تشکیل دهندهء این ماده نیز نشان داد که ذغال سنگ اصلاً از همین نباتات پدید آمده است و از آغاز عملیهء شکل گیری این ماده،250 میلیون سال می‌گذرد. همچنان این بررسیها نشان می دهد که رشد نباتی در زمین

قبل از آنکه موجودات زنده در آن آفریده شوند و از نباتات موجود در آن بهره برند، 35 ملیون سال ادامه داشته است. اما ضخامت وچگالی این نباتات انباشته شده در بطن زمین در گذار این میلیونها سال، هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم: دانشمندان انبار ذغال سنگ موجود در جوف زمین را 8 بلیون تن تخمین کرده‌اند که این مقدار، برای برآوردن نیازهای بشر برای مدت بیش از چهار هزار سال کفایت می کند. البته این امر، بر فرض استمرار میزان کنونی استهلاک ذغال سنگ است که هم اکنون به میزان دو هزار میلیون تن درسال تخمین زده می‌شود.

بلی؛ این همان «غثاءأحوی» و این اکتشافات هم حکایتگر تاریخ تکوین دوره یی از دوره‌های آفرینش زمین و آنچه که بر روی روی زمین گذشته است، می باشد که قرآن کریم چارده قرن قبل آن را مطرح نموده، اما دانش جیولوجی در این اواخر به آن دست یافته است. آری؛ به آن دست یافته است تا معجزهء دیگری از معجزات علمی قرآن کریم را نمایان سازد.

عالم مرئی و عالم نامرئی

در اولین آیه از قرآن کریم چنین می‌خوانیم:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«ثنا و ستایش جملگی از آن خدای پرورش دهنده عالمیان است»

لفظ «عالمین» که جمع «عالَم» است، در 73 آیه از قرآن کریم تکرار شده است. مفسران در بیان تفسیر «عالَمین»، عالَم را به دو بخش عالَم علوی و عالَم سفلی تقسیم نمودند: عالَم علوی در این تفاسیر شامل کائنات فوقانی زمین همچون کواکب و افلاک و ماه و خورشید ... و خلاصه همهء آنچه که در آسمانهاست، می‌شود و عالَم سفلی شامل موجودات روی زمین و اندرونی آن؛ همچون دریاها و مخلوقات داخل آنها، معادن، نباتات، حیوانات و انسان است.

اما آیا هستی فقط منحصر به همین دو عالم است؟ و آیا مراد قرآن کریم از «عالَمین» هم فقط همین محدودهء معین می‌باشد؟ سؤالی است که باید در برابر آن اندکی درنگ کرد.

پیشرفت‌های شگرف در عرصهء علوم، این نتیجهء مثبته را به دست داده است که هستی در کل منقسم به دو عالَم است، که این دو عالَم یکی «عالَم مرئی» و دیگری «عالَم غیر مرئی» است؛ عالَم مرئی همان عالَمی است که انسان با چشم عادی یا با چشم مسلح آن را می‌بینند که این عالَم، تمام عرصهء مشاهدات انسان را در علیا و سفلی، در آسمانها ، زمین، زیر زمین و همهء عرصهء مشهود برای انسان، در بر می گیرد. عالَم غیر مرئی نیز امروزه دیگر حقیقتی است که شک بردار و جدال برانگیز نیست. تا بدانجا که دانشمندان عصر حاضر نیز بر آنند که این عالَم، بسیار

وسیع تر، عظیم تر و مزدحم تر از عالَم مرئی می باشد چندانکه عرصهء نادیدنیها و ابعاد آنها گسترده تر از آن است که بتوان تصوّر کرد.

بر این اساس است که علم جدید هم اکنون در صدد آن است تا با کشف آثار عالَم غیر مرئی، ابعادی از این هستی بزرگ را درنوردد. از جملهء این پدیده ها یکی هم دنیای «اشعه» است. اخیراً دانشمندان علم «نور» به وجود اشعهء غیر مرئی در کنار اشعهء مرئی پی برده‌اند. «ادیت راسکین» یک تن از این دانشمندان است؛ او می گوید: زمانی که ما میان اشعهء مرئی با اشعهء غیر مرئی مقایسه می کنیم، درمی‌یابیم که اشعهء مرئی فقط جزء کوچکی از حقیقت کلی «نور» می‌باشد. از این جهت علم جدید هم اکنون دریافته است که به کارگیری واژهء «نور» یا اصطلاح «شار نورانی»، یا «اشعاع» نمی‌تواند تعبیر دقیق و کاملی از حقیت نور باشد و به همین دلیل، هم اکنون اصطلاح «انرژی اشعاعی» وارد عرصهء کاربردی این علم گردیده است تا این اصطلاح بتواند تمام اشکال اشعّه، اعم از مرئی و غیر مرئی آن را در بر گیرد.

از جملهء اشعّهء غیر مرئی می‌توان از اشعهء «سینی» که به نام «چشم سوم انسان» معروف گردیده است، یا از اشعهء «رنگتن» که از نام کاشف آن أخذ شده است نام برد. این اشعه جداً نیرومند بوده و قادر اند تا اشیایی را که نور نمی‌تواند به داخل آنها نفوذ نماید و یا چشمان ما قادر به رؤیت آنها نیست، شگافته و به درون آنها نفوذ نمایند. این اشعه دارای امواج نهایت کوتاه و ده‌هزار بار کوتاه‌تر از طول موج نور مرئی می‌باشند.

در دنیای اشعهء غیر مرئی می‌توان از اشعهء ماورای بنفش که طول موج زیادتری از اشعهء سینی دارند، و همچنان از اشعهء مادون قرمز که در اصل امواج حرارتیی هستند که ما آن را احساس می کنیم اما نمی‌بینیم، نام برد. این اشعهء مختلف النوع در عین حالی که به اعصاب و عضلات ما دسترسی دارند اما در فیلم‌برداری ظاهر نمی‌شوند؛ زیرا اشعه یی هستند غیر مرئی که انسان آنها را در شناخت و درمان امراض، در تغذیه، صنایع سبک و سنگین، صنایع نظامی ... و غیره مورد بهره‌بردای قرار داده است.

از اشعهء غیر مرئی که بگذریم، به امواج رادیو و رادار می‌رسیم که این امواج نیز غیرمرئی هستند. امواجی که تنها وجود اشیا را کشف نمی کنند، بلکه حتی مکان دقیق آنها را نیز ضبط می‌نمایند و مدت‌هاست که این امواج وارد حوزهء بهره‌برداری بشر گردیده اند.

همچنان علم جدید، مواد حیوی غیر مرئیی همچون میکروب‌ها و ویروس‌های مختلف النوع را نیز کشف کرده است، که آثار خطیر و زیانبار آنها هم اکنون روشن می‌باشد اما علم به رؤیت

این مواد حیوی قادر نگردیده است، نه فقط به این دلیل که این اشیاء نهایت کوچک اند، بلکه بیشتر به این دلیل که این مواد اکثراً غیر مرئی می‌باشند.

اما در ارتباط با چند و چون این عالَم غیرمرئی و عناصر تکوینی آن، باید گفت که: دانشمندان سخت در تلاش اند تا بررسیهایی را در این میدان به ثمر رسانند. از شمار نخستین کسانی که این بررسیها را آغاز کرده اند، دکتور «اوستی» در فرانسه، «لوردرالی» و «چارلز هوب» در انگلستان و پروفیسر «جوزیف سل» در آلمان بودند که مجلهء انگلیسی «اخبار علم» از سال 1940 به این سو، بررسیها و تحقیقات دانشمندان در این عرصه را پیوسته منتشر نموده است.

و تا شما در قضاوت عجله نکرده‌اید، بگذارید همه با هم بدانیم که تقسیم عالَم به دو عالَم مرئی و غیر مرئی، تقسیم علم نبوده، بلکه این معجزهء دیگری از معجزات قرآن کریم می‌باشد؛ جایی که در آیات 38 و 39 از سورهء «حاقّه» با روشنی تمام می گوید:

﴿فَلا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ، وَمَا لا تُبْصِرُونَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾

«قسم به آنچه که شما می‌بینید و قسم به آنچه که شما نمی‌بینید، همانا قرآن وحی الهی بر رسول بزرگوار است»

البته چون بحث بیشتر در این زمینه فراتر از حوصلهء این رساله است، لذا در حوزهء عالَم غیر مرئی مادّی به همین مقدار اکتفا نموده و به ذکر نمونهء عظیم تر از این عالم که عالَم «روح» است می‌پردازیم. با یقین به این حقیقت که با پیشرفت‌های علمی و وسیع‌ترشدن افق بینش بشر، روز تا روز اعجاز آیات مبارکهء 38 و 39 از سورهء «حاقّه» روشن‌تر شده و بشر به این حقیقت آشناتر می‌شود که حوزهء موجودات، فراتر از حوزهء مدرکات اوست.

از عالم روح

از جملهء عوالم غیرمرئی که اخیراً علم ازراه‌های تجربی به وجود آن پی برده است، وجود «روح» است. امروزه علما و دانشمندان زیادی در غرب، دست اندرکار بررسیهای روحی بوده و جمعیّت‌ها و انجمن های متعددی را در این زمینه تشکیل داده‌اند. حتی آنها از این محدوده پا را فراتر گذاشته و کوشیده اند تا از طریق مدیومها یا وسیطه‌های روحی پاره یی از تظاهرات ارواح را عکس برداری نمایند، که نگارنده در کتاب «الانسان روح لا جسد» تألیف دانشمند معروف مصری «دکتور رؤوف عبید» نمونه‌هایی از این تصاویر را مشاهده نموده و ده‌ها شهادت علمی مجامع و گروه‌های «روحی» را در این باره مرور کرده است.

در این کتاب شما با دانشمندان مادی زیادی رو به رو می‌شوید که با شک و انکار تمام به سوی دانشمندان مدعی وجود روح روی آورده، اما پس از مشاهدهء مدیوم ها و رؤیت عینی آثار و تظاهرات ارواح، خود از مبلغان بزرگ و جود روح گردیده‌اند. اخیراً باخبر شدم که این کتاب به وسیلهء دانشمند ایرانی آقای «کاظم خلخالی» به فارسی نیز ترجمه شده و در دو مجلد با قطع بزرگ منتشر گردیده است، که جویندگان این مبحث خود می‌توانند رأساً به آن مراجعه نمایند.

آری؛ در عالم غیر مرئی می‌توان از عالم «روح» نام برد. اخبار علمیی که بعد از انفجار بمب اتمی در هیروشیما منتشر گردید، حاکی از آن بود که مردم جاپان اشباح پلها و ساختمانهای ویران شده را پس از انفجار بمب اتمی مشاهده می‌کردند. دانشمندان ماوراء طبیعی در مقام تفسیر این اخبار گفته‌اند که این مشاهدات، نشان‌دهندهء وجود پدیده یی است که آن را انکسار در اهتزاز روحی می‌نامند. پدیده یی که به انسان امکان می دهد تا برای چند لحظه، عوالم روحی را مشاهده نماید.

همچنان بسیاری از کسانی که به کثرت در کوه‌های همالیا به کوه‌گردی می‌پردازند، از مشاهدهء مناظر معین و پرندگان و اشکال عجیب و غریبی سخن می‌گویند که البته این امر را نمی‌توان به وجود اختلال در اعضای و ظیفوی مغز و حواس آنها نسبت داد؛ زیرا دستگاه‌های دقیق همراهشان نشان می‌دهد که آنان در حالتی کاملاً طبیعی به سر می‌برند.

از دلایل وجود عالم غیرمرئی، وضعیّت شخص در حال احتضار است. انسان در حال احتضار از خود حرکاتی مانند تبسّم، یا بدخلقی نشان می‌دهد و احیاناً نام کسانی از دوستان یا اقربای خویش را که قبل از او به دیار اموات شتافته‌اند، بر زبان می‌آورد که این حالت غالباً نشانه یی بر فرارسیدن مرگ اوست؛ زیرا در این هنگام، روح شخص محتضر در میان دو عالَم یعنی عالَم مرئی و عالَم غیر مرئی در حال تردد است.

شهید سید قطب (رح) در تفسیری بر آیهء کریمهء 38 از سورهء «الحاقّه» می گوید:

«این آیهء کریمه با پیش‌کشیدن عالَم غیرمرئی، قلب و احساس انسان را با خود به ماورای حدود و ثغور ادراکات محدود بشری وی می‌برد تا از این طریق، آفاق و ابعاد جهانبینی او و از هستی و حقیقت را توسعه دهد. این آیهء کریمه به انسان می‌آموزاند که هرگز نباید زندانی دیدنیها و اسیر مدرکات عقلی محدود و بستهء خویش باشد؛ زیرا هستی وسیع‌تر و حقیقت بزرگتر از این شبکهء محدود شناخت‌های انسانی اوست که از نیروی معین و متناسب با مأموریت خود در این کائنات برخوردار اند و نه بیشتر ازآن؛ این مأموریت همانا خلافت وی در روی زمین است. اما این انسان

می‌تواند در عین این محدودیت‌های خویش، به آفاق و عوالم غیر محدود دیگری نیز سیر و سفر داشته باشد آنگاه که به این حقیقت باور نماید که در ورای این محسوسات محدود وی، عوالم و حقایق بسیار بزرگتری هم وجود دارند که اصلاً این عوالم را نمی‌توان با عوالم محسوس او مقایسه کرد. و در این هنگام است که انسان می‌تواند بر تنگنای وجود خویش غلبه نموده و از زندان محدودیت‌های خود بیرون رود وبا سرچشمه‌های راستین معرفت و حقیقت رابطه برقرار نماید.

پس آنانی که خویشتن خویش را در حصار محسوسات و مدرکات بشری زندانی می‌سازند، بدون شک مسکین اند. البته ما در مقاطع مختلف تاریخ بشر، با بسیاری از این زندانیان مسکین که زندانبان خویشتن خویش اند، رو به رو می‌شویم؛ آنانی که نه فقط روزنه‌های نور و معرفت را بر عالم جان و روان خویش بسته‌اند، بلکه حتی می کوشند تا دیگران را نیز در این زندان با خود محصور و مقید گردانند.

اما شگفتا که «علم»، یعین همان چیزی که این زندانیان، قبل از «حقیقت» به آن ایمان آورده‌اند، در قرن بیستم خودش را از حصارهای سنگینی که در خلال دو قرن گذشته با غرور تمام بر گرداگردش کشیده بود آزاد می‌سازد و از طریق آزمایش‌ها و مشاهدات معیّن خویش به عالم نور و عالم حقیقت می‌پیوندد. البته این آغاز بیداری علم و به هوش آمدن آن از سکرات غروری است که گرفتار آن شده بود.

آری؛ علم هم اکنون به محدودهٔ کار خویش آشنا گردیده و با تجربه دریافته است که این ابزارها و ادوات محدود، می توانند او را در این گردونهٔ هستی به عالم غیر محدود رهنمون شوند و در اینجاست که «علم» با تواضعی مؤمنانه و خشوعی عارفانه، پرچم دعوت به سوی «ایمان« را بر می‌افرازد.

به همین دلیل است که دانشمندی چون «الکسیس کاریل» را می‌بینیم که با همهٔ تبحر در میادین علوم تجربی، سرانجام به این نتیجه می‌رسد که : «دنیا در فراخنای عظیم خویش، پر از عقل‌های فعالی غیر از عقل‌های ما است و عقلی ابدی بر مقدرات همه عوالم مسلط است؛ چه آن عوالمی که بر ما آشکار می‌باشد و چه آن عوالمی که از دیدگان ما پنهان و در پردهٔ حجاب قرار دارند. شعور به «قداست» توأم با دیگر نیروهای فعال روحانی، دارای نقش ویژه یی در زندگی ما است؛ زیرا این شعور است که ما را با افقهای پنهان و عظیم عالم روح مرتبط می‌سازد».

دانشمند دیگری مانند «دی.نوی» می گوید: «بسیاری از افراد با هوش و دارای حسن نیّت را می‌بینیم که دراین تخیل به سر می‌برند که گویا نمی‌توانند به خدای عزّوجلّ ایمان داشته باشند؛ به این دلیل که نمی‌توانند او را درک کنند. در حالی که انسان امانتدار که خود را در عرصهٔ شوق علمی به این میدان افکنده است، لزوماً مجبور نیست تا خدای عزّوجلّ را درک و یا تصوّر نماید، مگر به همان اندازه که یک دانشمند طبیعی ملزم به درک و تصوّر نیروی برق است؛ زیرا تصوّر و درک انسان در هر دو حالت ناقص و نارسا می‌باشد، چه همان طور که انسان از درک و تصوّر خدای عزّوجلّ ناتوان است، همانسان از درک و تصوّر جوهر مادی نیروی برق نیز عاجز و ناتوان می‌باشد! اما با این حال، آثار وجود برق از آثار وجود یک قطعه چوب که با همهٔ کیان و جسامت مادی خویش در برابر ما قرار دارد، نیز ثابت‌تر و روشن‌تر است».

دانشمند طبیعی دیگری همچون «سیر آرتر تومسون» مؤلف اسکاتلندی مشهور می گوید: «ما در زمانی به سر می‌بریم که در آن کرهٔ زمین کدر، شفاف گردیده و اثیر (موج) کیان مادی خویش را از دست داده است؛ پس زمان ما دیگر برای فروروی در تأویلات مادی، صلاحیت چندانی را دارا نیست».

همین دانشمند در مجموعهٔ «علم و دین» خود می گوید: «عقل متدین امروز نباید برای این امر متأسف باشد که دانشمند طبیعی از طبیعت فارغ نمی‌شود تا به پروردگار طبیعت بپردازد؛ زیرا پرداختن به ماورای طبیعت بزرگتر از آن است که بتواند وجههٔ همّت وی قرار گیرد. شاید اگر دانشمندان بخواهند تا از طبیعت مافوق آن را استنتاج نمایند، نتیجه جدّاً از مقدمه بزرگتر باشد، مگر انصافاً ما باید به یک حقیقت غبطه خوریم و آن این است که دانشمندان علوم طبیعی این زمینه را برای گرایش دینی آماده ساخته اند تا این گرایش بتواند در فضای علم نفس بکشد؛ چرا که همچو امکانی در روزگار پدران و اجداد ما هرگز میسّر نبوده است. پس اگر بحث در بارهٔ خداوند جلّ جلاله کار دانشمندان طبیعی نیست، آنچنانکه «مستر لانگدون» در کتاب خود به غلط چنین می‌پندارد، ما بر عکس وی معتقدیم که در حقیقت بزرگترین خدمتی که علم انجام داده است، رهبری و راهنمایی انسان به سمت و سوی یک تفکّر برتر و قدسی تر از خدای عزّوجلّ است. و اگر بگوییم که : علم برای انسان، آسمان و زمین جدیدی را ایجاد کرده است و از همین روی وی را به سمت غایهٔ تلاشهای عقلی وی برانگیخته است، هرگز سخنی به گزاف نگفته ایم.

آری؛ تا به خود می‌آییم ناگهان متوجّه می‌شویم که این انسان، صلح و سعادت را درنمی‌یابد مگر در آنجا که ماورای میدان فهم اوست و آن هم فقط در آستانهٔ در ایمان و اطمینان به خدای بزرگ دست یافتنی است و بس!».

دانشمند دیگری مانند «ا. کرسی موریسون» رئیس اکادمی علوم در نیویورک و مؤلف کتاب مشهور «علم به سوی ایمان فرا می‌خواند» را می‌بینیم که می‌گوید: «بدون شک ارتقای حیوانی انسان به سطح یک موجود دارای شعور و تفکّر، گامی بسیار بزرگتر از آن است که از طریق تطوّر مادی انجام پذیرفته و در آفرینش وی منظوری ابداعی وجود نداشته باشد. پس اگر به واقعیت این سخن ما را پذیرفته باشید، می‌توانیم بگوییم که انسان با داشتن این صفت، خود یک کارگاه عظیمی است. اما سؤالی که باز لاینحل باقی می‌ماند این است که چه کسی این کارگاه را اداره می‌کند؟ زیرا انسان بدون آنکه اداره شود مفید فایده نیست. باید گفت که علم این علت اداری را، علتی مادی نمی‌پندارد. حقیقتاً ما حالا به درجه یی از تقدم رسیده‌ایم که باور کنیم، این خداوند بزرگ است که شعله یی از نور خود را به این انسان بخشیده است».

این چنین است که مشاهده می‌کنیم علم آرام آرام برخاسته است تا با گامهای خود از زندان مادیّت و چهاردیوار آن بیرون رفته و در فضای بی نهایتی که قرآن کریم در آیهٔ 38 سورهٔ «الحاقّه» و آیات مانند آن ترسیم نموده است به سیر و سفر بپردازد. و اگر باز هم در میان ما کسانی از مدّعیان اندیشه وجود داشته باشند که هنوز هم تحت پرچم علم با هر دو دست پنجره‌های نور را بر روی خود و اطرافیان خویش ببندند، ما با باور کامل به آنان می‌گوییم که: شما در ارتجاع و عقب ماندگی کامل قرار دارید از علم؛ و در عین زمان در تخلف و عقب ماندگی کامل قرار دارید از دین. همچنان در تخلف و عقب‌ماندگی شعوری قرار دارید از آزادی و ممارست آزادانهٔ آزادی در شناخت حقیقت؛ و در تخلف و عقب ماندگی کامل قرار دارید از آن جایگاهی که شایستهٔ شأن موجود با کرامتی مانند انسان است!

شیخ محمد متولی الشعراوی مفسر معاصر قرآن کریم در تفسیری بر آیات سورهٔ مبارکهٔ «الحاقّه» می‌گوید:

«ثبوت علمی دنیای غیرمرئی، این نتیجهٔ کلی را به دست می‌دهد که عدم ادراک وجود یک چیز، لزوماً به معنی عدم وجود آن چیز نیست. پس اگر خداوند بزرگ برای ما از فرشتگان و شیاطین و بهشت و دوزخ سخن می‌گوید، ناگزیر باید به وجود این اشیا باور کنیم. نه فقط به این دلیل که او از وجود این اشیاء خبر داده است، بلکه به این دلیل نیز که خدای متعال بر وجود عالم

غیب برای غیر مؤمنان هم دلیل مادی ارائه کرده و آنان را در این میدان به مبارزه فرا خوانده است.

به عنوان نمونه، از میکروبها این موجودات دقیق و ذره‌بینی یاد می کنیم. در حالی که این موجودات در تمام طول عمر بشر همراه وی بوده اند اما ما فقط در این اواخر بعد از آنکه دانشمندان به کشف میکروسکوب‌های الکترونی موفق گردیدند، به وجود آنها پی برده و موجودات عجیبی را دیدیم که نه تنها دارای شکل، حرکت، حیات و توالد و تناسل می‌باشند بلکه به علاوه راه نفوذ به درون جسم انسان را به خوبی بلد اند و می‌دانند که چگونه خود را به خون وی رسانده و با کرویات خون درافتند و غوغایی بزرگ را در وجود انسان بر پا کنند؛ این دنیای بزرگی که تا صد سال قبل به کلی از دیدهٔ ما پنهان بود. اما آیا همینکه میکروب ازدیدهٔ ما پنهان بود، به معنی آن است که صد سال قبل وجود خارجی نداشت؟ هرگز! میکروبها وجود داشتند و وظیفهٔ خود را در کارگاه هستی نیز انجام می‌دادند.

به این ترتیب، ملاحظه می کنیم که کشف میکروب دلیلی از دلایل مادی پروردگار متعال بر وجود عالَم غیب و عالَم غیر مرئی است. پس پروردگار متعال با کشف پدیده‌هایی از این دست، آشکارا این حقیقت را برای ما بیان می کند که ساحهٔ مدرکات ما بسیار تنگتر از ساحهٔ موجودات است و عدم ادراک ما از وجود اشیاء، به معنی عدم وجود آنها نیست.

از میکروب می گذریم و به یک قطره آب نگاه می کنیم. اگر یک قطره آب را در زیر میکروسکوب قراردهیم، دنیای عجیبی را در اندرون آن مشاهده می کنیم؛ دنیایی از حیات و حرکت و فعالیت و جنب و جوش که ما تا یک قرن قبل حتی از وجود آن هیچ آگاهیی نداشته ایم. اما آیا این عدم آگاهی ما به معنی عدم وجود این پدیده‌ها بود، یا که این حقایق وجود داشتند، اما ما به درک آنها قادر نبوده ایم؟

و اگر باز ساحهٔ دیدمان را به تمام کائنات گسترش دهیم، می‌بینیم که تمام کائنات گواه بر این حقیقت است که «وجود» یک چیز است، و ادراک ما از آن تماماً یک چیز دیگر. پس برای آنکه یک موجود وظیفهٔ خود در کارگاه هستی را انجام بدهد، حتماً ضروری نیست که ما از وجود آن درک و آگاهی قبلی داشته باشیم، چرا که کائنات غیرمرئی هرگز حیات و هویّت خود را از قوهٔ مدرکهٔ ما دریافت نمی کنند به طوری که اگر ما از وجود آنها با خبر نباشیم، سر به زانوی عدم بگذارند و از ایفای نقش خود در عرصهٔ خلقت کنار بروند.

به ماهواره و اقمار مصنوعی می‌نگریم. آیا صد سال قبل کسی فکر می کرد که روزی انسان بتواند واقعات روی زمین را درهمان لحظهء وقوع آنها، از طریق صفحهء تلویزیون مشاهده نماید؟ طبعاً چنین تصوّری بعید از امکان تلقی می‌شد.

لیکن خدای عزّوجلّ جلوه یی از علم بی کران خود را به سوی ما فرستاد تا بتوانیم بفهمیم که در این کائنات ویژگیها و امکاناتی وجود دارد که حتی به ما امکان مشاهدهء یک رویداد را از فاصلهء هزاران مایل می‌دهد.

اما سؤال این است که چگونه انسان توانست به این پیشرفت علمی دست یابد و مثلاً ماهواره را به کار گیرد؟ آیا انسان غلاف جوّی جدیدی را خلق کرد که این غلاف جوّی جدید بتواند تصویر را به سویش انتقال بدهد؟ آیا انسان مواد دیگری را از بیرون کرهء زمین به استخدام خویش گرفت تا بتواند چنین اقماری را بسازد؟ طبعاً پاسخ منفی است. و حتی بزرگترین فرد ملحد و مادی گرای روی زمین هم نمی‌تواند ادعا کند که انسان خود خالق این ویژگیها و توانایی هاست، بلکه غلاف جوی و مواد مورد ضرورت در ساخت اقمار مصنوعی از هنگام خلقت زمین در آن وجود داشته‌است ولی این ویژگیها و این مواد از حوزهء ادراکات ما پنهان بوده و در عالم غیب نسبی قرار داشته‌اند. و هنگامی که خداوندﷻ اراده کرد تا این حقایق را بر ما مکشوف گرداند، ما توانستیم فرمول‌های آنها را کشف کرده و آنها را به استخدام بگیریم.

بی شک یکی از حکمت‌های اکتشافات جدید علمی از نقطه نظرسنت‌های پروردگار، اثبات عینی این حقیقت برای بشر است که ساحه و گسترهء وجود، فراتر از ساحه و گسترهء عقل و درک وی می‌باشد و او باید بداند که دنیای غیب یک حقیقت است هرچند که این حقیقت، در ساحهء درک و آگاهی وی قرار نداشته باشد.

و باز اگر به آسمان نگاه کنیم، می‌بینیم که هر زمانی که ما توانسته ایم تلسکوب‌های قوی‌تر و بزرگتری بسازیم، همانگاه نیز توانسته ایم تا اجرام آسمانی جدیدی را کشف کرده و آنها را برای اولین بار ببینیم. پس آیا این اجرام آسمانی قبل از کشف تلسکوبهای ما وجود خارجی نداشته و وظیفهء خود را در کارگاه هستی انجام نمی‌داده‌اند؟ طبعاً هم وجود داشته‌اند و هم مأموریت خویش را در کائنات انجام می‌داده‌اند اما خداوند بزرگ وجود آنها را تا میعاد معینی از دیدگان ما غایب نگه داشت و آنگاه که زمان معیّن آن فرا رسید، آنها را برای ما مکشوف گردانید تا بدانیم که دنیای غیب، هم وجود داشته و هم مأموریت خود را در کارگاه خلقت

پروردگار انجام می‌داده است و ابداً منتظر این باقی نمی‌مانده تا ما از وجود آن درک و آگاهی قبلی پیدا کنیم.

شیخ شعراوی در ادامهٔ تفسیر آیات 38 و 39 سورهٔ «الحاقّه» می‌گوید: نهایتاً اینکه خدای عزّوجلّ زندگی خود انسان را نیز شاهدی بر موجودیت عالم غیب قرار داده است تا این انسان در روز قیامت نگوید که: ای بار خدایا! اگر دلیلی عقلی بر وجود عالَم غیب را برایم ارائه می‌کردی، بیشک من ایمان می‌آوردم.

آری؛ زندگی انسان خود شاهد این حقیقت می‌باشد چرا که خداوندﷻ فقط به انسان توانایی آن را داده است که تمدنها را از نسل‌های قبلی تحویل گرفته و خود هم بر آنها بیفزاید. در حالی که چنین توانایی از تمام مخلوقات دیگر سلب گردیده است. از این جهت ما می‌بینیم که مثلاً حیات حیوانات از همان ابتدای خلقت تاکنون، همان حیات اوّلیه بوده و هیچگونه پیشرفتی در آن رونما نگردیده است. مثلاً هیچ گاه نشنیده ایم که اجتماعی از بوزینه‌گان برای بررسی راه‌های ارتقای سطح زندگی شان تشکیل شده باشد و مثلاً در مناطق استوایی که دارای درجهٔ حرارتی بالاست، وسایل سردکننده را برای رفاه حال آنان به کار گرفته باشد. همچنان نشنیده‌ایم که گروهی از حیوانات قطبی در یک گردهمایی، راه‌های مقابله با سرمای کشندهٔ منطقهٔ قطبی را بررسی نموده باشند.

لیکن انسان کاملاً یک حقیقت جداگانه است. بدان جهت که خداوندﷻ فقط برای عقل بشر این امتیاز را داده است که وارث تمدن بشری باشد. بنابراین نسل‌های جدید بشری زندگی خود را از همانجایی آغاز می‌کنند که نسل‌های قبلی به آخرین نقطهٔ آن رسیده‌اند. سپس این نسل‌های جدید بر حجم و کیفیت مدنیت نسلهای قبل می‌افزایند. و از آنجا که توانایی عقلی بشر بر استیعاب و پیمایش میدانهای جدید علمی بسیار گسترده است پس می‌توانیم بگوییم که هر نسل بشری چیزهای جدیدی را می‌داند که برای نسل قبلی جزء عالَم غیب بوده است و حق تعالی برای هر نسل بشری اسرار و رموزی از کائنات خود را می‌نمایاند که برای نسل قبل از آن هویدا نبوده است. و اگر نسل حاضر را نسل کامپیوتر می‌نامند، شما باید باور کنید که خداوند بزرگ برای نسلهای بعدی اسرار و رموزی از این خلقت خویش را مکشوف خواهد ساخت که نسل کامپیوتر در آن زمان جزء آثار باستانی به حساب خواهند رفت و به موزه‌ها و بایگانی‌ها گذاشته خواهند شد. پس هر چه زمان به پیش رود، سرعت سیر تمدنهای بشری نیز افزایش خواهد یافت.

اما سؤال این است که چرا خداوند‌ﷻ تنها به انسان توانایی این همه ارتقای علمی را داده است؟ پاسخ این است که اعطای این موهبت برای انسان یعنی این موجودی که در میان ایمان و کفر مختار آفریده شده، بدان جهت است تا او به خوبی بداند و آگاه باشد که جمود فعلی حاکم بر عقل‌های منجمد در امر انکار عالم غیب، یک خرافه بیش نیست چرا که همین انسان، امروزه اموری را در متن زندگی خود احساس می‌نماید که تا دیروز نسبت به او و نسبت به حوزهء درکش، در عالم غیب قرارداشته اند و او در هر گامی که به سوی کشف محهولات به جلو برمی‌دارد، پرده‌یی از پرده‌های عالم غیب را به عقب می‌زند. بناءً اینها همه دلایل مادیی است که پروردگار متعال بر وجود عالم غیب برای ما ارائه نموده است.

آری؛ ارائه نموده است تا اگر از عالم عظیم غیب، از جنت و نار و فرشتگان و ... برای ما خبر می‌دهد، بی درنگ به انکار آنها برنخیزیم بلکه به وجود آنها ایمان آوریم. و ایمان آوریم به اینکه توانمندیهای فعلی ما، به حقیقت و کُنه این عوالم دسترسی ندارد، اما یقیناً بسیاری از این عوالم غیب در دنیای دیگر بر ما مکشوف خواهد گشت، آنگونه که به نیروی علم در این دنیا نیز عوالم غیبی بسیاری بر ما مکشوف گردید.

و اما تصور نکنید که قرآن از این پیشرفت‌های علمی غافل مانده است. توجّه کنید به اعجاز علمی آیهء 53 ازسورهء «فصلت» که می گوید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

«در آیندهء نزدیک به انسانها آیات و نشانه‌های قدرت خویش را در آفاق و انفس آشکار خواهیم ساخت تا برای آنها روشن شود که خداوند بر حق است»

« وَمَا تَحْتَ الثَّرَى »

با شیخ شعراوی در بحث عالَم غیب و اعجاز علمی قرآن در این میدان باقی می‌مانیم؛ او می گوید:

اگر باز هم می‌خواهید تا از یک دلیل غیبی دیگر که در عین حال جلوه یی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم را به نمایش می گذارد سخن بگوییم پس اینک توجّه کنید به آیهء 6 از سورهء مبارکهء «طه» که می گوید:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى﴾

«هر چه در آسمانها و در زمین و در میان آنها و یا درون کرهء خاک موجود است همه ملک اوست»

چنانکه ملاحظه می کنیم خدای عزّوجلّ در این آیهء کریمه از موجودات و مخلوقات درون کره زمین به «مَاتَحْتَ الثَّرَی» تعبیر نموده است، اگر ما چهارده قرن قبل را که زمان نزول قرآن است در نظر بگیریم، می‌دانیم که در طول این قرنهای متمادی کسی از مفاهیم و مصادیق «مَا تَحْتَ الثَّرَی» آگاهی نداشت و همهء آنچه که در «مَا تَحْتَ الثَّرَی» و یا در زیر خاک وجود داشت، بر ما غیب و پوشیده بود. سپس خداوندﷻ اراده کرد تا با کشف منابع و معادن زیرزمین، عالم غیب را برای ما به اثبات رساند؛ و در اینجا بود که دنیای عظیم «مَا تَحْتَ الثَّرَی» را بر ما مکشوف ساخت، ما دیدیم که زیر زمین انباشته از ذخایر معدنی است؛ انباشته از پترول، طلا، آهن و معادن نفیس دیگری است. و دیدیم که زیر زمین همچنان انباشته از آبهای جوفی می‌باشد. دنیای عظیم و عوالم غیبی محیّر العقولی را در زیر زمین دیدیم که هرگز از وجود آن آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

بنابراین پروردگار بزرگ بدینگونه دلیل دیگری بر وجود دنیای غیب را برای ما ارائه کرد زیرا هیچ کس در روی زمین نمی‌تواند ادعا کند که او گنج‌ها و معادن زیر زمین را آفریده است. حتی تمام دانشمندان روی زمین هم نمی‌توانند ادعا کنند که آنها مخترع دریاهای عظیم پترول در زیر زمین اند. البته ذخایر و معادن عظیم دیگری هم که بشر هنوز به کشف آنها قادر نگردیده، به یک باره از کتم عدم پدیدار نگشته اند بلکه از همان آوان خلقت تکاملی زمین، در بطن آن موجود بوده اند اما پنهان از دیدگان و دریافتهای ما؛ تا خداوندﷻ با دلایل مادی برای ما اثبات کند که عالَم غیب موجود است؛ و با دلایل مادی اثبات نماید که عرصهء موجودات فراتر و بسیار فراتر از ساحهء مدرکات ما می‌باشد.

دمندگان افسون و حسادت حسود

هنوز هم بعضی از مردم را عقیده بر آن است که حسد در واقع نشانه‌گیری مستقیمی است که از چشم حسود به انسان محسود، در وجودش، یا در سرمایه، یا فرزندانش اصابت می‌کند. و هنوز هم داستانهای بسیاری برای تأکید گذاشتن بر اینگونه اعتقادات روایت می‌شود که البته اغلب این داستانها، ساخته و پرداختهء ذهن داستان نویسان است. برفرض اگر داستانی از این دست صحیح هم باشد، فقط از باب تصادف محض است و بس.

گفتنی است که بسیاری از صاحبان این اعتقادات، برای تأیید رأی خود به آنچه که قرآن کریم در سورهء «فلق» ذکر نموده، استناد می کنند. پس باید دید که آیا آنچه قرآن کریم در این سوره

می گوید، نظر این گروه را تأیید می کند، یا اینکه قرآن خود نظر دیگری دارد که پیشرفت‌های حاصله در عرصهء علم روانشناسی، آن را روشن ساخته است؟

سورهء «فلق» می گوید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم، از شر آنچه آفریده و از شر تاریکی چون فرا گیرد و از شر دمندگان افسون در گره‌ها و از شر حسود، آنگاه که حسد ورزد»

ملاحظه می کنیم که خدای سبحان در این سوره پیامبر گرامی خویش را توجیه می کند تا پناه‌جویی به خدای عزّوجلّ از شرّ همهء آنچه را که از جنبه‌های بد در انسان و حیوان، نبات و هوا و غیره آفریده است، به مردم آموزش دهد؛ زیرا هر موجودی، خالی از جنبهء شرّ نیست و این شرّ در هر امری تمثیل می‌شود که به انسان زیان برساند؛ هر گونه زیانی!

البته بدترین شرّ، شرّی است که در تاریکی شب در رسد. حتی شرّ و بدی خود، در شب بیشتر از روز خطرناک و فاجعه‌بار می‌شود. مثلاً اگر چنانکه آتش سوزی، زلزله، غرق، و امثال آن در شب روی دهند، قطعاً ابعاد خطیرتر و هولناکتری به خود می گیرند. کما اینکه انواعی دیگر از شرّ نیز وجود دارند که غالباً در شب اتفاق می‌افتند؛ همانند قتل و دزدی. از این جهت است که انسان مؤمن ناگزیر باید از شرّ تاریکی به خدای عزّوجلّ پناه ببرد.

مفسّران، شرّ «دمندگان افسون در گره‌ها» رابر شرّ سحر و ساحران تفسیر کرده وگفته اند: دمندگان گره‌ها، در حقیقت جادوگرانی اند که چیزهایی را خوانده و بر تار گره زده‌یی می‌دمند تا عمل سحر انجام گیرد.

حال اگر ما به این نکته توجّه کنیم که واژهء «عَقد» در قرآن کریم به معنی «رابطهء محکم و نیرومند» آمده است، مثلاً همین عقد نکاح، در بیشتر از یک آیه به معنی رابطهء از دواج آمده است، پس آیا نمی‌توان «شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ـ شرّ دمندگان در گره‌ها» را به معنی شرّ دو به هم زنانی تفسیر نمود که با سخن چینیها و زمزمه‌های نجواگونهء افسون‌گرانه‌شان؛ رابطه‌های ازدواج، دوستیها، برادریها و هر رابطهء قوی طرفینی دیگری را به هم می‌ریزند؟ آیا مگر شرّ اینها خطیر و زیانبار نیست؟ چه بسیار رابطه‌های موفّق زوجیّت را که این وسوسه‌آفرینی ها به هم نریخته و بنیاد چه بسا خانواده‌ها را که ویران ننموده است؟ چه بسیار دوستیهایی را که به دشمنی-ها مبدّل نکرده‌اند؟

اما انسان حاسد کسی است که در آرزوی زوال نعمت محسود لحظه‌شماری می‌کند. ولی آیا مجرد آرزوی زوال نعمت از کسی، به خودی خود شرّی است؟ قرآن در این رابطه با کمال صراحت سخن می‌گوید؛ قرآن نمی‌گوید که به خدای عزّوجلّ از خود حاسد پناه ببرید، بلکه می‌گوید از شرّ حاسد به او پناه ببرید، و باز نه مجرّداً از شرّ وی، بلکه از شرّ وی در هنگامی که حسد می‌ورزد. پس گو اینکه از حاسد ضرری متصور نیست مگر اینکه او در هنگام حسدورزی قصد شرّ نموده و در حسد خود فعال و تأثیرگذار باشد.

البته ابعاد عمیق این آیهء کریمه از نقطه نظر روانشناسی و طبّ فقط آنگاه روشن شد که علم، تأثیرات سوء حسد حاسدان و نقش شرورانهء را که بازی می‌کنند و نیز تأثیر منفی حسد را در روان خود حاسدان، کشف نمود. پس ببینیم که علم جدید در تفسیر این آیهء کریمه چه می گوید.

دانشمند علوم روانی، دکتور «پیتر چانیکرون» می‌گوید: حاسد شبیه به دجال جادوگری است که سه سر دارد؛ یکی از آنها حسد است و دو تای دیگر، کینه ورزی و دردمندی از مشاهدهء نعمت دیگران. پس در هر جایی که یکی از این سه امر را دیدید، حتماً دو رفیق دیگرش را نیز می‌بینید. بنابراین همینکه حسد در روان شخصی پدید آمد، ناگزیر کینه و رشک نیز با آن متولد می‌شود. پس هر جا احساس کردید که انسانی دچار کینه‌ورزی و پیچیدگی درونی است، همانگاه باید بدانید که او از بیماری حسد رنج می‌برد.

دکتور «ویکتور بوشیه» نیز می‌گوید: حسد، رشک و کینه ورزی، سه استوانه از یک پیکره اند. این سه خصلت آفاتی خبیثه می‌باشند که سموم مضره یی را تولید می‌کنند؛ سمومی که برای سلامتی انسان زیانبار بوده و به بخش بزرگی از انرژی، نشاط و شادابی وی که لازمهء اندیشه و عمل سالم است، پایان می‌دهند؛ زیرا کسی که کینه در درون وی مشتعل است، تمام وقت به این امر می‌اندیشد که چگونه و از چه راهی به فرد کین‌خواه خویش زیان و آسیبی برساند. گاه حتی او فرد کین‌خواه خویش را می‌زند بی پروا از اینکه چه خواهد شد.

حسدورز، یعنی کسی که درد پیچیده از رشک درونی، بینایی ظاهر و باطن را از وی گرفته و او در تمام طول و عرض نگاهش فقط هیولای کسی را می بیند که به وی رشک می‌ورزد. او آرام نمی‌گیرد تا آن چیزی را که سبب رشک وی از او شده است، از وی سلب نماید؛ خواه آن چیز مقام و منصبی باشد، یا مال و ثروتی، یا شهرت و موقعیتی. شخص حاسد از این درد و رنج آنچنان به خود می‌پیچد که در او این اندیشه نهادینه می‌شود تا هر طور که شده، هر چه زودتر

فرد محسود را از تخت نعمت به زیر اندازد. و چون در این کشمکش فرسایشگر روان آزار اندرونی خود، بخشی از انرژی و توان خویش را نیز از دست می‌دهد، بناءً فکر وی نیز مختل می‌گردد که این اختلال فکری خود مرحله یی از مراحل جنونی است که انسان نمی‌داند که در آن چه کاری می‌کند و چگونه تصمیم می‌گیرد؟

از این جهت است که بسیار می‌شنویم فرد حاسدی محسودش را کشته است و یا کینه‌توزی را کینه‌اش کور ساخته و با شعله‌های سرکش این کینه‌توزی، فرد مورد نظرش را به آن دنیا فرستاده است. اما سخنچینی و بدگویی فرد حاسد از محسود و صرف وقت و توان و حتی سرمایهٔ خویش در این جهت، در مقایسه با امور فوق الذکر کمترین شرارتی است که می‌توان از وی انتظار داشت.

این است تمثیلی از شرّ حاسد آنگاه که حسد ورزد.

و این همان چیزی است که خدای عزّوجلّ از ما خواسته است تا از آن به ذات پاکش پناه ببریم. پس حاسد شرّی ندارد مگر آنگاه که حسد ورزد و این است ابعاد و جنبه‌های خطیر شرّ وی که در واقع با شرارت‌های همهٔ خلق مساوی است.

پیشرفت‌های علمی در علوم روانشناسی، بدین گونه از سورهٔ مبارکه «فلق» تفسیری علمی ارائه می‌کنند تا این حقیقت را اثبات نمایند که قرآن کریم در تمام جهات و میادین علمی پیشاهنگ است. و چنین نیز خواهد بود تا آنگاه که قیامت بر پا گردد؛ زیرا این کتاب، کتاب ربّ العالمین ووحی جاودانهٔ وی برای سیّدالمرسلین است.

وسوسهٔ جنّ و انس

آخرین سورهٔ قرآن کریم از انسان مؤمن می‌طلبد تا از وسوسه‌ها و اوهامی که مردم در اندرونش می‌افگنند و یا از آن وسوسه‌ها، اوهام، افکار و تخیلات داخلیی که در اثر وسوسهٔ جن یا انفعالات باطنی خود وی در اندرونش به غوغا برمی‌خیزند، بپرهیزد و از شرّ این وسوسه‌ها و اوهام خارجی و داخلی، به خدای سبحان پناه ببرد. متن این سوره چنین است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِکِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِی یُوَسْوِسُ فِی صُدُورِ النَّاسِ، مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾

«بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر نهانی، ان کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند، چه از جن و (چه از) انس»

بر اساس مشاهدات عینی، انسان در برابر القآت دیگران خیلی سریع متأثر می‌شود. به ویژه آنگاه که این القآت به امور خصوصی وی ارتباط داشته باشند. چه بسیار انسانهای سالم و سرحالی را می‌یابیم که فردی با ایشان رو به رو شده و این وسوسه را در آنان انداخته است که گویا نشانه‌های ضعف و رنجوری در چهره‌ء‌شان پدیدار است، یا رنگ رخساره‌ء‌شان تغییر کرده است. و این انسانهای سالم و سرحال بی‌درنگ با تسلیم‌شدن به این القاء، تن به ضعف و رنجوری سپرده، نشانه‌ها و آثار این ضعف در ایشان برملا و اندکی بعد در بستر بیماری افتاده اند. چه بسیار انسانهای سالمی که به ناراحتی و بیماری دیگران گوش فرا داده و چون اعراض و علایم آن بیماری معیّن را شنیده‌اند، در دم احساس کرده‌اند که ایشان خود نیز به آن بیماری مبتلا می‌باشند. و چه بسیار انسانهایی که وقتی از شیوع یک بیماری آگاه شده‌اند، دیری نپاییده است که خود نیز به آن امراض مصاب گشته‌اند.

چنانچه ملاحظه می‌شود که در زمان شیوع وبا، اعراض و علایم آن در بسیاری از افراد ظاهر می‌شود، بدون آنکه چنین کسانی در واقع امر به خود و با مبتلا گردیده باشند. که علم طب چنین حالاتی را تحت عنوان «اعراض عصبی و روانی مرض» نامگذاری می‌نماید. مثلاً قی و اسهال عصبی در زمان شیوع کولیرا، یا سردرد و تب لرزه در ایام شیوع ملاریا، اعراض تسمم از غذایی که انسان با دیگران تناول می‌نماید. همهء اینها در واقع امر وجود حقیقی نداشته، بلکه از آفت وسوسه یی که مردم در همدیگر می‌افگنند، ناشی می‌شود.

همهء ما ـ بدون شک ـ این واقعیت را لمس کرده‌ایم که انسان وقتی در خلوت خویش تنها شده و عنان خیال خویش را رها می‌کند تا در میدان امراض سیر و سفر نماید؛ مثلاً اینکه چگونه مریض می‌شود، یا اگر به فلان بیماری خطرناک دچار شود چه خواهد شد و چه خواهد کرد، در نتیجهء این تخیلات فوراً اعراضی به وی دست می‌دهد. آری؛ همهء ما این حالات را لمس کرده‌ایم. در حالی که فی الواقع اینها همه بیش از تخیّل چیز دیگری نیستند. شکی نیست که این تخیلات، تمام حس درونی انسان را پر از بیماری؛ پر از احساس خطر و پر از افکار هول‌انگیز می‌نمایند.

یا اینکه انسان گاهی در خلوت خود وقتی با خیالاتش کلنجار می‌رود، به یکباره در اندیشهء مرور زمان می‌افتد. احساس می‌کند که دارد توان وقوت خویش را از دست می‌دهد. با غلبهء این احساس، واقعاً هم او دچارسستی و ضعف می‌شود و در حالی که سنّاً جوان و در بنیاد کاملاً نیرومند است، در یک لحظه احساس ضعف بر او چیره می‌شود. بلکه حتی دانشمندان، عامل

خودکشی را به تلاش‌هایی نسبت می‌دهند که انسان برای به اجرا درآوردن اوهامی که برروان وی درخلوت‌های اندرونی‌اش مسلط گردیده‌اند به عمل می‌آورد؛ او هام و وسوسه‌هایی که در بدترین اشکال خود ظاهر می‌شوند.

علم جدید به این وسوسه‌های خارجی که مردم در همدیگر می‌افکنند، و نیز به این وسوسه‌های درونی که خود انسانها در خود ایجاد می کنند، اهتمام و عنایت بسیار زیادی نشان داده است، از آن جهت که این وسوسه ها بر روی حیات فرد و اجتماع اثر زیانباری می گذارند.

دکتور «ارنولد هاتستنکو» در کتاب خود «عشق به زندگی» می گوید: «بیگمان دراندرون وجود هر انسانی دو انگیزهء متضاد و جود دارد که یکی انگیزهء وی برای حفظ حیاتش؛ و دیگری انگیزه‌اش برای خلاص‌شدن از چنگ این زندگی است. پس اگر انگیزهء نخست بر وی چیره شد، او حیات خویش را حفظ می کند و اگر انگیزهء دوم بر وی غالب گردید، تلاش در جهت رهایی از این زندگی در او قوت می گیرد. تردیدی نیست که شمار بسیار بزرگی از بیمارانی که معاینه خانه های دکتوران پر از وجود آنهاست، آنانی که علم طب به رغم معالجهء اساسی و درست از درمان آنها درمی‌ماند، و آنانی که از بیماریهای معینی شکایت دارند اما اعراض امراض دیگری در آنها نمودار می‌شود، یا آنانی که از اعراض بیماریهایی شکایت دارند که اصلاً وجود خارجی ندارد؛ همهء این گروهها، قربانی وسوسه‌های خارجی و یا ددرونیی هستند که در نتیجهء تخیلات دروغین بر آنان دست داده است. بلکه گاهی تأثیر وسوسه‌های درونی در انسان به حدی است که احساسهای کابوس گونهء خطرناکی را در روانش می‌رویاند؛ از قبیل این احساس که گویا در اینجا کسی هست که او را به سوی مرگ یا به سوی دیوانگی می کشاند».

دکتور ارنولد می گوید: «زن پیلوتی به وی حکایت کرد که شبی به تنهایی با طیارهء خود بر فراز مدیترانه پرواز می کرده است. در این هنگام اندک اندک این اوهام بر وی چیره گردیده که روزی روزگاری در جوارش دوست خلبان دیگری داشته است که در یک حادثه جانش را از دست داده است. چگونه اکنون او در عالم زیبای بی نهایت، فارغ از هر گونه بیماری و نگرانی و ترسی به سر می‌برد؛ عالمی که همه چیز در آن آرام است. پس آیا او نباید همین اکنون نزد آن دوستش باشد؟ و در حالی که نزدیک است این وسوسه‌ها او و دیگر راکبین این مرغ آهنین را به قعر اوقیانوس بفرستد، ناگهان عشق به زندگی در او بیدار می‌شود. پیلوت زن به دکتور نامبرده گفته است که اگر او سریعاً از این تخیلات بیرون نمی‌آمد، امروز یکی دیگر از جملهء آن پیلوتانی بود که طیاره هایشان در قعر اقیانوس سرگردانند».

دانشمند روانشناس دیگر «ج. ا. هارویلید» تأثیر وسوسه بر نیروی عضلانی انسان را نیز اثبات نموده است آنگاه که در کتاب خود «سایکولوژی نیرو» می‌گوید: «من برای شناخت تأثیر افکار در نیروی انسانها، بر روی سه تن که هر سه تقریباً دارای نیروی یکسانی بودند، آزمایشی را انجام داده و میزان این نیرو را به وسیلهء ابزار «دینامومتر» که دستگاه نیروسنج بدن انسان است با هم مقایسه نمودم. آزمایش نشان دهندهء این امر بود که آنها در کمال بیداری و هوشیاری شان به سر می‌برند. مشاهده کردم که معدل نیروی ایشان «101» کیلو است. سپس آنان را به خواب مغناطیسی فرو برده و به ایشان چنین القا کردم که در نهایت ضعف و سستی قرار دارند. بناگاه متوجّه شدم که معدل توانشان از «101» کیلو به «29» کیلو یعین (یک برسه) قسمت نیروی عادی‌شان تنزل کرد. در مرحلهء سوم به ایشان چنین القا کردم که در منتهای توان خویش قرار دارند. در این هنگام دیدم که معدل توانشان به «142» کیلو رسید. یعنی نیروی آنها نسبت به حالت ضعف‌شان پنج برابر افزایش یافت».

در مان به وسیهء خواب مغناطیسی نیز، کوششی است برای رها سازی انسان از وسوسه‌هایی که بر وی چیره می‌شوند و تبدیل نمودن آن وسوسه‌ها به افکارخوشی که از دسترس رنج و درد در امان‌اند. پس به قوت می‌توان گفت که عامل درد و مرض در تمام حالات بیماریهایی که درمان در آنها مؤثر واقع نمی‌شود، همان وسوسه‌های داخلی یا خارجی است. بلکه حتی انکشاف حیات مدنی و رقابت بر سر زندگی بهتر، موجب انتشار وسوسه‌های بسیاری گردیده است که به سبب آن شمار بیماران و بیماریها نیز به طور سرسام‌آوری افزایش یافته است.

خانم دکتور «فلاندرز» می‌گوید: «او در یک مرکز طبی در شهر کلمبیا «1500» بیماری را که از بیماریهای مختلف شکایت داشتند، مورد آزمایش قرار داده و به این نتیجه دست یافت که عامل اصلی بیماری بیشتر از نصف ایشان، ناشی از وسوسه‌یی بوده است که یا خود آن را آفریده‌اند یا که آن را از دیگران گرفته‌اند». دکتور «روبنسون» استاد دانشگاه «جونز هوبکنز» نیز می‌گوید: «او پنجاه تن بیماری را که از غثیان و درد معده شکایت داشتند، مورد آزمایش قرار داده و از این پنجاه تن فقط شش تن را دارای امراض عضوی واقعی یافته است، اما امراض بقیه همه ناشی از وسوسه‌های روانی بوده است».

«برسی هوایتنگ» مدیر شرکت «دیل کارنگی» در نیویورک می‌گوید:

«مسلماً مرده بودم یا در شرف مرگ قرار گرفته بودم؛ نه یک بار بلکه ده‌ها بار. ماجرا از این قرار بود که پدرم مالک دواخانه یی بود. از این جهت من با دکتوران و پرستاران تماس دایمی داشته

و به نامها و اعراض بسیاری از امراض نیز آشنا شده بودم. سرانجام به دلیل بسیاری اشتغالم به صحبت روی بیماریهای مختلف، به درد «وسوسه» گرفتار گردیدم. پس هنگامی که یک یا دو ساعتی را در خلوت خویش می گذراندم، از بعضی امراض با خود سخن می گفتم و بعد از اندک لحظه‌یی اعراض و علایم آن امراض را در خود احساس می کردم، سپس دیری نمی گذشت که دردها و آلام آن را نیز درخود می‌یافتم. از قضا در ایالت ماساچوسس که ما در آن زندگی می کنیم، وبای دیفتری شایع گردید. در آن هنگام من معاون پدرم در دواخانه بودم. دیری نپایید که آنچه از آن می‌ترسیدم رونما شد. بلی؛ من به بیماری دیفتریا مصاب گردیدم یا حد اقل چنین باور کردم که مصاب به آن بیماری هستم. و در حالی که اعراض این بیماری را در مخیله‌ام تمثیل می کردم، به معاینه خانهء دکتوری رفتم. پس چون آزمایشم به انجام رسید، گفت: «آری؛ برسی عزیز! تو به دیفتریا مصاب شده‌ای». این سخن دکتور بعضی از تشویش‌های رنج‌افزایم را که قبلاً احساس آن را می کردم اندکی کاهش داد از این جهت درآ ن شب به خوابی عمیق تسلیم شدم. صبح روز بعد که بیدار شدم کاملاً سالم و سرحال بودم. و بدین گونه به سراغ امراض مختلف می‌رفتم و خطرناکترین آنها را انتخاب می کردم، سپس ادعا می‌نمودم که مصاب به آن مرض هستم و پیوسته مخیله‌ام به آن مرض مشغول بود تا آنکه نهایتاً هجوم این وسوسه‌ها کارم را به آنجا رساند که هرگاه فصل بهار فرا می‌رسید و در ذهنم این اندیشه خطور می کرد که به مناسبت نوروز برای خود لباس جدیدی بخرم، با خود می گفتم: «آیا درست است لباسی را خریداری کنی که تا پوشیدن آن زنده نخواهی بود؟». امروز که من این حالت را نزد خود مجسم می کنم، خنده‌ام می گیرد، لیکن این چیزی که اکنون از آن خنده‌ام می‌آید، در وقت خود بسیار دردناک و تلخ بود. سرانجام به این نتیجه رسیدم که محال است بتوان میان شادی و خنده، با امواج نگرانی و دلهره از امراض وهمی، آشتی برقرار ساخت از این جهت است که خنده را ترجیح دادم و تا اکنون هم به خندیدن وفادارم».

همچنان علم طب اثبات کرده است؛ وسوسه‌هایی که بر انسان چیره می‌شوند، موجب تحریک «استرس» و پریشانی شدیدی می گردند و این تحریکات و استرس‌های درونی است که به ناآرمی اعصاب می‌انجامد. در واقع زخم معده، خفقان قلب، فشار خون و غیر آن از امراض خطیر دیگر در بسیاری از موارد، نتیجهء همین ناراحتی اعصاب است و لاغیر.

این بعضی از شرّ وسواسی است که پیشرفت‌های جدید در دانش روانشناسی و طب، آن را روشن ساخته و عمق ابعاد آنچه را که سورهء «ناس» از حقایق طبی و روانی در برگیرندهء آن

می‌باشد، نمایان نموده است تا اعجاز علمی قرآن کریم را به اثبات رسانده و تفسیری علمی برای آن ارائه نماید.

آرامش روان

قرآن کریم اولین کتابی در عالم است که اذهان را به آرامش روان، اهمیت و نتایج آن، متنبه ساخته و این آرامش را از نشانه‌های مؤمنان معرفی کرده است.

آیهء چهارم از سورهء «فتح» می‌گوید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾

«اوست آن کس که در دلهای مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند»

و در آیهء 26 از سورهء «توبه» می‌گوید:

﴿ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾

«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستادهء خود و بر مؤمنان فرود آورد»

و در آیهء 40 از همین سوره، از زبان رسول خویش می‌گوید:

﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾

«آنگه که در غار (ثور) بودند، هنگامی که به همراه خود می‌گفت، اندوهگین مباش که خدا با ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد»

و آیاتی که آرامش روان را به عنوان یک موهبت بزرگ الهی مطرح می‌نمایند، در قرآن کریم فراوان تکرار می‌شود تا بدانجا که قرآن در توصیف «نفس مطمئنه» می‌گوید:

﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾

«ای نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد» [فجر/27ـ28]

اینها و امثال آن از آیات دیگر، آرامش روح و روان را یکی از موهبت‌های الهی معرفی می‌کنند که خدای متعال آن را برای کسانی از بندگان مؤمن خود که بخواهد عنایت می‌کند تا به وسیلهء آن بر ایمانشان بیفزاید. پس مؤمن راستین کسی است که به خدای عزّوجلّ طوری که شایستهء ایمان به وی است، ایمان آورده باشد. بناءً اگر به وی خیری رسید، او به آن آرامش یابد و خداوندﻷ را بر آن سپاس گوید و اگر به وی شرّی رسید، صبر و شکیبایی در پیش گرفته و بیقراری نکند بلکه از خداﻷ بخواهد که آن شرّ و بدی را از وی دفع نماید. مؤمن راستین معتقد است که هر چه در دائرهء هستی است از خدای عزّوجلّ و به سوی اوست. او ایمان دارد که رزق و روزی‌اش، عمرش، فرزندانش و... همه و همه، اموری اند که خداوندﻷ از قبل برای وی

مقدّر نموده و او را در آنها دخلی نیست. عصارهء آنچه نگارنده از کتب عرفا خوانده یا شنیده است در دو جمله خلاصه می شود: عده یی برآنند که : «همه اوست». و عده یی هم برآن که: «همه از اوست». بناءً نه شرّ و مصیبت می‌تواند چنین انسانی را از جایش تکان دهد و نه شادی و سرور را یارای آن می‌باشد تا وی را از خود بی‌خود سازد.

چنین انسان مؤمنی، نمونهء آن انسان به تعالی پیوسته یی است که خدای عزّوجلّ به وی آرامش روحی بخشیده و بناءً او با این آرامش بر هر چه نگرانی و دلهره است بر می‌شورد و از هر نوع اضطراب عصبیی که سبب شدت خوشحالی یا کثرت حزن و پریشانی وی می گردند، در ساحل امنی به سر می‌برد.

آری؛ مؤمنی که ایمان به خدای عزّوجلّ با روح وروان وی در آمیخته است، از ترس و دلهره ایمن است.

دلهره و نگرانی، مرض ویرانگری است که بر هیچ روانی چیره نمی‌شود، جز اینکه آن را پاک درهم می‌شکند و بر هیچ انسانی چنگال نمی‌افکند مگر اینکه سلامتی و خرد وی را می‌رباید. این بیماریی که در عصر جدید شیوع و انتشار هولناکی پیدا کرده و علل و اشکال آن متعدد و متنوع گردیده است؛ عللی چون ترس از مرگ، ترس از مرض، ترس از جنون، ترس از فقر و ترس از اشیاء مجهول و ناشناخته؛ هر چه می‌خواهد باشد.

صدها سال بعد از آنکه قرآن از آرامش روان سخن گفته و انظار را متوجّه آن گردانیده است، علم بشر پس از پژوهش ها و بررسیهای طبی و سایکولوژیک در این زمینه، به این حقیقت قرآنی که از بیان آن چهارده قرن می گذرد، دست پیدا می کند و برنامه‌ها و راه‌کارهایی را در رابطه با درمان این آفت پیشکش می‌نماید.

آری؛ پس از آنکه علم جدید به این نتیجه می‌رسد که آرامش روانی درا نسان، و یا عکس آن، تنها به حوزهء معنویات وی محدود نمانده بلکه شامل وظایف عضوی و صحت بدنی و عقلی وی نیز می‌شود، بعد از این امر است که در بارهء آرامش روحی و روانی دهها کتاب نوشته می‌شود.

از جدیدترین کتبی که در این رابطه نوشته شده است، کتاب دکتور «ی. لیبمان» تحت عنوان «آرامش روح» است. او در جایی از این کتاب می گوید: «آرامش روح در حقیقت موهبتی است که خداوند متعال آن را برای بندگان برگزیدهء خود ذخیره می کند. او به بسیاری از بندگان خود هوش و فراست، صحت و سلامت، مال و شهرت موهبت می کند، اما آرامش روح شانسی است

که فقط آن را بر اساس «قَدَر» خویش تفویض می‌نماید». هم او می گوید: «بعد از یک ربع قرن از تجارب و آزمایش‌ها، اکنون دریافته‌ام که آرامش روان غایه و هدف برتر یک زندگی‌متعالی است. این آرامش بدون یاری و مدد پول، بلکه حتی بدون مدد صحت و سلامتی بدن در انسان می‌شکفد. در توان آرامش است که کوخ را به کاخ متحول کند؛ اما کسی که فاقد آن است، کاخ هم برای وی مبدل به زندان می‌شود».

دانشمندان همچنین به این نتیجه رسیده‌اند که آرامش روح از مهمترین اسباب طول عمر است. چنانکه «ریموندبرل» دانشمند زیست‌شناسی می گوید: «از جملهء سخنان حکیمانه‌یی که هم اکنون بر سر زبانهاست ، یکی این سخن است که می گوید: «اگر قرن نزدهم، روش‌های تعقیم و پیش گیری را به ما آموخت، قرن بیستم برای ما ریشهء درد و سرچشمهء شفا ـ روان و آرامش آن را ـ آموخت». (همان).

عجیب است که قرآن، این اصل را در قرن ششم میلادی ارمغان بشر نموده است، اما مسلم است که تفسیر علمی این حقایق در قرن بیستم روشن‌تر گردیده است.

شاید نیکوترین سخنی که طب در این باره گفته است در واقع سخن «الکسیس کاریل» باشد که می گوید: «کسانی که با دلهره و نگرانی مبارزه نمی کنند، مرگ زودرس دارند».

ای کاش موضوع روان و آرامش آن فقط به سر حد بیماری انسان و شفای وی محدود می‌ماند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا علمای جامعه شناسی اثبات کرده‌اند که کمبود بازده تولید در ساحهء کار و صنعت نیز منشأ روانی دارد. از این جهت است که شرکت‌های غربی جدیداً برای داوطلبان کار، فورم آزمایش روانی پر می کنند و فقط کسانی را بر می گزینند که اطبای روانی بر آرامش روحی و یا علی الاقل قلت اضطراب و نگرانی آنها مهر تأیید بگذارند.

اما در ساحهء تجارت نیز همهء ما می‌دانیم که بسیاری از تاجرانی بوده و هستند که ناآرامیهای روانی موجب بربادرفتن سرمایه و ورشکستگی تجارت‌شان گردیده است. دکتور «هربرت ستاک»[1] مدیر موسسهء مطالعات رانندگی در امریکا معتقد است که بیشتر حوادث رانندگیی در امریکا که به مرگ یا جراحت حدود دو ملیون انسان در سال در این کشور منجر می‌شود و بیشتر از یک میلیون موتر را در سال در آن کشور نابود می کند، ناشی از نگرانی یا انفعال روانی شخص راننده، همچون ترس، اندوه، خشم و یا حتی شادی لجام گسیخته است و برای اینکه راننده بتواند از چنین مهلکه یی در امان باشد، تنها راه آرامش روانی است.

1

آیا بشر می‌تواند بعد از این همه تجارب علمی، به قرآن رو آورد وببیند که قرآن کریم هزارو چهارصد سال قبل نه تنها آنچه را که علم هم اکنون به آن رسیده، فراراه وی نهاده بلکه حتی خدای عزّوجلّ مقرر داشته است که آرامش و سکون روانی را فقط به بندگان برگزیدهء خویش موهبت می‌کند و او فقط زمانی که از بندگانش راضی باشد، به آنان آرامش روان می‌بخشد تا این آرامش سپر نجاتشان از همهء شرور و آفات زندگی و هموار کنندهء راه صحت و سعادتشان در حیات دنیوی و اخروی‌شان باشد. به همین جهت است که او این سکینه و آرامش را به عنوان «تحفه» پیشکش آن عده از مؤمنانی می‌نماید که در بیعت با پیامبرش، مخلصانه گام نهادند. جایی که در آیهء 18 سورهء «فتح» می‌گوید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌های‌شان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد»

همچنین توجه و دقت نمایید به این آیات از قرآن عظیم :

﴿أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[یونس/**62**]. ﴿قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[البقره/**38**]. ﴿بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[البقره/**112**]. ﴿الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ثُمَّ لاَ يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُواُ مَنّاً وَلاَ أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقره/**262**]. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقره/**277**]. ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران/**170**]. ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأنعام/**48**]. ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف/**35**]. ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الزمر/**61**]. ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأحقاف/**13**].

﴿وَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾

از جملهء معجزات عملی قرآن کریم ـ باز هم در زمینهء روانشناسی ـ که پیشرفت‌های علمی در زمینه علوم روانی آن را متجلی تر ساخته است، حقیقتی است که در آیهء 216 سورهء «بقره» چنین بیان گردیده است:

﴿وَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾

«و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید، و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است»

مفسران بر آنند که مراد از امر ناخوش‌آیند درا ین آیهء کریمه، در حقیقت جنگ است؛ زیرا سیاق آیه که با این عبارت آغاز گردیده است:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ﴾

«بر شما جنگ فرض گردانیده شده، در حالی که برای شما ناخوش‌آیند است»

با تفسیر فوق همخوانی و همآهنگی دارد.

همچنین در آیهء 19 سورهء «نساء» آمده است:

﴿... فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئاً وَيَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً﴾ [النساء/19]

«...پس چه بسا اینکه شما چیزی را ناخوش دارید در حالی که خداوند در آن خیری بسیار می‌نهد»

مفسران می گویند که آیهء فوق در بارهء حکم ازدواج است؛ زیرا در صدر آیه آمده است که:

﴿يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهاً وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ...﴾

«و با زنان به نیکویی و به طور پسندیده معاشرت نمایید. پس اگر آنان را ناخوش دارید، چه بسا که شما چیزی را ناخوش دارید و خداوند خیری بسیار در آن قرار می‌دهد»

اما ملاحظه می‌شود که این دو آیهء کریمه در معانی و مصادیق خود هیچ محدودیتی ندارند و هدف آنها فقط این نیست که امور به ظاهر ناخوش‌آیند که بر خلاف برداشتهای سطحی، در آنها خیر بسیاری قرار دارد، فقط جنگ یا زنان باشند، بلکه مراد آیه این است که این دو امر نیز در زمرهء بسیاری از امور دیگری که شما آنهارا ناخوش دارید، اما در آنها خیر بسیاری نهفته است قرار دارند.

بلی؛ جنگ با همهء ناخوشیهای خود از آن جهت در بردارندهء خیر است که وسیلهء رد تجاوز، عامل حفظ عزت و کرامت وطن، سکوی دفاع از مقدسات یک ملت و سبب نیل به فتوحات و کسب غنایم می‌باشد.

زن نیز گاهی ممکن است به خاطر نارساییهای ظاهری خود، یا نبود مشخصات مورد نظر شوهر در وی، ناخوش‌آیند قرار گیرد اما خدای عزّوجلّ در وی خیر بسیاری می‌نهد مثلاً او را مادر فرزندانی صالح می‌گرداند، یا به وی در ناملایماتی که شوهرش با آن روبه رو می‌شود پایداری می‌بخشاید و یا وی را کمک و مدد شوهرش در فکر، مال و یا مشارکت در کار قرار می‌دهد. بر عکس زنان دوست‌داشتنی برخوردار از زیبایی و صاحب نسبی که ممکن است گاهی از چنین ارزشهایی بی‌بهره باشند.

قرآن کریم با این دو آیهء کریمه مقرر می‌دارد که امور ناخوش‌آیند، لزوماً و در همه حال فاقد عنصر خیر نیستند؛ چه بسا که فقط سیمای ظاهر آنها بد باشد، اما در پشت صحنهء این سیمای ظاهر، خیری بس عظیم قرار داشته باشد.

بعد از چهارده قرن، بررسیهای روانشناسی می‌آیند تا بگویند که آنچه را انسان برای خو دشرّ می‌داند، چه بسا که سبب خیر برای وی باشند. کتب و مؤلفاتی منتشر می‌شوند که این حقیقت قرآنی را با ندای بلند تبلیغ می‌کنند، مانند این عناوین: «ناکامی اساس کامیابی است»، «سختیها سازندهء مردان بزرگ اند»، «درد انسان را می‌سازد».

شاید سخت‌ترین چیزی که انسان در زندگی خود از آن بد می‌برد، «بیماری» و «فقر» است. پس بیاییم ببینیم که بررسیهای روانشناسی در بارهء آنها چه می‌گویند.

دکتور «لویس پیتچی» می‌گوید: «بیماری برای ما گوهر نایاب زندگی را آماده می‌کند، بیماری برای ما فرصتی دوم می‌بخشد، نه فقط برای بهره‌گرفتن از سلامتی، بلکه برای بهره‌گیری ازخود زندگی. بی شک بیماری بسیاری از افکار سست و بی پایه را از سر ما بیرون رانده، ما را واپس به خویشتن خویش مان بر می‌گرداند، حقیقت وجودمان را به ما می‌بینانـد، و قدر و ارزش سلامتی را به ما می‌شناساند. بارزترین اثر سودبخش بیماری؛ آنگاه محقق می‌شود که تحت فشار تهاجم آن، بی‌قرار و مضطرب می‌شویم. چه بسیار اتفاق افتاده است که مثلاً بیماری تیفوئید یا التهاب ریه، حال افراد شرابی، دزد و قاتل را به اصلاح آورده است.

بی گمان برخی از مردم به خودشناسی، خداشناسی، دنیاشناسی، و شناخت حقیقت هدف و کاری که برای آن آفریده شده اند نایل نمی‌گردند، مگر آنگاه که بیماریی در رسد و

دریچه‌های زندگی را به رویشان تنگ نماید. در واقع بسیاری از انسانها ابعاد و زوایای بسیار زیبا و پرطراوت زندگی را فقط در بستر بیماری دریافته‌اند. یکی از همین مبتلایان در این باره می‌نویسد: «بعد از روزهای اندکی که در بستر بیماری می‌گذرانی، زمان آن قدر برایت لذت‌بخش می‌شود که قبلاً چنین تصویری از آن را هرگز در دسترس نداشته‌ای؛ زیرا در بستر بیماری است که وقت برای فکرکردن، وقت برای استراحت، وقت برای ابداع و ابتکار و نهایتاً وقت کافی برای تفکّر در آنچه که به خیر طبیعت و فطرت انسان است، برای شما آماده می‌شود. بیماری نگاهی نو از زندگی را فراراه تصورتان قرار می‌دهد. بیماری از بزرگترین مزایای زندگی است؛ زیرا این بیماری است که در گوش شما زمزمه می‌کند که مسیر انسان به برترین قوت‌ها مرتبط است».

هم از این روی است که بیماری، پل پیوند بسیاری از عقب‌ماندگان، به سوی رسیدن به کاروان دین شده است.

«روبرت لویس ستیفنسون» یکی از همینهاست که سخت علیه دین در ستیز بود. او دین را بزرگترین تخدیر کنندهء نیروهای انسان می‌دانست و از خود چنین توصیف می‌کرد: «او جوانی است که به وجود خداوند ایمان ندارد!». از قضا که آقای روبرت بیمار شد و به قول خودش: «در این فرصت بود که سایه‌های اولیهء شک در مورد درستی شک در وجود خدا آرام آرام بر وی هجوم آوردند». از آن پس در یکی از نوشته‌های خود گفت: «حقّا که این عالَم، عالَم شگفتی است. یقینا خدا آشکارا در این عالم وجود دارد، برای کسی که بخواهد وی را جستجو کند». بعد از آن نیز او به بیماری سل خطرناکی دچار گردید و همین که بدنش روند بهبودی از این بیماری را آغاز نهاد، چنین نوشت: «حقّا که من اکنون راه راست را پیدا کرده‌ام، درست همانند کشتیی که ناخدا به خوبی و درستی آن را هدایت می‌کند. حقیقتاً که متولی تمام امور عالَم این ذات مرشدی است که بیناییها او را در نمی‌یابند، در حقیقت او خدای عزّوجلّ است».

دکتور الکسیس کارل می‌گوید: «بی گمان نماز و دعا، ژرف‌ترین منابع نیرو و کمال برای ما هستند که ما در حالات سختی به این منابع پناه می‌بریم». «جون فلیفل» اولین دانشمند غربی است که به این حقیقت رسید؛ زیرا او در قرن هفدهم نوشت: «سختیها و مشکلات راهی به سوی رحمت خدای متعال است». شاعر «ملتون» می‌گوید: «بهترین مردم، بیشترین آنها در تحمل رنج و عذاب اند». دلیل وی در این مقوله‌اش، قصیدهء معروفش: «فردوس گمشده» است که بعد از دست دادن بینایی‌اش آن را سرود.

آری؛ چه بسیار اند رهبران، بزرگان و دانشمندان طراز اولی که بیماری سبب کامیابیهای منحصر به فردشان گردیده است. مثلاً این جوانی که به بیماری فلج اطفال مصاب گردیده و از حرکت عاجز مانده بود و به کمک یکی از مددکارانش، وی را بر روی صندلی معلولین از اینجا به آن جا می‌بردند تا سخنرانی کند و با توده‌های مردم رو به رو شود، آری؛ این جوان روزی به رغم بیماری‌اش، رئیس ایالات متحده امریکا گردید. جوان دیگری که مبتلا به ناشنوایی گردید، زیباترین پارچه‌های موسیقی دنیا را ساخت... و امثال اینان بسیار اند.

اما فقر...

آمارها نشان میدهند که بالاترین میزان کامیابی در آموزشگاه‌ها، در میان فقراء است و فقرا در عرصهء علمی موفق‌ترینهای مؤسسات آموزشی هستند. اما در زندگی عمومی که داستانها دراین باره بیشتر از آن است که بتوان در شمار آورد و یا از همهء آنها آگاه گردید.

مثلاً این آقای گالیله بزرگترین پیش‌کسوت و پیشوای دانش و اختراع، که مهمترین اساس‌گذار علوم نجومی و طبیعی و کیمیاوی است، پدرش شغل ندافی داشت و به تجارت پشم مشغول بود تا غذای خود و خانوادهء بزرگش را به زحمت فراهم کند. گالیله دراین کار به پدرش کمک می‌کرد، اما چون پدرش هوش و ذکاوت سرشار وی را دید، بر وی گران آمد که این استعدادش را خفه کند. پس وی را به مؤسسات تعلیمی سپرد. گالیله قدر این ایثار و قربانیی را که پدر و خانواده‌اش بر سر این کار نهادند، دانست و نام خود را در کتاب دانشمندان جاویدان جهان ثبت کرد.

نیوتن در راه مدرسه با تجاوز یکی از رفقای همکلاسی‌اش روبه رو شد. رفیقش به خاطر فرسودگی لباسهایش ضربهء شدیدی بر شکمش زد. نیوتن خواست تا از وی انتقام بگیرد، پس کمر همت را بر بست و شاگرد اول مدرسه شد و راه تلاش و تکاپو را آنچنان پیمود تا بدانجا رسید که می‌دانیم.

«اوگین اوینیل» داستان‌نویس ادبی معروف، هنگامی که به علت فقر از تلخی گرسنگی به جان می‌آمد، دست اندرکار ساختن بزرگترین تألیفاتی بود که او را سه بار موفق به دریافت جایزهء پولیتز ادبی و سرانجام دریافت جایزهء نوبل ادبی گردانید.

البته ما در اینجا فقط از آنانی نام بردیم که اسامی‌شان بیشتر به ذوق شیفتگان دانش غرب می‌چسپد. و گر نه غالب رجال علم، ادب و عرفان در تاریخ اسلام از بستر فقر برخاسته‌اند. به طور مثال امام ابویوسف (رح) یکی از بزرگترین تدوین‌کنندگان فقه حنفی در آغاز به حدی فقیر

بود که مادرش نان خشک را با آون می کوبید و پرزه پرزه بر دهانش می‌نهاد، و او در این حال در زیر نور کمرنگ چراغ الکین، بزرگترین اصول فقاهتی اسلام را می‌نگاشت و کارش سرانجام بدانجا رسید که هارون‌الرشید خلیفهء عباسی با الحاح و اصرار وی را به سمت قاضی‌القضاهء کل امپراطوری اسلامی منصوب ساخت.

پس در اینجاست که ما با مصادیق روشن آیهء کریمهء:

﴿وَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾

رو به رو می‌شویم.

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾

دیل کارینگی می گوید: «سابیل بارتریدگ» دانشمند معروف، روش خاصی را برای بدست آوردن خوشبختی توصیه می کند. این روش که تماماً موفق بوده است فقط به تفکّر انشائی در بارهء خوشبختی یا به عبارتی دیگر تفکّر مثبت در بارهء آن، یعنی ایجاد تصنعی خوشبختی در اندرون وجود خود و سپس سخن گفتن از آن خلاصه می‌شود. آری؛ این روش اولین قاعدهء کسب خوشبختی است و تمام دانشمندانی که خوشبختی و وسایل ایجاد آن را در انسان مورد بررسی قرار داده‌اند، به تأثیر شگرف این روش معترف‌اند؛ زیرا کاملاً روشن گردیده است که به کارگیری این شیوه، روان انسان را از نگرانی و تشویش نجات داده و سهم وی را در بهره گیری اززندگی افزایش می‌دهد.

علم روانشناسی جدید به اثبات رسانده است که انسان دارای چهل و دو الگو یا استعداد است. البته دانشمندان مراکز و مواضع این الگوها را تشخیص داده‌اند. دانشمندان این عرصه، زندگی روانی را به دو طبقه تقسیم کرده‌اند: یکی طبقهء شعور که در برگیرنده تفکّر و ارادهء انسان است؛ و دیگری طبقهء لاشعور که مختص احساس وی می‌باشد. لاشعور میدانی ا ست که هرگاه بخواهیم جهت گیری جدیدی در عرصهء طبایع و عادات انسان ایجاد نماییم باید راهی این میدان گردیم. شکی نیست که عادات انسان نتیجهء افعالی است که پیوسته، به کثرت و تواتر تکرار می‌شوند، از این رو «تلقین» و «القاء» از مهمترین وسایل کار دانشمندان روانشناس در امر درمان انسان می‌باشد چراکه تلقین و القاء تنها راه منتهی به لاشعور است؛ لا شعوری که بر سرنوشت انسان و جهتگیریهای وی حکومت می کند. بناءً تلقین یا القاء «ایحاء» را می‌توان به عنوان اصل و پایهء هر آنچه که انسان از نظر روانی، بلکه حتی عضوی دچار آن می‌شود معتبر شناخت.

مثلاً آنگاه که با شخصی روبه رو می‌شوید، اگر به وی بگویید: شما بسیار سالم و سرحال به نظر می‌رسید! این تلقین فوراً بر لاشعور وی اثر گذاشته و لاشعورش را در موقعیتی قرار می‌دهد که به نوعی احساس راحتی و اطمینان نماید؛ امری که تأثیر متقابل قطعی بر بهبود وظایف عضوی وی خواهد داشت.

از این رو اگر ما همیشه به خود تلقین کنیم که اعضای وجودمان به بهترین وجهی به وظایف خویش عمل می‌کنند، رفته رفته این باور در ما رسوخ پیدا کرده و نهایتاً اعضای وجودمان را به سوی کمال آن سوق می‌دهد. این همان شیوه‌یی است که دکتور روانی در درمان این بیماریها به آن متوسل می‌شود. بلکه این روش حتی در بهبود امراض عضوی نیز اثری فعال و سازنده به جا می‌گذارد. اما فراموش نباید کرد که تلقین همان طوری که می‌تواند راه خوشبختی را به روی انسان هموار کند، اگر به گونهء معکوس انجام گیرد، قطعاً می‌تواند راهی به سوی بدبختی وی نیز باشد. به این دلیل است که دانشمندان روانشناسی مردم را از تلقین های بد و سلبی برحذر می‌دارند. پس انسان نباید به خود بگوید: اکنون دیگر از پس این مشکل برنمی‌آیم! شکیبایی‌ام را از دست داده ام! بیچاره و بدبخت شدم! ... و از این قبیل. بلکه باید بگوید: من پایدار و صبورم! من مرد عرصه‌های سختی می‌باشم! من توان کافی دارم!... او نباید بگوید: من دیگر به بیماری عادت کرده‌ام! من همیشه بیمارم! بلکه باید بگوید: من اصلاً بیمار نمی‌شوم.

تلقین به خود، گاهی داخلی است؛ مثل اینکه انسان در بارهء خودش و القاآتی که به وی می‌شود فکر می‌کند. و گاهی شنیدنی است. مثل اینکه انسان آنچه را که در بارهء خود فکر می‌کند با دیگران در میان می‌گذارد. اما مشاهدات نشان داده‌اند که تلقین از طریق سخن‌گفتن با دیگران، هم بهتر و سریعتر انجام می‌گیرد و هم بهتر تأثیر می‌گذارد و بنا بر همین قاعده است که دانش روانشناسی، تلقین مثبت و سازنده را در این امر می‌داند که: انسان از نعمت‌ها، خوشبختیها و دستاوردهایی که دارد برای دیگران سخن بگوید و بدین وسیله راه سعادت خویش را هموار گرداند.

این همان چیزی است که قرآن کریم در آیهء شریفهء کوتاهی، بهترین و گزیده‌ترین فورمول آن را که جامع تمام روش‌های تربیت روانی می‌باشد، بیان نموده است. این آیه عبارت است از آیهء 11 سورهء «ضحی» که می‌گوید:

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوی»

سخن گفتن از نعمت خداوند ﷻ در حقیقت تلقین ذاتی خوشبختی برای خود و در عین حال، تلقین یادآوری نعمت‌ها و خوشبختیها برای دیگران است؛ زیرا کسی که از نعمت‌های خدا ﷻ سخن می گوید، او دیگر از بیماری شکوه نمی کند و اگر بیمار هم بشود، از صحت و سلامتیی که خداوند ﷻ برایش در بقیهء اعضای جسمش عنایت نموده است، سخن می گوید. اگر او با نقص و کمبودی از جهت مالی رو به رو شود، از فضل خدای متعال در بقیهء اموال و ثروت خویش سخن می گوید. و اگر به وی مصیبتی دست دهد، خدای عزّوجلّ را برنعمت‌های دیگری که به وی عنایت نموده است، سپاس می گوید. پس انسان مؤمنی که به همین یک آیهء کوتاه قرآنی عمل کند، همیشه متفائل است، همیشه خوش می گوید، خوش می‌بیند و خوش می‌درخشد. اگر نصف پیاله‌اش پر باشد، می گوید: نصف پیاله‌ام پر است و خدا ﷻ به من این چنین نعمتی داده است. او مانند افراد بدبین و نحس اندیش نیست که بگوید: نصف پیاله‌ام خالی است.

این انسان متفائل با فکری باز و چهرهء بشاش به زندگی رو به رو می‌شود. او با نگرانیها و دلهره‌ها میانهء خوبی ندارد. او از شوک‌ها و تکانهای روانی و بیماریهای ناشی از آن دور است. به همین دلیل است که دانش روانشناسی امروزه روی این اصل تأکید بسیار می گذارد.

دکتور «ویکتور بوشیه» روانشناس معروف، درکتاب خویش: «متفائل باش» می گوید: «تفاؤل، خوش‌اندیشی، خوش‌منشی و احساس لذت بردن از زندگی، باید همیشه پیشآهنگ انسان در زندگی وی باشند. گاهی ممکن است این سؤال به وجود آید که چگونه انسان می‌تواند خوش‌اندیش و متفاؤل باشد در حالی که رویدادهای پیرامونی بر وفق مراد وی نیستند. در این حالت باید گفت که انسان باید همیشه آماده باشد تا کانونهای خیری را که در بدترین حالات هم می‌توانند ناخوشیهای وی را مغلوب خود گردانند، کشف نماید.

شکی نیست که خوشبختی و امید به فرداهای روشن و روشن‌تر، همیشه همرکاب انسان خوش‌اندیش و متفائل است. همچنان رابطهء میان تفائل و سلامتی، امروزه یک اصل مسلم علمی است؛ از جدیدترین چیزهایی که بر وجود رابطه در میان تفاؤل و سلامتی تأکید می گذارد، این کشف طبی است که می گوید: یکی از عوامل و فاکتورهای مهم مساعد کنندهء ایجاد «کلسترول» که مادهء سمی است و در شرایین رسوب می کند و بیماریهایی چون انسداد شرایین، فشار خون، خناق صدری و سکتهء قلبی محصول این ماده است، در حقیقت اعتلال فکری، تفکّر منفی و تشوشات عقلی است. دکتوران، بیماران مصاب به کلسترول را توصیه می کنند که باید

حداکثر کوشش‌شان را به خرج دهند تا برای آنها خوش بگذرد. یعنی اینکه باید خوش خیال و خوش‌اندیش و بشاش باشند. و حتی بر این نکته تأکید می کنند که خوش‌اندیشی و انبساط، نه فقط به این بیماران کمک می کند، بلکه حتی بهترین سپر وقایهء وی از مصاب‌شدن به بیماریها نیز هست.

دانشمند نامبرده در این رابطه یک افسانهء اسپانوی را ذکر می کند که مفاد آن این است: جوانی که از زندگی مأیوس شده بود، در گوشهء دیری پناه گرفت و با دنیایی از آه و افسوس و اندوه و دلمردگی شب و روزش را می گذراند. همین که چشم باز می‌کرد، خود را در عمق دره یی سرازیر می‌دید که پر از بدبختی، سیاهی و وحشت همراه با مردمی نگونبخت همچون خود اوست. شبی از شبها در این گوشهء دنج کلیسای سرد و تاریک، کابوس یأس و دلمردگی، افسردگی ونکبت، سخت بر او هجوم آورد و بر این حال به خواب فرو رفت. درخواب دید که گویی هاتفی وی را ندا می کند و می گوید: «مأیوس و نا امید نباش ؛ زیرا تو توانایی آن را داری که خوشبختی را در زمین پیدا کنی، و نعمت‌ها را در آسمان. من اینک طلسمی را به تو می‌دهم که با آن خوشبختی را در زمین پیدا کنی، و نعمت‌ها را در آسمان. من طلسمی را به تو می‌دهم که خوشبختی‌ات را تضمین می کند ولی قبل از آنکه این طلسم را به تو بدهم، باید به من قول دهی که مدت شش ماه با کمال امانت داری از ارشاداتم پیروی کنی». در این اثنا آن فرشته به وی آیینه یی داد و گفت: «این آیینه شبیه دنیاست. دنیا فقط همان تصویری را برای ما ارائه می‌دهد که آن تصویر را از خود ما می‌گیرد. تو از این امر که دنیا با چهرهء اخمو و عبوس با تو رو به رو شده است، شکوه داری؛ از تو می‌پرسم، آیا تو خود برای این دنیا چهرهء بشاش و درخشانی را نشان داده‌ای؟ لبخند بزن، دنیا به رویت لبخند می‌زند. توصیه می کنم که در تمام طول روز این لبخند از لبانت فرار نکند تا بدین وسیله بتوانی روح لبخند را به محیط ماحولت نیز بگسترانی. اصلاً به چیزهایی فکر نکن که دنیا تو را از آنها محروم گردانیده است. بلکه فقط به چیزهایی بیندیش که دنیا برایت بخشیده است». از آن پس آن جوان به سوی مردم با چهرهء بشاش، و قلبی باز می‌نگریست؛ این بود که زندگی اش دگرگون شد و نیز زندگی اطرافیانش هم با دنیایی از نعمت و سعادت مقرون گردید.

به راستی جایگاه مفاهیم فوق در برابراین آیهء شریفه در کجاست؟

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوی»

آیا اگر دنیای دانش، صدها دائرهء المعارف را درا ین رابطه تدوین کند، می‌تواند به تفسیر همین یک آیهء کریمه احاطه نماید.

البته معنی سخن گفتن از نعمت خداوندﷻ این نیست که انسان آنچه را از مال و ثروت و رفاه و غیره نعمت‌ها به وی عنایت شده است به رخ دیگران بکشد که بیشک این امر گاهی می‌تواند نوعی فخرفروشی به حساب آید. بلکه سخن‌گفتن از نعمت خداﷻ این است که انسان در برابر آنچه که دارد شکر منعم را بنماید و در برابر آنچه که ندارد، نزد مردم شکایت و بیداد نکند. چه انسان مؤمن علی الدوام سپاسگوی و شکرگزار فضل و نعمت الهی است.

از مظاهر بارز سخن گفتن از نعمت خداوندﷻ ظهور اثر این نعمت‌ها بر صاحب نعمت، مرفوع ساختن نیاز و حاجت حاجتمندان به وسیلهء این نعمت‌ها و عدم بخل و امساک در انفاق بر آنان، و همچنین به کارگرفتن این نعمت‌هاست در راه آنچه که شرع شریف بدان دستور داده است.

البته چنین پنداشته نشود که نعمت همه عبارت ازمال و ثروت است، بلکه ملاک‌های صحیح شناخت نعمت ـ به قول یکی از اطبا ـ در معاینه خانهء داکتران شناخته می‌شود؛ زیرا در این معاینه خانه‌هاست که فهمیده می‌شود، هدف مردم در زندگی تماماً پول و ثروت نیست، و توانگری نیز محدود به مال و سرمایه نمی‌باشد. چنانکه خدای عزّوجلّ در سورهء «ضحی» خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى﴾

«تو را نادار یافت پس ثروتمند گردانید»

در حالی که روایات به تواتر اثبات نموده اند که پیامبر گرامی اسلامﷺ حتی یک روز هم ازنظر مالی ثروتمند نبوده‌اند. لیکن غنامندی پیامبر اسلامﷺ در این آیهء کریمه به این معنی است که ایشان قلبی پاک و وارسته، زبانی فصیح و روان، سینهء مطمئن و آرام، ضمیری راحت و وجدانی سالم، جسمی توانمند و تندرست، عقل و خردی برتر و فرهیخته و پروردگاری خشنود و راضی از خویشتن داشته‌اند. پس به این دلیل بود که علی رغم فقر مالی و با وجود مشغولیت دائمی به جهاد و رویارویی همیشگی با آزار و اذیت کفار و منافقان، باز هم همیشه از نعمت خداوندﷻ بر خود سخن می‌گفته‌اند. پس چه قدر شایسته است که ما نیز با اقتدا به ایشان و عمل به قرآن کریم که صدها سال از کاروان علم جلو تاخته است، ارجگذار نعمت‌های الهی و میهماندار سعادت خویش باشیم.

بلی؛ قرآن پرچمدار دعوت انسان به سوی سعادت وخوشبختی است؛ این دعوتی که هم اکنون فریاد یکپارچهء همهء مصلحان و دانشمندان و داکتران طب گردیده است.

دکتور «ولتر مور» می گوید: «یکی از اساتید در آغاز درسش، قطعهء مربع شکل از ورق سفید را بر روی تختهء سیاه ترسیم کرد و سپس در وسط آن قطعه، نقطهء سیاه کوچکی را قرار داد. آنگاه از حاضران پرسید که بر روی تختهء سیاه چه می‌بینند؟ اکثریت آنان پاسخ دادند که نقطهء سیاهی را بر روی آن می‌بینند. در اینجا بود که او گفت: آیا در میان شما یک نفر هم نیست که این مربع بزرگ سفید را نیز ببیند؟».

آری؛ معنی دعوت به سوی سعادت این است: دیدن مربع‌های سفید و چشم‌پوشیدن ازنقطه‌های کوچک سیاه و منفی. و عمیق‌تر و همه‌جانبه تر از آن این دعوت قرآن پاک که می گوید:

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾

قطعاً احساس خوشبختی از طریق تحدُّث به نعمت؛ سلامتی، ثروت و عزت را نیز به همراه می‌آورد، چنانکه اخیراً علم طب به اثبات رسانده است که احساس سعادت، موجب شفای امراض می گردد.

«سیر هینخ اوگلیفی» جراح جهانی بریتانیایی می گوید: «احساس سعادت ممکن است وسیله شود تا امراض بدون معالجه شفا یابند؛ زیرا خرد ناب و روان آرام می‌تواند بر علل و مسببات امراض غلبه کند. داکتر نامبرده پس از چهل و چهار سال کار پیوسته در معالجهء سرطان و بررسی روی آن، اخیراً به جملهء جاویدان خویش دست یافت آنگاه که گفت: «انسان خوشبخت هر گز به سرطان مبتلا نمی‌شود». هم او گفته است: «در مغز انسان مرکز معینی وجود دارد که رشد و نموی تمام سلول‌های جسم را با نظارتی دقیق، از طریق افراز نوعی از هرمون در خون کنترول می کند و همین مرکز است که تمام دساتیر را به سلولهای مختلف در تمام قسمت‌های بدن صادر می‌نماید. بررسیها این حقیقت را به اثبات رسانده‌اند که این مرکز ـ چنانکه ذهن انسان صاف و روشن و آرام باشد ـ تعلیمات فوق الذکر را با آگاهی و از روی بینش ارسال می‌نماید. اما اگر ذهن مشوش و آشفته بود، صدور تعلیمات آن برای سلول‌ها توأم با آشفته‌گی و اختلال و در عین حال با شتابزدگی و بدون سنجش و ارزیابی دقیق است. که در این حالت سلولها به صورت غیر طبیعی و نامنظم تکثر یافته و در نهایت پیش زمینهء بروز سرطان می گردند».

آری؛ بعد از دقّت و نگرش عمیق در این آیهء کریمه، دیگر ما بی نیاز از بیان مثالها و نمونه‌هایی از این قبیل هستیم، چرا که آیهء: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَهء رَبِّکَ فَحَدِّثْ﴾ خود آینهء تمام نمای سعادت انسان است.

﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَهء ... ﴾

خدای عزّوجلّ برای بندگان خود مال و ثروت می‌دهد، فرزندان و عزیزانی عنایت می کند و از نعمت‌های گونه‌گون بهره مندشان می‌سازد. تجارب زندگی نشان داده است که مال و ثروت گاهی به درد صاحب خود نمی‌خورد. فرزندان نیز گاهی ممکن است جز یک آرایش موقت برای انسان به حساب نیایند بلکه هم ثروت و هم فرزندان، نکبت و مصیبتی برای وی گردیده زندگی را برایش به جهنمی مبدل گردانند. چنانکه قرآن کریم در آیهء 45 از سورهء «کهف» می گوید:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

«مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا اند»

و در آیهء 14 سورهء «تغابن» می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلادِكُمْ عَدُوّاً لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمایند، از آنان برحذر باشید»

لیکن در اینجا موهبت دیگری هم هست که خدای سبحان آن را برای هر کس بخواهد می‌بخشد که در این موهبت برای انسان خیر بسیاری نهفته است. این موهبت در متن آیهء 269 از سورهء «بقره» چنین بیان می‌شود:

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾

«خداوند به هرکس که بخواهد، حکمت می‌بخشد، و به هرکس حکمت داده شود، یقیناً خیری فراوان به وی داده شده است، و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد»

در تعریف حکمت گفته‌اند که حکمت: عقل و خردی است استوار و خلقی است نیکو. و گفته‌اند: هر کس از موهبت حکمت برخوردار باشد، به وسیلهء آن در دنیا به جایگاهی عالی و موقعیتی ممتاز دست می‌یابد. لیکن بررسیها نشان داده‌اند که همهء آنانی که خدای متعال از این موهبت برخوردار شان گردانیده است، در مراکز سلطه و جاه و مقام قرار ندارند؛ زیرا چه بسیار

اند انسانهای با حکمت و خردی که از زندگی اجتماعی در گوشهء انزوا قرار گرفته و به همان زندگی منزوی خویش در یک گوشهء دورافتاده قناعت کرده و درویشانه خوش وخرم اند، پس آیا این گروه ـ که از اجتماع گوشه گرفته یا به حاشیه‌ها رانده شده اند ـ از خیر محروم مانده‌اند؟ هرگز! بلکه اینان بیشترین و بزرگترین خیر و نعمت را دریافته‌اند؛ زیرا کسی که از موهبت الهیی مانند حکمت بهره‌مند است، به هر کار و شغلی که مصروف باشد و در هر مقام و موقعیتی که قرار داشته باشد، بی شک از خیر بسیاری بهره‌مند است. البته ما این خیر بسیار را فقط آنگاه توانسته‌ایم بشناسیم که با پیشرفت‌های علم آشنا شده‌ایم و حقّا که سخن خدای حکیم راست و زیبا است.

دکتور «الکسیس کارل» می گوید: «کافی نیست که شخص با بدنی سالم زندگی کند تا بتواند از زندگی سالم بهره‌مند شود؛ زیرا سلامتی نه منحصر به مقاومت بدن در برابر امراض است، نه محدود به نیروی تحمّل جسم، و نه هم منحصر به قدرت انسان بر کار و تولید. بلکه این نیروی اخلاق، استواری و به هنجاری عقل و آرامش خاطر یعنی «حکمت» است که مهمتر ازهمهء آنهاست.

شکی نیست که انسان عصر حاضر، از انسانهای عصرهای گذشته به سلامتی کامل نیازمندترا ست؛ زیرا او باید مشکلات جدیدی را تحمل کند که زاییدهء شرایط جدید و معاصر است؛ مشکلاتی مانند تکانها و شوریده‌گیهای روانی، همهمه‌ها و هیاهوهای زندگی ماشینی، وجودنگرانیها و دلهره‌های گونه‌گون و مشکلات اجتماعی خطیری که محیط ما از آنها خالی نیست. مشکلاتی که چه بسا اعصاب انسان را درهم کوفته و برای او نفس‌گیر و طاقت‌فرسا می‌شوند. از این جهت، ما نمی‌توانیم به سلامتی فقط از بعد فیزیولوژیک مجرد آن نگاه کنیم؛ زیرا سلامتی عقل و نیروی اخلاق، ابعاد دیگری از زندگی ما یند که شخصیّت تامّهء انسان به نضج و بلوغ پیوسته، از آنها بی نیاز نیست».

می‌دانیم که جسم انسان در اصل از یک تک سلول به وجود می‌آید که آن تک سلول باز به دو قسمت منقسم می‌شود و هر قسمت به نوبهء خود به دو قسمت دیگر و این چنین است که این سلول تا بدانجا تکثر می‌یابد که نمو و رشد جسم انسان را به کمال و تمام آن برساند. پس جسم انسان به هر پایه یی از تکامل هم که برسد، باز همان واحد اولیهء وجودش باقی است. بناءً تمامی اعضای جسم و انکشافات آن، در واقع یک واحد منسجم، همآهنگ و به هم پیوسته‌یی اند که با شبکهء عظیم و هول آسایی از سلسله اعصاب و عناصر شیمیایی که غده‌ها آنها را افراز

می‌نمایند و ما آنها را به نام هرمونها می‌شناسیم، بـه هـم بافـت خـورده و ارتبـاط قـایم کـرده انـد. سلامتی، یعنی نگهداری و محافظت از این واحد و حفظ هماهنگی و روابط متعادل میان اعضـای وجود. پس چنانکه تصلب شرایین در دوران خـون انسـان اخـتلال پدیـد آورده و سـلامتی انسـان لطمه می‌بیند، همین طور اگر خشم، ترس و نگرانی در اعصاب انسان اضطرابی ایجـاد کنـد، ایـن سلامتی با لطمه و آسیب‌جدی روبه‌رو می‌شود.

آری؛ این حقیقت هم‌اکنون کاملاً ثابت گردیده اسـت کـه نشـاط و فعّالیـت انسـان در یـک آن واحد، هم عضوی و هم عقلی است و جسم و روح یک واحد غیر قابـل تجزیـه مـی‌باشـند. پـس آنسانکه ورم مخ یا غدهٔ درقیه، به انحراف عقلی و عصبی انسان می‌انجامد، همین طور اضـطراب عقل یا انحراف اخلاق به زخم معده، تصلب شرایین، امراض قلبی و اختلال در جهاز هاضمه وی می انجامند.

بنابراین برای انسان محال است که بتواند روشهای کاربردی حفظ سلامتی را در جسمش کاملاً و از همه جهت کشف کند؛ زیرا این یک قضیهٔ گیج‌کننده و حیرت آوری است. مگر مـا در ایـن عرصه یک سلسله قواعد اساسیی داریم که با عنایـت بـه آنهـا مـی‌تـوانیم سـلامتی مـان را حفـظ نماییم و همهٔ ما کم و بیش با این قواعد اساسـی کـه مربـوط بـه نحـوهٔ پیشـگیری از بیماریهـای مختلف است و طب قدیم و جدید آنها را توصیه کرده‌اند، آشنا هستیم. لیکن در اینجا مـا قواعـد نوینی داریم که عبارت از دستاوردهای جدید علم طب اند. این قواعـد مـی‌گوینـد: بـرای حفـظ سلامتی باید حتماً از سمومهای مختلفه پرهیز کرد. سموم ها یا توکسـیدهایی کـه از خـارج بـدن می‌آیند و مهمتر از آنها سموم هایی که از داخل وجود متولد می‌گردند.

انسان ـ مثلاً ـ به تجارب فیزیولوژیک باور دارد وبر اینکه مثلاً تدخین و بـاده‌گسـاری بـه سـلامتی وی مضر تمام می‌شوند، لیکن در عین حال می‌بینیم که بسـا افـراد هسـتند کـه نمـی‌تواننـد از ایـن چیزها دست بردارند و یا حد اقل از میزان مصرف آنها بکاهند مگر آنگاه که خداوندﷻ به انسان «حکمت» عنایت نماید... و حکمت در این میدان؛ یعنی خرد و شجاعت.

همینگونه پوست خارجی بدن ما نیازمند تحمل سختیهای باد، باران، خورشید و سایه اسـت؛ زیـرا برای آن ساخته شده تا با این پدیده‌ها رو به رو شود، امـا فقـط یـک سـاعت پیـاده‌روی بامـدادی پرتحرک انسان در هوای آزاد کافی است که پوست و سیمای بدن، بلکه حتـی خـون و اعضـای وی را به اوج سلامتی سوق دهد. لیکن این امر فقط به داشتن یک چیز نیازمند می‌باشد و آن چیز هم فقط «حکمت» است؛ و حکمت در اینجا یعنی عقل و اراده.

همین طور ما می‌دانیم که عناصر شیمیایی مورد نیاز برای ساختمان انساج و حفظ نشاط و نیرومندی جسم ما، در غذاهای طبیعی مانند سبزیجات، میوه‌ها، لبنیات و حبوبات موجود اند. لیکن اشتغال مردم به مواد چاشنی‌دار رنگارنگ، گاهی انسان را با چنان حالتی رو به رو می‌سازد که مجبور می‌شود ضعف بدنی خود را با فراورده‌های دیگری که محتوی مواد سبزیجات و میوه‌جات اند، برطرف کند اما به شیوهٔ شیمیایی و نه به طور طبیعی. پس بازگشت انسان به سوی مواد اصلی، چون سبزیها و میوه‌های تازه و دست‌برداشتنش از مواد پرچرب و انرژی‌زای دیگر، نیاز به یک چیز دارد و آن چیز هم فقط «حکمت» است، و حکمت در اینجا نیز یعنی عقل و تصمیم گیری.

همین گونه شکایت انسان از امراض جهاز هاضمه و تأثیر منفی آن بر قلب و ریه‌ها و کلیه و کبد، همه و همه ناشی از پرخوری است؛ زیرا ما قبل از آنکه گرسنه شویم غذا می‌خوریم. وقتی هم که می‌خوریم، آنچنان می‌خوریم که معدهٔ ما به فریاد می‌آید. و البته زیان این کار را هم می‌دانیم. پس باید بنا به فرمودهٔ رسول گرامی اسلامﷺ تا گرسنه نمی‌شویم، غذا نخوریم و چون غذا خوردیم، فقط چند لقمه یی بخوریم که قامت مان را استوار سازد و ما را به کار و تلاش قادر گرداند. پس آیا ممکن است به این توصیه عمل کنیم؟ هرگز! مگر آنگاه که یک چیز داشته باشیم، آنهم فقط «حکمت» یعنی عقل و اراده است.

بلکه حتی در محیط پرتنش اجتماعی ما با همهٔ کشمکش‌ها، رقابت‌ها و مسابقاتی که در آن بر سر رزق و روزی و چوکی و منصب و قدرت در جریان است، مسابقاتی که در بسا موارد منجر به درگیریها و حوادث المناک می‌شود، به طوری که انسان با کمترین بهانه یی برشوریده و با اولین صدمه خود را تا خرخره زیر بار غم و اندوه غرق می کند و کوچکترین لطمه را برای خود به فاجعه یی مبدل می‌سازد. و البته ما همه می‌دانیم که این امور مولد چگونه امراض خطیری اند، و می‌دانیم که برای مقابله با این وضعیت نا هنجار؛ قبل از هر چیز دیگر به تحمل، حوصله، اعتماد به نفس و حفظ زبان از پرگویی و بدگویی احتیاج داریم. اما آیا ممکن است که به این خصلت‌ها آراسته باشیم. هرگز! مگر آنگاه که از موهبت «حکمت» بهره‌مند باشیم. یعنی: فرزانگی و اخلاق نیک.

بی‌گمان از مستلزمات حکمت است، اینکه انسان در دنیای خود چنان رفتار کند که اگر او خداوندﷻ را نمی‌بیند، خداﷻ او را می‌بیند. یقیناً گفتار، کردار و حتی تخیلات موجود در بستر لاشعور ما، در لوحهٔ هستی ثبت می‌شود و اگر ادیان و کتب آسمانی این حقیقت را تبلیغ

نموده‌اند، اینک علم نیز به جمع آنها پیوسته است. پس بر انسان خردمند لازم است تا فقط سخنی را بر زبان آورد که زیانبار نباشد، فقط اندیشه یی را در نهاد خود بپروراند که کشنده‌ء روان وی نباشد و فقط عملی را انجام دهد که او را از عذاب خداوند ﷻ دور گرداند.

بی شک حکمت ورزانه خواهد بود اگر انسان به حق خویشتن خویش قانع بوده و چشم به حق دیگران ندوزد؛ زیرا اگر صاحب حق غایب است، خداوند بزرگ همیشه حاضر و ناظر حال بندگان خویش می‌باشد. و هر گاه عدالت زمینی و قوانین موضوعه در آن مجرم را به برگرداندن حق به صاحبش ملزم گردانیده و علاوتاً مجازاتی را نیز برای وی وضع می‌نماید، پس حساب عدل الهی چگونه خواهد بود؟

این چنین است که تجلیات اعجازی آیه‌ء کریمه‌ء فوق، بر تارک همه‌ء علوم انسانی می‌درخشد و ما به تجربه درمی‌یابیم که مفاهیم خیر و حق و عدل، جملگی در مضمون «حکمت» داخل‌اند. و البته همه‌ء آنچه که در تحت این عنوان می‌گنجد، ثواب تلقی می‌شود. پس خوشا به حال آنانی که خدای عزّوجلّ به ایشان «حکمت» ارزانی کرده است، چه هر کس برخوردار از حکمت است، بی شک که خیر فراوانی را در دنیا و آخرت فرا آورده است.

﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

از مهمترین رهنمودهای دانشمندان علم اجتماع در راه ساختن جامعه یی خیراندیش که انسانهای آن همه با هم یار و یاور باشند، در حقیقت دوری‌گزیدن همیشگی انسان از زاویه‌ء حادّه‌ء جدال است. آری؛ این زاویه‌ء حادّه عبارت است از جار و جنجال، خشم و عصبانیّت و هر آنچه که فضای علایق انسانی را مکدر می‌گرداند.

دیل کارنیگی که صاحب مؤلفات بسیار موفقی در علوم روانشناسی و جامعه‌شناسی است می‌گوید: «بی‌گمان نتیجه یی که من از بررسیهای ممتد علمی خویش بر گرفته‌ام این است که تنها وسیله‌ء به کرسی‌نشاندن منطق در روابط اجتماعی، دوری‌گزیدن از جدال و کشمکش می‌باشد. بررسیهای من می‌گویند که از هر ده بار مشاجره و جدال میان دو تن، به طور حتم در نه بار آن، هر یک از طرفین نهایتاً با پافشاری شدیدتری از قبل، خود را در آن مجادله برحق‌تر از پیش دانسته اند. بر فرض اینکه شما با جدال و مشاجره بر خصم‌تان چیره شوید، این شما هستید که در نهایت بازنده‌اید؛ زیرا شما ظاهراً توانسته‌اید بر او پیروز شوید، اما نتوانسته‌اید رضاو خشنودی وی را کسب نمایید و این خسارت خود برای شما کافی است».

اما «ولیم» که یکی از مدیران بسیار موفق اجتماعی در امریکا است، در این باره می‌گوید: «قطعاً محال است که شما بتوانید فردجاهلی را با مرافعه و مشاجره مغلوب خود سازید؛ زیرا تجارب من می‌گویند که مستحیل است بتوان فردی را ـ قطع نظر از اینکه عالم است یا جاهل ـ با جدال و مرافعه بر تغییر دادن نظرش داشت».

فرانکلین در کارنامهء زندگی‌اش می‌گوید: «او در جوانی بسیار لغزش‌کار و تند مزاج بود و کسانی که از وی بد می‌بردند، بیشتر از آنانی بودند که وی را دوست می‌داشتند. تا آنکه روزی یکی از دوستانش وی را به گوشه یی فرا خواند و برایش گفت: تردیدی نیست که نظریاتت همچون تازیانه یی است که بر مخالفان رأیت فرود می‌آید، از این جهت هنگامی که دوستانت از تو دور می‌شوند، نفسی به راحت می‌کشند تا از جدال و بگو مگو با تو در امان باشند». فرانکلین می‌گوید: «از آن روز این سخن را آویزهء گوشم ساخته و به یک قاعده سخت پایبند گردیدم و آن اینکه از معارضه با آراء دیگران بپرهیزم مگر به شیوه یی نیکو. از آن وقت به کار بردن الفاظی را که بر رأی قاطع و ثابتی دلالت کرده و عواطف دیگران را بخراشد، بر خود تحریم کردم؛ مانند این جملات: قطعاً من بر این نظر هستم! شکی ندارم که واقعیت امر چنین است! تحقیقاً قضیه چنین است! ... و به جای استعمال چنان کلماتی، الفاظی از این قبیل را به کار می‌گرفتم: گمان می‌کنم که چنین باشد! به نظرم می‌رسد که قضیه چنین باشد! در حال حاضر بر این نظر هستم! شاید عقیده‌ام در این باره درست نباشد! ممکن است در این گفته‌ام اشتباه کرده باشم! ... و هر گاه با آراء دیگران هم مخالفتی می‌داشتم، این مخالفت را صراحتاً به رخ ایشان نمی‌کوبیدم و به طور ناگهانی بر آنان اعتراض نمی‌کردم بلکه می‌گفتم آراء شما همیشه درست بوده است، لیکن در حال حاضر ممکن است اندکی به تفکّر بیشتر نیاز داشته باشید. از آن زمان هرگز با کسی ستیزه نکرده‌ام و بالمرّه ستیزه را به کناری افگندم».

کارنیگی در یکی دیگر از حکایاتش می‌گوید: «در یکی از مهمانیهای بزرگ که بنا به مناسبتی برگزار شده بود، یکی از حاضران داستانی را ذکر کرد که حاوی یک جملهء حکیمانه بود. او ادعا کرد که این جمله از کتاب مقدس انجیل است. من که نسبت به قضیه حضور ذهن کافی داشتم، راه را بر وی بسته و گفتم: جملهء ذکر شده نه از کتاب مقدس، بلکه از سخنان شکسپیر است. اما او بر این نکته که آن جمله حتماً از کتاب مقدس است اصرار داشت و من نیز بر رأی خویش اصرار می‌ورزیدم. سرانجام حکمیّت در این باره را به فرد سومی وا گذاشتیم که در شناخت شکسپیر بسیار معروف بود و همهء سخنان و وجیزه‌های وی را از حفظ داشت. فرد

موصوف که در کنارم نشسته بود، مرا با این گفتهء خود وحشت‌زده ساخت: آقای کارنیگی! ایشان درست می‌فرمایند؛ این وجیزه جمله‌یی از کتاب مقدس است. اما در عین حال با مهربانی، به نوک پای خود آهسته بر من فشاری آورد و با این تلمیح خواست به من نکته‌یی را بفهماند. میهمانی که به آخر رسید، آن مرد در راه به من چنین گفت: شکی نیست که سخن شما کاملاً درست بود و آن وجیزه از شکسپیر است نه از کتاب مقدس. اما ما همه در میهمانی شادی به سر می‌بردیم و شما نمی‌بایست در چنین فضای بهجت‌انگیزی می‌کوشیدید که برای آن مرد این واقعیت را که او اشتباه کرده است، به اثبات برسانید! آیا فکر می‌کردید که این کار شما او را نسبت به شما بر سر لطف می‌آورد؟ چرا به وی اجازه ندادید تا داستانش را به آخر برساند و با این کار، خوش باشد؟ از این گذشته، مگر او عقیدهء شما را در بارهء آن جمله جویا شد که با وی به مجادله برخواستید؟ کارنیگی عزیز! همیشه از زاویهء حادّه بپرهیزید!».

آری؛ چه بسیار صحنه‌ها و لحظه‌هایی در زندگی انسان وجود دارند که ستیز و جدال، صفا و بهجت را از آن لحظه‌ها گرفته و نشئهء سرور و لذت را از سر همگی برپرانده است! بلکه حتی چه بسیار جار و جنجالهایی که پیوند دو دوست را برای همیشه از هم بگسلانیده و فضای سبز روابط آنها را تیره و تار گردانیده است! از همین رو، علم اجتماع و علم تربیت در جدیدترین نظریات، به پرهیز از ستیز و جدال سفارش اکید کرده اند و اینکه اگر هم در مواردی از ستیز و جدال گریزی نباشد، باید این کار به نیکوترین شیوه صورت گیرد.

رهنمودهایی که این علوم آن را فریاد می‌کنند، با آنچه که قرآن کریم یک هزار و چهارصد سال قبل نه در یک آیه و یک سوره که در آیات و سوره‌های متعدد در این زمینه ارشاد فرموده است، قابل مقایسه نیست. خدای سبحان در آیهء 86 از سورهء «حج» پیامبر امین خویش را چنین توصیه می‌کند:

﴿وَإِنْ جَادَلُوکَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

«و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است»

و در آیه 125 از سورهء نحل می‌فرماید:

﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوهء که نیکوتر است، مجادله نمای، در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده دانا تر، و او به حال راه‌یافتگان نیز داناتر است»

از توصیه‌های قرآن کریم در این رابطه همچنان آیهء 46 از سورهء عنکبوت است که می گوید:

﴿وَلا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

«و با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به آن شیوه که نیکوتر است»

بلکه حتی پروردگار مجادله را در قطار فسق ذکر می کند، آنگاه که از ارتکاب آن در مناسک حج منع می‌نماید. و این متن آیهء 197 از سورهء بقره است:

﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَلا فُسُوقَ وَلا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾

«پس هر کس که در این ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند که در اثنای حج همبستری و فسوق و جدال روا نیست»

از راه‌های منتها به زاویهء حادّه یکی هم کژراههء خشم است. یکی از دانشمندان روانشناس در این رابطه می گوید: «زمانی که ما بر دشمنانمان خشم می گیریم، جز این نیست که فرصت غلبهء آنان را بر خود مان آماه کرده‌ایم؛ غلبهء شان بر خواب‌مان خوراک‌مان و سلامتی و خوشبختی‌مان. و اگر دشمنان ما بدانند که چه قدر همه مسبب نگرانی و تیره‌بختی ما شده‌اند، از شادی به پایکوبی درخواهند آمد. پس مسلماً خشم و کین ما بر آنان، هرگز ایشان را اذیت نمی کند بلکه این خود ما هستیم که همیشه به لعنت و آزار آن گرفتار می‌شویم و شبها و روزهایمان را به جهنمی برای خودمان مبدل می‌سازیم».

یکی از نشرات وابسته به ادارهء پولیس آمریکا می‌نویسد: «اگر کسانی در اندیشهء آن افتادند که به شما بدی و آزاری برسانند، پس یاد و خاطر آنان را به کلی از صفحهء ضمیرتان پاک گردانید و اصلاً به فکر این نباشید که از آنان انتقام بگیرید؛ زیرا اگر به فکر انتقام باشید، بیشتر از آنان خودتان را ناراحت کرده اید».

از شگرف‌ترین وجیزه‌های حکیمانهء کنفوسیوس یکی این است: «دشنام و بدگویی دیگران اصلاً به تو آسیبی نمی‌رساند، بلکه آنچه به تو آسیب می‌رساند، اندیشیدن تو در بارهء آنان است».

از بهترین سخنان در این باره، سخن علامه «کلاوس وارد» است که گفته است: «به جای اینکه از دشمنان مان کینه به دل بگیریم، بگذار بر آنها دل بسوزانیم و خدای عزّوجلّ را سپاس گوییم که ما را مانند آنان نیافرید. بگذار به جای اینکه انواع اتهامات را بر دشمنانمان سرازیر سازیم، رحمت و شفقت و یاری و گذشت مان را شامل حال آنان گردانیم».

شاید این داستانها و امثال آن بتواند، آنچه را که آیهء 134 از سورهء آل عمران ناظر بر آن است تا حدودی به اذهان مان نزدیک گرداند؛ جایی که این آیه فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم را در قطار نیکوکاران ستایش کرده و می گوید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنْ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

«آنانکه در فراخ دستی و تنگ حالی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد»

به این ترتیب به راز این امر که خدای عزّوجلّ چرا پیامبر امینش را به عفو و گذشت فرا می‌خواند نیز پی می‌بریم؛ جایی که در آیهء 159 از سورهء آل عمران می‌فرماید:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان (اصحاب خویش) مشورت کن»

و در آیهء 13 از سورهء مائده می‌فرماید:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

«پس از آنان درگذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد»

چنانکه خدای عزّوجلّ مؤمنان را نیز به گذشت و چشم پوشی فرا می‌خواند، آنجا که در نصّ آیهء 109 از سورهء بقره می‌فرماید:

﴿فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«پس گذشت کنید، و چشم بپوشید تا خدا فرمان خود را بیاورد»

و اینچنین است که در روشنایی پیشرفت علم، به عمق اهداف این آیات مبارکه که از اصول علم تربیت و علم اجتماع قرنها جلو افتاده است، آشنا می‌شویم.

«اسراف نکنید»

آنگاه که آیهء 31 از سورهء «اعراف» نازل شد و دستور داد که:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا﴾

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید»؛

بسیاری از کفاری که در آن تدبّر کردند با این آیه اسلام آوردند؛ زیرا به قول یکی از حکمای بزرگ جاهلیت که با شنیدن آن اسلام آورد: «این آیه، جامع خلاصهء طبّ اوّلین و حکمت آخرین است».

مفسران در تفسیر این آیهء کریمه بر دو نظر اند؛ بعضی بر آنند که نهی از اسراف در این آیه فقط مخصوص خوردن و نوشیدن است. در حالی که بعضی دیگر نهی از اسراف را مخصوص اکل و شرب ندانسته بلکه همهء اشیاء را مشمول آن می دانند؛ به دو دلیل: نخست آنکه خدای متعال بی آنکه اسراف در چیز معینی را خاص بسازد، در تکملهء این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾

«بی‌گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد»

دو دیگر آنکه آیهء کریمه نگفته است: (لا تسرفوا فیهما ـ فقط در اکل و شرب اسراف نکنید) بلکه مطلقاً فرموده است «لا تُسْرِفُوا ـ به طور کلی اسراف نکنید». پس روشن است که نظر تفسیری دوم قوی‌تر می‌باشد.

به هر حال، چه مراد آیه فقط نهی از اسراف در اکل و شرب باشد، و چه نهی از اسراف در همه چیز، آنچه مسلم است مقولهء نهی از اسراف در اسلام، مقولهء عام و کلی است؛ زیرا منع از اسراف در قرآن کریم فقط محدود به همین یک آیه نبوده بلکه قرآن در آیات مکرر و متعددی، اذهان بشر را به رعایت اعتدال در همه چیز و پرهیز از اسراف و زیاده‌روی در کلّیه شئون زندگی، متنبّه ساخته است.

اینک توجّه کنید به آیات ذیل:

آیهء 67 از سورهء «فرقان» رعایت اعتدال در امر انفاق را از صفات بندگان رحمان معرفی نموده و می گوید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً﴾

«و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمی‌گزینند»

و آیهء 141 از سورهء انعام می گوید:

﴿وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلا تُسْرِفُوا﴾

«و حق آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید، ولی زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد»

آیهء 77 از سورهء «مائده» حتی افراط در امور دینی را نیز نهی نموده و می گوید:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو و افراط نکنید»

آیاتی دیگر از قرآن بر این حقیقت که مسرفان از هدایت به دور اند، تأکید می‌نمایند. به طور نمونه آیهء 28 از سورهء «غافر» می گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾

«بی‌گمان خدا کسی را که افراط کار دروغ‌زن باشد، هدایت نمی‌کند»

آیهء 34 از همین سوره می گوید:

﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾

«اینگونه خدا هر که را اسرافکار شکاک باشد گمراه می‌سازد»

و آیهء 151 از سورهء «شعراء» می گوید:

﴿وَلا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾

«و از دستور مسرفان اطاعت نکنید»

آیهء 9 سورهء «انبیاء» از هلاك و تعذیب مسرفان چنین بیم می‌دهد:

﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمْ الْوَعْدَ فَأَنجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾

«سپس وعدهء خود به آنان را راست گردانیدیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و اسراف‌کاران را به هلاکت رساندیم»

و در دو آیهء 33 و 34 سورهء «ذاریات» می‌فرماید:

﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ، مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾

«تا سنگ‌هایی از گل رس بر سر آنان فرو فرستیم، که نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه‌گذاری شده است»

علمای روانشناسی در سالیان اخیر، بخش بزرگی از وقت و توانشان را به بررسی روش‌های مردم در شئون زندگی‌شان وقف کرده‌اند تا آنچه را که اسباب آرامش و فراغت بال بشر می‌شود کشف نمایند. یکی از مهمترین رهیافتهای آنان در این میدان، صدور این رهنمود بود که: «در هیچ کاری افراط و زیاده‌روی نکنید».

البته این توصیه بعد از آن صادر گردید که طب به این نتیجه دست یافت: «پرهیز از اسراف درخورد و نوش سرچشمه همهء درمانهاست»

به این ترتیب، آیهء کریمه که از اسراف در اکل و شرب نهی می‌نماید، بزرگترین اصل طبی را به بشر معرفی کرده است؛ زیرا علم طب ثابت ساخته است که پرخوری معده را از پا درآورده، کبد را از کار می‌اندازد، قلب را فرسوده و تنبل کرده، موجب تصلّب شرایین، خناق صدر، بالارفتن فشارخون و بیماری دیابت می‌گردد. پس یقیناً راه درمان همهء این آفات، از جادهء اعتدال و میانه‌روی در اکل و شرب می‌گذرد.

از نظر علم روانشناسی، اسراف حماسهء نامتوازنی است که به نوعی از هوس تبدیل می‌شود، چه این شیوه بدون شک از باب هوس یا جنون است. یکی از دانشمندان این علم نصیحت گرانبهایی را به این ارتباط ارائه نموده و می گوید: «چرا ما طبیعت را الگوی خویش نمی‌سازیم؟ مگر نمی‌بینیم که هر آنچه را خدای عزّوجلّ آفریده است، غیر مسرفانه و در حد اعتدال است؟ آیا نمی‌بینیم که به دنبال شب، روز می‌آید و اگر روز برای کار آفریده شده، شب مهیای استراحت و آرامش است؟ قطعاً این حکمتی است که باید آن را الگوی رفتار خویش گردانیم. پس استراحت بعد از خستگی یک امر ضروری است و همین طور اعتدال در همه امور می‌تواند یک نظام به هنجار و متوازن را در زندگی‌ما ایجاد نماید».

دکتور «والتر کانون» می گوید: «بیشتر مردم بر این باور اند که قلب پیوسته و بدون هیچ توقفی کار می کند. در حالی که حقیقت امر غیر از این است؛ زیرا قلب در میان هر تپشی با تپش دیگر، یک لحظه استراحت می کند. پس اگر قلب در یک دقیقه به معدل هفتاد بار بتپد که این معدل عادی ضربان قلب است، در این صورت قلب در هر بیست و چهار ساعت فقط نه ساعت کار کرده است . بنابراین، مجموع اوقات استراحت قلب، پانزده ساعت در شبانه روز است که این پانزده ساعت در فواصل میان دو تپش قلب توزیع شده‌اند؛ لذا این واقعیت هم روشن می‌شود که قلب دشمن اسراف است».

همین طور، اسراف در خوش‌بینی و تفاؤل نیز پسندیده نیست. یا حتی در استراحت و یا در جلوگیری از شهوت؛ زیرا علم وراثت ثابت کرده است که اگر مرد در دوری از زن، یا زن در دوری از مرد اسراف نماید، این امر از نظر جسمی و روانی بسیار زیانبار خواهد بود. چنانکه اسراف در خوش‌بینی و تفاؤل، انسان را از آمادگی روبه‌روشدن با زندگی محروم می گرداند. همانگونه که اسراف در بدبینی به نوبهء خود، موجب از بین رفتن روحیه ومعنویات انسان می‌شود.

به همین ترتیب در همه چیزها اسراف مضراتی دارد که بی‌نیاز از توضیح است. البته علم نمونه‌هایی از زیانهای اسراف را در همهء امور ارائه نموده و از عواقب آن به تفصیل سخن گفته است، که این کتاب نیز حوصلهء اسراف در این بحث را ندارد.

فقط بیاییم همراه با آیهء 147 از سورهء «آل عمران» همه با هم دست به دعا برداریم که:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾

«پروردگارا! گناهان مان و اسراف‌مان در کارمان را بر ما ببخش و گامهامان را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده»

﴿وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾

شیخ محمد متولی الشعراوی در کتاب «الأدلهء المادیهء علی وجود الله» می‌گوید:

«قرآن کریم کتابی است که تا روز قیامت تلاوت آن عبادت است. معنی این سخن آن است که نمی‌باید میان قرآن و حقایق علمی در عرصهء هستی تصادمی رونما گردد، چه اگر چنین تصادمی روی دهد، این بدان معنی است که قضیهء دین تماماً از بنیاد ویران شده است؛ زیرا قرآن تغییرپذیر نیست تا ما بتوانیم به گونه یی در آن دست برده و آن را با زبان روز منطبق گردانیم.

بنابراین ایمان قطعی داریم به اینکه در میان قرآن و علم تصادمی وجود ندارد و اگر کسانی باشند که در مواردی برداشتی غیر از این داشته باشند، این برداشت‌شان یقیناً از دو عامل ناشی می‌شود: 1- یا عدم فهم حقیقت قرآنی. 2- یا عدم صحت فرضیهء علمی مورد نظر. اما سؤالی که هم اکنون مطرح می‌شود این است که چسان ما حقایق قرآنی را گاه درست نمی‌فهمیم؟ در این باره مثالی می‌زنیم تا مردم بدانند که عدم فهم حقیقت قرآنی، گاهی به تصادم با حقایق هستی می‌انجامد.

خدای سبحان در آیهء 19 از سورهء «حجر» می‌فرماید:

﴿وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾

«و زمین را گسترانیدیم»

معنای این آیه روشن است: اینکه زمین گسترده و هموار می‌باشد.

اگر ما آیهء کریمه را به همین معنی بفهمیم، تمام آنانی که از کرویت زمین سخن می‌گویند، ما را به کفر متهم خواهند کرد، به ویژه اینکه ما هم اکنون توانسته‌ایم به وسیلهء سفینه‌های فضایی و اقمار مصنوعی، زمین را از دوردست‌ها به هیئت کروی آن ببینیم. پس می‌گوییم: هر کس آیهء کریمهء:

﴿وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾

را فقط به معنی لغوی آن یعنی گسترده بودن زمین فهمیده باشد، در واقع حقیقت قرآنیی را که این آیهء کریمه به بیان آن پرداخته به درستی نفهمیده است؛ زیرا آیهء کریمه جامع اعجاز لغوی و اعجاز علمی هر دو بوده و در عین حالی که گستردگی زمین، یعنی حقیقت محسوس و روشن

در برابر دیدگان ما را می‌رساند، در عین زمان در برگیرندهء حقیقت علمی کرویت زمین که در هنگام نزول قرآن از ساحهء ادراکات عقلی بشر پنهان بوده است، نیز می‌باشد. حالا چگونه؟

ببینیم؛ آنگاه که خدای سبحان فرمود: «ما زمین را گسترانیدیم»؛ او منطقهء معینی از زمین را مشخص نگردانید بلکه از زمین به طور مطلق آن نام برد. این بدان معنی است که شما به هر نقطه و مکانی از زمین که بروید، آن را در برابر خود هموار و گسترده می‌یابید. اگر مثلاً در خط استوا باشید زمین در برابر شما گسترده است. اگر در قطب جنوب یا شمال، در امریکا یا اروپا، در افریقا یا آسیا و در هر ناحیهء دیگری از زمین که قرار داشته باشید، آن را در برابر خود گسترده و هموار می‌بینید. دقّت کنید: حالا سؤال این است که آیا کرویت زمین به جز در این وضعیت، یعنی وضعیت گسترده‌بودن زمین، در وضعیت دیگری هم قابل تصوّر هست؟ یعنی اگر زمین به شکل مربّع، یا مثلّث، یا مسدّس و یا به هر شکل هندسی دیگری می‌بود آیا شما می‌توانستید همه جای آن را در برابر خود گسترده ببینید؟ هرگز! بلکه ناگهان به کنارهء زمین و در لبهء پرتگاه آن به سوی فضا می‌رسیدید. درست همانند سطح یک بام مربّع یا مثلّث یا مسدّس شکل که چون انسان فاصلهء سطح آن را بپیماید به لبهء پرتگاه آن می‌رسد. پس بناءً یگانه شکل هندسیی که ممکن است زمین در آن گسترده باشد به طوری که انسان به لبهء پرتگاه آن نرسد، در حقیقت شکل کروی بودن آن است. هم از این جهت است که اگر شما حرکت خود را از هر نقطهء معینی از زمین آغاز کرده و چنان ادامه بدهید تا سرانجام به همان نقطهء اولیه برسید، در تمام طول راه خود زمین را در برابر خویش گسترده می‌یابید. و مادامی که چنین است، پس آیهء کریمهء : ﴿وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾ که بعضی از مردم از آن هموار بودن زمین را فهمیده‌اند، خود در عین حال دلیلی قاطع بر کرویت زمین نیز می‌باشد.

این همان اعجاز قرآن کریم است که با یک لفظ، هم مناسبت ظاهر اشیاء را رعایت می‌کند و هم حقیقت هستی آن را در متن خویش می‌گنجاند.

به همین جهت آنانی که آیهء کریمه را درست نفهمیده و فقط ظاهر معنی، یعنی گسترده‌بودن زمین را از آن گرفته‌اند، بی‌درنگ در مقام قضاوت قرار گرفته و دین و علم را در تصادم با هم معرفی کرده‌اند. اما آنانی که معنی آیهء کریمه را درست فهمیده‌اند، به این حقیقت اعتراف کرده‌اند که قرآن کریم اولین کتابی در عالم است که از کرویت زمین سخن گفته است. پس فهم این حقیقت به تنهایی کافی است تا معاندان قرآن بدان ایمان آور اند، اما هیهات که معاندان ایمان آرند!

آیاتی دیگر در مورد کرویت زمین

قرآن کریم دلایل کرویت زمین را فقط در یک آیه مطرح نکرده، بلکه در آیات متعددی از آن سخن گفته است؛ برای چه؟ برای اینکه اولاً قضیهء کرویت زمین یکی از قضایای بزرگ عالم هستی است. و ثانیاً کتب آسمانی قبل از قرآن، مورد تحریف و دستبرد بشری قرار گرفته و بناءً در میان دین و علم، نوعی از تصادم را نشان داده‌اند. از این روی قرآن کریم می‌آید تا دلیلی در پشت سر دلیل دیگر را بر کرویت زمین برای ما ارائه کند.

خدای سبحان در آیهء 40 از سورهء مبارکهء «یس» می‌فرماید:

﴿لا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي نجوم يَسْبَحُونَ﴾

«نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند»

خدای سبحان در این آیهء کریمه اعتقاد نادرستی را که در عصر نزول قرآن در میان اعراب حاکم بود، رد می‌کند. آن عقیده این بود که ابتدا شب می‌آید، سپس به دنبال آن روز در می‌رسد، یعنی اینکه روز از شب جلو نمی‌افتد. پس قرآن برای تصحیح این باور نادرست می‌گوید:

﴿وَلا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾

«ونه شب بر روز پیشی جوید»

یعنی شما بر این باورید که روز از شب پیشی نمی‌جوید. اما خدای سبحان به شما می‌گوید که: شب نیز از روز پیشی نمی‌جوید. پس معنی اینکه نه روز از شب پیشی می‌جوید و نه شب از روز، این است که شب و روز در کرهء زمین به طور همزمان با همدیگر موجود اند. و از آنجا که بعد از اکمال قضیهء آفرینش، در قوانین علیای هستی هیچ تغییری رونما نشده بلکه این قوانین تا روز قیامت بر وفق نظام دقیق و ثابتی حرکت می‌کنند از این رو اگر زمین به شکل هندسی دیگری غیر از کرویت می‌بود باید در همان اولین ساعت آفرینش، نخست روز به وجود می‌آمد. پس با هم بودن زمانی شب و روز در سطح کرهء زمین، فقط آنگاه ممکن است که زمین دارای شکل کروی باشد و تنها در این شکل و ترتیب است که در عین وقت که نصف کرهء زمین روشن است، نصف دیگر آن تاریک می‌باشد.

لیکن خدای سبحان می‌خواهد تا بر این معنی تأکید بیشتری بگذارد. پس آیهء دیگری را نازل می‌کند تا معنی کرویت زمین و دوران آن را بیشتر روشن نماید. بناءً در آیهء 62 از سورهء «فرقان» می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ یَذَّکَّرَ أَوْ أَرَادَ شُکُوراً﴾

«و اوست که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد، یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید»

اگر فرض کنیم که یک کارخانه در تمام طول مدت یک شبانه روز به طور پیوسته کار می‌کند، پس حتماً باید چهار نوبت کاری در آن کارخانه وجود داشته باشد تا یکی جانشین دیگری شود. اما ناگزیر باید متوجّه این نکته باشیم که در این نظامهای نوبتی، حتماً یک نوبت اولیّهء ابتدایی وجود دارد که آن نوبت جانشین نوبت دیگری نیست. حال اگر ما ـ مثلاً ـ کارخانه یی را به کار اندازیم، بی‌گمان اولین نوبت گروه کاری در آن کارخانه برای خود جانشینی ندارد؛ زیرا در آن کارخانه قبلاً کاری وجود نداشته است تا جای خود را به دیگری وا گذار کند. البته همه چیز در این دنیا بر این سنّت استوار است. اما حق سبحانه و تعالی در بارهء شب و روز می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِی جَعَلَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً﴾

«اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید»

و مادامی که خدای عزّوجلّ خود نظم کار شب و روز را بر این منوال قرار داده است، پس ناگزیر باید این روال در همان ساعت اولیهء آفرینش این دو پدیده رونما شده باشد. یعنی اینکه از همان لحظهء نخست او تعالی شب و روز را بر روی زمین جانشین یکدیگر قرار داده باشد. لیکن چنانکه توضیح دادیم، ساعت ابتدایی در شروع هر چیز دارای جانشینی نیست در حالی که خدای متعال برای ما می‌گوید که در ساعت ابتدایی و اولیهء آفرینش نیز این دو پدیده جانشین یکدیگر بوده‌اند. بنابرا ین، ناگزیر باید شب و روز در ساعت اولیهء آفرینش، هر دو با هم در یک زمان و یک آن واحد آفریده شده باشند به نحوی که هر کدام آنها جانشین یکدیگر قرار گرفته باشد. از این روی، روال آفرینش آنها بدین نحو نبوده است که اولاً روز بیاید و سپس شب جانشین آن گردد؛ زیرا در این حالت دیگر روز جانشین نیست بلکه خود نقطهء آغاز است. همچنان شب اولاً نیامده است که بعد از آن روز جانشینش شود؛ زیرا در این حالت شب دیگر جانشین نیست، بلکه خود نقطهء آغاز است. پس به این ترتیب ممکن نیست که شب و روز هر یک جانشین دیگری باشند مگر اینکه هر دو با هم آفریده شده باشند.

ما می‌دانیم که در هر نقطه و محلی از زمین که قرار داشته باشیم، شب و روز در آن نقطه یکی از پی دیگری بر ما فرا می‌آیند و هیچ نقطه یی از زمین وجود ندارد که به طور همیشه شب در آن حاکم باشد. چنانکه هیچ نقطهء دیگری نیست که دائماً روز در آن برقرار باشد بلکه همه مناطق زمین دارای شب و روز اند. بناءً اگر زمین ثابت می‌بود و بر مدار خود حرکت دورانی

نمی‌داشت، با توجّه به اینکه شب و روز در ساعت اولیهء آفرینش با هم آفریده شده‌اند، پس دیگر موضوع جانشینی آنها برای یکدیگر مطرح نبود، بلکه وضع همچنانکه در ساعت اولیهء آفرینش بوده است، ثابت و یکنواخت باقی می‌ماند.

لذا برای اینکه هر یک از شب و روز جانشین دیگری شده بتوانند، ناگزیر باید زمین دارای حرکت دورانی باشد تا به این ترتیب جریان پی در پی آمدن شب و روز در آن رونما شده بتواند.

از این روی، این فرمودهء خدای سبحان:

« ما شب و روز را جانشین یکدیگر قرار دادیم»

خود حامل دو معنی است؛ معنی اول اینکه این دو پدیده با هم آفریده شده‌اند و یکی از آنها در خلقت خود بر دیگری پیشی نگرفته است. و این خود إخباری است از سوی پروردگار سبحان بر این حقیقت که زمین کروی است.

معنی دوم این است که زمین بر مدار خود می‌چرخد و از این دوران است که پیاپی آمدن شب و روز پدیدار می‌شود.

و این چنین است که ما اعجاز قرآن را مشاهده می‌کنیم؛ زیرا گوینده خدای عزّوجلّ و آفریننده نیز هم اوست. پس آیا دلیل مادی قوی‌تری از این امر بر حقانیت قرآن و اینکه خدای عزّوجلّ آفریدگار این کائنات است، می‌تواند وجود داشته باشد؟

و برای آنکه خدای سبحان بر این حقیقت هستی بیش از پیش تأکید گذاشته و آیات و نشانه‌های وجود و عظمت خویش را بر خلقش بیشتر و بهتر بنمایاند، در آیهء 5 از سورهء «زمر» می‌فرماید:

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لأَجَلٍ مُسَمًّى أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴾

«آسمانها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روان‌اند. آگاه باش که او همان شکست‌ناپذیر آمرزنده است»

خدای سبحان در این آیهء کریمه با توصیف خلقت شب و روز می‌گوید: این دو پدیده بر هیئت «تکویر» یعنی درهم پیچیدگی آفریده شده‌اند. و از آنجا که شب و روز بر سطح زمین با هم آفریده شده‌اند، پس ممکن نیست که بر هیئت درهم پیچیده «تکویر» بوده باشند مگر اینکه زمین خود کروی باشد؛ زیرا اگر شب و روز در مساحت خود به طور غیر متساوی آفریده می‌شدند، به نحوی که یکی از آنها به شکل نوار بلندی ظاهر می‌شد، در حالی که آن دیگری قسمت اعظم مساحت زمین را می‌پوشاند، در این حالت دیگر شب و روز با هم بر هیئت کروی نمی‌بودند، چه

آن نوار بلند در این حالت می‌توانست شکل مستطیل، یا مثلث، یا مربع یـا هرمسـاحت دیگـری را داشته باشد که بر روی زمین اشغال می‌نماید. لیکن این فرمودهء خدای متعال:

«شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب»

خود دلیلی قاطع بر این حقیقت است که نصف کرهء زمین شب و نیمهء دیگر آن روز است. و آنگاه که با تقدّم علم انسان به فضا صعود کـرد و زمـین و اشـکال جغرافیـایی آن را دیـد، ایـن واقعیت که نصف زمین روشن و نیمهء دیگر آن تاریک است نیز بالمشاهده برایش ثابت گردیـد. درست به همان شکلی که خدای سبحان در قرآن کریم به ما از آن خبرداده است.

دوران زمین و حرکت کوه‌ها

اگر بخواهیم در بارهء حقیقت دوران زمین بر مدار آن، با دلیل قرآنی دیگری آشنا شویم، باید بـه آیهء کریمه 88 از سورهء «نمل» توجّه کنیم که می گوید:

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾

«و کوه‌ها را می‌بینی؛ می‌پنداری که آنها بی‌حرکت‌اند حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت‌اند. این صنع خدایی است که هر چیز را در کمال استواری پدید آورده است»

هنگامی که این آیه را می‌خوانیم و کوه‌هـا را در برابـر خـود سـاکن و بـی‌حرکـت مـی‌بینـیم، در شگفت می‌شویم؛ زیرا خدای سبحان می گوید:

﴿تَحْسَبُهَا جَامِدَةً﴾

«شما می‌پندارید که کوه ها بی‌حرکت اند»

معنی این سخن آن است که: رؤیت ما از کوه‌ها، رؤیتی پنداری است نه رؤیتی یقینـی. بنـابر ایـن در اینجا حقیقتی یقینی وجود دارد که خدای سبحان آن را از ساحهء دید ما پنهان سـاخته اسـت. یعنی آنچه ما از ثبات کوه‌ها و عدم حرکت آنها می‌بینـیم، یـک حقیقـت هسـتی نیسـت. پـس در واقع حق تعالی چیزی را آفریده است که ما آن را بر غیر حقیقت آن می‌بینیم. و ایـن خـود نشـان دهندهء مطلقیت قدرت آن آفریدگار بزرگ می‌باشد؛ زیرا کوه‌ها به گونـه یـی ضـخیم و بـزرگ آفریده شده‌اند که از ساحهء دید هیچ انسانی پنهان نمی‌باشـند. پـس اگـر چنانکـه حجـم کـوه‌هـا کوچک می‌بود ما می‌توانستیم بگوییم که چون حجم کوه‌ها کوچک است و دیدگان ما آنگونـه که باید قادر به رؤیت آنها نیست پس بـه ایـن دلیـل ملتفـت ایـن امـر نشـده‌ایـم کـه آیـا کـوه‌هـا

متحرک‌اند یا ثابت؟ اما خدای عزّوجلّ کوه‌ها را آنچنان بزرگ و نجم‌آسا آفریده است که هر ضعیف‌البصری هم می‌تواند آنها را ببیند. در همچو حالتی است که خدای عزّوجلّ به ما می‌گوید: این کوه‌های ثابت از جلو روی شما همانند ابر مرور می‌کنند.

در اینجا این پرسش به وجود می‌آید که چرا خدای سبحان وقتی می خواهد از حرکت کوه‌ها توصیف کند، جریان ابرها را برای ما مَثَل می‌زند؟ پاسخ این است که ابرها حرکت ذاتی یا خودکار ندارند تا به قدرت ذاتی خودجوش خود، از یک مکان به مکانی دیگر حرکت کنند بلکه ناگزیر باید نیروی خارجی باد پدیدار شود تا آنها را از یک جا به جایی دیگر حرکت دهد لذا اگر باد ساکن شد، ابرها در جای خود بی حرکت و ثابت باقی می‌مانند.

پس خدای سبحان در واقع به ما می‌گوید: کوه‌ها نیز چنین‌اند و از خود حرکت ذاتی و خودکار ندارند تا به نیروی درون‌جوش خویش، از جایی به جایی دیگر حرکت کنند. هم از این روی ما نمی‌توانیم کوهی را که امروز در اروپاست، فردا در امریکا یا آسیا بیابیم. و از آنجا که کوه‌ها بر سطح زمین قرار دارند، پس جز حرکت خود زمین، قوهٔ خارجی دیگری برای حرکت‌دادن آنها وجود ندارد. یعنی اینکه باید زمین خود حرکت کند تا کوه‌هایی را که بر سطح آن قرار دارند، نیز با خود حرکت دهد. و چنین است که کوه‌ها در عین زمانی که به نظر ما ثابت و ساکن جلوه‌گر می‌شوند، اما دارای حرکت می‌باشند از آن رو که زمین خود حرکت می‌کند و کوه‌ها هم جزئی از زمین‌اند. بناءً همان طوری که ما حرکت دورانی زمین را احساس نمی‌کنیم، حرکت کوه‌ها را نیز احساس نمی‌نماییم.

فراگیری اسماء

(1)

شیخ محمد متولی الشعراوی در فرازی دیگر از تجلیات اعجاز علمی قرآن کریم می‌گوید:

وقتی داستان آدم‌ؑ را در قرآن کریم تلاوت کنیم، می‌بینیم که خدای عزّوجلّ ما را به سرچشمهٔ علم همهٔ بشریّت راهنمایی نموده است. جایی که در آیهٔ 31 از سورهٔ «بقره» می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ﴾

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد»

خدای سبحان در این آیه دروازهء اولیهء ورودی علم به سوی ذهن بشر را معرفی می کند. این دروازهء ورودی اوّلیه در حقیقت آموزش «أسماء» است؛ زیرا از همان بدو طفولیت وقتی کودکتان به مرحلهء سنّیی می‌رسد که می‌تواند اشیا را از یکدیگر تمییز دهد، شما ناگزیر باید روند آموزش به وی را از آموزش نامها آغاز کنید و مثلاً برایش بگویید: این فنجان است، این قلم ... و این صندلی است.. این غذا... و الی آخر...

چه اگر ما «نامها» را به طفل آموزش ندهیم، او قطعاً نمی‌تواند چیزی را بفهمد. اما آنگاه که او این نامها را یاد گرفت، بعد از آن است که به فراگیری علم قادر می‌شود. هم از این روی است که ما باید در همهء دنیا و نسبت به همهء بشریّت، فراگیری علم را از همین نقطه آغاز نماییم و بعد از این دروازهء ورودی ابتدایی است که باز ممکن است برنامه‌ها و شیوه‌های آموزشی از یک کشور تا کشور دیگر، یا از یک سیستم تا سیستم دیگر متفاوت باشد. از همین جاست که ما به این حقیقت نیز دست می‌یابیم که آغازگر تعلیم علم برای بشریت در حقیقت پروردگار بزرگ است؛ زیرا او تعالی آغازگر تعلیم اسماء برای انسان بود و این آغاز، هنوز هم سرآغاز همهء نظامهای تعلیمی است. حتی ما اسماء را فقط در مدرسه به طفل آموزش نمی‌دهیم، بلکه این همان روش فطریی است که قبل از رفتن طفل به مدرسه، مادر آن را با او آغاز می کند. اعم از اینکه مادر خود از اهل علم و سواد باشد یا نباشد. چه علم فطری نیز همیشه از آموزش «اسماء» آغاز می‌شود و بعد از آن است که شیوه‌های علوم، تطوّر و تغییر می‌یابند. پس آموزش «أسماء» اولین پل تفاهم میان یک مادر با طفلش و میان یک طفل با اطفال دیگر است.

لیکن در اینجا در ساحهء علم بشری، معجزهء دیگری نیز وجود دارد که ناگزیر باید به آن التفات داشته باشیم؛ این معجزه، دلیلی لغوی بر وجود خدای عزّوجلّ را نیز با خود حمل می کند. ببینیم:

آدم شنید و سپس سخن گفت

(2)

شیخ شعراوی در ادامه می‌نویسد:

در این حقیقت که زبان اساس تفاهم میان بشر است شکی نیست. زبان نه اتکایی به محیط دارد، نه به تمدن، نه به نژاد، نه به رنگ و نه به فرهنگ. بلکه اساساً اتکای زبان بر سماع (شنیدن) است. پس اگر انسان بشنود می‌تواند سخن بگوید، اما اگر نشنید سخن گفته هم نمی‌تواند. از این

جهت، شما می‌بینید که انسان ناشنوا که قادر به استماع نیست، لال نیز هست و سخن گفته نمی‌تواند. پس همیشه ما واژه‌های کر و لال را مرادف هم داریم؛ چه اساس نیروی گفتاری، مبتنی بر قدرت شنیداری است.

برای باز کردن این حقیقت که زبان هیچ رابطه یی جز با عامل شنیداری ندارد، می گوییم که: مثلاً اگر ما یک طفل عرب را بعد از ولادتش به انگلستان ببریم، به گونه یی که او زبان دیگری جز زبان انگلیسی را نشنود، خواهیم دید که این طفل همینکه قادر شود تا لب به سخن بگشاید، به زبان انگلیسی تکلم خواهد کرد. و اگر شما بخواهید با او به زبان عربی سخن گویید، او قطعاً قادر به فهم سخنان شما نبوده و چیزی از کلام شما را درک نمی کند. با آنکه او عربی الأصل است و از پدر و مادری عرب زبان و عرب نژاد به دنیا آمده است. چرا او نمی‌تواند زبان عربی را بفهمد؟ چون او آن را نشنیده است.

همین طور اگر ما یک کودک انگلیسی را بعد از تولدش با خود به دیار عرب ببریم، او به زبان عربی تکلم خواهد کرد و با زبان انگلیسی بیگانه خواهد بود. و اگر طفل افریقایی را بیاوریم و همین تجربه را با وی تکرار نماییم، نیز به عین نتیجه دست خواهیم یافت. بنابراین، مسلم است که زبان جز عامل شنیدن، هیچ علاقه یی به اصل و نژاد و رنگ و منطقه و غیره ندارد.

❁ ❁ ❁

خدای سبحان آنگاه که آدم و حوا را آفرید، ناگزیر باید میان آنها روشی برای تفاهم وجود می‌داشت و الّا چگونه آن دو می‌توانستند با همدیگر تفاهم داشته باشند؟

سپس فرزندان آدم هم که به دنیا آمدند، میان آن دو و فرزندانشان نیز زبانی برای تفاهم وجود داشته است. خداوند ﷻ از این زبان تفاهم میان آنها در آیهء 27 سورهء «مائده» چنین سخن گفته است:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْ الآخَرِ قَالَ لأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْ الْمُتَّقِينَ﴾

«داستان دو پسر آدم را به درستی برایشان بخوان، هنگامی که (هر یک از آن دو) قربانیی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت، (هابیل) گفت: خدا فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد»

بنابر این قرآن کریم ثابت می‌سازد که در اینجا وسیله یی برای سخن گفتن میان آدم و فرزندانش وجود داشته است. پس هر گاه این حقیقت با دلیل مادّی روشن شد که امکان سخن گفتن برای انسان فقط بعد از شنیدن میسّر است و شنیدن اساس فهم زبان می‌باشد، ناگزیر به این حقیقت نیز

می‌رسیم که آدم هم در آغاز شنیده است تا آنکه توانسته است سخن بگوید. از این روی، وقتی خدای سبحان به ما می‌گوید:

«خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد»

آدم ناگزیر این اسماء را از خدای متعال شنیده و در واقع این شنیدن اسماء از پروردگار متعال بوده است که وی را قادر به تکلم ساخته است. به دلیل اینکه خدای سبحان در آیات 31 ـ 33 سورهء «بقره» می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَـؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ﴾

«وخداوند همه (معانی) نامها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنها خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسماء شان خبر داد، فرمود: آیا من به شما نگفتم که نهفتهء آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان داشتید، می‌دانم؟»

حالا توجّه کنید:

در اینجا بعضی از مردم هستند که می‌گویند، انسانهای اوّلیه سخن‌گفتن را بلد نبوده بلکه به وسیلهء اشاره با یکدیگر تفاهم می‌نموده‌اند و بعداً با گذار از این مرحله، تکلّم را یاد گرفته‌اند. اما ما می‌گوییم: قطعاً این پنداری است نادرست؛ زیرا هر انسانی برای اینکه سخن بگوید، ناگزیر باید اولا بشنود. پس سؤال این است که اولین انسانی که سخن‌گفتن را آغاز کرد، از چه کسی شنید؟ چه این انسان خودآدم؈ باشد یا به تعبیر شما آدمهای بعد از وی؟ زیرا مسلماً و بی هیچ تردیدی، سخن‌گفتن تنها از طریق شنیدن ممکن می‌گردد و آنانی که به وسیلهء اشاره با همدیگر تفاهم می‌کنند، در طول زندگی‌شان نیز به عین روش پای‌بند باقی می‌مانند مگر اینکه باز از غیر خود بشنوند، که در این هنگام ملکه یا استعداد سخن‌گفتن در آنان به فعالیت آغاز می‌کند. بناءً آدمهای کر و لالی که از این آفات درمان می‌شوند، اگر نشنوند و یا با طریقهء شنیداری آشنا نشوند، هرگز سخن گفته نمی‌توانند.

اگر بپرسند: پس چرا بشر به لهجه‌ها و گویش‌های مختلف سخن می‌گوید؟ می‌گوییم: این هم دلیلی بر اثبات مدعای ما است، چه قطعاً این تنوع در گویش‌ها از طریق شنیداری پدید آمده و از

اختلاف در مکان، نژاد و رنگ ناشی نشده است چون زبان صفتی وراثتی نیست که با انسان متولد شود، بلکه یک صفت سماعی است. بنابراین ابتداءً سماع اساس پدیداری این گویش‌هاست چرا که برای این کار ما ناگزیر از سماع هستیم.

و چنین است که همهء قرائن به ما می‌گویند که خدای سبحان، با تعلیم اسماء به آدم، اوّلین تعلیم دهندهء بشر است.

آری؛ علماً و عقلاً هیچ آغاز دیگری برای علم جز این آغازی که خدای سبحان از آن در قرآن کریم یاد نموده، متصور نیست. البته روش‌های علمی و تربیتی جدید نیز این حقیقت را با تمام وضوح و روشنی آن به تصویر کشیده‌اند تا بعد از تقدم چشمگیری که بشر در این عرصه کمایی کرده است، این خود تفسیر علمی دیگری بر اعجاز قرآن کریم در این میدان از میادین علم باشد.

عذاب دوزخ و پوست انسان

در یکی از کشورهای اسلامی کنفرانسی در بارهء اعجاز قرآن کریم بر پا گردیده بود. در این کنفرانس دانشمندان مشهوری که به اسلام ایمان نداشتند نیز از اغلب نقاط جهان دعوت شده بودند.

علامه شیخ محمد متولی الشعراوی داستان را اینگونه روایت می‌کند: پروفیسر تایلندی «تا گاثات تاگاسن» که از بزرگترین دانشمندان جهان در زمینهء علم تشریح است در این کنفرانس در بارهء اعصاب انسان سخن می‌راند. سخنرانی او بیشتر روی این محور متمرکز بود که اعصاب حسی مستقیماً در زیر پوست انسان قرار دارند به نحوی که اگر پوست انسان بسوزد، دیگر احساس درد هم تماماً از بین می‌رود.

در این هنگام یکی از دانشمندان قرآن پژوه به پا خاست و آیهء 56 سورهء «نساء» را که خداوندﷻ در آن از عذاب اهل دوزخ سخن می‌گوید، تلاوت کرد:

﴿...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾

«به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی سوزان درآوریم که هر گاه پوستهای‌شان (بسوزد) و بریان گردد، پوستهای دیگری را برجایش نهیم تا عذاب را بچشند، آری خداوند توانا و حکیم است»

و سپس گفت: از آنجا که خدای سبحان می‌خواهد به ما بگوید که عذاب دوزخ برای کافران عذاب دائم و مستمرّی است که هرگز توقف نمی‌پذیرد، و از آنجا که خدای علیم که خود آفریننده‌ء انسان است می‌داند که وقتی پوست انسان بسوزد، احساس درد در او از بین می‌رود، پس در این آیه ما را به این حقیقت متنبه ساخته است که پوست بدن دوزخیان همینکه بسوزد، دوباره به فرمان وی پوست جدید دیگری جانشین آن می گردد تا احساس آنها به عذاب الهی همچنان مستمرّ و پیوسته باقی بماند.

چون این آیات بر پروفیسر «تاگاثات تاگاسن» تلاوت گردید، او گفت: آیا به راستی این سخن چهارده قرن قبل گفته شده است؟ گفتند: آری؛ گفت: آخر این حقیقتی است که علم جدیداً به آن پی برده است. بنابراین ممکن نیست که گوینده‌ء آن بشری باشد و یقیناً این کلام، کلام خدای سبحان است. دانشمندان عزیز! اینک وقت آن فرارسیده که من در محضر شما به این حقیقت گواهی دهم که: خدایی جز معبود یگانه نیست و اینکه محمدﷺ فرستاده‌ء برحق اوست. آنگاه با ندای بلند شهادتین را تکرار کرد:

«أشهد أن لا إلا إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله»

از این داستان که بگذریم شما تصور کنید که اگر خدای عزّوجلّ نحوه‌ء استمرار عذاب دوزخیان را به دقیق‌ترین شیوه‌ء علمی آن برای ما بیان نمی کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ یعنی اگر این حقیقت علمی که اعصاب حسّی مستقیماً در زیر پوست انسان قرار دارد و چون جلد بسودزد، احساس درد در انسان از بین می‌رود کشف می‌شد، اما قرآن کریم برای ما چگونگی استمرار عذاب را بیان نمی کرد، آن وقت حتماً کافران می گفتند: اکنون دیگر علم مشکل ما را با عذاب خدای شما حل کرد. چرا که پوست بدنهای ما در دوزخ پروردگار شما در کوتاه‌ترین مدت می‌سوزد و بعد از آن دیگر ما به هیچ وجه درد و رنجی را احساس نمی کنیم! پس (العیاذ بالله) همه مبانی دین شما بر اساس چنین پندارهایی بنا نهاده شده است! شما تا کنون پی هم از عذاب جاویدان سخن می گفتید و اینک علم آمد و این جاودانگی شما را ابطال کرد. حالا دیگر ما بی پرواتر از همیشه بر راه کفرمان رهنوردیم.

در اینجا بود که واقعاً میان قرآن کریم و حقایق علمی تصادم رونما می‌شد، از آن روی که پروردگار متعال در آیات 74 و 75 از سوره‌ء «زخرف» می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ، لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾

«بی گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفیف نمی‌یابد و آنها در آنجا نومیداند»

اما از آنجایی که قرآن کتاب خداوندﷻ است و دین وی حق است، پس آیهء کریمه 56 سورهء «نساء» آمده است تا این علامات استفهام را برای همیشه از میان بردارد.
خوب؛ آیا فقط همین یک دلیل مادی و علمی بر حقانیت قرآن کریم و بر وجود خالق متعال کافی نیست؟ و هرگاه همین آیهء مبارکه توانست یکی از بزرگترین دانشمندان جهان را به اعلام اسلام آن هم در برابر یک کنفرانس بین المللی در حالی وا دارد که سخت تحت تأثیر اعجاز علمی قرآن کریم قرار گرفته بود، پس آیا فقط همین یک آیه، برای قناعت ایمانی تمام اهالی روی زمین به پذیرش اسلام بزرگ بسنده نمی‌باشد؟!

عصر یخبندان

در همین کنفرانس بود که پروفیسر «آل فرید کرونر» که یکی از دانشمندان بسیار شکاک و ملحد بود تا بدانجا که می‌کوشید تا از پاسخ دادن به پرسشهای دانشمندان مسلمان طفره رود، نیز به اعتراف به حقانیت اسلام وادار گردید. حتی در آغاز او بر این نکته اصرار می‌کرد که بر آیات قرآن نه کلام پروردگار، بلکه سخنان محمد اطلاق شود! اما دانشمندان مسلمان در برابر این طرز برخورد وی با این قضیه، به وی گفتند: به زودی برایت اثبات خواهیم کرد که محمدﷺ جز با وحی الهی سخن نمی‌گفتند.
مناظره، با این پرسش یکی از دانشمندان مسلمان آغاز گردید: آقای پروفیسر! ما در تعدادی از احادیث نبوی معجزاتی را می‌یابیم که امیدواریم جنابعالی آن را برای ما تفسیر نمایید؟
از آن جمله حدیثی است از رسول خداﷺ به روایت ابوهریرهرضی الله عنه که در بخاری و مسلم آمده است. بخشی از این حدیث می‌گوید: «... قیامت بر پا نمی‌شود تا سرزمین اعراب مجدداً به مزارع و باغها و جویبارها تبدیل نشود». چون از دکتور کرونر سؤال کردند که آیا بر اساس این روایت، سرزمین حجاز روزی پر از باغ و مزارع و جویبارها بوده است؟ گفت: آری! گفتند: در چه عصری؟ گفت: در عصر اول یخبندان که زمین در قرون اولیه شاهد آن بوده است. از وی پرسیدند: در این صورت چه کسی رسول خداﷺ را از این حقیقت تاریخی با خبر ساخت؟ او پاسخ داد: چه بسا که وی این خبر را از رومیا ن که در این علوم بسیار پیشتاز بوده‌اند، دریافت کرده است! آنگاه از وی پرسیدند: آیا بلاد عرب باز یک بار دیگر به بوستانها و جویبارها مبدل خواهدشد؟ گفت: آری؛ این هم یک حقیقت علمی است. گفتند: چگونه شما برای پدیده یی که در آینده رونما خواهد شد حقیقت علمی می‌گویید؟ گفت: زیرا عصر یخبندان دوم هم اکنون آغاز شده است؛ و از مقدمات آن یکی هم این زمستانهای بسیار سرد و توفانهای برفیی

است که در این سالها بر اروپا هجوم می‌آورند. بناءً هر زمستانی که می‌آید، از زمستان قبلی سردتر و سهمگین تر خواهد بود. و هم اکنون کتلهء عظیم یخ در قطب شمال آرام آرام راه جنوب را در پیش گرفته است و این کتله هر سال به منطقه یی که در آن بلاد عرب واقع شده است، نزدیک و نزدیکتر می‌شود، اما با بسیار به کندی و به طور آهسته. و آنگاه که این کتله پس از سالیان متمادی به بلاد عرب کاملاً نزدیک شد، سرزمین عرب مجدداً به جویبارها و بساتین مبدل خواهد شد.

شگفت‌آساست که در زمستان سال گذشته برای نخستین بار پس از قرنهای طولانی، در سرزمین سعودی برف بارید و درجهء حرارت در بعضی از مناطق آن به چندین درجه زیر صفر تنزّل یافت.

آنگاه از دکتور کرونر پرسیدند: آیا این خبر را که سرزمین حجاز مجدداً به باغها و انهار و مزارع مبدل خواهد شد نیز رومیان به رسول خداﷺ داده‌اند؟ در اینجا بود که دانشمند موصوف درماند و با فریادی از سر عجز و درماندگی گفت: این دیگر هرگز بدون وحیی از آسمان ممکن نیست!

«نشانهء روز را روشنی‌بخش گردانیدیم»

اما با این وجود، دانشمندانی هستند که پیوسته تلاش می‌کنند تا نقش دین را به چالش کشیده و آن را به انکار برخیزند. البته انگیزهء آنها از این کار بیشتر باورشان به خودشان است. آنها فقط می‌خواهند بگویند: این ما هستیم که کشف کرده‌ایم! و این ما هستیم که آفریده ایم! چنانکه قارون می‌گفت:

﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي﴾

«بی گمان من این گنج‌های فراوان را بر اساس دانش (و مهارت) خودم به دست آورده‌ام»

[قصص/78]

پس با این انگیزه است که آنها از آیات الهی رو بر می‌گردانند:

﴿وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾

«و هیچ نشانه یی از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان نمی‌آید مگر اینکه از آن روی‌گردان می‌شوند»

[یس/46]

لذا اعراض آنها از آیات الهی مبتنی بر این نیست که گویا دلایل مادی وجود خدای عزّوجلّ از دید آنها غایب می‌باشد.

آری؛ اگر آنها اندک تفکّر و تأمّلی می‌کردند، به عیان می‌دیدند که آیات قرآن کریم همه معجزه است. و اگر آنها به راستی دانشمندان و پژوهشگران منصفی می‌بودند، باید قرآن را به فراغ بال و بی هیچ پیشداوری و غرض ورزیی می‌خواندند و سپس بعد از آن هر کس می‌خواست ایمان می‌آورد و هر کس هم که ایمان نمی‌آورد، خداوند ﷻ بی‌نیاز از بندگان خویش و حتی از همه عالمیان است.

از باب مثال اگر آنان فقط به آیهء 12 از سورهء «إسراء» التفات می‌کردند که می‌گوید:

﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾

«نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم»

به طور حتم به اعجاز علمی قرآن کریم در این آیهء کریمه پی می‌بردند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این آیهء کریمه روز را بینابخش معرفی می‌کند که مفهوم دقیق کلمهء «مُبْصِرْ» همین است. اما این سؤال به وجود می‌آید که آیا چشم انسان است که می‌بیند؟ یا اینکه روز است که می‌بیناند؟

آنچه که ما از باز و بسته‌کردن چشم‌هایمان در اولین نگاه احساس می‌کنیم، مسلماً این است که چشمان ما می‌بیند. اما حقیقت علمی غیر از این است؛ زیرا علماً به ثبوت رسیده است که نور خورشید بر اشیاء منعکس گردیده و سپس پرتو آن بر چشم می‌تابد و آن را قادر به رؤیت می‌سازد.

پس بنابراین چشم به خودی خود، یا در جوهرهء کیان خود نمی‌بیند بلکه در واقع این نور است که براشیاء موجود در برابر خود پرتو افکنده و مظاهر اشیاء را بر چشم می‌تاباند و آن را قادر به رؤیت می‌سازد. و چون این نور از میان رفت و تاریکی جانشین آن گردید، چشم کاملاً از کار افتاده و دیگر نمی‌تواند در عمق تاریکیهای قیرگون چیزی را ببیند، مگر اینکه با چراغ و یا وسیلهء روشنی‌بخش دیگری، یک بار دیگر زمینهء انعکاس نور بر چشم آماده شود

در اینجاست که ما به دقّت تعبیر قرآن کریم در این آیه:

﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾

آشنا می‌شویم؛ زیرا ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عملیّهء إبصار (بیناندن) را به روشنی روز نسبت می‌دهد، نه به چشم.

البته آنگاه که این آیهء کریمه نازل شد، هیچ بشری نمی‌دانست که عملیهء بیناندن (إبصار) چگونه رونما می‌شود؟ پس اگر تقدم علمی این نتیجه را به همراه می‌آوَرد که چشم خود می‌بیند و انعکاس پرتو نور بر اشیاء را در رؤیت آن تأثیری نیست، آیا ما بازهم می‌توانستیم آیهء کریمه: ﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ را در نماز بخوانیم؟ آیا این امر به خودی خود برای ویران ساختن قضیهء دین از اساس آن کافی نبود؟

و باز اگر این قرآن از جانب خدای عزّوجلّ نمی‌بود، حضرت محمدﷺ از کجا می‌توانستند این همه معارف و علوم را تبیین کنند؟ پس آیا فقط این یک دلیل بر ایمان به خدای عزّوجلّ کافی نیست؟

ازدیاد عددی بشر و معجزاتی دیگر از علم تاریخ

(1)

خدای سبحان در آیهء 13 از سورهء «حجرات» می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است»

در این آیهء کریمه خدای سبحان به ما خبر می‌دهد که آفرینش نوع انسان از یک مرد و زن یعنی آدم و حوا علیهماالسلام آغاز گردیده است و همهء این بشری را که می‌بینیم، از آن دو تن به وجود آمده‌اند. دلیل ایمانی بر این حقیقت فرمودهء خدای متعال است. اما آیا دلیلی مادی و علمی بر اینکه واقعاً آغاز کار خلقت بشر بدین گونه بوده است، نیز وجود دارد؟ در اینجاست که علم آمار به میدان می‌آید تا این حقیقت قرآنی را با تفسیر علمی بدرقه نماید.

اگر ما نگاهی سطحی به آمار امروزی افراد بشر در دنیا بیاندازیم، می‌بینیم که شمار بشر هم اکنون از مرز میلیاردها گذشته است. پس اگر فرض کنیم که تعداد ساکنان زمین هم اکنون پنج هزار ملیون نفر است، شمار آنان در یک قرن قبل چه تعداد بوده است؟ با یک نگاه درمی‌یابیم که تعداد آنها کمتر از این رقم بوده است. و باز اگر سه قرن قبل را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که تعداد بشر بالطبع به مراتب کمتر و کمتر می شود.

همین طور اگر بیست قرن قبل را در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که تعداد بشر در آن عصر به حدی تقلیل می‌یابد که به بیشتر از چند ملیون نفر نمی‌رسد. و باز اگر سی قرن قبل را تصور کنیم، با اطمینان می‌توانیم بگوییم که تعداد بشر در آن زمان بیش از دو یا سه میلیون نفر نبوده است.

بنابراین هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، می‌بینیم که تعداد بشر در مرزهای زمان گذشته کمتر و کمتر شده می‌رود. و هر چه از نظر زمانی به جلو بیاییم، ملاحظه می‌کنیم که تعداد بشر روز تا روز رو به ازدیاد می‌گذارد. پس آیا این یک حقیقت آماری نیست؟ آیا یکی از مادی‌گرایان می‌تواند منکرا ین حقیقت شود که هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، تعداد بشر کمتر شده می‌رود؟ مسلماً خیر! لذا این قاعدهء مسلم و مورد اعتراف همگان بدین معنی است که هر چه به گذشته برگردیم؛ گام به گام، قرن به قرن، و عصر به عصر، شمار بشر در سیر نزولی خود به جلو می‌رود و می‌رود تا ما به نقطه یی می‌رسیم که در آن نقطه، حیات بشر از صفر آغاز گردیده است. و این نقطهء آغاز، دقیقاً از منشأ یک مرد و زن یعنی آدم و حوا می-باشد.

❁ ❁ ❁

اما اگر قضیه برعکس می‌بود، یعنی حقایق آماری نشان‌دهندهء این واقعیت می‌بودند که هر چه زمان به پیش می‌رفت تعداد بشر رفته رفته کم می‌شد و به طور مثال دنیا با هزاران میلیون انسان آغاز می‌گردید اما هم اکنون در عصر ما ـ مثلاـ به صد میلیون نفر می‌رسید، این دیگر برای ما اکیداً اعلام‌کنندهء این واقعیت بود که محال است نقطهء آغاز بشریت از یک مرد و زن باشد؛ زیرا در چنین حالتی ادلهء علمی گواه بر این حقیقت بود که چنین چیزی اصلاً امکان عینی ندارد.

پس مادامی که واقعیت کاملاً برخلاف این است و تعداد بشر با مرور زمان افزایش یافته، اما با برگشت به گذشته‌ها این تعداد پیوسته کم و کمتر شده است و حتی بر اساس شواهد و قرائن یقینی، در عصور اولیه زندگی بشر فقط بخش‌های کوچکی از زمین ما مسکونی بوده و در بقیهء این زمین پهناور، احدی زندگی نمی‌کرده است؛ آری؛ مادامی که چنین حقیقت روشنی وجود دارد، پس خود این امر، دلیل قاطعی بر اثبات اعجاز علمی آیهء 13 سورهء «حجرات» یعنی خلقت اولیهء بشر از یک مرد و یک زن است.

(2)

و باز اگر در نگرشی دیگر، سری به یکی از رواقهای تاریخ بزنیم، با یکی دیگر از معجزات قرآنی که نشانهء روشن حقانیت این دین مبین است رو به رو می‌شویم. آنگاه که سورهء مبارکهء «فیل» را می‌خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...﴾

«آیا مگر ندیدی که پروردگارت با دارندگان فیل چه کرد...»

معجزهء فیل، معجزه‌یی است که پیامبری آورندهء آن نیست. همچنان این معجزه برای تثبیت ایمان قومی که پیامبرشان با تکذیب‌شان رو به رو گردیده باشد، فرستاده نشده، بلکه فقط برای اثبات حرمت و قدسیت بیت الله الحرام فرستاده شده است.

رسول خداﷺ در عام الفیل یعنی سال وقوع این حادثه متولد گردیدند. و این خود نشانه یی است بر اینکه دین خداجَلَّ‌جَلالُه به زودی بر این پیامبرﷺ نازل خواهد گردید و اگر تمام بشر هم از آن دست بردارند، پروردگار بزرگ خود آن را حفظ و حمایت خواهد کرد.

داستان فیل معروف است که نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم. اما اینکه مرغانی به نام ابابیل بیایند و با حمل سنگریزه‌هایی از جهنم، لشکر بزرگی را با فیلهای جنگی آن در عرض چند لحظه نابود کنند، عقلیت انسان غیرمؤمن چنین داستانی را نمی‌پذیرد؛ زیرا از دیدگاه وی، پرندگانی کوچک نمی‌توانند لشکر بزرگی از فیل‌ها را نابود نمایند. چه اگر ده‌ها پرنده بر پیکر پیلی بنشینند، پیل حتی وجود آنها را چندان احساس نمی‌کند!

بعضی از دانشمندان تحت تأثیر این ظاهراندیشی، در برابر این سورهء کریمه توقف نموده و گفته‌اند: خدای عزّوجلّ میکروبهایی را فرستاد تا ابرهه و لشکرش را نابود نمایند! گو اینکه اینان می‌خواهند تا کار را بر خدای عزّوجلّ آسان سازند! در حالی که او تعالی بر هر کاری تواناست.

اما ما می‌گوییم؛ رسول خداﷺ در عام الفیل متولد شده و چهل سال بعد از آن تاریخ به پیامبری مبعوث گردیدند. و این سوره نیز در مکه و در ابتدای دعوت اسلامی نازل شد و کفار مکه در این هنگام دارای قدرت و عزت ظاهری بزرگی بوده و مسلمین متقابلاً در ضعف و اقلیت قرار داشتند و طبیعی بود که کفار از هرگونه ابزاری هم برای ضربه‌زدن به دین اسلام بهره می‌گرفتند. پس در حالی که از اهالی مکه در این زمان کسانی به عمر پنجاه و شصت و هفتاد سالگی وجود داشته‌اند که خود شاهد این معجزه بوده و آن را به چشم سر دیده‌اند، اگر چنین پرندگانی وجود نمی‌داشت و لشکر ابرهه در عرض چند لحظه به وسیلهء لشکر ابابیل نابود نمی‌شد آیا این کفار

عنود بیکار می‌نشستند و اعلان نمی‌کردند که آنچه را این سوره مطرح کرده نادرست است، به دلیل اینکه ما خود در آن هنگام در مکه بوده‌ایم، اما نه پرنده یی را دیده‌ایم و نه لشکری را که نابودشده باشد مشاهده کرده‌ایم. آیا در اینجا و در این نقطهء به خصوص، آن کفار عنود به طور قطع از این قضیه به عنوان یک حربه علیه حقانیت قرآن کار نمی‌گرفتند؟

اما از آنجا که این معجزه در واقع امر نیز رونما شده است، کسی از دشمنان اسلام این جرأت را به خود نداد که بر آن طعنی وارد سازد.

و چنین است که حق تعالی برای ما از تاریخ، دلیلی قاطع بر وقوع معجزه یی ارائه می‌دهد که همگان شاهد و ناظر آن بوده‌اند و در عین حال، دلیلی روشن بر راستی و درستی آن را نیز با آن همراه می‌سازد.

(3)

اگر باز هم به یکی دیگر از دخمه‌های دورتر تاریخ سری بزنیم، می‌بینیم که دلیلی دیگر بر معجزات علمی ـ تاریخی قرآن کریم افزوده می‌شود.

آری؛ اگر ما آیاتی از قرآن کریم را که از حاکم مصر در عصر موسی‌ؑ سخن می‌گوید، مرور نماییم ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم، حاکم مصر در عصر موسی‌ؑ را «فرعون» و حاکم آن در عصر یوسف‌ؑ را «ملک» نامیده است.

باری؛ آیه 51 از سورهء «زخرف» می‌گوید:

﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلا تُبْصِرُونَ﴾

«فرعون گفت: ای قوم من! آیا مگر پادشاهی مصر و این نهرها که از فرودست کاخهای من جاری است از آن من نیست؟ مگر نمی‌بینید؟»

و این، با روایت تاریخ که می‌گوید: حکام مصر قدیم به لقب فراعنه ملقب بوده‌اند کاملاً انطباق دارد.

اما چون به سورهء «یوسف» می‌آییم، می‌بینیم که خدای سبحان وقتی داستان یوسف‌ؑ را ذکر می‌کند، از حاکم مصر نه به لقب «فرعون» بلکه به لقب «مَلِک» یاد می‌کند. چنانکه در آیهء 54 از سورهء «یوسف» می‌خوانیم:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي﴾

«مَلِک گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم»

و در آیهء 43 از همین سوره می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ﴾

«مَلِک مصر گفت، من در خواب دیدیم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند»

بنابراین، قرآن کریم به روشنی می گوید که یوسف‌علیه‌السلام در این مقطع مورد بحث در مصر می‌زیسته است و در زمان وجودش در مصر، لقب حاکم مصر نه «فرعون» بلکه «مَلِک» بوده است.

زمان می گذرد، و «سنگ رشید» کشف می‌شود تا رموز و معماهای زبان قدیم مصری را حل کند. بر اثر این اکتشافات ثابت می‌شود که حضرت یوسف‌علیه‌السلام در دوره یی می‌زیسته اند که «هکسوس» کشور مصر را زیر سلطهء خود درآورده بود و این هکسوس و دودمان وی از فراعنه نبوده‌اند و بر پادشاه‌شان نیز نه اسم «فرعون» بلکه اسم «مَلِک» اطلاق می‌شده است. اما بعد از گذشت مدتی مصریان آل هکسوس را از مصر طرد نموده ودر نتیجه یک بار دیگر فراعنه به حکومت مصر بر گشته‌اند.

سؤال این است که چه کسی محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم را از این حقایق تاریخی آگاه ساخت؟ حقایقی که دنیا فقط درا ین اواخر بعد از اکتشاف «سنگ رشید» موفق به شناخت آن گردید؟ محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وسلم چگونه دانستند که یوسف‌علیه‌السلام در عهد هکسوس، و موسی‌علیه‌السلام در عهد فراعنه به نبوت مبعوث گردیده بودند؟

این چنین است که خدای عزّوجلّ دلیل قاطع مادی تاریخی دیگری بر اعجاز این قرآن پاک را به ما ارائه می کند. و برای آنکه علم خدای عزّوجلّ بر اولین و آخرین برای همهء بشر مسلم گردد، این حقیقت تاریخی را که هیچ یک از افراد بشر در عصر نزول قرآن کریم از آن آگاهی نداشته‌اند، برای ما بیان می‌دارد تا آنکه چون زمان به جلو رود و حق‌تعالی نهفته‌هایی از این قبیل را با ابزار علم برای بندگان خویش کشف نماید این معجزات علمی تاریخی نیز برایشان مسلّم و آفتابی گردد.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ﴾

خدای عزّوجلّ در آیهء 11 از سورهء «انعام» می‌فرماید:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾

«بگو در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چه گونه بوده است»

اینک در برابر اعجاز علمی این آیهء کریمه اندکی درنگ نموده و این سؤال را مطرح می‌نماییم که چرا خدای عزّوجلّ فرمود: ﴿سِیرُوا فِی الأَرْضِ ـ در زمین سیر کنید﴾ و نگفت که (سِیرُوا عَلِی الأَرْضِ ـ بر زمین سیر کنید)؟

یعنی اینکه آیا ما واقعاً در زمین سیر می‌کنیم یا بر زمین؟ چون در اینجا ما دو حرف با دو ساختار معنایی داریم؛ یکی حرف «فی ـ در» و دیگری حرف «علی ـ بر». اما می‌بینیم که خدای عزّوجلّ در این آیهء کریمه حرف «فی ـ در» را به کار گرفته است، نه حرف «علی ـ بر» را و گفته است: ﴿سِیرُوا فِی الأَرْضِ ـ در زمین سیر کنید﴾. و از آنجا که «فی» مقتضی ظرفیت است، پس در این ساختار بیانی، معنی توسعهء بیشتری پیدا می‌کند. به این صورت که در این تعبیر، همهء زمین ـ اعم از سطح و فضای آن ـ ظرف سیر و سفر ما قرار می‌گیرد.

پس باید دید که حکمت در به کار گیری حرف «فی» به جای حرف «علی» چیست؟

زمانی که علم انکشاف و توسعه پیدا کرد و خدای سبحان رازهای زیادی از ساختار زمین و ساختار هستی را با ابزار علم در معرض شناخت‌های ما قرار داد، ما به این حقیقت نیز رسیدیم که زمین فقط به همین معنی تنگ کلاسیک خود که در مفاهیم متعارف فقط بر آب و خاک و یا کرهء خاکی اطلاق می‌شود، محدود نیست بلکه علاوه بر اینها، زمین شامل پوشش جوی نیز می‌باشد. یعنی اینکه پوشش یا غلاف جوی نیز جزئی لاینفک از اجزای زمین است که همراه با زمین حرکت نموده و مکمل زندگی بر سطح آن می‌باشد و بدون آن زندگی بر روی زمین غیر ممکن است. همچنانکه ساکنان زمین از خواصّی که خداوند جلّ جلاله در این غلاف جوی نهاده است، در اکتشافات علمی‌شان نیز بهرهء وافی می‌گیرند.

و از آنجا که غلاف جوی جزئی از زمین است، شما وقتی سوار طیاره می‌شوید و طیاره شما را مثلاً تا ارتفاع سی هزار پا از سطح زمین بالا می‌برد، نمی‌گویید که از زمین خارج شده‌اید بلکه می‌گویید که در زمین پرواز می‌کنید. پس از نظر واقعی و علمی انسان فقط آنگاه از زمین خارج می‌شود که به وسیلهء سفینه‌های فضایی از غلاف جوی آن خارج گردد و مادامی که او در غلاف جوی پیرامونی کرهء زمین به سر می‌برد، مسلماً او در خود زمین قرار دارد نه در بیرون آن. بناءً غلاف جوّی زمین، جزئی از آن و متلازم با آن می‌باشد که همراه با آن در چرخش و دوران قرار دارد.

اینک برمی‌گردیم به آیهء کریمه، و می‌گوییم: چرا خدای عزّوجلّ در آن لفظ «فی» را به کار برد نه لفظ «علی» را؟

پاسخ روشن است؛ به این دلیل که ما در زمین سیر می‌کنیم و نه بر زمین. و این یک حقیقت علمیی است که دنیا در وقت نزول قرآن از آن درک روشنی نداشت. لیکن از آنجا که خدای عزّوجلّ خود گوینده و خود هم آفریننده است و اسرار کائناتش را می‌داند، پس می‌داند که انسان در زمین سیر می‌کند، نه بر زمین. یعنی اینکه انسان اگر حتی با پای پیاده هم بر روی زمین راه برود، او باز هم در زمین یعنی در وسط آن میان غلاف جوی که جزئی از زمین است و بر روی سطح آن که جزء دیگری از آن می‌باشد، حرکت می‌کند.

این چنین است که ما می‌توانیم دقّت تعبیر قرآنی را فقط در محدودهء یک حرف ملاحظه کنیم. و از آنجا که کلام خدای سبحان باید در منتهای دقّت باشد، بناءً ما نمی‌توانیم حتی یک حرف زائد و بی معنی را در قرآن پیدا کنیم. و نه حتی یک کلمهء مترادف را. و اینجاست که ملاحظه می‌کنیم یکی از بزرگترین معجزات قرآن بعد از گذشت چهارده قرن فقط در یک حرف تمثیل می‌شود. در حرف «فی» و تفاوت معنایی ای که با لفظ «علی» دارد. تفاوتی که در مقیاس‌ها و معادلات علمی، دنیایی از معانی را با خود به همراه می‌کشد.

اعجازی دیگر در عالم نباتات

و تا در زمین سیر می‌کنیم، پس با گلگشتی دیگر در اوجنای حرف «فی» به تماشای اعجاز علمی آیهء 4 از سورهء مبارکهء «رعد» می‌نشینیم:

ما به دیدن مزارع و بوستانهای زمین رفته و عموماً بر سطح زمین، درختان و نباتات مختلفی را می‌بینیم. ولی آیا یکی از ما روزی در بارهء معجزه آفرینش این نباتاتی که هر روز و هر لحظه آنها را می‌بینیم، اندیشیده است؟

می‌دانیم که نباتات، از راه ریشه‌های بسیار باریک و ظریف رشته‌مانند خود تغذیه می‌کنند، ریشه‌هایی که در زمین فرو می‌روند تا عناصر و مواد غذایی خود را که سبب رشد و نمو و نهایتاً ثمردهی آنان می‌شود از آن برگیرند. اما آیا مکانیزم تغذیهء این درختان و نباتات چگونه است؟

دانشمندان می‌گویند: غذا از ریشه های نباتات به ساقه‌ها و از ساقه‌ها به برگ‌ها و میوه‌ها می‌دود تا آنها را از مواد لازم و مورد نیازشان بهره‌مند گرداند. این عملیه توسط آنچه که به نام فشار اسموزی یا تئوری موسوم به «لوله‌های موی‌رگ مانند» نامیده می‌شود، انجام می‌گیرد. دانشمندان بر صحت نظریّهءشان چنین استدلال می‌کنند که اگر ما ظرف بزرگی از آب را آورده و در آن چند لولهء مویی قرار بدهیم، خواهیم دید که آب در آن لوله‌ها بالا می‌رود. پس پرچمداران

عرصهء دانش بدینگونه می‌خواهند تا به ما بفهمانند که این عملیه، صرفاً عملیهء میخانیکیّت غذا می‌باشد بی آنکه آیات خلقت و اعجاز آفریننده، درآن نقشی داشته باشد.

اما ما می‌گوییم: برعکس، این اعجاز آفریننده است که همه نقش‌ها را بازی می‌کند؛ زیرا تفسیر علمی فوق در بارهء چگونگی تغذیهء نباتات فقط یک امر را روشن ساخته، در حالی که امور بسیار دیگری از معرض دید آن پنهان مانده است. و اساساً قیاس صعود آب در لوله‌ها با تغذیهء نباتات از ریشه‌ها، قیاس مع الفارقی است؛ زیرا این درست است که در آزمایش فوق، آب عملاً در این لوله‌های موی مانند بالا می‌رود، اما در این عمله صعود آب با همهء محتویات آن انجام می‌گیرد؛ زیرا لوله‌های موی مانند آزمایشگاهی، در میان عناصر مختلفهء آب هیچ فرق و تمییزی نمی‌گذارند که یک عنصر را انتخاب نموده و عنصر دیگری را فروگذارند. در حالی که نباتات این چنین نیستند و قضیه در آنها کاملاً فرق می‌کند؛ زیرا غذای موجود در زمین با عناصر مختلفهء خود یک واحد متجانسی است، لیکن ما می‌بینیم که هر گیاه، یا هر درختی، فقط آن چیزی را از این غذای متجانس بر می‌گیرد که با میوه و محصول آن متناسب است. یعنی اینکه اشجار و گیاهان مختلفه، عناصر خاص مورد نیازشان را از میان عمهء عناصر دیگر با دقّتی بی مانند انتخاب می‌کنند و به بقیهء عناصر کاری نداشته و از گرفتن آنها صرف نظر می‌نمایند.

از این جهت است که ما می‌بینیم چند گونهء گیاهی از نباتات در یک محل واحد کشت می‌شوند، از یک منبع واحد هم آب می‌خورند، اما هر میوه و محصولی از آنها شکل، طعم، رنگ، بوی و حجم کاملاً متمایز و جداگانهء خود را داراست. مشاهده می‌کنیم که این یکی شیرین است و آن یکی تلخ؛ این یکی کوچک است و آن یکی بزرگ؛ این یکی به رنگ قرمز است، آن یکی به رنگ زرد و آن دیگر به رنگ سفید؛ این یکی بویی تند وزننده دارد اما آن یکی اصلاً دارای بویی معین نیست؛ اشکال و الوان مختلفه و رنگارنگ به هزاران گونه و ده‌ها هزار نوع. پس هر گیاه یا درختی ازا ین گیاهان یا درختان، فقط همان عناصری را از زمین برمی‌گیرند که با ساختمان دقیق آنها متناسب است. با تمام تفاصیل و جزئیات این کار که اصلاً خود دنیایی است عظیم.

مثلاً شما درخت سیب را می‌بینید که میوهء آن شیرین است و بوی آن هم مطبوع و گیرا. در کنار آن درخت لیمو طعمی ترش دارد و در کنار لیمو، گیاه حنظل دارای میوه تلخ و زهرآگین است. میوه یی است که آن را می‌خوریم و آنچه را که در داخل آن است به دور می‌اندازیم، مانند زردآلو و آلو و خرما؛ و میوه یی است که پوست آن را می‌کنیم و به دور می‌افکنیم و فقط

آنچه را که در داخل آن است می‌خوریم؛ مانند پرتقال و کیوی. و میوه یی است که دارای پوست بسیار نازکی است؛ مانند آلوچه. و میوه یی است که پوست آن خشک و قوی است که نمی‌تتوانیم آن را با دست خود برکنیم؛ چون جوز، بادام، فندق و جوز هندی. میوه یی است که صلاحیت ذخیره‌سازی برای ماه‌های طولانی را داراست؛ چون جوز و بادام.

و می‌توانیم همین طور در مورد خواص انواع میوه‌جات مختله یی که درختان آنها را می‌رویانند تا سالها سخن بگوییم. لیکن قبل از آنکه این رشتهء بی سرانجام را پی گیریم و این سفره دراز دامن را بیشتر بگسترانیم، بهترا ست که آیهء کریمه 4 از سورهء «رعد» را مرور نماییم که حق - تعالی در آن می‌فرماید:

﴿وَفِي الأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

«و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ‌های از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند (و با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل میکنند دلایل (روشنی) است»

ولی ما انسانهای غافل و حقیقت‌گریز بر این چمنزار الهی در تمام نقاط و گوشه و کنار زمین می‌گذریم و این همه آیات و معجزات را می‌بینیم اما باز هم از خود سؤال می‌کنیم: کجاست دلائل مادی بر آفرینندگی پروردگار؟ این معجزات عظیم الهی را می‌خوانیم و انگار که اصلاً حقیقتی را نخوانده و آیتی را نشنیده‌ایم. پس پاک هستی ای پروردگار متعال که می‌گویی:

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾

«و هیچ نشانه‌یی از نشانه‌های پروردگارشان به سوی‌شان نمی‌اید، مگر آنکه از آن روی برمی‌تابند» [انعام/4].

و راست گفته‌ای ای خدای عظیم که فرموده ای:

﴿قُتِلَ الإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾

«کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» [عبس/17].

﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾

باز هم در گلگشت ﴿سِيرُوا فِي الأَرْضِ﴾ از باغ و چمنزارها و نظارهء جلوه‌هایی از اعجاز قدرت الهی در آنها، به عمق دریاها می‌رویم و همراه با «علم جیولوجی دریا» دربرابر اعجاز علمی آیهء 40 از سورهء مبارکهء «نور» درنگ می کنیم که می گوید:

﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾

«یا کارهای‌شان مانند تاریکیهایی است که در دریایی ژرف است، که موجی آن را می‌پوشاند وروی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است تاریکیهایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، مشکل آن را ببیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نیست»

وقتی این آیات برای پروفیسر «دورگاروا» استاد علم جیولوجی دریا تلاوت گردید، نام برده مبهوت شد و گفت:

انسان در گذشته بدون استخدام آلات و ابزار، قادر به غواصی بیشتر از بیست متر در عمق آب نبود، ولی ما امروز می‌توانیم با بهره‌گیری از آلات و ابزار جدید به اعماق دریاها فرو رویم و وقتی در این غواصی به عمق دوصد متری آب می‌رسیم، با تاریکیهای بسیار سختی رو به رو می‌شویم.

آیهء کریمه می گوید: «بحر لجی ـ دریای ژرف» و اینک اکتشافات علمی در اعماق دریاها، برای ما از این فرمودهء خدای متعال: ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ـ تاریکیهایی که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است﴾ تصویری دقیق ارائه می کنند.

بر اساس رهیافتهای علم، رنگها دارای هفت طیف اند که از آن جمله است: قرمز، زرد، آبی، سبز، بنفشه ای و غیره. اما وقتی ما در اعماق دریا فرو می‌رویم، این طیفها یکی بعد از دیگری ناپدید می‌شوند و با ناپدیدشدن هر رنگ، بر حجم و ضخامت تاریکی دریا نیز افزوده می‌شود.

اولین رنگی که ناپدید می‌شود رنگ قرمز است، پس از آن رنگ پرتقالی است، پس از آن رنگ زرد است و آخرین رنگی که در عمق دوصد متری آب ناپدید می‌شود، رنگ آبی است. و در اینجاست که ما با افزایش متوالی ظلمت، به تاریکی کامل می‌رسیم.

اما در بارهء این فرمودهء خدای متعال: ﴿مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ ــ موجی آن را می‌پوشاند که بر روی آن موج دیگری است﴾ باید گفت: علم این حقیقت را ثابت نموده است که فاصلهء میان بخش عمیق دریا و بخش بالایی آن پر از امواج است. پس گو اینکه در اینجا بر لبه‌گاه بخش عمیق و نهایت تاریک دریا نیز امواجی وجود دارد که ما آن را نمی‌بینیم و ما تنها امواجی را که برسطح بحر وجود دارند می‌بینیم. بناءً این تعبیر که در دریا موجی است و بر بالای آن موجی دیگر قرار دارد، از نظر علمی تعبیر بسیار دقیقی است که امروزه این حقیقت، با ابزارهای علم تثبیت گردیده است.

از این جهت است که پروفیسر دورگاوا در نهایت با فروتنی و اذعان کاملی که از دقّت و تأمّل در این آیات به وی دست داده بود گفت: قطعاً ممکن نیست که این آیات از علم بشری برخاسته باشد.

وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً

علم جدید امروزه بر این امر تأکید می‌گذارد که کوه‌ها دارای ریشه‌هایی در عمق زمین هستند. حقیقت علمیی که قبلاً شناخته‌شده نبود؛ زیرا در تمام نقشه‌های جغرافیایی، کوه‌ها بدون ریشه‌هایی که در درون زمین امتداد یافته باشند نشان داده می‌شدند. اما ابزارهای علمی اخیراً تصاویری از کوه‌ها را به دست داده است که آنهارا دارای میخ‌ها یا اهرمهای داخلی نشان می‌دهد. نقش این میخ‌ها، استحکام‌بخشیدن به کوه‌هاست که دانشمندان آنها را ریشه می‌نامند و این ریشه‌ها تا اعماق بسیار زیادی امتداد پیدا می‌کنند. و اینچنین است که اعجاز آیات کریمهء 6 و 7 از سورهء «نبأ» روشن می شود:

﴿أَلَمْ نَجْعَلْ الأَرْضَ مِهَاداً، وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً﴾

«آیا زمین را گهواره یی نگردانیدیم؟ و کوه‌ها را چون میخ‌هایی نگذاشتیم؟»

فرودین منطقهء زمین

سپس حقیقت علمی ـ تاریخی دیگری در آیت مبارکهء 1 ـ 3 از سورهء «روم» تجلی می‌یابد:

﴿الم، غُلِبَتْ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الأَرْضِ﴾

«الف. لام. میم. رومیان در فرودترین سرزمین شکست خوردند»

کلمهء «أدنی» از دیدگاه بعضی از مفسران قدیم چنین تفسیر شده است: یعنی سرزمینی که میدان شکست رومیان در برابر امپراطوری فارس قرار گرفته، به سرزمین اعراب نزدیک است؛ زیرا آن نبرد در نزدیک بیت‌المقدس رونما گردید. اما نقشه‌های ژیولوژیکی که اخیراً به وسیلهء اقمار

مصنوعی به دست آمده است منطقه یی را که صحنهء جنگ میان رومیان و فارسیان قرار گرفته است ازنظر چغری و گودی در پایین‌ترین سطح ممکن زمین نشان می‌دهد و کلمهء «أدنی» هم دقیقاً به معنی مکان چغری و پستی است.

بگذریم از اینکه آیهء کریمه بیانگر یکی از پیشگوییها (نبوءات) قرآنی است که پیروزی مجدد رومیان در ظرف چند سال بر فارسیان را اعلام می دارد و این اخبار هم دقیقا به تحقق می‌انجامد.

البته خود این، معجزهء دیگری است که میدان دیگری دارد و آن میدان عبارت از معجزات قرآن در عرصهء تاریخی با إخبار از امور غیبی است. و چون این کتاب تنها به بعد اعجاز علمی قرآن کریم پرداخته و وارد ابعاد دیگر اعجازی آن نشده‌است بنا براین از طرح مبحث معجزات غیبی قرآن کریم در این کتاب معذوریم.

استخوانهای انسان

قرآن کریم به هیکل استخوانی انسان اهتمام و عنایت بلیغی نشان داده و از این حقیقت که کالبد استخوانی، اصل و قاعدهء ساختمان وجود انسان را تشکیل می‌دهد در بیشتر از یک سوره سخن گفته است. مثلاً در آیهء 14 سورهء «مؤمنون» می‌خوانیم:

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

«بعداً استخوانها را با گوشتی پوشاندیم، آنگاه (جنین را در) آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدای بهترین آفریننده»

بنابراین استخوانها محافظ وجود انسان اند و هم از این روی است که استخوانها قاعدهء رستاخیز مجدد انسان نیز به شمار می روند. چنانکه در آیهء 78 از سورهء «یس» می‌خوانیم:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾

«و برای ما مَثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؟ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده‌است، زندگی (مجدد) می‌بخشد؟»

و در آیهء 98 سورهء «إسراء» می‌خوانیم:

﴿وَقَالُوا أَئِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً﴾

«و کافران گفتند: آیا ما وقتی استخوان و خاک شدیم، باز در آفرینش جدیدی برانگیخته خواهیم شد»

و در آیهء 3 از سورهء «قیامت» می‌خوانیم:

﴿أَيَحْسَبُ الإِنسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای وی را جمع نخواهیم کرد؟»
بنا براین، از منظر قرآن گردآوردن و زنده‌ساختن استخوانها، مفید اعادهء تکوین و تجدید بنای انسان است.

اکنون باید دید که موضع علم جدید در بارهء آنچه که قرآن کریم گفته است چیست؟
علم «نژادشناسی بشری» می گوید: استخوانها موجودات ناطقی اند که نه تنها از تسلسل تاریخی حیات انسانی به درستی سخن می گویند بلکه حتی آنچه را که یک انسان در زندگی و بعد از مرگ خویش با آن روبه رو می‌شود، بازگو می‌نمایند.
هیکل یا ساختمان استخوانی انسان در زندگی و بعد از مرگش نیز، جنسیت صاحب خود و همچنان سن، تبار و نژاد وی را مشخص می‌سازند. یا اگر چنانکه در میان پدر و مادر شخص یا پدر بزرگ و مادر بزرگش از نظر نژادی خلطیتی به وجود آمده باشد، بررسی روی استخوانها از این راز نیز پرده برمی‌دارد.
استخوانها همچنین عمر دقیق انسان، امراضی را که با آنها رو به رو شده است و عامل مرگش را نیز مشخص می‌سازند. به عبارتی دیگر، استخوانها پاسخ هر آنچه را که ممکن است به فکر هر سؤال کننده‌یی در بارهء اوصاف و ویژگی های یک انسان خطور کند، به بسیار سادگی ارائه می‌نمایند.
از همین روی است که درعلم تشریح (اناتومی)، نه تنها استخوانها موقعیت و اهمیت بس شایانی را احراز نموده‌اند بکله حتی استخوانها به دانشمندان باستان‌شناس کمک کرده‌اند تا بتوانند با بررسی علمی روی استخوانها، تاریخ تمدنهای بشری، تاریخ و تحولات در نژادهای بشر و تطوّری را که کائنات با آن رو به رو شده است را به کاوش گیرند. همینگونه دستگاه استخوانی انسان، به دانشمندانی که دست اندرکار مبارزه با جرایم جنایی می‌باشند کمک کرده است تا با یک نظر اندازی بر استخوانهای مردگان به علل مرگ و میرها و حوادث قتل‌ها پی ببرند.
همچنان دانش تبارشناسی می گوید: بیگمان شناخت یک موجود و شناخت تاریخ آن از راه بررسی استخوانها، از ساده‌ترین امور است. مثلاً جمجمهء انسان افریقایی دراز و پهن، فاصلهء دو چشمش دور و بازوهایش از دو ساقش نسبتاً درازتر اند. بدینسان بسیار سهل است که نژاد صاحب استخوان واینکه او رنگین پوست است یا سفیدپوست یا دورگه، و کلاً همه چیز در این زمینه را دقیقاً تشخیص داد.

پس از شناخت اصل و نژاد صاحب هیکل استخوانی، آیا آگاهی از جنسیّت وی نیز که مرد یا زن است، با کاوش روی استخوانها ممکن است؟ البته بعد از آنکه نشانه‌های ظاهری مشخص کنندهء مردانگی یا زنانگی وی کاملاً از میان رفت؟

علم جدید در این رابطه نیز می گوید: شناخت جنسیّت از ساده‌ترین کارهای یک کارشناس و متخصص امور استخوان می‌باشد و فقط جمجمهء یک انسان می‌تواند جنسیّت وی را معرفی کند؛ زیرا اتساع جمجمهء مرد از اتساع جمجمهء زن بیشتر است. همین طور لبهء استخوانی ابروها در مرد نسبت به زن برآمده‌تر می‌باشد. از دیگر علائم فارقه اتساع بیشتر استخوانهای لگن خاصرهء زن نسبت به مرد می‌باشد و کلّا هیکل استخوانی زن ظریفتر و زیباتر از هیکل استخوانی مرد می‌باشد.

بنابراین، با یک نگاه اجمالی به هیکل استخوانی انسان، می‌توان به این امر پی برد که آن هیکل به زن مربوط است یا به مرد.

اما در مورد اوصاف تفصیلی استخوان نیز باید گفت: در اینجا علایم و نشانه‌هایی وجود دارد که از این راز نیز پرده برمی‌دارد. مثلاً طول استخوان ران، درازای قامت مرد را مشخص می کند، به این ترتیب که درازای استخوانی ران را در (1.88) ضرب نموده و رقم (306 و 81) سانتی متر را بر حاصل ضرب می‌افزاییم تا طول قامت یک مرد مرده را مشخص کنیم. اما طول قامت زن عبارت از طول استخوان ران وی ضرب در (945 و 1) که رقم (844 و 72) سانتی‌متر را بر حاصل ضرب می‌افزاییم.

و چنین است که استخوانها از اصل و نژاد انسان، نوعیت، جنسیت و دیگر اوصاف وی پرده برمی‌دارند.

اما در مورد تشخیص سن باید گفت که دانش اناتومی این راز را از همهء رازهای دیگر به شیوهء ساده‌تری مکشوف ساخته است؛ زیرا هم دندانها، مراکز و حلقات آنها و درجهء رشد و نموّ این مراکز، سن انسان را به طور قاطع مشخص می‌سازند و هم فواصل استخوانهای سر و چگونگی ساختمان آن و همین طور ساختار کلی استخوان بندی انسان، عمر وی را دقیقاً معرفی می‌نمایند.

و سر انجام این امر روشن شده است که استخوانها به تنهایی و بدون کمک سایر اعضای جسم می توانند ویژگیهای هویتی یک انسان را در قبرش تا هزاران سال حفظ نمایند. و دانشمندان از این طریق توانسته اند تاریخ زندگی قدما را تدوین نموده، داستانهای زندگی شان را در فرازهای

عمرشان به رشتهء تحریر در آورند. از این روی، استخوانها امروزه، مشکلات و پرابلم‌های عدیده یی را که بر محور وراثت و نزدیکی نسبی انسانها به همدیگر وجود دارد، نیز حل نموده اند.

دانشمند روسی «أ. بوزینا» تحت عنوان «سخنی با اسلاف مان» می‌نویسد:

«در روند پرداختن به عملیهء بازسازی و ترمیم کاتدرائیهء «سانت صوفیا» در شهر «کییف» تابوتی بازگشایی شد، مرمرین و مزین به نقش و نگارهای تزئینیی. عقیده بر آن بود که این تابوت، استخوانهای درهم فروریختهء امیر «یاروسلاف» حکیم، واضع اولین مجموعهء قوانین مدون «حق روسی» را در خود حمل می کند. مگر مستحیل بود که با اطمینان بشود گفت که این استخوانهای پوسیده از آن وی است؛ زیرا تابوت یاد شده چندین بار باز و بسته شده و از جای خود انتقال داده شده بود. ولی این امر مانع از آن نگردید که بعد از گذشت ده قرن، باز هم برای اطمینان از شناخت شخصیت صاحب این استخوانهای مدفون درتابوت مرمرین، اقدامی مجدد صورت نگیرد. سرانجام این عملیه با مهارت تمام به دست «دمتری روخین» عضو اکادمی علوم طبی روسیه انجام گرفت. روخین با دلایلی که اصلاً جای هیچگونه شکی را در زمینه باقی نمی گذاشت، ثابت کرد که آن تابوت آخرین اقامتگاه امیر «یاروسلاف» بوده است.

آری؛ و داستانها پیرامون این وقایع، بیش از آن است که در حوصلهء این کتاب بگنجد. همچنان ابعاد و جزئیات این علم، وسیع تر از آن است که بتوان برای آن در اینجا محلی را باز کرد. و چنین است که علم بعد از گذشت قرنها خود را به تفسیر آنچه که قرآن کریم در این رابطه مطرح نموده است، نزدیک می‌نماید.

همین طور قرآن کریم یک هزار و چهار صد سال قبل از آن که علم به خود بجنبد، از زنده بودن استخوانها و اهمیت آنها در انجام وظایف انسان سخن گفته است؛ زیرا علوم بشری در گذشته استخوانها را ستونهای سخت و فاقد حیاتی که فقط برای حفظ توازن و ترکیب اندامهای جسم آفریده شده‌اند، می‌پنداشتند. در حالی که قرآن مقرر می‌دارد که قضیه بسیار مهمتر از اینهاست؛ زیرا آیهء 4 از سورهء «مریم» می گوید: سیدنا زکریا عليه السلام از پروردگار خود خواست که به رغم یائسه بودن زنش و سستی استخوانهای خودش، به وی فرزندی عنایت نماید:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً﴾

«گفت: پروردگارا! من استخوان هایم سست گردیده و موی سرم از پیری سفید گشته است. ای پروردگارا! اما من هرگز در دعای تو نا امید نبوده‌ام!»

ملاحظه می کنیم که قرآن کریم رابطهء میان استخوان را با تولد فرزند مطرح می کند. و بعد از این است که علم جدید می‌آید تا این حقیقت قرآنی را با ابزارهای خود نشان دهد.

«ج. راتکلیف» می گوید: «با انکشاف بررسیهای طبی در عصر جدید، پژوهشگران از اسرار زنده‌بودن استخوانها آگاه گردیدند، بعد از آنکه تا همین اواخر آنها را اشیای جامد و غیر زنده‌یی می پنداشتند».

بلی؛ علم اخیراً به این نتیجه رسیده است که استخوانها وظایف حیاتی بس مهمی را بر عهده دارند که حیات انسان بر آنها متوقف می‌باشد؛ زیرا نه تنها استخوانها حاوی همان عناصری اند که جسم انسان بدان نیاز دارد بلکه آنها عملیهء توزیع این مواد حیاتی را نیز به گونه یی تنظیم می‌نمایند که سیستمهای وجود از جمله ضربان قلب و حرکات عضلات بدان دقیقاً عیار می‌شود. همین طور استخوانها درطول دوران زندگی انسان تولید کنندهء کرویات سرخ و سفید خون می‌باشند و کافی است بدانیم که در هر دقیقه نزدیک به (180) میلیون از کرویات سرخ خون انسان می‌میرند که استخوانها باید به فوریت آنها را تعویض نمایند. همین طور، استخوانها به عنوان ذخیره گاههای مواد غذایی زائد از نیاز بدن انسان می‌باشند تا بدن در هنگام نیاز، از آنها بهره‌برداری نماید.

چنانکه علم اخیراً روشن ساخته است که وضعیت استخوانها بر دستگاه عصبی انسان نیز تأثیر مستقیم دارد و هم از این روی است که استخوانها بر توانمندی انسان در تکثیر اولاد نیز مستقیماً دخیل می‌باشند. یعنی همان چیزی که قرآن کریم در آیهء فوق صراحتاً آن را مطرح نموده است.

«کتاراکتا»

چشم انسان به بیماریهای بسیاری مصاب می‌شود که از آن جمله بعضی از آنها عارضه‌های بسیط، اما بعضی دیگر عوارضی خطیر و بس مهم هستند. این امراض خطیر در دو بیماری شایع که عبارت از بیماری «گلوکاما» یا آب سیاه و «کتاراکتا» یا آب سفید است تمثیل می‌شوند. این بیماری مادهء شفاف عدسیهء چشم را به مادهء سفید تیره یی مبدل می‌سازد. درست همانند سفیدهء تخم مرغ قبل و بعد از پخته‌شدن آن؛ سفیدهء مایع تخم مرغ قبل از پختن آن شفاف و زلال است، اما همین که در آب جوش افکنده شود، زلالیّت آن به رنگ سفید تیرهء غلیظی مبدل می گردد.

عامل بیماری گلوکوما معمولاً پیری است. اما در بیماری آب سفید یا کتراکتا، فقط پیری عامل آن نبوده بلکه علم طب در عصر حاضر اثبات کرده است که در ضمن اسباب و علل این بیماری؛ یکی هم بالارفتن فشار خون، بسیاری گریه و اندوه و اضطرابات و تشوشات روحی و روانی است.

علایم این بیماری در آغاز همان ضعف دید است که رفته رفته بیشتر شده و به تدریج سفیدیی در عدسیهء چشم به ظهور می‌رسد و چون این سفیدی فراگیر شد، دید انسان دیگر تماماً از بین می‌رود.

علم طب تا اواخر قرن نزدهم بر این پندار بود که علت این بیماری نزول مادهء سیال سفیدی است که از مغز انسان سرازیر گردیده و در پشت عدسیهء چشم وی جای می گیرد و لذا مانع دید وی گردیده و او را به کوری مبتلا می گرداند. از این جهت این مرض را به نام «کتاراکتا» یا «آب مروارید» نامیده‌اند.

عجیب این است که قرآن کریم چهارده قرن قبل در سورهء «یوسف» اعراض این مرض را توضیح داده و در آیهء 84 از این سوره، در بارهء حضرت یعقوبعليه السلام می گوید:

﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾

«و از آنان روی‌گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف، و در حالی که اندوه خود را فرومی‌خورد، چشمانش از اندوه سپید گردید»

اما آیهء 93 از همین سوره توضیح می‌دهد که چگونه سیدنا یوسفعليه السلام با افگندن پیراهنش بر رخسارهء پدر، در جهت درمان وی کوشید:

﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً﴾

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهرهء پدرم بیفکنید تا بیان شود»

آری؛ بعد از آنکه حضرت یعقوبعليه السلام احساس کرد که فرزندش یوسف زنده و سلامت است، غم و اندوه عمیق وی برطرف گردیده فشارخون وی پایین آمد و حالتی از سعادت و شادمانی بر وی مستولی گردید. درست در این هنگام بود که بینایی وی مجدداً به وی باز گشت، چنانکه آیهء 96 این سوره می گوید:

﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً﴾

«و چون مژده‌رسان آمد، آن پیراهن را بر چهرهء او انداخت، پس بینا گردید»

و این چنین است که قرآن کریم قرنها قبل، اعراض این بیماری را توصیف نموده، اسباب و عللش را روشن می‌سازد و نهایتاً روش درمان آن را نیز بازگو می‌نماید. بیماریی که بالارفتن

فشار خون به علت حزن و اندوه بسیار، سبب آن می‌شود و پایین‌آمدن فشار خون بر اثر خوشحالی و سرور نیز آن را از بین می‌برد.

﴿وَيَسْأَلُونَکَ عَنْ الْمَحِيضِ﴾

اعراب جاهلی عادت ماهیانهء زن را یک نوع افراز داخلی بدن وی دانسته و بیشتر از این در بارهء آن معلوماتی نداشتند. پس برای آنکه نسبت به این موضوع آگاهی بیشتر کسب کنند، از رسول خداﷺ در بارهء آن سؤال نمودند. همان بود که آیهء 222 از سورهء «بقره» نازل شد و با دستور کناره‌گیری از زنان درمدت حیض، روشن ساخت که حیض یک نوع ناراحتی و رنجی برای زنان است:

﴿وَيَسْأَلُونَکَ عَنْ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾

«از تو در بارهء عادت ماهیانه زنان می‌پرسند. بگو: آن رنج و ناراحتیی است، پس در هنگام عادت از آمیزش با زنان کناره‌گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند» [بقره/222]

اما حکمت و حقیقت علمی این آیهء مبارکه فقط آنگاه روشن شد که طب وقایوی به پیشرفت‌هایی نایل آمد.

طبیب معروف مصری، مرحوم دکتور «عبدالعزیز اسماعیل» می گوید: «حقیقت این است که افرازات جسم بر دو نوع اند؛ نوعی از آنها برای جسم مفید فوایدی هستند؛ مانند افرازات غدد هاضمه، غدهء تناسلی و همهء افرازات غدد داخلیی که کار دستگاه‌های مختلفه وجود و انساج آن را تنظیم می‌نمایند. البته شکی نیست که این نوع از افرازات برای زندگی انسان ضروری می‌باشند.

اما نوع دیگر، افرازاتی هستند که افراز آنها در داخل جسم دارای هیچ فایده یی نبوده بلکه بر عکس، افراز آنها به خارج از جسم بسیار ضروری است؛ زیرا این افرازات مواد زهریه‌یی هستند که جسم باید خود را از شر آنها نجات دهد و چنانچه در جسم باقی بمانند، به آن زیانی بلیغ می‌رسانند. بلکه چه بسا که به هلاکت انسان منجر گردند. نمونهء این افرازات عبارت است از پیشاب، مدفوع، عرق و خون قاعدگی.

علم طب می گوید که وقتی دختر متولد می‌شود، تخمدان وی حاوی حدود هفتاد هزار کیسه است که هر کیسه حامل یک تخمک می‌باشد. این تخمک‌ها در سن بلوغ دختر به درجهء نضج و پختگی خود می‌رسند و سپس در هر نوبت از نوبت‌های عادت ماهیانه، یکی از این تخمک‌ها رشد کرده و در یکی از ساعات ما بین روز چهاردهم و شانزدهم، یعنی آغاز میعاد حیض، از کیسهء خود جدا می‌شود و بعد از جداشدن از کیسه، دیواره‌های آن فرسایش پیدا نموده و در اثر پایین آمدن فشار داخلی آن، بعضی از موی‌رگ‌های دموی منفجر می گردد و تخمک در داخل رحم به انتظار آنکه حیوان منوی آن را بارور گرداند، باقی می‌ماند. در اینجاست که به جای تخمکی که از کیسهء حامل آن بیرون گردیده، سلول‌های جدیدی در داخل آن کیسه شروع به تکثّر می کنند که دارای ماده زردرنگی هستند. پس اگر آن تخمک با حیوان منی مرد متحد نشد و باروری انجام نگرفت، در این هنگام است که آن جسم زردرنگ خود را درهم کشیده و بر اثر این انکماش، سلولهای آن به جان همدیگر می‌افتند که در نتیجه غشاء باطنی رحم که دارای انساج بسیاری است و موی‌رگهای خون‌زای زیادی دارد که دائماً در حال احتقان به سر می‌برند، پاره می شود. سپس این غشاء مخاطی از رحم فاصله می گیرد که بر اثر این انفصال، موی‌رگها، خون ریزی را آغاز می کنند؛ خونی که با افرازات غدد متمدد با افرازات آن جسم زردرنگ همراه است. و اینها در مجموع عناصر سازندهء خون حیض اند.

آری؛ حکمت خدای عزّوجلّ اقتضا نمود که این افرازات از جسم زن خارج شوند؛ زیرا در غیر آن از طریق تسمم برای وی کشنده تمام می‌شدند. پس آیا حیض واقعاً ناراحتی و رنج نیست؟

اما قرآن کریم اولین کتابی است که حکمت کناره‌گیری از آمیزش با زنان در حال حیض را نیز با خلاصه نمودن آن در واژهء «أذی» بیان نموده است.

البته علم جدید می‌آید تا در مقام توضیح این حکمت چنین بگوید:

اعضای تناسلی زن در اثنای حیض به علت افرازات غدد داخلی در حالت احتقان (انقباض و تجمع) و اعصاب و نیز در حالت اضطراب به سر می‌برند که این حالت، با اعراض معین بیمارگونه یی چون سردرد و احساس کسالت در کل جسم همراه است. گاهی این اعراض ازدیاد یافته و به حدی شدت می‌یابند که به بیماری واقعی مبدل می‌شوند. بنابراین، اختلاط و آمیزش جنسی در این حالت، زیانهای بسیاری را متوجّه زن ساخته و چه بسا که مانع جریان خون حیض، یا عامل اضطراب عصبی وی گردند. چنانکه آمیزش در این مدت نیز، به التهاب اعضای تناسلی زن می‌انجامد که گاهی ممکن است معالجهء آن دشوار باشد؛ زیرا وضعیت زن در زمان

حیض، وضعیت بیمار گونهء غیر عادی است. البته روشن است که داکتر هم نمی‌تواند او را در این مدت به درستی معاینه کند.

همچنان زیانهایی که از آمیزش با زن حائضه متوجّه مرد می گردد، نیز روشن است. از آن جمله امراض التهابی سختی است که ممکن است مرد به آن مبتلا گردد.

علم طب همچنان بر ضرورت غسل زن بعد از حیض نیز تأکید نهاده است. البته پس از آنکه قرآن کریم چهارده قرن قبل آن را مشروع گردانید. این از جنبهء بهداشتی با هدف دورساختن پلیدیها، میکروبها و افرازات حاصل از حیض در بدن زن می‌باشد. اما از نظر سایکالوژی نیز علم طب این ضرورت را اثبات نموده است که زن باید پس از ختم میعاد حیض، با بدنی نظیف و آراسته در برابر مرد خویش ظاهر شده و با سرازیر ساختن موجی از خوشحالی و سرور در روان وی، آثار بد مشاهدات او را از دورهء قبل، از ساحهء ذهنش بزداید.

قرآن کریم همچنان ضرورت غسل جنابت را نیز مطرح نموده است، چنانکه در آیهء 6 از سورهء «مائده» می گوید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا﴾

«چنانچه جنب بودید پس خود را با غسل پاکیزه نمایید»

علم طب می‌آید تا بگوید: از آنجا که عملیهء مقاربت جنسی موجب به هم چسبیدن اجسام مرد و زن در بیشتر از یک موضع با همدیگر می‌شود، طبیعی است که افرازات مختلفه از بدن آن دو در اثر این عمل با هم درآمیزد که عدم شستن آنها به امراضی خطیر و از آن جمله امراض جلدی منجر می گردد. پس غسل بعد از عملیهء آمیزش یک امر حتمی است. چنانکه این امر نیز ثابت گردیده است که غسل پس از جنابت، عامل تحرک بیشتر دوران خون و نشاط اعصاب می گردد.

و چنین است که آیهء کریمه فقط با چهار کلمه، اصول طب وقایوی و معالجوی را هر دو با هم یکجا نموده است.

و چنین است که علم طب می‌آید تا هر چه را که در این عرصه گفته است و خواهد گفت، در راستای تفسیر علمی این باب از قرآن کریم قرار دهد.

اتم و کوچکتر از آن

آنگاه که در نیمهء اول قرن بیست «اتم» کشف گردید، دانشمندان بر این پندار بوند که اتم کوچکترین جزء ماده است که از آن اجزای کوچکتری منقسم نمی‌شوند.

اما قرآن کریم این حقیقت را روشن ساخته است که اتم کوچکترین جزء ماده نیست بلکه کوچکتر از اتم هم وجود دارد؛ جایی که در آیهء (3) از سورهء «سبأ» می گوید:

﴿لا یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمَوَاتِ وَلا فِی الأَرْضِ وَلا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِکَ وَلا أَکْبَرُ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُبِینٍ﴾

«از خداوند هموزن ذره یی نه در آسمانها و نه در زمین پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در کتابی روشن درج شده است»

همچنین در آیهء 61 از سورهء «یونس» می‌فرماید:

﴿... وَمَا یَعْزُبُ عَن رَّبِّکَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِی الأَرْضِ وَلاَ فِی السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِکَ وَلا أَکْبَرَ إِلاَّ فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ﴾

«و وزن ذره یی در زمین و نه در آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در کتابی روشن درج شده است»

البته تجزیهء اتم به واحدهای کوچکتر ـ همانگونه که قرآن کریم بیان کرده است ـ علماً نیز آنگاه به ثبوت رسید که پژوهشگران کشف کردند؛ اتمها از ذرات کوچکتری ترکیب یافته اند که عبارت از پروتونها، الکترونها و نیوترونها می‌باشند.

با پیشرفت علم در زمینهء پژوهش اتم و ترکیبات آن، بشر به نتایجی دست یافت که عقلها را به حیرت در آورد؛ حیرت از چگونگی ساختار این کائنات دقیق، نظام پیچیده یی که بر آنها حکمفرماست و نهایتاً قدرت عظیمی که در آنها نهفته می‌باشد.

بررسی‌ها نشان دادند که هستهء اتم حاوی (99/9) از وزن مجموعهء شمسی است. در اینجا بود که دانشمندان به این حقیقت پی بردند که «هسته» در «اتم» به مثابهء «خورشید» در «مجموعهء شمسی» می‌باشد. همینگونه به ملاحظه رسید که چنانکه سیارات بر محور خورشید می‌چرخند، الکترونها نیز بر محور هستهء اتم می‌چرخند. بلکه حتی دقیق‌تر از آن نیز کشف گردید و آن اینکه مسافت میان الکترونها نسبت به قطر اتم، تماماً معادل با عین مسافت میان سیارات و قطر مجموعهء شمسی است.

توازن در همه چیز

و در اینجاست که اعجاز علمی آیهء 3 از سورهء مبارکهء «ملک» و آیاتی دیگر که از توازن و هماهنگی بی مانند خلقت پروردگار سخن می گویند بر ما مبرهن می گردد:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعْ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾

«همانکه هفت آسمان را طبقه به طبقه آفرید و در آفرینش آن خدای بخشایشگر، هیچگونه اختلاف و تفاوتی نمی‌بینی. باز بنگر، آیا خلل و نقصانی می‌بینی؟»

«ثعلب» در تفسیر قرطبی می‌گوید: اصل تفاوت از فوت است و آن این است که چیزی از جایی نادیده گرفته شود و بر اثر نادیده‌گرفتن آن، خلل و اضطرابی به وجود آید.

علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: شما هیچگونه تفاوت، یعنی اختلاف، ناهماهنگی و عدم تناسبی را میان خلقت پروردگار نمی‌بینید.

چنانکه آیهء کریمهء 2 از سورهء «فرقان» نیز می‌گوید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً﴾

«و هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بود آن را به اندازه و میزان (دقیق) آن اندازه‌گیری کرد»

و از آنجا که این توازن و هم‌آهنگی فراگیر تمام عرصهء خلقت پروردگار می‌باشد بناءً در این کتاب فقط به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده می‌کنیم.

بحث کوچکترین ذرهء کائنات یعنی «اتم» را در عنوان قبل باز کردیم.

اکنون علاوه می‌داریم که توازن در نظام داخلی اتم، در واقع سند توازن در همهء ذرات کائنات است، چه کائنات در کل مجموعه یی از اتمهاست.

اکنون بشر دریافته است که در درون اتم پروتونها دارای بار الکتریستهء مثبت و الکترونها دارای بار منفی هستند، در حالی که نوترونها دارای باری متعادل می‌باشند. این خود نشان دهندهء حتمی بودن توازن در میان طبایع موجودات است؛ زیرا هر مثبتی در مقابل خود منفیی دارد و هر منفیی در برابر خود مثبتی را و در میان این دو است که بار متعادل و متوازنی ایجاد می‌شود که نه خود جذب دیگری شود و نه هم دیگری را جذب خود نماید. بلکه در واقع نیروی تجاذب به وجود آمده از بار مثبت پروتون و بار منفی الکترون است که الکترونها را وا می‌دارد تا بر محور هستهء اتم شناور گردند. درست همانند معادلات حسابیی که دقیقاً در میان نیروهای جاذبهء خورشید و سیارات مجموعهء خورشیدی حاکم است. حتی نیروی تجاذبی که الکترونها را وا می‌دارند تا در مدارهای دایروی و بیضوی خود شناور باشند، خود همین نیروها هستند که سیارات مجموعهء شمسی را نیز وا می‌دارند تا در مدارهای معینه خود شناور گردند.

بیگمان میزان نیروهای ویرانگری که از درهم شکستن اتم به وجود می‌آیند ـ که امروز بشر این نیروها را در وجود بمب‌های اتمی می‌بیند ـ در خورشید به همان اندازه وجود دارد که موازی با تعداد اتمهای آن است. این خود عامل پدیدآمدن انرژی عظیم وبی حد و مرزی است که خورشید از گرما و نور به سوی طبیعت و انسان سرازیر می‌سازد؛ قضیه‌یی که در شمار ادلهء قاطع بر قدرت و وحدانیت خدای عزّوجلّ قرار دارد.

«کمیل فالاماریون» در حالی که از مشاهدهء توازن و همآهنگی عظیم در گسترهء خلقت پروردگار متحیر گردیده است می گوید:

«بیگمان خدای عزّوجلّ در حقیقت هر چیز بر ما تجلی می کند. پس او فقط شاهنشاهی نیست که از بلندای آسمانها بر ما حکومت کند، بلکه او نظامی است که درمتن همهء موجودات و همهء حادثات، مسلّط و مراقب است. او هرگز در بهشتی پر از فرشتگان و نیکوکاران مقیم نیست، بلکه فضای لایتناهی همه پر از وی می‌باشد. او در هر نقطه یی از فضا و در هر لحظه یی از زمان حضور دارد. پس این نظام عام حاکم بر طبیعت و حکمت بالغه یی که در همه چیز متجلی است، کلاً دلیل بر آن است که فقط قدرت مطلقهء الهی، سامان دهندهء نظم حقیقی و مصدر اصلی همهء قوانین طبیعی و کافهء اشکال و مظاهر آن می‌باشد».

اما «هنری یوانکاری» که یکی از بزرگترین دانشمندان ریاضی‌دان است می گوید: «قطعاً این همآهنگی و نظمی که در عالم متجلی است، ممکن نیست که زائیدهء تصادف باشد».

این شواهد همه می‌روند تا در شعاع تفسیر آیهء کریمهء : ﴿مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ﴾ فریادگر اعجاز علمی قرآن کریم بوده باشند.

توازن محیّر العقول در کرهء زمین

به بیان یک نمونهء دیگر از نمونه‌های توازن بی مانند در کائنات پروردگار اکتفا می کنیم.

استاد وحیدالدین خان مؤلف کتاب عظیم «الاسلام یتحدی» با تکیه بر ره‌آوردهای علم، پیرامون تفسیر اعجاز علمی آیهء کریمهء 2 سورهء «فرقان» و آیهء کریمهء 19 سورهء «حِجر» از نظم محیرالعقول زمین سخن گفته، می‌نویسد:

زمین مهمترین عالمی است که ما آن را شناخته‌ایم؛ زیرا در آن احوال و اطواری را می‌بینیم که در هیچ جای دیگری از این کائنات بزرگ قادر به رؤیت آنها نگردیده‌ایم. در حالی که زمین در

ضخامت خود با ذره یی از این کائنات عظیم الهی برابری کرده نمی‌تواند. پس چه عظیم است نظم و اعجاز خلقت در این کائنات بزرگ!!.

از باب نمونه به مواردی از نظم خارق‌العاده در همین سیارهء کوچک ما توجّه نمایید:

اگر حجم زمین کمتر و یا بیشتر از آنچه هم اکنون است می‌بود، زندگی برروی آن محال بود. مثلاً اگر زمین در حجم کرهء ماه یعنی به اندازهء یک چهارم قطر فعلی آن می‌بود، قوهء جاذبهء آن به یک ششم جاذبهء فعلی کاهش می‌یافت. در نتیجه زمین نمی‌توانست آب و هوای پیرامون خود را نگه دارد. چنانکه وضعیت در کرهء ماه اینچنین است که نه آبی در آن وجود دارد و نه هم پوشش هوای‌ای؛ که البته دلیل آن فقط ضعف قوهء جاذبه در آن می‌باشد.

از جهت دیگر پایین‌آمدن قوهء جاذبه در زمین به اندازهء قوهء جاذبه در ماه، به بالارفتن درجهء برودت هوا از طرف شب منجر می‌گردید، در حدی که تمام اشیای موجود در زمین به انجماد کامل می‌پیوست. به موازات آن درجهء حرارت در روز تا بدانجا بالا می‌رفت که تمام آنچه را برروی زمین است، پاک می‌سوخت.

از سوی دیگر، نقص حجم زمین به مستوای حجم قمر، سبب آن می‌گردید که زمین مقادیر بزرگی از آب را در خود نگه داشته نتواند؛ در حالی که کثرت آب برای استمرار اعتدال موسمی در زمین، یک امر ضروری است. از این جهت است که یکی از دانشمندان این وضع را به «گردونهء بزرگ توازن ـ Great Balance Wheel» لقب داده است.

از نتایج دیگر کمبود حجم زمین به مستوای حجم قمر، بالارفتن پوشش هوایی زمین در فضا و سپس متلاشی شدن آن بود. چنین وضعی به بالارفتن درجهء حرارت زمین تا نهایت معدل ممکن آن و سپس پایین آمدن آن تا پایین‌ترین درجات آن می‌انجامید.

برعکس اگر قُطر زمین دوچند قُطر حالیهء آن می‌بود، نیروی جاذبهء فعلی آن نیز به همان اندازه مضاعف می‌گردید و در این حالت پوشش جوّی زمین ـ که هم اکنون در فاصلهء پنجصد مایلی آن قرار دارد ـ پایین می‌آمد. نتیجهء این وضعیت آن بود که فشار هوا در هر اینچ مربع، از پانزده رطل به سی رطل می‌رسید و این فشاری است که بدترین اثر را بر زندگی موجودات حیه می‌گذارد.

همین طور اگر حجم زمین مثلاً به اندازهء حجم کرهء خورشید می‌بود، قوهء جاذبهء کنونی آن یکصد و پنجاه برابر فعلی مضاعف می‌گردید و پوشش هوایی آن نیز به جای پنجصد مایل، فقط به فاصلهء چهار مایلی زمین می‌رسید و فشار جوّی به معدل یک تن در یک اینچ مربع ازدیاد

می‌یافت. که دراین وضعیت قطعاً پیدایش اجسام حیه بر روی زمین مستحیل بود. و این از بُعد نظری به معنی آن است که وزن حیوان یک کیلویی در اثر غلظت هوا به پنجصد کیلو افزایش می‌یافت. چنانکه حجم انسان به حد حجم یک موش بزرگ کم می‌گردید که در این حالت، موجودیت عقل در انسان مستحیل بود؛ زیرا وجود عقل در انسان به بافت‌های عصبی بسیاری در جسم نیازمند است که این امر محقق نمی‌شود مگر آنگاه که حجم جسم به مقدار معینی از رشد خود قرارداشته باشد.

❀ ❀ ❀

ما انسانها ظاهراً بر روی زمین ایستاده‌ایم. لیکن صحیح تر آن است که بگوییم: ما با پاهای خود در آن معلق و بر سرهای خود در آن افگنده‌ایم. برای توضیح این امر باید گفت: زمین در واقع مانند کرهء معلقی است که انسان ساکن آن است. پس وضعیت بعضی از مردم نسبت به بعضی دیگر در این کرهء معلق در فضا این است که مثلاً ساکنان امریکا در زیر پای ساکنان هند به سر می‌برند و ساکنان هند در زیر پای ساکنان امریکا زندگی می‌کنند؛ زیرا ما می‌دانیم که گردونهء ما به جای خود ثابت نیست، بلکه با سرعتی که مقدار آن هزار مایل در ساعت است، حرکت دورانی دارد. این امر وضعیت ما را در سطح زمین همانند وضعیت یک سنگ ریزهء نهاده شده بر کنارهء یک چرخ گاری که با سرعت زیادی در حال چرخش باشد قرار می‌دهد. سنگ- ریزه‌یی که نزدیک است سرعت حرکت چرخ، آن را به فضای بی نهایت پرتاب کند. اما زمین ما را به فضای بی نهایت پرتاب نمی‌کند بلکه ما در آن بر قرار هستیم، چرا و چگونه؟

به این دلیل که زمین از یک سو دارای قوهء جاذبهء غیر عادی است که با این جاذبه همه چیز را به خود محکم می‌بندد، و از سوی دیگر زمین دارای فشار هوا است. بناءً جاذبهء زمین از یک‌سو و فشار هوا از سوی دیگر، همچون دو تسمهء قوی ما را به نسبت معینی بر روی زمین نگه می‌دارند. یعنی در واقع با این دو تسمهء محکم است که ما از هر سو به این کرهء زمین بسته شده‌ایم.

فشار هوا در هر اینچ مربع، نزدیک به 15 رطل است، به این معنی که: هر انسان نزدیک به (228.40) رطل از فشار جوی را بر جسم خود تحمل می‌کند. لیکن انسان این وزن را احساس نمی‌کند؛ از آن روی که هوا نه از یک ناحیه بلکه از تمام نواحی بر او به طور متوازن فشار می‌آورد. چنانکه وقتی ما درآب شنا می‌کنیم همین عملیه رونما می‌شود.

از این کهه بگذریم، هوا خود ـ که نام رسمی ترکیب‌های مختلفی از گازهاست ـ دارای فواید بسیاری است که حصر آن در یک کتاب ممکن نمی‌باشد.

❁ ❁ ❁

نیوتن از خلال مطالعات و مشاهدات خود به این نتیجه دست یافت که بعضی از اجسام بعضی دیگر را به سوی خود می‌کشند. اما او نتوانست علت این امر را بشناسد لذا اعتراف کرد که برای این عملیه تفسیری را ارائه کرده نمی‌تواند.

«هایت هید» با ذکر این قضیه می‌گوید:

«نیوتن با این اعتراف خود، از یک حقیقت فلسفی بزرگی پرده برداشت؛ آن حقیقت این است که اگر طبیعت بدون روح می‌بود، هرگز خود را تفسیر کرده نمی‌توانست. چنانکه شخص مرده هرگز نمی‌تواند برای ما واقعه یی را حکایت کند. پس بیگمان تمام تفسیرهای طبیعی و منطقی نهایتاً مفید این حقیقت هستند که هدفی را اظهار نمایند؛ زیرا مرده نمی‌تواند حامل هدف بوده باشد».

استاد وحیدالدین خان می‌گوید: «من این سخن هید را یک گام جلوتر برده و می‌گویم: اگر این کائنات تحت سلطهء ذات صاحب ادراکی نیست، پس چرا این روح عجیب در آن وجود دارد؟».

❁ ❁ ❁

قطعاً زمین در هر بیست و چهار ساعت یک بار بر محور خود می‌چرخد. معنی این امر آن است که زمین به سرعت یک هزار مایل در ساعت بر محور خود حرکت می‌کند. پس اگر فرض کنیم که این سرعت به دو صد مایل در ساعت پایین آید، در آن صورت اوقات شب و روز ما ده برابر بیش از حالت کنونی می‌شود و در این صورت نتیجه آن خواهد بود که خورشید با گرمای شدید خود همه چیز را بر روی زمین خواهد سوخت و آنچه هم که در پایان روز باقی بماند، سرمای شدید شب به حیات آن خاتمه خواهد داد.

گرمای سطح خورشید دوازده هزار در جه فارنهایت، و مسافت میان آن با زمین در حدود (93000000) مایل است و این فاصلهء هولناک هیچگاه کم و زیاد نمی‌شود. قطعاً در این امر درس عبرتی بزرگ برای ما نهفته است؛ زیرا اگر این فاصله کمتر از آنچه هم اکنون است می‌بود و خورشید مثلاً به اندازه نصف این فاصله به زمین نزدیک می‌گردید، در نتیجهء حرارت زیاد، بی درنگ تمام برگهای درختان می‌سوخت. و اگر این فاصله دورتر می‌شد و مثلاً به دو چند حد فعلی خود می‌رسید، برودت شدید حاصله از این وضع دامنهء حیات را از کرهء زمین برمی‌چید.

از اینکه بگذریم، زمین دایره یی در فضاست که کارش را با زاویهء (33) درجه انجام می‌دهد. امری که از آن چهار فصل به وجود می‌آید و در نتیجهء آن اکثریت مناطق زمین آمادهء سکونت و زراعت می گردد. پس اگر زمین بر این زاویهء معینه خود قرار نمی‌داشت تاریکی هر دو قطب را در تمام سال می‌پوشانید و بخار دریاها به شمال و جنوب می‌رفت و نتیجتاً بر روی زمین جز کوه‌های برف و بیابانهای پهن خالی از سکنه، چیز دیگری باقی نمی‌ماند. به همین ترتیب عوامل تأثیر گذار زیاد دیگری نیز به وجود می‌آمد که حیات را بر روی این کره مستحیل می گردانید.

جیولوجیست‌ها می گویند: اگر ضخامت قشر زمین به مقدار ده قدم بیشتر از وضع کنونی می‌بود، اکسیژن آن که به نوبهء خود اعصاب زندگی است، به کلی ناپدید می گشت و به هیچ وجه ممکن نبود که در غیاب اکسیژن زندگی بر روی زمین پابرجا بماند.

و اگر پوشش هوایی زمین از آنچه هم اکنون هست نازک تر می‌بود، شهابسنگها و نیازک‌ها هر لحظه غلاف جوی را می‌شکافتند و در آن هنگام زمین بدون تردید میدان برخورد اجرام سر گردان آسمانی و یا اجسام پرتاب شده از فضای بی نهایت می گردید و علاوه بر آنکه ممکن بود این امر قیامتی بر روی زمین بر پا گرداند، خود سبب می‌شد تا ما زمین را در شب تماماً نورانی ببینیم.

آری؛ این توازن در کمیت‌های حیاتی ای که ما در زندگی خود بدان نیاز داریم، جداً در همه چیز اعجاب انگیز است. و از آنجا که ما نمی‌توانیم همه اگرها در این رابطه را در اینجا و در این رساله مطرح کنیم، از آن که خود این مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد پس به آخرین مثال در این رابطه توجّه نمایید:

غلاف یا پوشش جوی دورادور زمین از شش گاز مختلف النوع ترکیب گردیده است که از آن جمله (78) درصد گاز نیتروژن، (21) درصد گاز اکسیژن و بقیه گازهای دیگری اند که به نسبت‌های بسیار کمتری در آن وجود دارند. این پوشش یا غلاف جوی در هر اینچ مربع به میزان (15) رطل بر زمین فشار می‌آورد که میزان اکسیژن در این فشار (3) رطل در هر اینچ مربع است و مقادیر دیگر اکسیژن موجود، جذب زمین می‌شود. پس اکسیژن فقط وسیلهء حیات زنده جانهای روی زمین نیست، بلکه وسیلهء تنفس حیوانات موجود در دریاها و حتی لایه‌های خاکی زمین نیز می‌باشد. حالا سؤال در اینجاست که این گازهای شدید الحرکت، چگونه با حفظ مقادیر معین و متناسب خود در فضا جمع شده اند؟

جواب این است که: اگر نسبت اکسیژن به جای (21٪) مثلاً (50٪) یا بیشتر از آن می‌بود، قابلیت احتراق به همان پیمانه افزایش می‌یافت و اگر تصور کنیم که با نسبت (21٪) اکسیژن یک درخت در جنگلی بسوزد، ارتفاع این نسبت تا (50٪) انفجار برق آسایی ایجاد می کند که تمام آن جنگل را فقط در یک لحظه به آتش می کشاند.

و اگراین نسبت مثلاً به (10٪) پایین می‌آمد، ممکن بودکه حیوانات در امتداد قرنها با این مقدار از سطح پایین اکسیژن عادت بگیرند، اما محال بود که تمدن انسانی در چنین نسبت پایینی شکوفا گردد. چه بر فرض اینکه انسان در این وضعیت قدرت ادامه حیات را می‌داشت، هرگز نمی‌توانست کارهای عادی روزانهء خود رابه طور معمولی پیش ببرد؛ زیرا مستحیل بود که بافتها و سلولهای بدنی و عقلی آن تحت چنین شرایطی رشد و نمو نمایند.

پس بیگمان اکسیژن، هیدروژن، اکسید کاربن دوم و گازهای کربونیک دیگر با اختلاف اشکال و انواع خود، با هم ترکیب گردیده و عناصری را می‌سازند که برای حیات موجودات حیه و نیز برای اساسیات حیات انسانی، ، دارای اهمیت بس عظیمی است و بنا برا ین، به میزان (1 بر 10000000) احتمال این امر وجود ندارد که این گازها به تناسب مطلوب و معین خود و با تمام ویژگیهایی که برای حیات لازم و ضروری است از طریق تصادف برسیارهء معینی وجود پیدا کنند، از این جهت یکی از بزرگان عرصهء دانش طبیعی می گوید:

«Science has no expganation to offer for the facts, is to say it is, accidental, is to defy mothematics»

یعنی: «علم هرگز قادر به ارائهء هیچگونه تفسیری برای حقایق نیست و این سخن که این حقایق به طور اتفاقی به وجود آمده‌اند، نیز یک نوع تصادم با ریاضیات محسوب می‌شود». (

بنابراین، در اینجا و درهمه جای این خلقت بی کرانهء منظم و موزن الهی است که در برابر خالق عظیم متعال آفریننده سر عجز و نیاز و انکسار بندگی فرود می‌آوریم.

و همچنان در برابر اعجاز علمی خیره‌کنندهء آیات قرآنی که با ندایی بلند بر نظم، توازن و دقّت در همه چیز کائنات تأکید می گذارند، با تمام خضوع و فروتنی می‌ایستیم و می گوییم:

«**سُبْحَانَکَ مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً** ـ پاکی تو ای پروردگارا! این همه را که به باطل نیافریده‌ای».

و در اینجاست که خاضعانه در برابر آیهء 2 سورهء «فرقان» قرار می گیریم که می گوید:

﴿**وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً**﴾

«و هر چیز را آفرید و بدانگونه که در خور آن بود، آن را به اندازه و میزان دقیقش اندازه‌گیری کرد»

و در برابر آیهء 3 سورهء مبارکهء «اعلی» که می گوید:

﴿الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی، وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی﴾

«همانکه آفرید و هماًهنگی بخشید و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود»

و آیهء 3 از سورهء «طلاق» که می گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً﴾

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستی خدا برای هر چیزی اندازه یی مقرر کرده است»

و آیهء 2 سورهء «فرقان» که می گوید:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً﴾

«و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است»

و آیهء 38 سورهء «احزاب» که می گوید:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً﴾

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب است»

و آیهء 8 سورهء «رعد» که می گوید:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾

«و هر چیزی نزد او اندازه یی دارد»

و آیهء 21 سورهء «حجر» که می گوید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾

«و هیچ چیز نیست مگر آنکه گجینه‌های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازهء معین فرو نمی‌فرستیم»

و آیهء 49 سورهء «قمر» که می گوید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾

«ماییم که هر چیزی را به اندازه معین آن آفریده‌ایم»

و آیهء 17 سورهء «رعد» که می گوید:

﴿أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾

«همو که از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی به اندازه روان شدند»

و اخیراً آیهء 19 سورهء «حجر» که عنوان این مبحث قرار گرفته است و می گوید:

﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾

«و از هر چیز به طور سنجیده در زمین رویانیدیم»
شکی نیست که هر پرزهء ناچیزی از پرزه‌های این کائنات بزرگ، از اتم گرفته تا افلاک، همه به دقّت در نظام موزون و مناسب خود آفریده شده اند. حقیقتی که قرآن کریم یک هزار و چهارصد و بیست سال قبل آن را نه فقط در این چند آیه، بلکه در آیات زیاد دیگری نیز اعلام نموده است اما امروز علم در خوشه‌چینی از این خوان الوان آستینها را برزده ولی تا به کجا خواهد رفت و تا کجا خواهد رسید؟ پاسخ این است که شمعی است کم‌سو، افروخته در یک کائنات بی‌نهایت!

بلی؛ و همهء این ها فریادگر حضور آن حیّ قیّوم قدیر، و وجود آن معبود مسجود اند اما عقلی در کار باید که بیندیشد، دلی باید که با آهنگ یکپارچه خلقت آن خالق بزرگ هماوا گردد و ذره ای می‌باید آگاه که به این بیکرانه بپیوندد.

شنود از آسمان

علم «نجوم بی‌سیمی» از جدیدترین علومی به شما می‌رود که تقدم علمی در عصر جدید به آن دست یافته است.

در یکی از شبهای تابستان سال 1931 دانشمند نجومی «کارل جانسکی» برای گذراندن رخصتی کوتاهی که داشت، در مزرعهء خود واقع «نیوجرسی» نشسته بود. او در این حال با دستگاه بیسیم خود که سیستمهای رادیویی مختلف جهان را در معرض شنود وی قرار می‌داد، همین طور بی‌هدف مشغول بود. ناگهان متوجّه شد که دستگاه وی صداهای مبهم و رمزهای مبهمی را که او قبلاً آنها را نشنیده است دریافت می‌کند. برای وی جالب بود که در شب دوم نیز او امکان شنود این صداهای مجهول را پیدا کرد. پس به این موضوع علاقه‌مندگردیده، شب‌های پی در پی همت خود را صرف این کار نمود تا بلکه برای این صداهای غامض تفسیر قابل قبولی بیابد.

البته توجّه او به این امر بعد از آن بود که او اولا مطمئن گردید، صداهایی را که می‌شنود با صداهای امواج و توفانهای کهربایی تفاوت دارد. ثانیاً متوجّه گردید که این صداها را به طور پیوسته از یک جهت معین و روی طول موج واحدی می‌شنود. که این امر او را سخت تکان داد؛ زیرا این کشف، بُعد مهم دیگری بود که وی را نسبت به این قضیه جدی‌تر می‌ساخت.

سرانجام پس از مواظبت های پیوسته یی که بیش از هشت ماه طول کشید، او دریافت که این صداها با برنامه و نظام فرستاده می‌شوند. و از جملهء دریافتهای وی یکی این بود که آن صداها تا وقت معینی از سال هر شب نسبت به شب قبل، چهار دقیقه جلوتر دریافت می‌شوند. و از آنجا

که دوران زمین بر محور خورشید ستارگان را وا می‌دارد تا هر روز چهار دقیقه جلوتر از روز قبل طلوع و غروب نمایند، در اینجا بود که جانسکی به اولین حقایق علم جدیدی که آن را «علم نجوم بیسیمی» نامیدند دست یافت. چه این حقایق به روشنی بازگو کننده‌ء این واقعیت بودند که در آسمان صداها و امواجی وجود دارد.

در پایان سال 1933 همایشی دایر گردید که دانشمندان علم نجوم بی سیمی را گرد هم آورد. جانسکی در این همایش ضمن تقدیم گزارش خود چنین گفت: «قطعاً در آسمان نجوم و کهکشانهایی وجود دارند که پیوسته سخن می‌گویند و این سخنان که دریافت آنها با تلسکوپ‌های بیسیمی امکان پذیر است، معلومات بسیار بیشتری از آنچه که هم اکنون در عرصه‌ء کونی وجود دارد را در اختیار بشر قرار می‌دهد».

گزارش جانسکی اولین خشت بنای علم نجوم بی سیمی گردید. به دنبال آن بود که این علم موفقیت‌های دیگری را نیز احراز کرد تا آنکه سرانجام اولین نقشه‌ء بی‌سیمی آسمان در سال 1940 ترسیم گردید.

در فبروری سال 1942 دلایل بیشتری بر صحت نظریّه جانسکی آنگاه به دست آمد که دانشمندان صحت پخش آن امواج را در حالی مورد تأکید قرار دادند که سلسله یی از صداهای بی سیمی، عملیه‌ء منظم دریافت رادار را در انگلستان مختل گردانید و بعد از کوششهای نفس‌گیر دانشمندان برای آگاهی از اسباب و علل تعطیل رادارها، آنان به این نتیجه رسیدند که این امر به علت وصول رمزهای بی‌سیمی از مکانهای مجهولی در نجوم بوده است.

و در اینجا بود که دانشمندان دانشگاه‌های مختلف دنیا و در رأس آنها دانشگاه‌های کمبردیج، مانچستر، هاید و بیشتر رصدخانه‌های جهان، به تأسیس تلسکوبهای بی سیمی اقدام نمودند. و با پیشآهنگی رصدخانه‌ء بالومار، نیرومندترین تلسکوب بی سیمی جهان که رمزهای بی‌سیمی را از مسافت هشت هزار میلیون سال نوری دریافت می‌کرد، بر پا گردید. و با در نظر داشت اینکه سال نوری حوالی (5785343000000) مایل است، به اعتبار اینکه سرعت نور (186) هزار مایل در ثانیه می‌باشد، پس تلسکوب فوق از مسافت (46282752000000000000000) مایل اشارات و رموز بی‌سیمی را دریافت می‌کند.

در نتیجه تا کنون دریافت صداهای مبهمی از بیشتر کواکب ممکن گردیده است. اما این دستگاه‌ها در میان همه‌ء کواکب کشف شده‌ء قابل دسترس تلسکوبی، نیرومندترین اشارات و رموز را از خورشید و مشتری دریافت می‌کنند. در 23 نوامبر 1958 پروفیسر فرلوفل دانشمند

بزرگ نجومی در بریتانیا اعلام کرد که او موفق به دریافت امـواج بـی سـیمی از سـیاره مشـتری گردیده است.

هنوز هم دانشمندان پژوهش‌ها و بررسیهای خود را در رابطه بـا ایـن دانشـی کـه انتظـار مـی‌رود، روشنیهای بیشتری را در بارهء این کائنات عظیم پرتو افکن سازد، ادامه می‌دهنـد. بـدان امیـد کـه بتوانند توسط این تلسکوب‌هـای بیسـیمی و از طریـق ایـن صـداها، اشـیای معینـی را در مکانهـای معینی ترصد نمایند. آخرین تلاش از ایـن دسـت، فرسـتادن سـفینه هـای بـدون سرنشـین فضـایی توسط سازمان فضایی امریکا «ناسا» بـه سـوی سـیارهء مـریخ اسـت. چنانکـه انتظـار مـی‌رود، ایـن تلسکوب‌ها بتوانند شمار صحیح ستارگان را نیز ارائه کنند.

جیمس جینز دانشمند نجومی معروف می گویـد: «بـرای آنکـه مجموعـهء کلـی نجـوم آسـمان را تخیل کرده بتوانیم، باید کتابخانهء بزرگی را تصور کنیم که حاوی نیم ملیون جلـد کتـاب اسـت. حروف طبع شده در تمام صفحات مجموعهء کتابهای این کتابخانه، تقریباً مـی‌تواننـد خـود را بـه تعداد نجوم کشف شدهء آسمانی نزدیک نمایند. حال اگر مـا بـه سـرعت یـک صـفحه در یـک دقیقه، هشت ساعت در روز را مطالعه نماییم، پس ناگزیر باید به مدت هفتصد سال پیوسـته بـرای خواندن این کتابخانه وقت صرف کنیم. اما زمینی که ما بر آن زندگی می کنیم، بسیار کـوچکتر از نقطهء بالای حرف نون یا نقطهء زیرین حرف با در این کتابخانه یی است که حاوی نیم ملیـون جلد کتاب می‌باشد.

اگر شنیدن این صداها و دریافت این رموز و امواج بی‌سیمی از مـاورای نجـوم را پایـان مرزهـای تقدم علمی در عصر جدید بدانیم، آیا برما لازم و ضـروری نیسـت کـه بـر همـهء عـالم، بـر همـه تلسکوب‌ها و بر همهء دانشگاه‌ها سبقت گرفته و فقـط یـک لحظـه در آیـات قـرآن کـریم تـدبّر ورزیم.

آری؛ قرآن کریم چهارده قرن قبل به ما گفته است که: جنیان در کمینگاه‌هـایی از آسـمان بـرای شنیدن صداهایی که در آن وجود دارد می‌نشستند. و سپس خدای عزّوجـلّ اراده کـرد کـه آنـان صدای ملکوت آسمانها را نشنوند. اینک توجّه کنید به آیهء 9 از سورهء «جن» که می گوید:

﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعْ الآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً﴾

«و ما (جنیان) در آسمان برای شنیدن به کمین می‌نشستیم، اما اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد»

پس آیا جنیان نیز به همان کوششی برخاسته بودند که اکنون دانشمندان بشر به آن برخاسته اند تـا چیزی از رموز آسمان را شناخته و از آفرینش آسمان و آنچه در آن است سر در آورند؟

اما آنانی که می‌گویند؛ تلاش جنیان برای شنیدن از آسمان، تلاش در جهت استماع وحی بوده است، پس این تواتر که وحی را جز خود انسانی که بر وی وحی فرستاده می‌شود شنیده نمی-تواند، نظرشان را ابطال می‌کند. بناءً فقط خود پیامبرﷺ است که می‌تواند وحی را بشنود و حتی آنانی که در جوار وی اند، نیز وحی را شنیده نمی‌توانند. حتی آنگاه که رسول خداﷺ در بستر خواب خویش قرار داشتند، همسر ایشان که در جوارشان قرار داشت، نه وحی را می‌شنید و نه هم از آن با خبر می‌شد. کما اینکه جنیان بعد از نزول قرآن بر پیامبرﷺ نیز در کمینگاه‌های شنود خود در آسمان می‌نشستند؛ به دلیل اولین آیه از سوره‌ء «جن» که می‌گوید:

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قرآناً عَجَباً﴾

«بگو ای پیامبر! به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم»

و این نشان می‌دهد که آنان قرآن را بعد از نزول آن بر پیامبرﷺ شنیدند و به آن گوش فرا دادند، چنانکه انسانها به آن گوش فرا می‌دادند. از آن گذشته خبر دادن از تلاش برای شنود از آسمان و آنچه در آن است، محدود به همین یک آیه هم نیست، توجّه کنید به آیه‌ء 18 از سوره‌ء «حجر» که می‌گوید:

﴿إِلاَّ مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ﴾

«و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم، و آن را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد، که شهابی روشن او را دنبال می‌کند»

و آیه‌ء 8 از سوره‌ء «صافات» که می‌گوید:

﴿لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلإِ الأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾

«ما آسمان این دنیا را به زینت اختران آراستیم، و آن را از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم، بهطوری که نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی پرتاب می شوند»

و آیه‌ء 38 از سوره‌ء «طور» که می‌گوید:

﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾

«آیا نردبانی دارند که بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس باید شنونده‌ء آنان برهانی آشکار بیاورد»

بی گمان این آیات و آیات مشابه آن، توجیهی است از سوی قرآن کریم برای آن کوشش‌ها و تلاش‌هایی که جنیان در راه ترصد آسمان و اطلاع از چگونگی اوضاع و احوال آن به راه انداخته بودند تا به شناخت بیشتری از رازهای کائنات الهی نایل گردند.

قرآن کریم در بیشتر از یک سوره، انظار را متوجّه این حقیقت می‌سازد که در آسمان آیات و نشانه های روشنی برای باورمندان وجود دارد. و نیز در آفرینش آسمان و آفرینش زمین آیات و نشانه‌های بسیار دیگری است. بلکه حتی قرآن ما انسانها را به صراحت به سوی آسمان و مطالعه در آن می کشاند؛ آنجا که آیهء 101 از سورهء مبارکهء «یونس» می گوید:

﴿قُلْ انْظُرُوا مَاذَا فِی السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا تُغْنِی الآیَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ﴾

«بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ ولی نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند، سود نمی‌بخشد»

رازهای دیگری در آسمانها و زمین

بلی؛ قرآن کریم انظار را به سوی آسمانها و زمین جلب نموده و اعلام می‌دارد که در آفرینش آنها آیات و نشانه‌های قاطعی بر وحدانیت و مطلقیت قدرت الهی وجود دارد چنانچه بندگان در آنها تفکّر کنند. در آن هنگام است که آنها ناگزیر به این حقایق باورمند خواهند گردید.

مثلاً در آیات (190 و 191) از سورهء «آل عمران» می گوید:

﴿إِنَّ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ لآیَاتٍ لأُولِی الأَلْبَابِ، الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَیَتفکّرونَ فِی خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَکَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌های (قانع‌کننده ای) است، هم آنانکه خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند، که پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان دار»

آیات مشابه دیگری که انسانها را به بررسی و تأمل در آسمانها و آنچه که در آنها وجود دارد فرا می‌خوانند کم نیستند. بهترین دلیل برا ین مدعا این است که لفظ «سماء» و «سماوات» (319) بار در قرآن کریم تکرار شده است.

پس از 1400 سال از این دعوت قرآن ، امروزه ما شاهد پاسخگویی مثبت دانشمندان در نقاط مختلف جهان به این فراخوان الهی هستیم و ملاحظه می کنیم که دانشمندان با تمام جد و جهد خویش به این میدان آمده‌اند تا با پژوهش‌ها و مطالعات خود، به امور ناشناخته یی در آسمانها پی ببرند.

البته با همآهنگیهایی که میان دانشمندان در این زمینه انجام گرفت، آنها برای این مطالعات خود برنامه یی وضع نموده و توافق کردند تا روز اول ماه جولای سال 1957 به عنوان آغاز سال جیو فیزیکی اعلام گردد و دانشمندان علوم طبیعی، جغرافیه، نجوم و ما فوق الطبیعه از کشورهای مختلف برای آغاز این مطالعات گرد هم آیند.

در اجرای این فیصله عملاً ده هزار دانشمند از سی کشور جهان برای انجام این بررسیها و پژوهش‌ها گرد هم آمدند. همایشی که در نوع خود، بزرگترین اجتماع تاریخی به حساب می-آمد. این همایش، به ترتیب و تنسیق موضوعات ومسایلی که باید در جدول بررسیها و پژوهش‌ها قرار گیرند پرداخته، کمیسیونهای مختلفه‌یی را به این منظور تشکیل دادند. از نخستین کمیسیونهای تشکیل شده، کمیسیونی بود که عهده‌دار پژوهش روی طبقهٔ «ایونوسفیر» گردید. این طبقه، مستقیماً با طبقهٔ جوی پیرامونی زمین پیوسته است و با تأثیر پذیری از دگرگونیهای پدید آمده در سطح خورشید، به سهم خود در ارتباطات بی سیمی تأثیر می‌گذارد.

اما در مورد طبقات مافوق این طبقه باید گفت که انتظار می‌رفت بعد از دستیابی به نتایج کمیسیون موظف بررسی در اولین طبقهٔ بعد از جو زمین، کمیسیونهای مختلف دیگری برای بررسی روی فضا تشکیل گردد. اما این جمعیت نتوانست منتظر دریافت نتایج کمیسیون فوق الذکر بنشیند لذا کمیسیون فرعی بخش موشک‌های صنعتی روسیه توصیه کرد که هر چه زودتر، سفینه یی فضایی با هدف بحث و بررسی رازهای آسمان به فضا فرستاده شود؛ رازهایی از این قبیل که آسمان چیست و چه چیزهایی در آن وجود دارد؟ سیارات در چه وضعیتی قرار دارند؟ و آیا وجود حیات در آنها محتمل است؟ و چنانچه زنده جانهایی در آنها به سر می‌برند، آنها چگونه زندگی می کنند؟ زیرا احتمال اینکه در این سیارات زنده‌جانهایی وجود داشته باشند، احتمال بسیار نیرومندی است، اما این احتمال که حیات آنها شبیه حیات ما بوده باشد، بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. پس باید به سراغ این رازها رفت و دید که آیا اشکال اینها چگونه است؟ آیا این موجودات حیه دارای تنفس اند؟ اگر چنین است، چه گازی را استنشاق می‌نمایند؟ آیا خورد ونوش هم دارند؟ رشد آنها چگونه انجام می گیرد؟ و همچنان حرکت، حیات، مرگ و کلاً همه چیز آنها؟

آری؛ این فراخوان علمی ده‌هزار نفره، نخستین فراخوان بزرگ علمیی بود که می‌خواست تا در این عرصه‌ها به تحقیق و پژوهش پرداخته و نتایج مطالعات و بررسیهای خود را به دنیا ارائه کند؛ نتایجی که بدون شک خیزشگاه و خاستگاه هدایت خلق به سوی خالق متعال و آفرینندهٔ بزرگ

بی مثل و مثال بوده و خواهند بود. چه در بستر همین مطالعات و بررسیهاست که عظمت آفریننده در عرصهء آفرینش تجلی می‌یابد.

کمیسیون مرکزی این همایش بین المللی در پایان منشوری را صادر کرد که در آن آمده بود: بیگمان اعلام سال جیوفیزیک بزرگترین تلاش انجام شده در گذار تاریخ بشر را برای بررسی ؤضعیت کرهء زمین و پدیده‌های طبیعی ماحول آن، به راه انداخته است. دانشمندان در گذار این سال برای دستیابی به نتایج مطلوب و مقتضی در این عرصهء بزرگ، بررسیها و مطالعات فشرده یی را انجام دادند. آنها در این راستا و برای انجام موفقانهء این مأمول به ستیغ کوه‌ها شتافتند، به حفر خاک زمین پرداختند، سوار سفینه‌ها گردیده و به فضا پرواز نمودند، در اعماق آب فرو رفتند و اکنون و تا فردا و فرداهای بسیار دور دیگر؛ تا هزاران سال آینده، بررسی اوجگاه آسمانها و اعماق اقیانوس‌ها و سیر و سفر با وسایل میکانیکی میان سیّارات مختلف، وجههء همت و مقصد اساسی انسان جستجوگر خواهد بود.

و اما ما مسلمانان باید سپاسگزار پروردگار متعال خویش باشیم، آنگاه که به سوی ما پیامبری را فرستاد؛ پیامبری که بشر در عصر حاضر به بررسی و پژوهش روی حقایق و معارف عظیم آیاتی برخاسته است که چهارده قرن قبل بر آن حضرت نازل گردید. یقیناً هر تلاشی که در این میدان سامان یابد، در راستای خدمتگزاری به این دین بزرگ و این اسلام عظیم خواهد بود. چه آنها بدانند، یا که از این حقیقت غافل باشند. و راست گفت پروردگار بزرگ و ذوالجلال ما که فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاعِبِينَ﴾

«و ما آسمآنها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم» [دخان/38]

سفر به سوی فضا

اگر انسان به دعوت قرآن کریم لبیک می‌گفت و در آیات شریفهء آن تدبّر و تأمّل می‌کرد و به ویژه در آیات کریمه یی که افق نگاه و اندیشهء انسان را به سوی عوالم آسمانی توجیه می‌نمایند، بدون شک عصر فضا، چهارده قرن از زمان جلو می‌افتاد و بی تردید، باید این

مسلمانان می‌بودند که عصر نهضت فضا را رهبری می کردند، آنسان که حرکت‌های علمی جهان در عصرهای اولیهء تاریخ اسلام را رهبری کردند.

همهء ما می‌دانیم که انسان در اکتبر سال 1957 با فرستادن اولین قمر مصنوعی وارد اسباب و مقدمات این سفر گردید. لیکن در زمانهای دور، قبل از آنکه حتی بشر در این باره فکر کند، یعنی هزار و چهارصد سال قبل، قرآن کریم نگاه انسان را به سوی آسمانها جلب کرده و او را به بررسی آنچه که در آنهاست، فراخواند و سپس آشکارا اعلام کرد که جنّیان در این عرصه از انسان پیشی گرفته و در راهپیماییهای فضایی‌شان تا به آنجا پیش رفتند که سخنان ساکنان آسمانها را می‌شنیدند. چنانکه در سورهء «جن» این واقعیت به روشنی مطرح گردیده است؛ از جمله در آیات 8 و 9 این سوره که می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَشُهُباً، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعْ الآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً﴾

«جنیان گفتند: و ما برآسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم و در (آسمان) برای شنیدن به کمین می‌نشستیم، (اما) اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد»

قرآن کریم از این حد فراتر رفته و می گوید: این فقط جنیان نیستند که آهنگ تسخیر آسمان را کردند بلکه بشر نیز در این میدان به کوشش برخواهد خواست. کما اینکه جنیان نیز در راه دستیابی به آسمان از کوشش‌های خویش دست برنخواهند داشت، اما کامیابی در این سفر فقط و فقط منوط به یافتن سلطه و ابزار، یعنی قدرت علمی و توان تخنیکی خواهد بود. این حقیقت را متن آیهء شریفهء 33 از سورهء مبارکهء «رحمن» اینگونه بیان می کند:

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطَانٍ﴾

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌تونید از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن سلطه) و تسلطی رخنه کرده نمی‌توانید»

اما از دیدگاه قرآن، میدان و ابعاد این کامیابی محدود است و هرچند قرآن حدّ و مرزی دقیق را در این رابطه مطرح نکرده است اما دستیابی بشر به فضا، فراتر از کل و یا بعضی از مجموعهء شمسی را در بر نخواهد گرفت؛ زیرا آیات شریفه به روشنی می گویند که بعد از پیمایش فاصله یی معیّن در این مسیر، امکان پیشروی بیشتر برای انسان و جن موجود نیست. چه در آنجا

شرارهای گداخته از آتش و عناصری بسیار اشتعال‌زا وجود دارند که جلو پیشروی انسان و جن را می‌گیرند. این حقیقت از متن آیهء 35 سورهء «رحمن» دانسته می‌شود که می‌گوید:

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلا تَنتَصِرَانِ﴾

«بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفتهء آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید»

قطعاً تعمق در این آیات نشان می‌دهد که قرآن کریم انسان را در دنیا و نه در آخرت ـ چنانکه بعضی بر آنند ـ به راهپیمایی و گشودن قلمروهای آسمان تحریک می‌کند، از آن رو که در روز حساب امکان این امر هرگز وجود ندارد که انسان به سیر در قلمروهای آسمان و زمین بپردازد، چه در آن روز آسمان و زمین دگرگونه می‌شوند. چنانکه متن آیهء شریفه 48 از سورهء «ابراهیم» می‌گوید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانهء قهار ظاهر شوند»

و در آن روز آسمانها درهم پیچیده می‌شوند، پس برای نفوذ در آنها جایی موجود نبوده و هیچ کوششی هم برای رخنه‌کردن در آنها معنی و موضوعیت ندارد. این حقیقت از نصّ آیهء 104 سورهء «انبیاء» استنباط می‌شود که می‌گوید:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾

«روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحهء نامه‌ها در می‌پیچیم. همانگونه که بار نخست آفرینش را آغازکرده‌ایم، دو باره آن را باز می‌گردانیم. وعده یی است بر عهدهء ما که ما انجام‌دهندهء آنیم»

به علاوه قرآن کریم در آیاتی دیگر، اعراض صعود به فضا را به روشنی توصیف نموده است. چنانکه در آیهء 125 از سورهء «انعام» می‌گوید:

﴿فَمَنْ يُرِدْ اللَّهُ أَنْ يَهدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾

«پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش نماید، دلش را به سوی پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود»

بلی؛ این حقیقت علمیی که قرآن هزاروچهارصد سال قبل به آن اشاره نموده، اساس علم جدیدی است که فتح قلمروهای فضا آن را پدید آورده و این علم، به نام علم طب فضایی نامیده

می‌شود. این علم می‌گوید که انسان در حال صعود به فضا به دلایلی چون کمبود فشار هوا، نبود یا کمبود اکسیژن، عدم ثبات درجهء حرارت در طبقات بالایی جو و از دست دادن وزنش در بلندای سیر و سفرهای فضایی، سخت در فشار و تنگنا قرار می‌گیرد.

همچنان آیات کریمهء سورهء «انشقاق» گشودن فضا را توصیف نموده و مراحل آن را بازگو می‌نماید. جایی که می‌گوید:

﴿فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾

«نه؛ نه؛ سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه آنگاه که بدر تمام شود، که قطعاً شما از حالی به حالی (و از مرحله یی به مرحله یی) برخواهید نشست»

شفق: سرخی افق در هنگام غروب است، اما شب و آنچه که شب آن را فرو می‌پوشاند: ستارگان درخشان اند که شب آنها را پوشش می‌دهد.

ملاحظه می‌کنیم که آیات مبارکهء فوق، نگاه انسان را به سوی آسمان معطوف می‌نماید؛ به سوی آنچه که در آن از ستارگان وسیارگان و ماه است آنگاه که بدر تمام می‌شود. اما همهء اینها در نصّ آیه به صیغهء سوگند مطرح می‌شود تا بر یک حقیقت بزرگ تأکید بگذارد؛ آن حقیقت عبارت است از :

﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾

بلی؛ و در اینجاست که این آیات شریفه حقیقت علمیی را تثبیت می‌کند که علم فضا اخیراً به آن دست یافته است. و آن عبارت از ضرورت راهسپاری به سوی فضا از طریق پیمودن مرحله یی به سوی مرحلهء بعدی و از طبقه یی به سوی طبقهء دیگر است. چنانکه امروز ایستگاه‌های فضاییی ساخته می‌شود که دانشمندان آنها را توقف‌گاه‌های ضروری برای پیمایش مراحل دورتر فضایی می‌دانند.

﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ﴾

شما طبقه طبقه، مرحله به مرحله و ایستگاه به ایستگاه، بر دایره‌های فضا بر می‌نشینید و در نتیجهء مشاهدات خودآیات قاطع وجود و وحدانیت خداوند بزرگ را می‌بینید؛ زیرا آیهء بعدی بی‌درنگ می‌گوید:

﴿فَمَا لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ﴾

«پس آنان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند»

بلی؛ چرا این انسانهایی که آثار قدرت و عظمت الهی را درکیهان مشاهده می‌کنند، چرا این انسانهایی که می‌بینند قرآن کریم صدها سال قبل این حقایق علمی را با این همه وضوح و روشنی بیان نموده است، ایمان نمی‌آورند؟

و چرا این انسانهایی که می‌بینند خدای سبحان اینگونه قرآن عظیمی را نازل نموده است، در هنگام قرائت آن در پیشگاه خدای عزّوجلّ به سجده نمی‌افتند؟

﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمْ الْقرآن لا يَسْجُدُونَ﴾

«و چون بر آنان قرآن تلاوت شود، چهره بر خاک نمی‌سایند؟»

زندگی و زندگان در آسمان

استاد عبدالرزاق نوفل در کتاب «الله و العلم الحدیث» تحت عنوان «ساکنان کواکب» این حقیقت را روشن ساخته است که قرآن کریم اولین کتابی است که از وجود موجودات زنده درآسمانها خبر داده است.

و بعد از انتشار این کتاب،اخبار و اطلاعات علمی در این عرصه به حدی از تواتر رسید که هیچ مجالی را برای شک در این حقیقت باقی نمی گذاشت.

قرآن کریم به روشنی و به تکرار بر این حقیقت تأکید می گذارد که در کواکب آسمانها زندگان و موجودات آگاهی وجود دارند که حمد و تسبیح خداوندﷻ را می گویند و از او آمرزش می‌طلبند.

روایات و مشاهدات شبه علمی در بارهء وجود موجودات زنده در کواکب دیگر و از جمله داستان «بشقاب پرنده‌ها» که احیاناً نقل محفل مجلات داستانی و علمی می‌شود، موضوعی نیست که ما بتوانیم در مساحت اندک این کتاب برای آن جایی بیابیم، پس ناگزیر به اشاراتی گذرا در این باره اکتفا می کنیم:

دانشمند بزرگ روسی «پروفیسر لیابانوف» بعد از پژوهش و بررسی ممتد چهل و پنج سالهء خویش، اثبات کرد که انفجار هولناک حاصله از سقوط شهاب آسمانی در سیبریا به تاریخ 30 جنوری 1908 در نتیجهء برخورد سفینه یی بوده است که از سیارهء دیگری راهی زمین گردیده بود.

بعد از گذشت مدت نسبتاً اندکی، یعنی دقیقاً در مارچ سال 1959 کتابی در روسیه متشر گردید که به طور قاطع می گفت: انفجار مهیب فوق الذکر در اثر برخورد سفینه یی بوده است که از سیارهء زهره وارد زمین شده بود و قربانیان این حادثه، با اعراض بیماری مبهمی که از نظر وصفی با مرگ در اثر اشعاع اتمی «Atimic Reduation» منطبق است، از بین رفته اند و آهن باقی مانده از آن سفینه نیز هیچگونه شباهتی با آهن زمین یا آهنگ نیازکهای شهاب ندارد.

نظیر چنین حادثه‌یی در ایالات متحدهء امریکا دقیقاً در سال 1956 آنگاه رونما گردید که کرهء معدنیی به قطر یک متر در ایالت کنتاکی به دست آمد. در داخل آن کره استوانه یی قرار داشت که آن استوانه با سرعت بسیار زیادی در حال چرخش بود. دانشمندان علوم طبیعی و شیمی پس از آزمایش دقیق آن به نتیجه یی رسیدند که چون صاعقه یی بر سرشان فرود آمد و همه را

وحشت‌زده ساخت؛ این نتیجه گیری می گفت که: کرهء فوق الذکر از مادهء کوبالت خالص و طبیعی ساخته شده و این معدن در این حالت طبیعی و خالص اصلاً در کرهء زمین وجود ندارد. پس هیچ تفسیر و تعلیلی برای این پدیده غیر از این فرضیّه نمی‌توان داشت که این کره، از سیارهء دیگری به زمین سقوط کرده باشد.

اخیراً دانشمندان علم نجوم به این باور قطعی رسیده‌اند که در این کائنات بزرگ، میلیونها سیارهء دیگر وجود دارند که محل سکونت مخلوقات عاقل و دارای فهم و ادراکی هستند. چنانکه دانشمند نجومی مشهور ژاپنی «چوینوساهیکی» به این عقیده است که دلایلی قاطع بر وجود مخلوقاتی که به درجهء عالیی از ذکاوت قرار دارند، در سیارات دیگر موجود است.

همچنان دانشمندان اتفاق نظر دارند بر اینکه دو سیارهء مریخ و زهره، از نظر سازگاری با شرایط حیات بیشترین شرایط و ظروف واقعی را دارا هستند. از جملهء دلائلی که بر این باورمندی ارائه می‌نمایند، یکی هم وجود کربن، نیتروژن و سلکونها در این سیارات است. جیولوجیست‌ها می گویند که اتم کربن و مشتقات آن در حقیقت اصل و جوهرهء حیات می‌باشد؛ زیرا کربن دارای مرکبات متعدد و حلقات و زنجیره‌های طولانی و پیچیده یی است « Compgex Chains» که به پایان نمی‌رسند و در سوائل دیگری غیر از آب نیز به سهولت ذوب می‌شوند.

ساختمان سلولی جسم بشر یا هر موجود زندهء دیگری، از نیتروژن نیز بی‌نیاز نتوان بود. چنانکه سلیکونها «Silicons» مرکبات پایان ناپذیری اند که درجات بالایی از حرارت را تحمل می کنند. و از آنجایی که این سلیکونها در آن سیارات وجود دارند، پس این خود از قرائن نیرومند وجود موجودات حیه در آن سیارات است.

واقعیت دیگر، دریافت رمزهای صوتیی است که دانشمندان آنهارا از فضای خارجی اخذ کرده‌اند.

دکتور عبدالرزاق نوفل در کتاب «القرآن و العلم الحدیث» می گوید:

به تاریخ 31 جنوری سال 1971 جریدهء «الأهرام» مصر پژوهش علمیی را تحت عنوان «جستجوگران حیات در سیارات دیگر» منتشر کرد که در آن آمده است: «دانشمند امریکایی پروفیسر «روبرت گنگاک» استاد دانشگاه پنسلوانیا در این هفته مقدمات خبری را با خود به قاهره آورد که شاید از هبوط انسان بر کرهء ماه تکان‌دهنده‌تر باشد.

او می گوید: قبل از آنکه به قاهره بیاید، در رصدخانهء «گودریک» با دانشمندان انگلیسی، رمز صوتیی را از فضای خارجی دریافت کرده است. تصور قطعی بر آن است که این رمز از

موجودات عاقلی صادر گردیده باشد که در یکی از سیارات دوردست خورشیدی به سر می‌برند.
این رمز صراحتاً می‌گوید: «ما در اینجاییم. پس شما کیستید؟».
چنانکه این دانشمند امریکایی می‌گوید: تاکنون هیچ کسی نمی‌داند که این رمز صوتی از کجا آمده و کدام نوع از موجودات زندهء عاقل آن را فرستاده‌اند؟ البته این نخستین تماس از جانب آنهاست و نه از جانب ما. یعنی تماس یک جانبه از موجودات عاقلی که ما از آنها شناختی نداریم و آنها در یکی از سیارات مجموعهء شمسی بسیار دور از ما زندگی می‌کنند. و شاید هم این رمز صوتی، در پاسخ رمزهای صوتیی باشد که از پانزده سال قبل دانشمندان در طول 24 ساعت به طور پیوسته آن را به فضای خارجی می‌فرستند.
پس باید دید که عقل الکترونیکی این رمز صوتی را چگونه تفسیر می‌کند؟
پروفیسر نامبرده می‌گوید: من خود به کمک عقل الکترونیکی این صدا را شنیده‌ام؛ این صدا از نوع «بیب. بیب. بیب» بود که دانشمندان آن را به خوبی می‌فهمند و لی نکتهء بدیع در اینجا این است که این آهنگ صوتی به گوش آنان کاملاً جدید بود.
از پروفیسر سؤال شد: آیا ممکن نیست این رمز از یکی از صدها قمر مصنوعیی که در فضای دورادور زمین شناور اند، و یا از یکی از موشک‌های فضایی فرستاده شده باشد؟ او در پاسخ گفت: مؤکداً نه! زیرا اقمار و سفینه‌های فضایی رمزهای معینی را که دارای طول موج‌های به خصوصی اند، صادر می‌نمایند. پس از آنجا که دانشمندان هر رمزی از این قبیل را با دقّت تمام می‌شناسند، بناءً در قبال دریافت رموز غیر عادی که از فضای خارجی ارسال می‌شود حساسیت ویژه یی دارند. شایان ذکر است که این پروفیسر در نهایت می‌گوید: از آنجا که سیارات مجموعهء شمسی میلیونها سال نوری با زمین فاصله دارند، بناءً دانشمندان بر این باور اند که رمزهای صوتیی از این قبیل که از سیارات دیگر به سوی زمین می‌آید، بر اساس سنجش‌های عقل الکترونیکی، ممکن است کم یا بیش هزار سال قبل از آن ارسال شده باشند. عین این وضعیت نسبت به دانشمندان زمین نیز که رموزی را ارسال می‌کنند مصداق دارد. یعنی ممکن است رمزی را که ما اکنون می‌فرستیم، بعد از هزار سال بیش یا کم به موجودات عاقل در فضای خارجی برسد و باز پاسخ آن نیز در یک هزار سال آینده دریافت شود. بناءً دانشمندان انتظار دارند که چنانچه بر فراز این سیارات موجودات عاقلی همچون انسان وجود داشته باشند، ما باید پاسخ رموز ارسال‌شدهء خود در پانزده سال قبل را در حوالی سال 3972م دریافت نماییم؛ و این مقوله یی است 100٪ علمی.

اما ما هرگز نمی‌گوییم که ارزیابیها و دستاوردهای مطالعات دانش نوین بشری با تمام طول و عرض خود صد در صد صحیح اند و باحقایق انطباق دارند، ولی اگر پای علم در این میدان می‌لنگد و بالهای آن از پرواز تا دوردست‌های این افق ناتوان است، ما را باکی نیست؛ چراکه قرآن کریم هر گونه ابهامی را در این عرصه از جلو ما به کنار زده و در آیات متعددی وجود زندگی و زندگان در آسمانها را اعلام نموده است. و از آنجا که این آیات بسیار اند، ما از باب نمونه فقط چند آیهء کریمه از این باب را در اینجا نقل می‌نماییم.

آیهء 15 از سوره مبارکهء «رعد» می گوید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه برای خدا سجده می‌کنند»

آیهء 49 از سورهء «نحل» می گوید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلائِكَةُ وَهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند»

آیهء 44 از سورهء «إسراء» می گوید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند»

آیهء 55 از همین سوره می گوید:

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ﴾

«و پروردگار تو به هرکه (و هر چه) در آسمانها و زمین است، داناتر است»

آیهء 93 از سورهء «مریم» می گوید:

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ إِلاَّ آتِي الرَّحْمَنِ عَبْداً﴾

«هر که در آسمانها و زمین است، جز بنده‌وار به سوی (خدای) رحمان نمی‌آید»

آیهء 4 از سورهء «نبأ» می گوید:

﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾

«پیامبر گفت: پروردگارم هر گفتاری را در آسمان و زمین می‌داند»

آیهء 9 از همین سوره می گوید:

﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ﴾

«و هر چه (و هر که) در آسمانها و زمین است، از آن اوست»

آیهء 29 از سورهء «رحمن» می گوید:

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾

«هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال می‌کند. هر زمان او در کاری است»

یعنی اینکه در آسمانها زندگانی اند که در آن حرکت می کنند، سخن می گویند، خداﷻ را بندگی می کنند، ثنا و ستایش وی را می گویند، از او در شئون مختلفهء حیات خویش یاری می‌طلبند و در این امر همانند زندگان روی زمین اند.

اما آیا اهالی آسمانها و اهالی زمین گرد هم نیز می‌آیند؟

بلی؛ خدای سبحان براین امر نیز تواناست و هر گاه که اراده کند این گردهمایی را دایر می کند. این حقیقت در نص آیهء 29 از سورهء «شوری» چنین بیان شده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾

«و از نشانه‌های (قدرت) اوست، آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد، بر گردآوردن آنان توانا است»

البته آیات مبارکهء فوق به حدی از صراحت و روشنی برخوردار اند که از هر گونه تبصره و تعلیقی بی نیاز می‌باشند.

فسبحان ربنا ربّ الملک والملکوت!

اتّساع مستمرّ کائنات

خدای متعال در آیهء 47 از سورهء «ذاریات» می‌فرماید:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾

«و آسمان را به قدرت خود برافراشته‌ایم، و بی گمان ما توسعه‌دهنده (آسمان) ایم»

چنانکه ملاحظه می کنید، قرآن به صراحت می گوید که کائنات و آسمانها مستمراً راه توسعه را می پیمایند.

و امروزه علم جدید با روشهای پیشرفتهء خویش، در روشنایی این حقیقت به جلو گام برمی‌دارد. دانشمندان برای به تصویرکشیدن ذهنی اتساع مستمر کائنات می گویند: اگر ما طیارهء خیالیی را تصوّر کنیم که با سرعت (186000) مایل در ثانیه به ما در پیمودن دورادور کائنات کمک می کند، بدون شک این پرواز مدت زمانی در حدود (1000000000) یک هزار ملیون سال را

در بر خواهد گرفت. اما از آنجا که کائنات ما جامد و ساکن نبوده بلکه دائماً در حال اتساع می‌باشد، پس مسافتهای هولناک هستی فوق الذکر، بعد از گذشت (1300000000) سال دوچندان خواهد شد. هم از این رو، طیارهء خیالی ما هرگز نمی‌تواند دورادور کائنات را بپیماید؛ زیرا همینکه بخواهد بعد از یک هزار میلیون سال به پایان کائنات برسد، باز در برابر یک مرحلهء مضاعف دیگر قرار می گیرد. و این سیر مضاعف و توسعهء مستمر و پایان‌ناپذیر همچنان پیوسته ادامه دارد.

استاد وحیدالدین خان در کتابش: «الاسلام یتحدّی» می گوید:

«امروزه این حقیقت به ثبوت رسیده است که فضای هستی، بی نهایت پرپهنا و وسیع است. در این فضای هستی بینهایت وسیع، سیارگان و کواکب بی شماری با سرعت خارق العاده یی در حال حرکت اند که هرگز نمی‌توان آنها را در تحت حصر و شمار درآورد. بعضی از این کواکب به تنهایی رهسپار سفر خویش می‌باشند، بعضی از آنها به صورت جفت‌های دوتایی در فضای بی نهایت شناور اند و بعضی هم در گروه‌های دسته جمعی مسیرهای معینهء خویش را می‌پیمایند.

اگر شما به پرتو خورشید که از پنجره به اطاق شما می‌تابد خیره شوید، در آن ذرات بسیار زیاد غبارگونه یی را می‌بینید که در هوا دست اندرکار سیر و حرکت اند. حال اگر شما این کائنات بی انتها را که به هر سو گسترده است، به این ذرات غبار مانند مشاهده شده در پرتو شعاع خورشید مقایسه کنید، تصویر تخیلی کمرنگی از این کائنات بزرگ در ذهن شما ایجاد می‌شود. البته با درنظر داشت فرق بزرگی که میان واقعیت اول و واقعیت دوم وجود دارد؛ زیرا مجموعهء ذرات غبار در مسیرهای حرکت وسیر و سفر خود؛ سرگردان، مضطرب و بی برنامه اند، بعضی با بعضی دیگر تصادم می کنند و در عین حال میدانی برای توسعهء خویش ندارند، در حالی که مجموعه‌های کهکشانها و سیارات موجود در فضای هستی اولاً با همدیگر تصادم نمی کنند؛ زیرا که این مجموعه‌ها قهراً و بر اساس برنامهء دقیق در مسیر ها و مدارهای معینهء خود رهنوردند و در غیر آن، در نظام هستی خلل و فروپاشی رونما می گردید. ثانیاً این مجموعه‌ها، پیوسته در حال توسعه می‌باشند».

دانشمندان نجومی توسعهء کائنات را به بالون مصنوعی‌ای تشبیه کرده‌اند که چون بادکنکی که بر آن بدمید، دائماً از درون و از همه جهات بر آن دمیده شود.

حقا که دست قدرت لایزال الهی، آفرینشگر این نظام همیشه توسعه‌پذیر است که می‌فرماید:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْيدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾

نظر شیخ محمد عبده و مناقشهء آن

مفسر توانای قرآن کریم شیخ محمد عبده درتفسیر آیهء 27 از سورهء «نازعات»:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾

«آیا آفرینش شما دشوارتر است، یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا کرد»؛

می گوید:

«از مفهوم جملهء « بَنَاهَا ـ آن را بنا کرد»؛ چنین استنباط می‌شود که حق‌تعالی هر سیاره یی از سیارگان کائنات را به مثابهء خشتی از بنای یک سقف یا یک گنبد قرار داده است. و آنگونه که ما در ترکیب مواد ساختمانی با همدیگر از مواد و مصالحی چون سیمان و غیره استفاده می کنیم، حق‌تعالی در اتصال این خشتهای کوکبی به همدیگر نیز نیروی جاذبهء زمین یا امثال آن از نیروهای دیگر را به کار گمارده است.

شکی نیست که رأی امام محمد عبده برخاسته از تخیلات و تصورات اندرونی وی نیست، بلکه نظرش در این رابطه، گزیده و عصارهء آن حقایق علمیی می‌باشد که او با آگاهی ازتطوّرات جدید علمی و در روشنایی آنها، بدان پرداخته است.

شیخ محمد عبده درتوضیح رأیش میگوید: بنا، عبارت است از چسبانیدن اجزای متفرقه به همدیگر به وسیلهء مواد کمکی دیگری که بتواند آن اجزاء را با هم به گونه یی پیوند دهد که با هم درهم آمیخته و از یکدیگر نگسلند تا در نتیجه از این اجزای متفرقه، یک بنیه و ساختمان واحد اعمار شود.

و از آنجا که خدای عزّوجلّ در اعمار کائنات و آسمانها واژهء «بنا» را به کار گرفته است پس او مسلماً کواکب را با این شیوه ساخته است. یعنی اینکه او هر کدام از آنها را در فاصلهء معینی از یکدیگر قرار داده است همراه با وسایل نگه دارنده یی که آنها را در یک مجموعهء منظم در ارتباط با هم نگه دارد تا در همان مدار معینهء خود سیر نمایند و نهایتاً همهء این مجموعه‌های هستی، در نماد یک عالم واحد درنظر آیند و به نام واحدی که ما آن را آسمان می‌نامیم، نامیده شوند؛ همین آسمان پر نقش و نگاری که بالای سر ما قراردارد.

جلّ الخالق! آیا تعجب برانگیز نیست که باز این انسان می‌آید و از دشواری اعادهء آفرینش خود سخن می‌گوید در حالی‌که «آفرینش» فرمانبر امر الهی است؟ و مگر آفرینش انسان دشوارتر است یا آفرینش این کائنات عظیم بی نهایت؟!

کاستن از اطراف زمین

خدای عزّوجلّ در آیهء 41 از سورهء «رعد» می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

«آیا ندیده‌اند که ما (همواره) می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم؟ و خدا است که حکم می‌کند. برای حکم او بازدارنده یی نیست، و او به سرعت حسابرسی می‌کند»

بعضی از قدمای مفسرین در تفسیر کاستن از اطراف زمین گفته اند: «مراد از آن مرگ صالحان دانشمندان و پارسایان است». بعضی دیگر گفته‌اند: «مراد از آن فتوحات لشکریان اسلام است؛ چه به اندازه یی که مسلمانان ظفر می‌یابند، به همان اندازه از موجودیت کفار و محدودهء سرزمینهای شان کاسته می‌شود».

البته تفاسیر و برداشتهای مفسران از آیهء کریمه در عصور متقدم و قبل از انکشافات جدید علمی، محمل و معنای روشن خود را دارد و ما را در مورد آن هیچ مجالی برای مناقشه نیست. لیکن دانشمندان علم جدید آمده‌اند تا از آیهء کریمه تفسیر علمی جدیدی ارائه نمایند.

آری؛ جیولوجیستهادر نتیجهء مطالعات خود به قضیهء نجومی بسیار مهمی رسیده‌اند؛ و آن این است که: کرهء زمین در منطقهء قطبین گسترده و منبسط شده ولی در موقعیت خط استوا از هم شکافته شده است که عامل این امر، سرعت دوران آن بر مدار خود بوده است. در نتیجه، کمیت‌های بسیار بزرگی از گازها و عناصری که کرهء زمین را در احاطهء خود دارند، به وسلهء نیروی دافعه مرکزی موجود پیرامون خط استوا، از سطح زمین به خارج از آن طرد گردیده و رها شده‌اند؛ امری که به نوبهء خود، منجر به شکافتگی زمین در موقعیت خط استوا و کاهش دو طرف آن در مناطق قطبی شمال و جنوب گردیده است. بدین گونه است که مشاهده می‌شود، زمین از اطراف خود پیوسته کاهش می‌یابد.

پس اگر این همان نظریّه ای است که امروزه دانشمندان این عرصه به صحت آن مطمئن گردیده و آن را قطعی می‌پندارند، ما نیز می‌توانیم بگوییم که این نظریّه می‌تواند در تأویل آیهء کریمهء فوق الذکر، در جایگاه بررسی قرار داده شود.

وسائل ترانسپورتی جدید

قدیمیان تفسیر و تأویل بسیاری از معجزات علمی قرآن کریم را که در عصرهای قدیم فهم آنها دشوار بوده است به خدای سبحان تفویض نموده‌اند، ، در حالی که به حقایق آنها ایمان راسخ داشته اند. در مواردی هم که به تأویل پاره ای از این حقایق در حد ظن قریب به یقین دست یافته‌اند، برصحت تأویلات خود به طور قطع حکم نکرده‌اند؛ زیرا حکم قاطع نسبت به یک امر، دستیابی به نتیجهء قطعی از آن را می‌طلبد.
از جملهء این امور غیبی، یکی هم إخبار قرآن کریم از وسایل حمل و نقل جدید در آیات 41 و 42 از سورهء مبارکهء «یس» است که می گوید:
﴿وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلک الْمَشْحُونِ, وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾
«و نشانهء دیگر برای آنان اینکه: ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم، و برای ایشان به مانند آن مرکب‌های دیگری خلق کردیم»
اما امروز در سایهء انکشافات جدید به طور قطع می‌توانیم بگوییم که مراد آیهء شریفه، وسایل دیگری شبیه کشتی است که انسانها در خشکه از آنها استفاده می کنند. همانند موتر، قطار و دیگر وسائلی که اختراع گردیده است تا خلقی بسیار را با امتعه و اثاثیهء شان در روی زمین جا به جا نمایند.

مأموریت بادها

تجربیات جدید به اثبات رسانده‌اند که بادها، از مهمترین وسائل بارورسازی نباتات اند. بدینگونه که بادها، دانه‌های بارور کننده را از گیاه مذکر به سوی گیاه مؤنث حمل می کنند تا عملیهء باروری انجام گیرد و این عملیه، در بسیاری از گیاهان و درختان یک عملیهء ضروری بلکه حتمی می‌باشد.

قرآن کریم، یک هزار و چهار صد سال قبل در آیهء 22 از سورهء «حجر» گفته است:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾

«و بادها را بارور کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه‌دار آن نیستید»

همچنان در آیهء 57 از سورهء «اعراف» می گوید:

﴿وَهُوَ الَّذِی يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتَّی إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَی لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾

«و اوست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم. و از هر گونه میوه ای (از خاک) برآوریم. بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید»

❁ ❁ ❁

نتیجه گیری

بلی؛ این قرآن کریم است...

در روشني آنچه گذشت مي توانيم بگوييم که به نتايج آتي دست يافته ايم:

1- نقش علم در قضيهء اعجاز قرآن، ميسّر ساختن زمينه براي مشاهدهء اين اعجاز از طريق حقايق ملموسي است که بشر با در پيش گرفتن راه علم، در کوران پژوهش و کاوش بدان دست يافته است. به عبارتي ديگر، علم شاه کليد دروازهء ام القراي اعجاز ميباشد.

2- از مشاهدهء تطابق حقايق علم با آيات قرآن، اين نتيجه به وضوح بر مي آيد که قرآن حقيقتي سيّال و هميشه جاري است. و بنابراين در اين داعيه که کتاب پروردگار متعال براي همهء زمان و هميشهء تاريخ است، برهاني به وسعت اوقيانوس علم را در اختيار دارد.

3- ميان اينکه حقايق قطعي چندي را به علم نسبت داده و بناءً لباس مرجعيت بر آنها بپوشانيم و بين اينکه آن حقايق را مانند غير آنها از محسوسات و موجودات با تجليل از نقشي که علم در آرايش دهي به آنها بر عهده دارد بپذيريم، فرق وجود دارد.

به تعبيري ديگر، معرفت علمي (اعم از آنکه نظري باشد يا حقيقي) تا آنگاه به علم منسوب خواهد ماند که صحت آنها به اثبات رسد، اما پس از آنکه صحت آنها به اثبات رسيد، ديگر از محيط علم به محيطي فراتر از آن که محيط حسّ است قدم خواهند گذاشت.

بنابرآن، حقايق علمي قرآن نيز با آنکه از دريچهء علم عبور مي کنند، ولي در انحصار محيط علم باقي نمانده بلکه مطلقيت غير محدود خود را دارا مي باشند.

نقش علم در دستيابي به اين شهود را ميتوانيم به روزنامهاي مثال بزنيم که اخبار روز را به ما مي رساند. روشن است که در اين روزنامه هم اخبار صحيح وجود دارد، هم اخبار نسبتاً صحيح و هم اخبار دروغ. پس اگر اين روزنامه ـ مثلا ـ از تصادم چند موتر در تونل سالنگ به ما خبر داد و

سپس در نتیجهء معاینات حسي خود از صحت این خبر آگاه شدیم، در آن صورت این خبر براي ما به یك حقیقت مشهود كه امكان تردید در آن وجود ندارد، تبدیل مي شود. وانگه دیگر براي ما تصور این امر كه آن روزنامه فردا آن خبرش را تكذیب خواهد كرد، از اساس منتفي است. مسلما ریشهء این اطمینان نزد ما، پایبندي روزنامه نگاران آن روزنامه به اصل راستي ودرستي، یا دقت آنها در انعكاس اخبار نیست بلكه منشأ این اطمینان، مشاهدهء ملموس خود ما از جریان واقعه مي‌باشد. حال مشاهدهء ما از صحت این واقعه ما را در موقعیتي قرار نخواهد داد كه نظر خویش را در مورد اخبار آن روزنامه به شكل عام تغییر داده و چنین حكم نماییم كه دیگر هرگز و براي همیشه اخبار آن قابل تكذیب نیست.

قضیهء علم بشر نیز چنین است. قطعا نقش آن در كشف بعضي از حقایق علمي قرآن ما را بر آن نمي دارد كه به مطلقیت معارف آن باور كنیم و در گام بعدي همهء مطلقیتهاي قرآن را به یافته هاي نسبي آن گره بزنیم.

بهترین گواه این حقیقت، جریان غالب بر رویكرد كاوشهاي علمي در عصر ما است. این رویكرد به علاوهء آنكه همیشه دستخوش تغییر بوده است، از جهتي گروگان مؤسسات، نهادها یا حكومتهایي نیز قرار گرفته است كه علم را نه براي قدسیت نتایج آن بلكه براي منافع خودشان مي خواهند. به همین جهت توجه علم در عصر حاضر بیشتر توجهي پراگماتیستي است تا توجه انتولوژي فلسفي.

از همین روي، علم ــ كه در واقع نمایندهء تكنولوژي است ــ در میدان پاسخگویي به نیازها و جاذبه هاي مادي بشر كامیاب ولي در میدان پاسخگویي به بسیاري از پرسشهاي موجود در ضمیر انسان درمانده است؛ پرسشهایي كه بیشتر به وظیفهء انسان در دایرهء هستي و نقش وي در گاه عالَم ارتباط مي گیرند تا این مقدمات كه بشر در تب و تاب روزمرهگي حیات چه مي خورد و چگونه از لذتهاي شكم و شهوت برخوردار مي شود.

با در نظرداشت همین واقعیت است كه این كتاب ناگزیر بوده است تا عناوین خود در قضیهء اعجاز قرآني را به حوزهء حقایق حسي ــ مادي وابسته نموده و اعجاز آن را فقط از همین دریچهء محدود

بنگرد و هرچند در عناويني چند به قلمروهاي روحي غير محدود نيز سرك كشيده ولي غلبهء نيروي ماده بر پهناي ذهن بشر عصر حاضر، عمده و غالب مباحث آن را در اختيار خود گرفته است.

4 - آنچه در این کتاب باز گفتیم، گذری سریع و بسیار شتابزده بر بخشی از آیات علمی قرآن کریم بود.

البته در هر آیهء قرآن معجزه و بلکه معجزاتی وجود دارد و برای همیشه نیز چنین خواهد بود. و آن روز که علوم جدید در آن به اوجگاه پرواز خود دست یابند، در آن روز است که ابعاد علمی قرآن به گونه‌یی متجلی خواهد شد که همهء مردم را با اختلاف ادیان و باورهایشان، فوج فوج و دسته دسته به سوی دین خداوند جَلَّ جَلالُهُ راهنمون خواهد شد.

و در اینجاست که با همهء ایمان و اذعان خویش در پیشگاه آیهء 93 از سورهء «نمل» قرار می‌گیریم و به شکوه و جلال و حقانیت قرآن کریم، این کتاب جاویدان پروردگار حیّ سبحان تسلیم می‌شویم، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾

« بگو: ستایش از آن خدا است. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهید شناخت»

و نیز آیهء 53 از سورهء «فصّلت» که می گوید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

«به زودی نشانه‌های خود را در آفاق و انفس بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت شاهد هر چیزی است؟»

ستایش باد تو را پروردگارا! که آیات خویش را به ما نمودی؛ و ما نیز آنها را شناختیم.

ستایش باد تو را که آیات خود را به آیندگان مان نیز می‌نمایی؛ و ایشان نیز آنها را می‌شناسند.

ستایش بر تو را پروردگارا! که تو خود حقی؛ و این روشن ترین حقیقت زمان ما است.

پروردگارا! از ما بپذیر و اعمالمان را به زیور اخلاص بیارای.

پروردگارا! ما را به راه حق، به راه ایمان و رضای خویش هدایت بفرما.

پروردگارا! ما را از رحمت و مغفرت بی پایان خود برخوردار گردان

پروردگارا! دلهای بندگانت را به نور ایمان منور ساز تا دیگر میان آنها و میان حقیقت هیچ حجابی حایل نگردد.

انک قریب سمیع مجیب، یا رب العالمین

پایان

فهرست آیات

1- (أَفَلا يَتدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اخْتِلافًا كَثِيرًا) [نساء/ 82].

2- (لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلآئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) [نساء/ 166].

3- كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾

«این کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در بارهء آیات آن بیندیشند» [ص/29]

4- ﴿أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾

آیا مگر به آیات قرآن نمی‌اندیشند، یا که بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» [محمد/24]

5- ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای صاحبان خرد نشانه‌های (قانع‌کننده) است. همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. (که): پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار» [آل عمران/190ـ191].

6- ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

«و از بندگان خدا فقط علمایند که از او پروا دارند» [فاطر/28].

7- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ. وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾

«آیا ندیده‌ای که خداﷻ از آسمان آبی فرود آورد و (به وسیلهء) آن میوه‌هایی که رنگ‌های آن گونه گون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوهها راه‌ها (و رگه‌های) سپید و گلوگون به رنگ‌های مختلف و سیاه پر رنگ آوردیم. و از بنده‌گان خدا فقط علما (و دانایان اند) که از او می‌ترسسند. آری! خدا ارجمند آمرزنده است» [فاطر/27ـ28].

8- ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَالْمَلائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾

«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می‌دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست» [آل عمران/18].

9- ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾

«به زودی آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است». [فصلت/53].

10- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾

«و ما نفرستادیم تو را ای پیامبر، مگر رحمتی برای عالمیان» [انبیا/107].

11- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً﴾

«ما نفرستادیم تو را، جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم» [سبا/28].

12 - ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾

«بگو ای مردمان! بی‌گمان من فرستادهء خدایم به سوی تمامی شما» [اعراف/158].

13- ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾

«و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست راست خود کتابی را نمی‌نوشتی، وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند» [عنکبوت/48].

14- ﴿اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستون‌هایی که شما آنها را ببینید، برافراشت» [رعد/2]

15- ﴿وَكُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ﴾

«هر کدام آنها در سپهری شناور اند» [یس/48]

16- لا الشَّمْسُ یَنْبَغِی لَهَا أَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَلا اللَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ﴾

«نه در گردش منظم عالم، خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت می‌گیرد و هر یک در مدار معینی در فضای بی‌پایان شناورند» [یس/48]

17- وَهُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا﴾

«و اوست ذاتی که دو دریا را به هم درآمیخت که این یکی دارای آب گوارا و شیرین و آن دیگر، شور و تلخ است و بین این دو آب در حین به هم آمیختن آنها واسطه و حایلی قرار دارد تا همیشه از هم جدا باشند» [فرقان/53]

18- ﴿مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا یَبْغِیَانِ﴾

«اوست ذاتی که دو دریای شور و شیرین را به هم در آمیخت، به نحوی که در میان آنها پرده‌ء حایلی قرار داد که به هم در نمی‌آمیزند» [رحمن 19-20]

19- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾

«پروردگار مشرق و مغرب» [شعرا/28]

20 - ﴿بُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ﴾

«پرودرگار مشرقین و مغربین» [الرحمن/17]

21 -﴿رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾

«پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها» [معارج/40]

22- ﴿وَمِنْ كُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾

«و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم، تا شاید که شما عبرت گیرید» [ذاریات/49]

23- ﴿سُبْحَانَ الَّذِی خَلَقَ الأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لا یَعْلَمُونَ﴾

«پاک خدایی که از آن چه زمین می‌رویاند و نیز از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است» [یس/36]

24- ﴿أَوَلَمْ یَرَ الَّذِینَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾

«آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند و ما آنها را بشکافتیم و توسعه دادیم» [انبیا/30]

25-﴿ یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِیدُهُ﴾

«روزی که آسمان‌ها را مانند طومار درهم پیچیم و به حال اول آفرینش آن بازگردانیم» [انبیا/104]

26- ﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ ائْتِیَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَیْنَا طَائِعِینَ﴾

«و آن گاه به خلقت آسمان‌ها توجه کامل نمود و در حالی که آسمان‌ها دودی بیش نبود، پس به امر تکوینی خویش فرمود که ای آسمان و زمین همه به سوی خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید، آنها عرضه داشتند، با کمال میل به سوی تو می‌شتابیم» [فصلت/11].

27-﴿یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ كَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾

«روز هنگامه‌ء بزرگ، آسمان‌ها را مانند طومار درهم می‌پیچیم» [انبیا/104]

28- وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ لَوَاقِعٌ﴾

«قسم به دریاهای آتش فروزان، البته عذاب پروردگارت بر کافران واقع خواهد شد» [طور/6-7]

28- وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾

«و هنگامی که دریاها چون آتش شعله‌ور گردند» [تکویر/6]

29- ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾

«و هنگامی که دریاها منفجر گردند» [انفطار/3]

30- ﴿فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾

«آن گاه که آسمان شکافته شود تا چون گل سرخ‌گون و چون روغن مذاب و روان گردد» [رحمن/37]

31-﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾

«روزی که آسمان فلز گداخته شود و کوه‌ها چون پشم زده شود» [معارج/8-9]

32- ﴿كَلا إِنَّهَا لَظَى، نَزَّاعَةً لِلشَّوَى﴾

«نه چنان است که می‌پندارند، بلکه آتش دوزخ بر آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را بسوزاند» [معارج/15-16]

33- وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«و کار قیامت به مانند چشم بر هم زدن، یا نزدیک‌تر از آن بیش نیست و البته خداوند بر همه چیز تواناست» [نحل/77]

34- ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ، وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ، وَإِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴾

«هنگامی که آسمان شکافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد که فرمان او را پذیرد و هنگامی که زمین منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بیرون افکند» [انشقاق]

35- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾

«ای مردمان! خداترس و پرهیزگار باشید که زلزلهء روز قیامت حادثهء بسیار بزرگ و واقعهء سختی خواهد بود، آن روز هنگامهء بزرگ و سختی را مشاهده می‌کنید. روزی که هر زن شیرده از هول طفل خود را فراموش کند و هر آبستن بار حمل خود را بیفکند و مردم را از وحشت آن روز بیخود و مست بنگری. در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خداوند بسیار سخت است» [حج/1]

36- ﴿يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ، وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ، وَمَنْ فِي الأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾

«مجرمین در آن روز دوست دارند و آرزو می‌کند که کاش توانستی فرزندان، همسر، برادر و هم خویشان قبیله‌اش را که همیشه حمایتش کردند و هم هر که را که در روی زمین است، فدای خود گرداند و از ان عذاب نجات یابد» [معارج/11-14]

37- فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ، وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾

«آن گاه که آن فریاد و صدای تکان‌دهنده به گوش ایشان رسید، آن روز روزی است که هر شخص از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش، در آن روز هر کس چنان گرفتار کار خود است که به هیچ کس نپردازد» [عبس/33-37]

38- ﴿وَالأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ، وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ، وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلا بِشِقِّ الأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ، وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لا تَعْلَمُونَ﴾

«و چهارپایان را برای انتفاع نوع بشر خلق کرد، برای شما در آن رفاهیت و منافعی است و از گوشت آنها غذا می‌خورید و در آنها برای شما زیبایی است، آن گاه که آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آنها را به چراگاه می‌برید. و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدنها بدان نمی‌توانستید برسید، قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است و اسب و شتر و الاغ را برای سواری و تجمل مسخر شما گردانید و چیزهایی دیگری هم که هنوز نمی‌دانید برای (سواری) شما می‌آفریند» [نحل/5-8]

39- ﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ، يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾

«اوست خدایی که از آسمان برای شما آب نازل کرد تا از آن بیاشامید و درختان را پرورش دهید تا شما از میوهء آن و حیوانات از برگ و سبزه‌اش برخوردار شوند و هم زراعت‌های شما از آن آب باران بروید، درختان خرما و زیتون و انگور و از همه انواع میوه‌جات» [نحل]

40- ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

«و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خویش مسخر ساخت، در این کار نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد پدیدار است»

41- ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾

«و اوست خدایی که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت (آبزیان حلال) آن تغذیه کنید و از زیورها و مواد موجود در آن استخراج کرده و تن را بیارایید» [نحل]

42-

﴿وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَاراً وَسُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾

«و نیز کوه‌های بزرگ در زمین بنهاد تا از اضطراب و ناامنی در روی زمین برهید و جویبارها و راه‌ها را آفرید تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌های رهنمای دیگر و همچنین آنها با ستارگان رهنمون می‌شوند» [نحل]

43- ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾

«خورشید و ماه بر اساس نظام و محاسبهء دقیق حرکت می‌کنند» [رحمن/5]

44- ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

«اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تابان نمود و سیر و سفر ماه را در منازلی معین کرد تا بدین وسیله شمارهء سالها و حساب ایام را (برای امر معاد و نظم معاش خود) بدانید. این ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می‌فرماید» [یونس/5].

45- ﴿اقْتَرَبَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾

«قیامت نزدیک شد و قمر شق گردید» [اقترب/1]

46- ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾

«قیامت آمد و شتابزده آن را جویا مشوید» [نحل/1]

47- ﴿وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید» [لقمان/10]

49- ﴿وَالأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا، أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا﴾

«و زمین را بعد از خلقت آسمان، بگسترانید و از آن آب و گیاه پدید آورد» [نازعات/30-31]

48-«سپس کوه‌ها را استوار گردانید» [نازعات/32]

49- وَإِنَّ مِنْ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ﴾

«و از برخی سنگ‌ها آب نهرها می‌جوشد و نیز از بعضی دیگر که بشکافند آب بیرون می‌آید» [بقره/74]

50- ﴿وَأَنزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾

«و ما برای زندهگی شما آب را از آسمان به قدر معین به زمین نازل و (در اندرون زمین) مسکن دادیم و محققاً در نابودساختن آب هم توانائیم» [مؤمنون/18]

51- ﴿أَلَمْ تَرَى أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَاباً ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَاماً فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنْ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ﴾

«آیا ندیدی که خدا ج از هر طرف ابر را می‌راند تا به هم می‌پیوندند باز آنها را انبوه و متراکم می‌گرداند آنگاه می‌بینی که قطرات باران از میان ابر فرو می‌ریزد و نیز از کوه‌های آسمان تگرگ فرو می‌باراند» [نور/43]

52- ﴿وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾ «و آب را به اندازهء معین از آسمان نازل کردیم و سپس آن را در زمین اسکان دادیم، و محققاً که بر بردن آب از «فضای» زمین نیز قادر و توانائیم» [مؤمنون/18]

53- ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ﴾

«و ما آهن را فرود آوردیم که در آن نیرویی سخت شدید و منافعی بسیار برای مردم هست» [حدید/...]

54- ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الأُخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتفكّرونَ﴾

«خداوند تعالی در وقت مرگ ارواح را قبض می‌نماید و آن کس که نمرده است، قبض می‌کند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه می‌دارد ان را که حکم مرگ کرده است بر آن. و رها می‌کند آن دیگر را تا وقت معین، بی شک در این حقیقت نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکّر کنند» [زمر/42]

55- ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾

«و از نشانه‌های قدرت پروردگار، خواب شما است در شب و روز» [روم/23]

56- ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لا يَقُومُونَ إِلاَّ كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنْ الْمَسِّ﴾

«آن کسانی که رباخوار اند، در روز قیامت برنخیزند جز به مانند آنانی که در اثر مساس و وسوسهء شیطان دیوانه شده‌اند» [بقره/475]

57- ﴿يُدَبِّرُ الأَمْرَ مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾

«خداوند امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از اسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس روزی که به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوی خود بالا می‌برد» [سجده/5]

58- ﴿تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾

«فرشتگان و جبریل به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است» [معارج/4]

59- ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً﴾

«پس اگر کافر شوید، باز چه گونه از عذاب حق نجات یابید در روزی که کودک را پیر می‌سازد» [مزمل/17]

60- ﴿وَإِنَّ يَوْماً عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ﴾

«همانا یک روز (در قیامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست» [حج/47]

61- ﴿وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَاباً يَلْقَاهُ مَنشُوراً، اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً﴾

«و ما مقدرات و نتیجهء اهمال نیک و بد هر انسان را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتاب اعمال او را بیرون آریم، در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را به یک بار ملاحظه نماید. بخوان نامهء اعمال خود را، امروز نفست نفست بر خودت برای حسابگری بسنده و کافی است» [إسراء/13-14]

62- ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَلا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَداً﴾

«و در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامهء اعمال انها است هراسان بینی در حالی که با خود گند وای بر ما این چه گونه کتابی است که اعمال کوچک بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است و از آن کتاب همه اعمال خود را حاضر بینند و خداوند به هیچ کس ستم نخواهد کرد» [کهف/49]

63- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾

«و به تحقیق که ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم آنچه نفسش به او وسوسه می‌نماید (لاشعور) و ما نزدیکتریم به او از رگ گردن» [ق/16]

64- ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾

«انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌نماید مگر اینکه بر ن ناظر و رقیبی گماشته است» [ق/18]

65- ﴿وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾

«و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و آن اعضا جواب گویند، خدایی که همه موجودات را به نطق آورد، ما را نیز گویا گردانید» [فصلت/31]

66- ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

«امروز بر دهان کافران مهر خموشی نهیم و دست‌های‌شان با ما سخن می گویند و پاهای‌شان به آ‹ چه کرده‌اند گواهی دهند» [یس/65]

67- ﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«و باید بترسند از روزی که زبان و دست‌ها و پاهای‌شان بر اعمال آنان گواهی می‌دهند» [نور/24]

68- ﴿يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً إِلاَّ أَحْصَاهَا﴾

«ای وای بر ما این چگونه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است» [کهف/49]

69- ﴿مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾

«در حالی که بهشتیان بر رفرف سبز و بساط زیبا تکیه زده‌اند» [رحمن/76]

70- ﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً﴾

«بر بالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و حریر سطبر است و بر دست‌هاشان دستبند نقره‌فام و خدای‌شان آنان را شرابی پاک و گوارا بنوشاند» [انسان/21]

71- ﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَاباً خُضْراً مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾

«بهشتیان لباس‌های حریر سبز و دیبا از سندس و استبرق در پوشند» [کهف/21]

72- ﴿يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيّاً﴾

«ای مریم! ای خواهر هارون! تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار» [مریم/28]

73- ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنْ النِّسَاءِ...﴾ [نساء/23]

74 - ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾

«به تحقیق که حرام گردانید خدا بر شما گوشت حیون خود مرده، و خون و گوشت خوک را و هر چه را که به اسم غیر خدا کشته باشید» [بقره/73]

75- ﴿ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّهُ فَكُلُواْ مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُواْ اسْمَ اللّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُواْ اللّهَ إِنَّ اللّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾ [مائده/3-4]

76- ﴿ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ [نحل/115]

77- ﴿ قُل لاَّ أَجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلاَّ أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَّسْفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقاً أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلاَ عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [انعام/145]

78- ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾

«هر آیینه ما انسان را در نیکوترین ساختار (در نیکوترین صورت و مراتب وجود) بیافریدیم» [تین/4]

79- ﴿فَلْيَنظُرْ الإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟» [طارق/5]

80- ﴿خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ﴾

«او از آب جهنده‌ء نطفه آفریده شده است» [طارق/6]

81- ﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى. الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى. وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى. ﴾

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای؛ همانکه آفرید وهماهنگی بخشید. و آنکه اندازه گیری کردو راهنمود» [أعلی/1-3]

82- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاء إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ [الحج/5]

PDF.Tarikhema.ir

83- ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ [الإنسان/ 2]

84- ﴿قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ {17} مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ {18} مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ {19} ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ {20} ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ {21} ثُمَّ إِذَا شَاء أَنشَرَهُ {22}﴾ [عبس]

85- وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاء بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيراً ﴾

«اوست ذاتی که از آب، انسانی را آفرید؛ سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است» [فرقان/54]

86- ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثاً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ، أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَاناً وَإِنَاثاً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيماً إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾

«ملکیت آسمانها و زمین فقط از آن خدا است، هر چه را که بخواهد می‌آفریند، به هر که خواهد فرزند اناث و به هر که خوهد فرزند ذکور عطا می‌کند، یا در یک رحم بیشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار می‌دهد و هر که را بخواهد عقیم و نازاینده می‌گرداند زیرا او دانا و توانست» [شوری/49-50]

87- وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ، ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

«همانا آفریدیم انسان را از سلاله‌ء گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم» قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه (پاره‌ء خون) و علقه را مبدل به پاره‌ء گوشت، و سپس آن گوشت را تبدیل به استخوان نمودیم، و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم و پیکر آن را کامل کردیم و پس از آن با دمیدن روح، خلقتی دیگر انشاء نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده» [مؤمنون/12-14]

88 - ﴿خَلَقَ الإِنسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾

«انسان را از سلاله‌ء گل خالص آفرید» [رحمان/14]

89- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاء إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّى وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاء اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾

«ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته، و بعداً از پاره‌ء گوشت تمام و ناتمام ...» [حج/5]

90- ﴿قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ، مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ. مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾

«ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می‌ورزد، از چه چیز خلق شده است؟ از نطفه‌یی، خدا این نطفه را آفرید و به دقّت همه چیز را در آن گنجانید، سپس راه کمال را بر او سهل و آسان ساخت» [عبس/17-20]

91- ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَن نَّصْبِرَ عَلَىَ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ؟...﴾

«ای بنی‌اسرائیل! زمانی را به یاد آورید که به موسی (اعتراض کرده) و گفتید: ما هرگز به یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد، پس از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند باقلا، خیار، سیر، عدس و پیاز را برویاند. موسی گفت: آیا می‌خواهید غذای بهتری را که دارید، به پست‌تر از آن تبدیل کنید؟...» [بقره/61]

92- سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى، وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى، فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى﴾

«به نام خدای خود که برتر از همه وجود است، تسبیح بگوی، آن خدایی که عالم را خلق کرد و آن را به سامان رسانید و آن خدایی که همه چیز را به اندازه و نظام آفرید و سپس در طریق کمال هدایت کرد و ان خدایی که گیاهان را از زمین برویانید و سپس آنها را خشک و سیاه گردانید» [اعلی/1-5]

93- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«ثنا و ستایش جملگی از آن خدای پرورش دهنده عالمیان است»[فاتحه/1]

94- ﴿فَلا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ، وَمَا لا تُبْصِرُونَ، إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾

«قسم به آنچه که شما می‌بینید و قسم به آنچه که شما نمی‌بینید، همانا قرآن وحی الهی بر رسول بزرگوار است» [حاقّه/38-39].

95- ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾

«در آیندهء نزدیک به انسانها آیات و نشانه‌های قدرت خویش را در آفاق و انفس آشکار خواهیم ساخت تا برای آنها روشن شود که خداوند بر حق است» [فصلت/53]

96- ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى﴾

«هر چه در آسمانها و در زمین و در میان آنها و یا درون کرهء خاک موجود است همه ملک اوست» [طه/6]

97-﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ، وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ، وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ، وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾

بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم، از شر آنچه آفریده و از شر تاریکی چون فرا گیرد و از شر دمندگان افسون در گره‌ها و از شر حسود، آنگاه که حسد ورزد» [سورهء فلق]

98- ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ، مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ، الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ، مِنْ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ﴾ [سورهٔ ناس].

«بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر نهانی، ان کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند، چه از جن و (چه از) انس» [سورهء ناس]

99- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾

«اوست آن کس که در دلهای مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند» [فتح/4]

100-﴿ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾

«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستادهء خود و بر مؤمنان فرود آورد» [توبه/26]

101- ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾

«آن گه که در غار (ثور) بودند، هنگامی که به همراه خود میگفت، اندوهگین مباش که خدا با ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد» [توبه/40]

102- ﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾

«ای نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد» [فجر/27-28]

103- لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً﴾

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌های‌شان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد» [فتح/18]

104- ﴿أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[یونس/62].

105 - ﴿قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[البقره/38].

106- ﴿بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[البقره/112].

107- ﴿الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ثُمَّ لاَ يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُواُ مَنّاً وَلاَ أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقره/262].

108- ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقره/277].

109- ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُواْ بِهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران/170].

110 -﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأنعام/48].

111- ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف/35].

112- ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الزمر/61].

113- ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾

«و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید، و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است» [بقره/216]

114- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ النِّسَاء كَرْهاً وَلاَ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئاً وَيَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً﴾ [النساء/19]

«...پس چه بسا اینکه شما چیزی را ناخوش دارید در حالی که خداوند در آن خیری بسیار می‌نهد»

115- ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوی» [ضحی/11]

116- ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنَى﴾

«تو را نادار یافت سپس غنی گردانید» [ضحی/8].

117- ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾

«مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا اند» [کهف/45]

118- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوّاً لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمایند، از آنان برحذر باشید» [تغابن/14]

119- ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً﴾

«خداوند به هرکس که بخواهد، حکمت می‌بخشد، و به هرکس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است، و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد» [بقره/269]

120- ﴿وَإِنْ جَادَلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

«و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آنچه می کنید داناتر است»[حج/86]

121- ﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوهء که نیکوتر است، مجادله نمای، در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده دانا تر، و او به حال راه‌یافتگان نیز داناتر است» [نحل/125].

122- ﴿وَلا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾

«و با اهل کتاب مجادله نکنید، مگر به آن شیوه که نیکوتر است» [عنکبوت/46].

123- ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَلا فُسُوقَ وَلا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾

«پس هر کس که در این ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند که در اثنای حج همبستری و فسوق و جدال روا نیست» [بقره/197]

124- ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنْ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

«آنانکه در فراخ دستی و تنگ حالی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد» [آل عمران/ 134]

125- ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ﴾

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان (اصحاب خویش) مشورت کن» [آل عمران/159]

126- ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

«پس از آنان درگذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» [مائده/13]

127-﴿فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«پس گذشت کنید، و چشم بپوشید تا خدا فرمان خود را بیاورد» [بقره/109]

128- ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُواإِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید بی‌گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد» [اعراف/31].

129- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً﴾

«و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمی‌گزینند» [فرقان/67].

130- ﴿وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلا تُسْرِفُوا﴾

«و حق (بینوایان از) آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید، ولی زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد» [انعام/41].

131- ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو و افراط نکنید» [مائده/77].

132- ﴿إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾

«بی‌گمان خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد، هدایت نمی‌کند» [غافر/28].

133- ﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾

«این گونه خدا هر که را اسراف‌کار شکاک باشد گمراه می‌سازد» [غافر/34].

134- ﴿وَلا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾

«و از دستور مسرفان اطاعت نکنید» [شعراء/151].

135- ﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمْ الْوَعْدَ فَأَنجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾

«سپس وعدهء خود به آنان را راست گردانیدیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و اسراف‌کاران را به هلاکت رساندیم» [انبیاء/9].

136- ﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ، مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ﴾

«تا سنگ‌هایی از گل رس بر سر آنان فرو فرستیم، که نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه‌گذاری شده است» [ذاریات/33-34].

137- ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾

«پروردگارا! گناهان مان و اسراف‌مان در کارمان را بر ما ببخش و گامهامان را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده» [آل عمران/174].

138- ﴿وَالأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾

«و زمین را گسترانیدیم» [حجر/19].

139- ﴿لا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي نجوم يَسْبَحُونَ﴾

«نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند» [یس/40]

140- ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُوراً﴾

«و اوست که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد، یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید» [فرقان/62].

141- ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لأَجَلٍ مُسَمًّى أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ﴾

«آسمانها و زمین را به حق آفرید، شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روان‌اند، آگاه باش که او همان شکست‌ناپذیر آمرزنده است» [زمر/5].

142- ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾

«و کوه‌ها را می‌بینی؛ می‌پنداری که آنها بی‌حرکت‌اند حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت‌اند. این صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است» [نمل/88].

143- ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَةِ﴾

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد» [بقره/31].

144- ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْ الآخَرِ قَالَ لأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنْ الْمُتَّقِينَ﴾

«داستان دو پسر آدم را به درستی برای‌شان بخوان، هنگام که (هر یک از آن دو) قربانیی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شده و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت، (هابیل) گفت: خدا فقط از تقواپیشگان می‌پذیرد» [مائده/27].

145-﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَـؤُلاءِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ. قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ﴾

«وخداوند همه (معانی) نامها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم!

ایشان را از اسامی آنها خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسماء شان خبر داد، فرمود: آیا من به شما نگفتم که نهفتهء آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان داشتید، می‌دانم؟» [بقره/31-33].

146- ﴿...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾

«به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی سوزان درآوریم، که هر گاه پوست‌شان (بسوزد) و بریان گردد، پوست‌های دیگری را بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند، آری خداوند توانا و حکیم است.» [نساء/45].

147- ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ، لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾

«بی گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفیف نمی‌یابد و آنها در آنجا نومیداند» [زخرف/74-75].

148- ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي﴾

«بی گمان من این گنج‌های فراوان را بر اساس دانش (و مهارت) خودم به دست آورده‌ام» [قصص/78].

149- وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾

«و هیچ نشانه یی از نشانه‌های پروردگارشان، بر آنان نمی‌آید مگر اینکه از آن روی‌گردان می‌شوند» [یس/46].

150- ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾

«نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم» [إسراء/12].

151- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است» [حجرات/13].

152- ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...﴾

«آیا مگر ندیدی که پروردگارت با دارندگان فیل چه کرد...» [فیل/1].

153- ﴿قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَفَلا تُبْصِرُونَ﴾

«فرعون گفت: ای قوم من! آیا مگر پادشاهی مصر و این نهرها که از فرودست کاخهای من جاری است از آن من نیست؟ مگر نمی‌بینید؟» [زخرف/51].

154- ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي﴾

«ملک گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم» [یوسف/54].

155- ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ﴾

«مَلِک مصر گفت، من در خواب دیدیم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند» [یوسف/43].

156- ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾

«بگو در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگانچه گونه بوده است» [انعام/11].

157- ﴿وَفِي الأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾

«و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ‌های از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می گردند (و با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل میکنند دلایل (روشنی) است» [رعد/4].

158- ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلاَّ كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾

«و هیچ نشانه‌یی از نشانه‌های پروردگارشان به سوی‌شان نمی‌اید، مگر آنکه از آن روی برمی‌تابند» [انعام/4]

159- قُتِلَ الإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾

«کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» [عبس/17].

160- ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلْ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾

«یا کارهای‌شان مانند تاریکیهایی است که در دریایی ژرف است، که موجی آن را می‌پوشاند وروی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است تاریکیهایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، مشکل آن را ببیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نیست» [نور/40].

161- ﴿أَلَمْ نَجْعَلْ الأَرْضَ مِهَاداً، وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً﴾

«آیا زمین را گهواره‌ء نگردانیدیم؟ و کوه‌ها را چون میخ‌هایی نگذاشتیم؟» [نبأ/7].

162- ﴿الم، غُلِبَتْ الرُّومُ، فِي أَدْنَى الأَرْضِ﴾

«الف. لام. میم. رومیان شکست خوردند، در نزدیکترین (فرودترین) سرزمین» [روم/1-3].

163- ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

«بعداً استخوانها را با گوشتی پوشاندیم، آنگاه (جنین را در) آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است» [مؤمنون/14].

164- ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾

«و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؟ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده‌است، زندگی (مجدد) می‌بخشد؟» [یس/78].

165- ﴿وَقَالُوا أَئِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً﴾

«و گفتند: آیا ما وقتی استخوان و خاك شدیم، باز در آفرینش جدیدی برانگیخته خواهیم شد» [إسراء/98].

166- ﴿أَيَحْسَبُ الإِنسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ﴾

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟» [قیامت/3].

167- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيّاً﴾

«گفت: پروردگارا! من استخوانم سست گردیده و موی سرم از پیری سفید گشته و ای پروردگار من هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام» [مریم/4].

168- ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾

«و از آنان روی‌گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف، و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از اندوه سپید گردید» [یوسف/84].

169- ﴿اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيراً﴾

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره‌ء پدرم بیفکنید تا بیان شود» [یوسف/93].

170- ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيراً﴾

«پس چون مژده‌رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره‌ء او انداخت، پس بینا گردید» [یوسف/96].

171- ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾

«از تو در بارهء عادت ماهیانه زنان می‌پرسند، بگو: آن رنج و ناراحتی است، پس در هنگام عادت از آمیزش با زنان کناره‌گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند» [بقره/222]

172- ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُباً فَاطَّهَّرُوا﴾

«چنانچه جنب بودید پس خود را با غسل پاکیزه نمایید» [مائده/6].

173- ﴿لا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلا فِي الأَرْضِ وَلا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلا أَكْبَرُ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾

«از (خداوند دانای نهان) که هموزن ذرهء نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از ان است، مگر اینکه در کتابی روشن درج شده است» [سبأ/3].

174-﴿... وَمَا يَعْزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الأَرْضِ وَلاَ فِي السَّمَاء وَلاَ أَصْغَرَ مِن ذَلِكَ وَلا أَكْبَرَ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾

«و وزن ذرهء از پروردگارت در زمین و نه در آسمان پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر اینکه در کتابی روشن درج شده است» [یونس/61].

175- ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعْ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ﴾

«همآنکه هفت آسمان را طبقه به طبقه بیافرید و در آفرینش آن خدای بخشایشگر هیچگونه اختلاف و تفاوتی نمی‌بینی، باز بنگر، آیا خلل و نقصانی می‌بینی؟» [ملک/3].

176- ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً﴾

«و هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بود آن را به اندازه و میزان (دقیق) آن اندازه‌گیری کرد» [فرقان/2].

177- ﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً﴾

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستی خدا برای هر چیزی اندازهء مقرر کرده است» [طلاق/3].

178-﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً﴾

«و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است» [فرقان/2].

179- وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً﴾

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب است» [احزاب/38].

180- ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾

«و هر چیزی نزد او اندازهء دارد» [رعد/8].

181- ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاَّ عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾

«و هیچ چیز نیست مگر آنکه گجینه‌های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم» [حجر/21].

182- ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾

«ماییم که هر چیزی را به اندازه معین آن آفریده‌ایم» [قمر/49].

183- ﴿أَنزَلَ مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾

«هم او که از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی به اندازه روان شدند» [رعد/17].

184- ﴿وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ﴾

«و از هر چیز به طور سنجیده در زمین رویانیدیم» [حجر/19].

185- ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعْ الآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً﴾

«و ما (جنیان) در آسمان برای شنیدن به کمین می‌نشستیم، اما اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد» [جن/9].

186- ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنْ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قرآناً عَجَباً﴾

«بگو ای پیامبر! به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم» [جن/1].

187- ﴿إِلاَّ مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ﴾

«و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم، و آن را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد، که شهابی روشن او را دنبال می‌کند» [حجر/18].

188- ﴿لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلإِ الأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾

«ما آسمان این دنیا را به زینت اختران آراستیم، و آن را از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم، بهطوری که نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی پرتاب می شوند» [صافات/8].

189- ﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾

«آیا نردبانی دارند که بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس باید شنونده‌ء آنان برهانی آشکار بیاورد» [طور/38].

190- ﴿قُلْ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ﴾

«بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ ولی نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند، سود نمی‌بخشد» [یونس/101].

191- ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتفكَّرونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌های (قانع‌کننده) است، هم آنانکه خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند، که پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان دار» [آل عمران/190-191].

192- ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاعِبِينَ﴾

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم» [دخان/38].

193- ﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَشُهُباً، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعْ الآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً﴾

«جنیان گفتند: ما برآسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم و در (آسمان) برای شنیدن، به کمین می‌نشستیم، (اما) اکنون هر که بخواهد، به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد» [جن/8-9].

194- ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالإِنسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلاَّ بِسُلْطَانٍ﴾

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌تونید از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن سلطه) و تسلطی رخنه کرده نمی‌توانید» [رحمن/33].

195- ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلا تَنتَصِرَانِ﴾

«بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفتهء آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید» [رحمن/35].

196- ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانهء قهار ظاهر شوند» [ابراهیم/48].

197- ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانهء قهار ظاهر شوند» [انبیاء/104].

198- ﴿فَمَنْ يُرِدْ اللَّهُ أَنْ يَهدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾

«پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش نماید، دلش را به سوی پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود» [انعام/125].

199- ﴿فَلا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ، وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ، لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ، فَمَا لَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ. وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمْ الْقرآن لا يَسْجُدُونَ﴾

«نه؛ نه؛ سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه چون بدر تمام شود، که قطعاً از حالی به حالی (و از مرحله یی به مرحله یی) برخواهید نشست» [انشقاق].

200- آیه 15 از سوره مبارکهء «رعد» می‌گوید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً﴾

«و هر که در آسمآنها و زمین است، خواه و ناخواه برای خدا سجده می‌کنند» [رعد/15].

201- ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلائِكَةُ وَهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند» [نحل/49].

202- ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند» [إسراء/44].

203- ﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ﴾

«و پروردگار تو به هرکه (و هر چه) در آسمانها و زمین است، داناتراست» [إسراء/55].

204- ﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ إِلاَّ آتِي الرَّحْمَنِ عَبْداً﴾

« هر که در آسمانها و زمین است، جز بنده‌وار به سوی (خدای) رحمان نمی‌آید» [مریم/93].

205- ﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ﴾

«پیامبر گفت: پروردگارم هر گفتاری را در آسمان و زمین می‌داند» [نبأ/4].

206- ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ﴾

«و هر چه (و هر که) در آسمانها و زمین است، از آن اوست» [نبأ/9].

207- ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾

«هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال میظکند هر زمان او در کاری است» [رحمن/29].

208- ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّه‌ء وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾

«و از نشانه‌های (قدرت) اوست، آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد، بر گردآوردن آنان توانا است» [شوری/29].

209- ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾

«و آسمان را به قدرت خویش برافراشته‌ایم، و بی گمان ما توسعه‌دهنده (آسمان) ایم» [ذاریات/47].

210- ﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾

«آیا آفرینش شما دشوارتر است، یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا کرد»[نازعات/27].

211- ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾

«آیا ندیده‌اند که ما (همواره) می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم؟ و خدا است که حکم می‌کند. برای حکم او بازدارنده نیست، و او به سرعت حسابرسی می‌کند» [رعد/41].

212- ﴿وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الفلك الْمَشْحُونِ، وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ﴾

«و نشانهء دیگر برای آنان اینکه: ما نیاکان‌شان را در کشتی انباشته سوار کردیم، و برای ایشان به مانند آن مرکب‌های دیگر خلق کردیم» [یس/41-42].

213- ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾

«و بادها را بارور کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه‌دار آن نیستید» [حجر/22].

214-﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَاباً ثِقَالاً سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾

«و اوست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن باران فرود آوریم. و از هر گونه میوهء (از خاک) برآوریم، بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید» [اعراف/57].

215- ﴿وَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾

« بگو: ستایش از آن خدا است. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهید شناخت» [نمل/93].

فهرست منابع

1- نوفل، عبدالرزاق. القرآن والعلم الحدیث. نوبت چهارم، 1998 م. جای چاپ: بیروت، لبنان. دار الکتاب العربی.

2- نویسنده به زبان اردو: خان، وحیدالدین. گزارنده به عربی: خان، ظفرالاسلام. مراجعه و تحقیق: شاهین، عبدالصبور، دکتور. الاسلام یتحدی. نوبت ششم، 1996 م. جای چاپ: قاهره، مصر. دارالبحوث العلمیه.

3- الشعراوی، متولی، محمد. معجزة القرآن الکریم. نوبت سوم، 2000م. جای چاپ: دمشق و بیروت. دارالنصر.

4- نوفل، عبدالرزاق. المسلمون و العلم الحدیث. نوبت اول، 1978م. جای چاپ: بیروت، لبنان. دار الکتاب العربی.

5- شهید قطب، سید. فی ظلال القرآن، تفسیر. نوبت هفدهم، 1989م. جای چاپ: قاهره. دارالشروق.

6- عطا، عبدالقادر. عظمة القرآن. نوبت سوم 2001م. جای چاپ: بیروت ـ لبنان. دارالکتب العلمیه.

7- الزرقانی، الشیخ، عبدالعظیم، محمد. مناهل العرفان فی علوم القرآن. نوبت دهم 9195م. جای چاپ: بیروت ـ لبنان. دار احیاء التراث العربی.

8- الزحیلی، وهبة، الاستاذ الدکتور. القرآن الکریم بنیته التشریعیه و خصائصه الحضاریة. نوبت نهم 2003 م. جای چاپ: دمشق. دارالفکر.

9- الشعراوی، متولی، محمد. الادلة المادیة علی وجود الله. نوبت اول، 1977م . جای چاپ: قاهره. مکتبه التراث الاسلامی.

10- رافعی، صادق، مصطفی. اعجاز القرآن والبلاغة النبویة. نوبت دوم، 1993م .جای چاپ: بیروت ـ لبنان. دار الکتاب العربی.

11- جمیلی، السید، الدکتور. الاعجاز العلمی فی القرآن الکریم. نوبت سوم، 2001م . جای چاپ: بیروت ـ لبنان. دار و مکتبة الهلال.

12- سلجوقی، صلاح الدین. تقویم انسان. نوبت اول، 1348ش. جای چاپ: کابل ـ افغانستان. مطبعة دولتی.

13- فؤاد عبدالباقی، محمد. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن. 1380ش. استانبول ـ ترکیه – المکتبة الاسلامیة.

14- ابن منظور. لسان العرب. سلسلة المعاجم. 1385ش. دار احیاء التراث العربی.

15- دکتور جرّ، خلیل، مترجم: طبیبیان، سید حمید. فرهنگ لاروس. 1386ش. موسسه انتشارات امیر کبیر ـ تهران.

16- الدکتور عبید، عبدالرؤوف. الانسان روح لاجسد. 2007. مکتبة بولاق. قاهره.

17-د. کارم السید غنیم. عرض: الصاوی، محمود. الاشارات العلمیة فی القرآن الکریم بین الدراسة و التطبیق 1998م. دار الرشید.

18-السیوطی الإمام، جلال الدین. معترک الأقران فی إعجاز القرآن. تحقیق: أحمد، شمس الدین. الطبعة الأولی 1408هـ دار الکتب العلمیة.

19-الإمام الباقلانی، محمد بن الطیب. إعجاز القرآن ـ تحقیق: الشیخ، أحمد حیدر عماد الدین. 2002م. مؤسسة الکتب الثقافیة.

20-الزرکشی، بدر الدین ـ البرهان فی علوم القرآن. 2004م. تحقیق: أبو الفضل إبراهیم، محمد. المکتبة العصریة.

21-الإمام القرطبی، محمد. الجامع لأحکام القرآن. الطبعة الأولی ـ 1408هـ دار الکتب العلمیة.

22-الفخر الرازی- التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). الطبعة الأولی – 1411هـ دار الکتب العلمیة، دمشق.

23-قطب، سید. التصویر الفنی فی القرآن. الطبعة الثالثة- 1410هـ دار الشروق،المکتب الإسلامی. قاهره.

24-د. بن لطفی الصباغ، محمد ـ لمحات فی علوم القرآن. الطبعة الثالثة- 1410هـ المکتب الإسلامی.

25-علی الصابونی، الشیخ محمد. التبیان فی علوم القرآن.الطبعة الأولی- 1405هـ عالم الکتب.

26-أنس، عبد الحمید القوز. وفی أنفسکم أفلا تبصرون. الطبعة الأولی 1409هـ مجهول.

27-د/ عبد العلیم، عبد الرحمن خضر. الطبیعیات والإعجاز العلمی فی القرآن الکریم. الطبعة الأولی- 1409هـ الدار السعودیة للنشر والتوزیع.

28-د/ زغلول النجار . الإعجاز العلمی فی القرآن الکریم. نوار صوتی. تسجیلات مکتبة الاسلامیة.

29-الزندانی، عبد المجید بن عزیز. توحید الخالق. الطبعة الرابعة- 1411هـ مؤسسة الکتب الثقافیة.

30-د/ عبد العلیم، عبد الرحمن خضر. الظواهر الجغرافیة من العلم والقرآن. الطبعة الثالثة-

1407هـ الدار السعودية للنشر والتوزيع.
31-الشيخ مناع القطان. مباحث فى علوم القرآن. الطبعة الثالثة. مكتبة المعارف.
32-دلائل الإعجاز – عبد القاهر الجرجانى – تعليق وشرح: محمد عبد المنعم خفاجى. الطبعة الأولى- 1389هـ مكتبة القاهرة.
33-الحافظ السيوطى، جلال ا لدين. الإتقان فى علوم القرآن. تقديم وتعليق د. ديب، مصطفى البغا. ط : أولى 1407هـ دار ابن كثير، بيروت.
34- د. عائشة، عبد الرحمن. الإعجاز البيانى للقرآن الكريم. ط: ثانية 1987 م. دار المعارف، مصر.
35- الحافظ أبو الفداء إسماعيل بن كثير، عماد الدين. تفسير القرآن العظيم. 1403هـ دار المعرفة، بيروت.
36- الألوسى البغدادى، شهاب الدين. روح المعانى. طـ ثانية بدون تاريخ، دار التراث العربى، بيروت.
37- القاضى بن موسى اليحصبى، عياض. الشفا بتعريف حقوق المصطفى. بدون تاريخ، مكتبة دار التراث بالقاهرة.
38- الإمام البخارى، أبى عبد الله، محمد بن إسماعيل. صحيح البخارى مع فتح البارى. بدون تاريخ. دار المعرفة، بيروت.
39- الإمام أبى الحسين، مسلم بن الحجاج القشيرى. صحيح مسلم ـ حققه ورقم أحاديثه: عبد الباقى، محمد فؤاد. 2005م ـ دار إحياء التراث العربى.
40- الإمام أبو زهرة، محمد. المعجزة الكبرى. 1998م. دار الفكر العربى ـ مصر.
41- د. جمال العمرى، أحمد. مفهوم الإعجاز القرآنى حتى القرن السادس الهجرى 1984ـ م. -دار المعارف ـ مصر.
42- د. قطب فرغلى، د. السيد زيدان. من أوجه الإعجاز العلمى للقرآن فى عالم النبات. ط: أولى 1417هـ هيئة الإعجاز العلمى فى القرآن والسنة ـ مكة المكرمة.
43- الشيخ الغزالى، محمد. نظرات فى القرآن. ط: ثالثة بدون تاريخ"من المجلات العلمية" دار الكتب الحديثة.
44- www.nooran.org
45- www.Islahweb.org
46- http://www.harunyahya.com/arabic/index.php

http://www.almeshkat.net/books/index.php –47

http://www.saaid.net/book/index.php –48

http://www.islamacademy.net/mawsoah.asp –49

http://www.douralquran.com/arabic –50

http://www.khayma.com/islam-links –51